

سنة المبعوث
نور فاطمة زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی امام علی الهادی علیه السلام

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	زندگانی امام علی الهادی علیه السلام
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار
۱۶	تولد و شکوفایی امام (ع)
۱۶	تولد و شکوفایی امام (ع)
۱۶	پدر
۱۷	مادر
۱۷	مراسم تولد
۱۸	سال تولد امام (ع)
۱۸	نامگذاری
۱۸	کنیه امام (ع)
۱۸	القاب حضرت
۱۹	سیمای حضرت
۲۰	رشد و نمو امام (ع)
۲۱	نبوغ زودرس
۲۲	هیبت و وقار حضرت
۲۲	احترام علوی ها به امام (ع)
۲۳	اظهارات نویسندگان درباره شخصیت امام (ع)
۲۴	جلوه هایی از شخصیت امام (ع)
۲۴	اشاره
۲۵	امامت آن حضرت
۲۵	نیاز به امامت

۲۶	عصمت امامان (ع)
۲۶	علم امامان (ع)
۲۷	نص بر امامت حضرت
۲۸	بخشش و کرم حضرت
۲۹	پارسایی و زهد امام (ع)
۳۰	امام (ع) در مزرعه خود کار می کند
۳۰	راهنمایی گمراهان
۳۰	با صوفیان مجالست مکنید
۳۱	امام و احترام به علما
۳۲	عبادت حضرت
۳۲	عبادت حضرت
۳۲	دعاهای حضرت در قنوت نمازشان
۳۵	دعای حضرت پس از نماز صبح
۳۷	دعای حضرت بعد از نماز عصر
۳۷	اتصال به حق و استجاب دعا
۳۹	علوم و معارف حضرت
۳۹	علوم و معارف حضرت
۳۹	حدیث
۳۹	احادیث پیامبر اکرم (ص) به روایت امام هادی (ع)
۴۲	روایاتی که امام هادی از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است
۴۴	روایات امام هادی از امام باقر (ع)
۴۴	روایات حضرت از امام صادق (ع)
۴۶	روایات حضرت از امام موسی بن جعفر (ع)
۴۶	روایات حضرت از امام رضا (ع)

۴۶	فهم اخبار مشکل را به اهل بیت واگذارید
۴۷	فقه
۴۷	غسل اموات
۴۷	نماز در پوست حیوانات حرام گوشت
۴۸	نماز در لباسی که موی انسان در آن باشد
۴۸	نماز در ((البیداء)) (۱۱۲)
۴۸	سجده بر شیشه
۴۹	نماز فرد بیهوش نیاز به قضا ندارد
۴۹	نماز قصر در سفر مکه
۴۹	خمس
۵۰	زکات
۵۱	روزه
۵۱	حج
۵۲	تجارت
۵۲	اجاره
۵۳	وقف
۵۳	اطعمه
۵۴	قضاوت
۵۴	حدود
۵۵	کفر غلات
۵۵	بحث های کلامی
۵۵	بحث های کلامی
۵۵	دیدن خدا محال است
۵۷	خداوند جسم نیست

۵۷	خدا را نمی توان وصف کرد
۵۸	حقیقت توحید
۵۸	ابطال جبر و تفویض
۵۸	توضیح
۵۹	متن نامه حضرت
۵۹	قسمت اول
۶۱	قسمت دوم
۶۴	قسمت سوم
۶۶	قسمت چهارم
۶۹	قسمت پنجم
۷۱	قسمت ششم
۷۳	دعاهای حضرت
۷۳	اشاره
۷۴	دعای حضرت در سختی ها
۷۶	دعای حضرت هنگام خفتن
۷۶	دعای اعتصام
۷۷	دعای حضرت در پناه جستن از شیطان
۷۷	دعای ارجمند
۷۷	مناجات حضرت
۷۸	زیارات حضرت برای ائمه (ع)
۷۸	زیارت جامعه
۷۹	زیارت غدیر
۷۹	قسمت اول
۸۱	قسمت دوم

۸۳	داستان هائی از پیامبران
۸۴	فضیلت پیامبر و علی (ع)
۸۵	فضیلت علما در زمان غیبت
۸۵	فضیلت صبر
۸۵	روزها را شوم ندانیم
۸۶	پاکیزگی
۸۶	کسب حلال دشوار است
۸۷	توبه نصوح
۸۸	پاره های نور
۸۸	قسمت اول
۹۰	قسمت دوم (۲)
۹۲	اصحاب امام و راویان حدیثشان
۹۲	اشاره
۹۳	(الف)
۹۵	(ب)
۹۵	(ت) (ث) (ج)
۹۵	(ح)
۹۸	(خ)
۹۹	(د)
۹۹	(ذ) (ر)
۹۹	(ز) (س)
۱۰۰	(ص)
۱۰۰	(ط) (ظ) (ع)
۱۰۰	قسمت اول

- ۱۰۳ قسمت دوم
- ۱۰۵ (غ) (ف)
- ۱۰۷ (ق)
- ۱۰۷ (ک)
- ۱۰۷ (ل) (م)
- ۱۱۰ (ن)
- ۱۱۰ (ه) (ی)
- ۱۱۱ زنان
- ۱۱۱ امام (ع) در سامرا
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ امام در مدینه
- ۱۱۲ سعایت از امام (ع)
- ۱۱۲ امام توطئه را خنثی می کند
- ۱۱۳ نامه متوکل به امام (ع)
- ۱۱۳ هراس اهل مدینه
- ۱۱۳ بازرسی خانه امام (ع)
- ۱۱۳ گسیل داشتن امام به سامرا
- ۱۱۴ در خان الصعاليك
- ۱۱۴ دیدار امام با متوکل
- ۱۱۴ امام خانه ای می خرد
- ۱۱۴ متوکل به فتاوی امام تن می دهد
- ۱۱۵ شاعرترین مردم کیست ؟
- ۱۱۶ متوکل ابن سکیت را برای آزمون امام می خواند
- ۱۱۷ پرسش های یحیی بن اکثم

۱۲۰	زیارت مرقد امیرالمؤمنین (ع)
۱۲۳	تربت پاکان
۱۲۴	یورش به خانه امام (ع)
۱۲۵	سخن چینی از امام (ع)
۱۲۶	محاصره اقتصادی امام (ع)
۱۲۶	بازداشت امام (ع)
۱۲۷	اهانت به امام (ع)
۱۲۸	نفرین امام (ع)
۱۳۰	هلاکت متوکل
۱۳۲	حکومت منتصر
۱۳۳	حکومت مستعین
۱۳۴	دوران امام (ع)
۱۳۴	اشاره
۱۳۴	زندگی سیاسی
۱۳۴	توضیح
۱۳۵	تسلط ترکان بر حکومت
۱۳۶	فساد حکومت
۱۳۷	نفرت از حکومت عباسی
۱۳۷	نفرت از حکومت
۱۳۸	سرکوب علویان
۱۳۸	محاصره اقتصادی
۱۳۸	تبلیغات علیه علویان
۱۴۱	بازداشت علویان
۱۴۱	پنهان شدگان

۱۴۱	قیام یحیی
۱۴۳	ویرانی بارگاه امام حسین (ع)
۱۴۴	منع مسلمانان از زیارت امام حسین (ع)
۱۴۴	بدگویی از متوکل
۱۴۵	حیات اقتصادی
۱۴۵	حیات اقتصادی
۱۴۵	بخشش های متوکل
۱۴۵	اشاره
۱۴۵	میهمانی برکوار (۷۰۲)
۱۴۶	جشن بیعت
۱۴۶	کنیزان
۱۴۷	کاخ ها
۱۴۹	استخرها
۱۵۰	شاعران دربار
۱۵۲	حیات اقتصادی مردم
۱۵۵	حیات دینی
۱۵۵	حیات دینی
۱۵۵	بدعت ها و گمراهی ها
۱۵۸	بزم شبانه
۱۵۹	هرزه درایی
۱۶۰	به سوی دوست
۱۶۰	به سوی دوست
۱۶۱	تعیین ولیعهد
۱۶۱	شهری در سوگ

۱۶۱	آخرین منزل
۱۶۲	سن حضرت
۱۶۲	پی نوشت ها
۱۶۲	۱ تا ۱۲۴
۱۶۴	۲۶۴ تا ۱۲۵
۱۶۵	۴۱۵ تا ۲۶۵
۱۶۶	۵۷۰ تا ۴۱۶
۱۶۷	۶۷۲ تا ۵۷۱
۱۶۹	۷۹۲ تا ۶۷۳
۱۷۰	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی امام علی الهادی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی باقرشریف - ۱۹۲۶ عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام باقرشریف قرشی مترجم حسن اسلامی مشخصات نشر: قم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۷۱. مشخصات ظاهری: ص ۳۹۸ فروست: (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۳۵۰) شابک: ۲۴۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: این کتاب در همین سال با ترجمه محمدرضا عطائی با عنوان "تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام توسط کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام منتشر شده است یادداشت: عنوان اصلی حیاة الامام علی الهادی ع در اسه و تحلیل یادداشت: عنوان دیگر: زندگانی امام هادی ع. عنوان دیگر: زندگانی امام هادی ع. عنوان دیگر: زندگانی امام هادی علیه السلام عنوان دیگر: زندگانی امام هادی علیه السلام موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم ق ۲۵۴ - ۲۱۲ شناسه افزوده: اسلامی حسن ۱۳۳۹ - مترجم شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: BP۴۹/ق ۴ح ۹۰۴۱ رده بندی دیوبندی: ۵۰۸۴-۷۱ م شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۷/۹۵۸۳

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم پرداختن به زندگی ائمه کاری است بزرگ و دشوار و تاب و توانی دیگر می طلبد زیرا آنان در چهارچوب اندیشه تنگ و حقیر ما نمی گنجند بلکه هستی خود را در راه اعلاي کلمه توحيد و برافراشتن پرچم اسلام فدا کردند و همچنان در برابر خدای متعال به قصور و عجز خویش اعتراف می کردند، امامانی که در زندگی سراسر جهاد و حماسه خود، کمترین غبار گرایش های مادی و زودگذر را به خود نگرفتند و همیشه افق دیدشان به فراسوی دنیا گسترش یافته بود. آنان پروانه وار به گرد معبود عالم می چرخیدند، روزها را در میدان نبرد و شب ها را با راز و نیاز سپری می کردند. گاهی مصدر ظاهری حکومت بودند و زمانی در بند زندان های خلافت، گاهی به ظاهر آزاد بودند و زمانی نیز تحت مراقبت های شدید امویان یا عباسیان، لیکن آنان را هیچ مانعی از انجام رسالت و ابلاغ پیام الهی باز نمی داشت. حیات آنان یکسره وقف خدا بود و دلشان مالا مال از ایمان به حق، از مراحل ((علم یقین و عین یقین)) گذشته و در اوج ((حق یقین)) سیر می کردند و دیگر خودی نمی شناختند بلکه همه حق بودند و حقیقت. لذا می بینیم قلب و اندیشه آنان سرچشمه جوشان معارف و علوم می گردد و نیایش ها می تواند چنین سخنانی به زبان آورد و این چنین منظومه عشق را بسراید؟ با حیرت و شگفتی باید بگوییم آری اینانند پیشاهنگان توحيد و عدالت بر پهنه گیتی و بشریت همیشه از آبخور اندیشه شان بهره ور بوده است. تلاش، اعتقاد، صمیمیت و پایداری ائمه بی پاداش نبود، بلکه خداوند متعال به آنها علم، دانش، فرزاندگی و حکمتی عطا نمود که برای انسان بی سابقه بود و هیچ کس دیگر این چنین برخوردار از الطاف حق نگشت. در این مورد سن و سال معیار نبود و کوچک و بزرگ آنان همسنگ بودند. امام جواد، نهمین اختر تابناک امامت در سن کم یعنی هفت سال و چند ماهگی زعامت دین و ریاست عامه مسلمانان را به دست گرفت و در برابر پرسش های فقهی، فلسفی و اعتقادی همانند یک متخصص پاسخ هایی مناسب و متین داد، تنها بیان مورد قبول درباره این پدیده عجیب همانست که شیعه بدان اعتقاد دارد و آن این که: علم و دانش ائمه کسبی نیست بلکه خداوند به آنان همان دانشی ارزانی داشته که پیامبران و رسولان اولوالعزم را از آن برخوردار کرده است. امام هادی - علیه السلام - نیز مانند پدر بزرگوارش از دریای بیکران دانش الهی بهره مند بود و معاصران خود را از وسعت علمی خویش متحیر می ساخت. ایشان در سنین نوسالی با فاجعه وفات پدر مواجه شدند و فقها و علمای شیعه که امر امامت را از اصول دین می دانستند و در این کار نهایت دقت و کنکاش را لازم

می دیدند و تنها با اتکا به دلایل و براهین قطعی، امامت شخصی را می پذیرفتند و برای احساسات و عواطف در این مجال، نقشی قائل نبودند و خود را در پیشگاه خداوند مسؤول می شناختند، به امام هادی - علیه السلام - به عنوان دهمین پیشوای خود رجوع کردند. بهر حال علمای امامیه از حضرت که سن کمی داشت سؤالات متعددی در زمینه های گوناگون پرسیدند و ایشان کارشناسانه تمامی آنها را پاسخ گفت و آنان به امامت حضرت اعتراف نمودند و اعتقاد قلبیشان استوارتر شد که امام باید از همه معاصران خود داناتر باشد و در این مورد فرقی میان کوچک و بزرگ نیست بلکه منصب امامت چنین شائن و موقعیتی دارد. فضل و دانش حضرت و تبخّر ایشان در علوم قرآنی و سنت، اندیشه ها را سرگشته کرد و توان علمی امام هادی زبانزد محافل علمی در اقصی نقاط جهان اسلام گشت و همه جا گفتگو از فضایل امام بود. بخش بزرگی از مسلمانان امامت حضرت را پذیرفته و رشته دوستی او را به گردن افکندند و حقوق واجب شرعی مانند سهم امام و هدایای گرانبیامت و اموال بسیاری را به ایشان تقدیم می کردند. خبرچینان و گزارش گران حکومت و نیروهای امنیتی، اخبار اقبال مردم به حضرت را به تفصیل برای متوکل عباسی که از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت و شیعیان ایشان بود فرستادند و او سخت خشمگین شد و رگ های گردنش متورم گشت! و دستور داد امام را از مدینه به سامرا که پایتخت حکومتش بشمار می رفت منتقل کنند و ایشان را به اقامت در آن شهر مجبور ساخته، حرکات و رفت آمدهایش را تحت نظر بگیرند و یارانش را بشناسند و مانع رسیدن اموال و حقوق شرعی به حضرت گردند، همچنین از بهره مندی علما از دریای معارف و علوم ایشان جلوگیری کند. امام در آن شهر دوران سختی را پشت سر گذاشت و انواع مصائب و رنج ها را متحمل گشت. هر چند وقت یکبار متوکل به شرطه فرمان می داد که به خانه حضرت ریخته آنجا را بازرسی کنند و ایشان را در هر حالی که هست به کاخ سلطنتی بیاورند، یکبار که حضرت را شبانه و بی خبر به نزد متوکل آوردند، جام های شراب، آلات خنیاگری، ابزار موسیقی، گروه های خوانندگان و عیاشان، خلیفه عباسی را احاطه کرده بودند و او لبریز از باده و مستی و بی خبر از ملک و هستی به لهو و لعب مشغول بود، امام از قدرت و سنگدلی او هراسی به خود راه نداد بلکه به نصیحت و پندگویی پرداخت و قیامت را به او یادآور شد و شهوترانی و هواپرستی او را محکوم ساخت که در این کتاب تفصیل آن خواهد آمد. امام هادی - علیه السلام - تنها نماینده و سخنگوی جبهه مخالف حکومت عباسی و یکی از رهبران پیشقدم این امت در روش پیکار گرانه اش علیه طغیانگری و ستم بشمار می رفت و موضعی مخالف و انعطاف ناپذیر در برابر پادشاهان و حکام عصرش اتخاذ کرده بود و با هیچیک از آنان از در دوستی وارد نشد بلکه دور بودن و اجتناب از آنان را در سرلوحه کار خود قرار داده بود و همین مسأله آنان را به کینه توزی و دشمنی با امام و ایجاد هر نوع تضییق و فشاری علیه ایشان وادار می کرد. اگر امام - علیه السلام - با آنان همراهی و همگامی می کرد هرگز مجبور به اقامت در سامرا نمی گشت، و او را محاصره اقتصادی نمی کردند و در تنگنای سختی معیشت و درآمد قرارش نمی دادند و مانع ملاقات حضرت با شیعیانش نمی شدند، اما حضرت برای رضای خدا و حفظ مصالح اسلام همه اینها را به جان خرید و از پادشاهانی که سلطنت و قدرتشان برپایه زور و سلاح بود دوری جست - این کتاب با استفاده از موثق ترین منابعی که در دست است تصویر از سیاست و روش حکام عصر امام را ارائه خواهد کرد - گزند عباسیان تنها امام را ناراحت نساخت بلکه همه مسلمانان آن دوران در معرض آسیب و تجاوز بنی عباس قرار گرفتند و در ایام حکومتشان اثری از اسلام واقعی نماند، آنان اقتصاد مردم را در راه ارضای شهوات خود به کار گرفتند و سخاوتمندانه خرج خوانندگان و دلچک ها کردند و شب های آلوده به گناه خود را با اموال مسلمانان مجلل و پر کبکبه ساختند و در بغداد و سامرا جشن های خود را با تمام محرمات الهی آراستند و تا نهایت انحراف از اصول و موازین اسلامی پیش رفتند؛ اسلامی که همه اصول و آرمان خود را بر نجات انسان از پلیدی و تعالی او بنیان گذاشته بود. برای بررسی زندگی فرد بایستی زندگی جامعه و ویژگی های آن، مورد بررسی قرار گرفته شود زیرا بدین گونه جنبه های مهمی از زندگی شخصی آشکار می گردد و در پیوند میان فرد و جامعه است که نکات حساسی کشف می شود لذا ما نیز به عصر و دوران امام می پردازیم و مختصات

آن را بیان می کنیم تا آنکه بدین ترتیب ابعاد و جوانب زندگی علمی و فکری امام بهتر روشن گردد. دوران حضرت شاهد حوادث حیرت انگیزی بود که از مهمترین آنها تسلط ترکان بر تمامی ارکان حکومت را می توان نام برد. آنان بر اقتصاد عمومی چیره شده بودند و کمترین نفوذی برای خلفای بنی عباس نگذاشتند و آنان را تبدیل به عروسک های خیمه شب بازی کردند تا آنجا که هیچ نقشی در امور داخلی و خارجی حکومت نداشتند و ترکان هر خلیفه ای می خواستند تثبیت می کردند و از هر کسی که ناخشنود می شدند برکنارش می ساختند و یا می کشتند. جامعه اسلامی دچار بحران هایی سخت و ناگوار شده بود زیرا ترکان نه آیین حکومت بلد بودند و نه در سیاست سررشته ای داشتند و اساساً بیابانگردانی به دور از تمدن بودند. و ما در این کتاب به تفصیل این حادثه و حوادث دیگر آن دوران را بررسی خواهیم نمود. در این کتاب به زندگی اصحاب امام هادی - علیه السلام - و راویان و حاملان علم ایشان خواهیم پرداخت و تا آنجا که می دانیم در این زمینه کس دیگری چنین نکرده و تنها ماییم که در بررسی زندگانی ائمه اطهار به زندگی یارانمان نیز توجه کرده ایم زیرا آن را مکمل بحث از هر شخصیت می دانیم و با شناخت یاران و اصحاب اوست که می توان عمق نفوذ اندیشه و تلاش های فکری او را دانست لیکن بررسی های تازه، این مهم را به دست فراموشی سپرده و کمترین توجهی بدان نشان نمی دهد و حال آنکه از این طریق می توان اطلاعات مهمی درباره شخصیت مورد نظر که در کتب مربوطه ثبت نشده به دست آورد و پیوند مردم با او و رابطه او را با آنان دانست. درباره زندگی امام هادی - علیه السلام - این نخستین اثر بشمار نمی رود بلکه قبلاً کارهای صورت گرفته و تالیفاتی به زیور طبع آراسته شده است که می توان برای مثال کتب زیر را نام برد: ۱ - ((مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا)) دائرة المعارفی درباره شهر سامراء و تاریخ آنست که به وسیله علامه محقق شیخ ذبیح الله نگارش شده و جلد سوم آن اختصاص به زندگانی امام هادی - علیه السلام - یافته است. ۲ - ((سیره الامام العاشر علی الهادی)) نوشته استاد سید عبدالرزاق شاکر البدری، لیکن به اعتقاد من آنچه تاکنون درباره امام نوشته شده است - از جمله همین کتاب - بطور جامع و فراگیر، تمام جنبه های زندگی حضرت را مورد بررسی قرار نداده است بلکه تنها بر گوشه هایی از شخصیت این بزرگوار پرتو افکنده و موارد خاصی را به بحث گذاشته است و ما هنوز فاقد اثری هستیم که زندگی این اسطوره ایمان را که دنباله حیات فکری پدران و اجداد خویش است به طور کامل بررسی کرده باشد. در خاتمه این پیشگفتار، بر خود لازم می دانم که از برادر عزیز و ارجمندم حضرت حجة الاسلام، علامه بزرگ شیخ هادی شریف القرشی - حفظه الله - که در دستیابی به منابع و مراجعه به دائرة المعارف های فقهی مانند ((وسائل الشیعه)) مرا یاری کرد و اطلاعات سودمندی از زندگانی امام هادی - علیه السلام - در اختیارم گذاشت تشکر و سپاسگزاری کنم و از خداوند می خواهم به او جزای خیر عطا کند که حق برادری را نیک انجام داد. نجف اشرف باقر شریف القرشی

تولد و شکوفایی امام (ع)

تولد و شکوفایی امام (ع)

در این کتاب به بررسی زندگانی یکی دیگر از ائمه هدی و خاندان نبوت می پردازیم، شخصیت دهمین امام شیعه حضرت علی هادی - که کمتر بدان پرداخته شده است - موضوع اصلی بحث ماست و پیش از ورود به مطلب به خانواده آن حضرت اشاره ای می کنیم:

پدر

پدر امام هادی امام محمد جواد فرزند علی بن موسی الرضا فرزند و وارث امامت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب، اصیل ترین و ریشه دارترین خاندان عرب در اسلام می باشد و بشریت هرگز خاندانی بدین عظمت و بزرگواری را جز همین خاندان به خود ندیده است. این خاندان معلم انسانیت در پیمودن مسیر کمال بوده اند و خداوند به وسیله آنان و با خون شهیدانشان شجره طیبه توحید را آبیاری نموده است. پدر امام هادی، حضرت جواد از نوابغ و اعجوبه های روزگار بود و پس از وفات پدر (حضرت رضا) در سن هشت سالگی (حدود هفت سال و چند ماه) ریاست عامه مسلمین و مرجعیت دینی را به عهده گرفت. حکومت بنی عباس که فرصت را برای امتحان حضرت و در نتیجه درهم پیچیدن طومار امامت که از عناصر اساسی تفکر شیعی بشمار می رفت مناسب دیده بود، یحیی بن اکثم را که از علمای عصر بود فرا خواند تا امام را در معرض امتحان در آورد. یحیی نیز در برابر جمع کثیری از وزراء، علما، و دیگر وابستگان حکومت بنی عباس از امام جواد سؤال فقهی کرد امام در پاسخ، آنچنان فروغ و شقوق مسئله را یکایک بیان کرد که یحیی سرگشته شد و به سرمایه کم خود و توانایی علمی امام اعتراف کرد. این قدرت علمی بی نظیر امام به اضافه دیگر موارد به سرعت در میان مردم منتشر گشت و نقل مجالس و محافل شد و از شهری به شهری، دهان به دهان انتقال یافت، ما ((بحمدالله)) توفیق آن را یافتیم که در کتاب دیگرمان از زندگی این امام عظیم - علیه السلام - بحث کنیم لذا در اینجا به طرح مجدد آن مسائل را نداریم.

مادر

همانطور که بارها گفته ایم اسلام تمام تلاش خود را بر وحدت جامعه و اتفاق کلمه گذاشت و صدای: ((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی . . .)) (۱) در داد و با دستورات خود ریشه تفرقه و تفاخر نژادی را خشکاند. امامان ما در تک تک حرکات و سکنات خود بیانگر نظر قرآن و اسلام درباره وحدت نژادی و تساوی مردم بودند و عملاً در این راه گام بر می داشتند و فرقی میان سفید و سیاه (جز به تقوا) نمی گذاشتند و برای از بین بردن اختلافات ویرانگر، پیش قدم شده با کنیزان ازدواج می کردند، امام سجاد با کنیزی ازدواج کرد و زید بن علی - شهید همیشه جاوید - از این پیوند مبارک به دنیا آمد. امام جواد نیز با کنیزی که به وسیله محمد بن الفرّج برای آن حضرت به هفتاد دینار خریده شده (۲) بود ازدواج نمود و امام علی هادی ثمره این ازدواج بود. امام جواد برای تربیت و تهذیب همسر خود که با مفاهیم اسلامی آشنا نبود وی را در کنار دختران پیامبر ((صلی الله علیه و آله - این اسوه های عفت و طهارت قرار داد و خود عهده دار تعلیم وی گشت. سلوک روحی و جاذبه امام و زنان حرم آنچنان نیرومند بود که بتدریج از این کنیز، پارسایی شب زنده دار و صالحه ای قاری قرآن و تالی آیات الهی به وجود آورد که این مطلب به وسیله راویان آثار نقل شده است. (۳) این زن شایسته، نتیجه تهجد و تلاوت شبانه خود را دید و به بالاترین مرتبه افتخار دست یافت و رشک برین گشت زیرا افتخار مادری امامی از امامان شیعه و سروری از سروران مسلمین را کسب کرده بود. او عضوی از خاندانی گشته بود که خداوند آنان را پناهگاه بندگان و کشتی نجات قرار داده بود. امام مورخین در نامه مادر حضرت اختلاف کرده اند و ما برخی از این اقوال را ذکر می کنیم: ۱ - سمانه مغربیه (۴) معروف به بانو ((امّ الفضل)) . (۵) ۲ - ماریه قبطیه . (۶) ۳ - یدیش . (۷) ۴ - حویت . (۸) البته اقوال دیگری هم نقل شده است که ما به دلیل بی فایده بودن نتیجه آنها را ترک می کنیم و چون دانستن نام ایشان کمترین سودی ندارد لذا از این مطلب می گذریم. نوزاد بزرگوار: بالاخره چشم مادر گیتی به جمال این مولود عظیم روشن شد و با تولد امام هادی - علیه السلام - خون تازه ای در رگ های اسلام به حرکت درآمد. در آن زمان هیچ مادری فرزندی با چنین علم، تقوا و تقید به دین نژاده بود. حضرت در ((بصریا)) (۹) از توابع مدینه (۱۰) به دنیا آمد و مکارم اخلاق، شرافت و نجابت را چون دیگر ارزش ها از خاندان نبوت در خود جمع داشت.

مراسم تولد

ائمه - علیهم السلام - هنگام تولد نوزادی در خاندان خود، سنت شرعی مشخص و معینی داشتند و درباره نوزاد، مراسم خاصی را اجرا می کردند نخست در گوش راست نوزاد ((اذان)) می گفتند و سپس در گوش چپ او ((اقامه)) و روز هفتم، نوزاد را ختنه می کردند و سر او را تراشیده همسنگ آن نقره به مساکین صدقه می دادند و در آخر، گوسفندی را برای نورسیده عقیقه می نمودند. تمام این مراسم بطور دقیق و کامل به وسیله امام جواد برای فرزند بجا آورده شد و سنت ائمه همچنان محفوظ ماند.

سال تولد امام (ع)

اکثر مورخان اتفاق نظر دارند که حضرت در سال ۲۱۲ هـ - (۱۱) به دنیا آمد هر چند قول ضعیفی ولادت حضرت را در سال ۲۱۴ هـ - (۱۲) می داند، اما درباره ماه و روز ولادت با هم اختلاف دارند که ما به پاره ای از آنها اشاره می کنیم: ۱ - حضرت در روز ۲۷ ذی الحجه به دنیا آمد. (۱۳) ۲ - تولد حضرت در روز سیزدهم رجب بود. (۱۴) ۳ - امام در روز دوشنبه سوم رجب دیده به جهان گشود. ۴ - برخی منابع، تصریح می کنند که تولد امام در ماه رجب بوده است لیکن روز تولد را معین نکرده اند از جمله در بعضی از دعاها به این مطلب تصریح شده است مثلاً در دعایی چنین آمده است: ((بارالها! از تو می خواهم (درخواست دارم) به حق دو مولود در ماه رجب: محمّد بن علی ثانی و علی بن محمّد منتجب (امام هادی)). البته بعضی از منابع تاریخی هم از ذکر روز و ماه تولد حضرت خودداری کرده و تنها به ذکر محل تولد ایشان یعنی ((مدینه)) اکتفا کرده اند. (۱۵)

نامگذاری

از باب تیمن و تبرک، امام جواد نام اجداد بزرگوارش را بر فرزند نهاد ((علی)) نام امیرالمؤمنین و زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین. این نامگذاری بسیار بجا بود و امام دهم به حکم وراثت، خصوصیات اجداد را در خود داشت. او بلاغت و سخنوری را از امیرالمؤمنین به ارث برده بود و تقوا و عبادت وی همانند سید الساجدین بود.

کنیه امام (ع)

از جمله رسم های عرب کنیه گذاری بر افراد بوده است و این نوعی احترام بشمار می رفته است تا جایی که عرب در این مورد به تفاخر می پرداختند و شاعری در این باب می گوید: ((اکنیه حین انادیه لا کرمه و لا القبه و السواءة اللقباء)) ((هنگامی که او را می خوانم با کنیه او را صدا می زنم و به او لقب نمی دهم زیرا لقب دادن سبک شمردن است)). ائمه - علیهم السلام - این نکته را به خوبی می دانستند و حتی به اطفال خود کنیه داده و آنان را با کنیه صدا می زدند زیرا نوعی احترام بود و در رشد روانی و بلوغ اجتماعی فرزند اثری ژرف داشت. حتی در این زمینه شعری از امام امیرالمؤمنین به این مضمون روایت شده است: ((نحن الکرام و طفلتنا المهد یکنی انا اذ اقعده اللثام علی بساط العزقمننا)) ((ما بزرگمنش هستیم و به فرزندانمان از همان هنگام که در گهواره هستند کنیه می دهیم)). ((راه ما از راه لئیم و بی ریشه جداست و اگر آنان از راهی بروند ما از آن، رو بر می گردانیم و بر یک سفره نمی نشینیم)). امام جواد نیز به تاءسی از پدران گرامی خود فرزند را ((ابوالحسن)) خواند و در این کنیه او را با دو تن از اجدادش همانند ساخت: امام موسی بن جعفر و امام رضا. محدثین و روات برای تمیز و تفکیک میان این سه بزرگوار صفتی به ابوالحسن افزوده، امام موسی بن جعفر را ((ابوالحسن الا-ول))، امام رضا را ((ابوالحسن الثانی)) و امام هادی را ((ابوالحسن الثالث)) می خوانند.

القاب حضرت

لقاب شایسته امام گوشه‌هایی از صفات و گرایش‌های والای ایشان را به خوبی تصویر می‌کنند و ما برخی را نقل می‌کنیم: ۱ - ((الناصح :)) این لقب از آن رو به ایشان داده شد که بیش از همه مردم، امت جدش را راهنمایی می‌کرد و مصالح آنان را گوشزد می‌کرد. ۲ - ((المتوکل :)) حضرت از این لقب نفرت داشت و به یاران خود فرموده بود وی را بدین لقب نخوانند. به نظر ما امام از آن رو این لقب را ناخوش داشت که لقب جعفر متوکل، خلیفه عباسی نیز بود که از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت - علیهم السلام - بشمار می‌رفت. ۳ - ((التقی :)) زیرا حضرت تقوای الهی را پیشه ساخته و خدا را همیشه مرکز توجه خود قرار داده بود. طاغوت زمان؛ متوکل عباسی تمام تلاش جهنمی خود را به کار گرفته بود تا امام را به محافل لهو و لعب، و فسق و فجور بکشاند، لیکن در کار خود سخت شکست خورد و اطرافیان خود را از این مطلب با خبر ساخت و از ناتوانی خود پرده برداشت. ۴ - ((المرتضی :)) که مشهورترین لقب ایشان است. ۵ - ((الفقیه :)) ایشان فقیه‌ترین فرد عصر و زمان خویش بودند و عالی‌ترین مرجع علما و فقها بشمار می‌رفتند. ۶ - ((العالم :)) حضرت، داناترین شخص زمان خود نه تنها در مسائل و امور دینی، بلکه در تمام معارف و علوم بشری بودند. ۷ - ((الامین :)) ایشان در تمام امور دینی و دنیوی بودند. ۸ - ((الطیب :)) هیچ کس در زمان حضرت از ایشان پاکیزه‌تر و آراسته‌تر نبود. ۹ - ((العسکری :)) محل اقامت ایشان در سامرا ((عسکر)) نام داشت لذا به ایشان لقب عسکری داده شد. (۱۶) ۱۰ - ((الموضح :)) روشن‌کننده احکام کتاب و سنت. ۱۱ - ((الرشید :)) حضرت از همه بهتر راه رشد و هدایت را یافته و بر صراط مستقیم بودند. ۱۲ - ((الشهيد :)) زیرا ایشان توفیق شهادت را یافتند و به دست دشمنان خدا شهید گشتند. ۱۳ - ((الوفی :)) ایشان با وفاترین مردم بودند و وفای و ویژگی‌های ایشان بشمار می‌رفت. ۱۴ - ((الخالص :)) زیرا ایشان از هر عیب و زشتی پاک و منزّه بودند.

سیمای حضرت

امام هادی شباهت تامی به پدر و جدش امام جواد و امام رضا داشتند. مورخان حضرت را چنین توصیف کرده‌اند: گندمگون، سیاه چشم، با دستانی ورزیده و سخت، چهارشانه، با بینی عقابی و دندان‌های فاصله‌دار، خوش صورت و بدنی عطرآمیز. حضرت مانند جدش امام باقر - علیه السلام - تنومند بودند و از اندامی متناسب و میانه بالا برخوردار بودند و بدنی عضلانی و شانه‌هایی با فاصله خوب داشتند، و در مجموع ترکیب خصوصیات بدنی، ایشان را متمایز از دیگران ساخته و نظر دیگران را جلب می‌کرد. حافظ حقیقی خداست امام جواد فرزند گرامی خود را بسیار دوست می‌داشت و برای حفظ ایشان از گزندهای زمانه به خداوند متعال متوسل می‌شد، حضرت دعایی را همراه فرزند ساخته بود تا او را از آسیب‌ها حفظ کند. دیدن فرازهایی از این دعا، اعتماد و توکل مطلق حضرت را به سبب ساز عالم به خوبی نشان می‌دهد. ما در اینجا قسمت‌هایی از این دعا را نقل می‌کنیم: ((بسم الله الرحمن الرحيم لا- حول ولا- قوة الا- بالله العلی العظیم ، اللهم رب الملائكة و الروح ، و النبین و المرسلین ، و قاهر من فی السموات و الارضین ، و خالق کل شیء و مالک کف عنی باءس اعدائنا، و من اعدا بنا سوء من الجن و الانس ، فاءعم ابصارهم و قلوبهم ، و اجعل بیننا و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا، انک ربنا و لا- حول ولا- قوة الا بالله علیه توکلنا و الیه ائیننا، و هو العزیز الحکیم . ربنا و عافنا من شر کل سوء، و من شر کل دابة اءنت آخذ بناصیتها، و من شر ما سکن فی اللیل و النهار، و من شر کل سوء، و من شر کل ذی شر یا رب العالمین ، و اله المرسلین ، صل علی محمّد و آله اجمعین ، و خص محمدا و آله باءتم ذلک ، و لا حول ولا- قوة الا- بالله العلی العظیم ، بسم الله و بالله اءومن و بالله اءعود، و بالله اعتصم ، و بالله اءستجیر، و بعزة الله و منعه اءمتنع من شیطین الانس و الجن ، و من رجلهم و خیلهم و رکضهم ، و عطفهم و کیدهم و سره و شر ما یاءتون به تحت اللیل و تحت النهار من البعد و القرب ، و من شر الحاضر و الغائب ، و الشاهد و الزائر اءحیاء و اءمواتا . . . و من شر العامة و الخاصة ، و من شر نفسی و وسوستها، و من شر الدناش و الحس و اللمس ، و اللبس ، و من عین الجن و الا- نس . و بالاسم الذی اهتر له عرش بلقیس اءعید

دینی و نفسی، و جمیع ما تحوط به عنایتی من شرّ کل صورۀ و خیال اءو بیاض اءو سواد، اءو تمثال اءو معاهد اءو غیر معاهد ممن سكن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البرد، و البحور و السهل و الوعور و الخراب، و العمران و الا کام و الا جام و المفاوز، و الکنایس و النوایس و الفلوات و الجبانات، من الصادین ممن یدو باللیل و ینتشر بالنهار، و بالعشی و الا بکار، و الغدو و الا صال، و المریین و الا سامرۀ و الا فاترۀ و الفراعنۀ، و الا بالسۀ، و من جنودهم و اءزوجهم و عشائرهم، و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و احتیالهم و من شرّ کل ذی شرّ داخل و خارج، و عارض و متعرّض، و ساکن و متحرک، و ضربان عرق، و صداع شقیقۀ و ام ملدم و الحمی، و المثلثۀ و الربع و الغب، و النافضۀ و الصالبۀ و الداخلۀ و الخارجۀ، و من شرّ کلّ دابۀ اءنت آخذ بناصیتها، انک علی صراط مستقیم، اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم كثيرا...)). ((بارالها! ای خدای ملائکه و روح پیامبران و ای مقهور کننده زمینیان و اهل آسمان ها و ای خالق و مالک هر پدیده، مرا از گزند دشمنان ما و بدخواهان جنی و انسی ما مصون بدار. پروردگارا! چشم و دل آنها را کور کن و میان ما و ایشان حجاب و حفاظی استوار قرار ده که تو پروردگار ما هستی و توان و قدرتی جز از تو سرچشمه نمی گیرد. ما به خدایمان توکل می کنیم و به او رو می آوریم، اوست حکیم و توانای مطلق. پروردگارا! ما را از هر گزندی و از شرّ هر جنبنده ای حفظ بفرما که اختیار همه موجودات به دست تو می باشد. ای پروردگار عالمیان و ای خدای رسولان، بر محمد و خاندانش درود فرست و این خاندان را با درودهای ویژه معزز بدار که تمام قدرت ها از خدای والا و عظیم است. به نام خدا، به خدا ایمان دارم و به او پناه می برم و قدرت الهی، خود را از شرّ شیاطین جن و انس حفظ می کنم. به نیروی خدا چنگ می زنم و خود را از شرّ پیادگان و سواران جن و انس در شب و روز حفظ می کنم. به خدا توکل کرده خود را از شرّ نفس اماره و وساوس آن و انواع موجودات شرور جنسی و انسی چه زنده و چه مرده در امان می دارم. خودم و دینم را در کنف حمایت اسمی قرار می دهم که تخت بلقیس بخاطر آن به لرزه درآمد. اسم اعظم الهی را حافظ خود از شر تمامی ساکنان بیشه ها، جنگل ها، دشت ها، دریاها و... می دانم. نام خدا را دوی تمامی دردهای جسمی و رنج های داخلی و خارجی خود می دانم. از هر بیماری از تب گرفته تا دردهای جانکاه به خدا پناه می برم. از کیدهای شیطانی و هر نوع فتنه انگیزی شیاطین در تمامی اوقات به مالک حقیقی هستی پناه می برم. بارالها! تو بر صراط مستقیم هستی. پروردگارا بر محمد و آل محمد درود بفرست...)). در فرازهای مختلف این دعا اعتقاد و اعتماد مطلق به توحید افعالی کاملاً مشهود است و حضرت جواد با این گونه دعاها فرزند بزرگوار خویش را تغذیه می کرد و با چنین سلاحی او را به استقبال آینده پر تلاطم می فرستاد. آری امام با چنین مفاهیمی از اوان کودکی آشنا بود و تسلیم کامل در برابر قدرت مطلقه الهی با جان و دل می آموخت: ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند چون تو را نوح است کشتیان ز طوفان غم مخور

رشد و نمو امام (ع)

امام هادی - علیه السلام - در خاندانی پا گرفت که اخلاق و انسانی مجسم بودند، ادب و محبت بر سراسر این خانواده سایه گستر بود؛ کودک به بزرگ احترام می گذاشت و بزرگ در محبت و مهر به کودک پیش قدم بود. مورخان نمونه های شگفت انگیزی از ویژگی های اخلاقی این خاندان را نقل کرده اند مثلاً منقول است که: ((امام حسین در برابر برادر خویش حضرت امام حسن - علیهما السلام - هرگز سخن نمی گفت و این کار را برای تجلیل و بزرگداشت برادر می کرد)). (۱۷) یا اینکه: ((امام زین العابدین هرگز در حضور مادر یا دایه خویش غذایی نخورد بخاطر این که مبدا نظر مادر یا دایه قبلاً به سمت آن غذا جلب شده باشد و بدین وسیله حقوق آنان را ضایع کند و دل ایشان را بشکند)). (۱۸) رعایت این گونه موارد اخلاقی، مانند رفتار انبیاست و متخلقیان به آن در همان اوجی پرواز می کنند که انبیای الهی مطمحن نظرشان بوده است. امام هادی در دامان پدر با یکایک فضائل و مکارم اخلاقی پدر مائوس می گشت و از زلال دانش ایشان سیراب می شد، هر روز پدر جلوه های از روح آتشین خود را بر فرزند عیان

می ساخت و او را بر مسؤ ولیت بزرگ آینده ، آماده می نمود . پدر آنچنان شیفته فرزند بود که از ابراز آن نمی توانست خودداری کند و بارها اعجاب و شگفتی خویش را از این انسان نمونه و ممتاز نشان می داد . نمونه زیر گویای این مطلب است . مورخین نقل می کنند هنگامی که امام جواد قصد حرکت به سمت عراق را داشت امام هادی را که در آن زمان شش ساله بود در دامان خود نشانند و از او پرسید : دوست داری از عراق چه هدیه ای برایت بیاورم ؟ امام هادی تبسمی کرده فرمود : ((شمشیری چون آتش ...)) . آنگاه امام جواد رو به فرزند دیگر خود ((موسی)) نموده از او پرسید : تو چه دوست داری ؟ موسی پاسخ داد : ((فرش خانه ای ...)) . اما شگفتی خود را نشان داده و در حالی که از پاسخ امام هادی مشعوف بود فرمود : ((ابوالحسن به من شباهت دارد و مانند من است)) . پاسخ امام نشان شجاعت ذاتی و آمال وی بود و این چیز غریبی نیست زیرا تمامی امامان این خصیصه را در خود داشتند .

نبوغ زودرس

امام هادی در همان کودکی از آنچنان نبوغ ، زیرکی و هوشیاری برخوردار بود که اطرافیان را مبهوت می ساخت و مورخان نمونه های متعددی از تیزهوشی حضرت نقل کرده اند از جمله این موارد آنست که : معتصم پس از به شهادت رساندن امام جواد از عمر بن فرج خواست به مدینه رفته معلمی برای امام هادی که در آن وقت شش سال و چند ماه داشت انتخاب کند و تاءکید کرد که معلم باید از دشمنان اهل بیت و مخالفین آنان باشد ! تا امام را با کینه اهل بیت پرورش دهد و ایشان را اعتقادات نواصب بیاموزد و دشمنی خاندان نبوت را در دل امام جای دهد ! عمر در اجرای دستورات معتصم به مدینه رفته و ماجرا را با والی شهر در میان گذاشت . او و چند تن دیگر جنیدی را به عنوان دشمن دیرینه اهل بیت معرفی کردند . جنیدی پس از اطلاع از موضوع ، موافقت خود را اعلام کرد . برای او حقوقی ماهانه تعیین گشت و از او خواسته شد تا مانع ملاقات شیعیان با امام گردد . جنیدی کار خود را آغاز کرد لیکن از آنچه مشاهده کرد شگفت زده و مبهوت شد . روزی محمد بن جعفر ، جنیدی را دید و از او پرسید : ((این کودک - منظورش امام هادی بود - تحت تعلیم و آموزش چگونه است ؟ ...)) . جنیدی از این تعبیر برآشفته شد و گفت : ((می گویی : این کودک ؟ ! و نمی گویی : این پیر ! تو را به خدا کسی را دانایتر از من نسبت به علم و ادب در مدینه می شناسی ؟)) . محمد پاسخ داد : ((نه)) . اما به خدا من بحثی را در ادبیات پیش کشیده و موضوع را آنچنان که گمان می کنم شایسته است بسط می دهم بعد می بینم او مطالبی را به گفته هایم می افزاید که من از آنها استفاده می کنم و از او می آموزم . مردم گمان می کنند من به امام درس می دهم لیکن به خدا این من هستم که از او درس می آموزم ... چند روز بعد مجددا محمد بن جعفر ، جنیدی را دیده از او پرسید : ((حال این کودک چگونه است ؟)) . جنیدی از این حرف برانگیخته شد و گفت : ((دیگر این حرف را تکرار مکن به خدا او بهترین مردم روی زمین و فاضل ترین خلق خداست . گاهی می خواهد وارد اتاق بشود می گویم اول سوره ای از قرآن بخوان و بعد داخل شو . می گوید : کدام سوره را می خواهی تا بخوانم ؟ و من نام سوره های بلند اول قرآن را نام می برم هنوز نام سوره تمام نشده شروع می کند به خواندن آن و آنچنان درست و دقیق می خواند که من درست تر از آن را نشنیده ام . او قرآن را زیباتر از مزامیر داوود می خواند و علاوه بر آن حافظ تمام قرآن است و تاءویل و تزیل آن را نیز می داند . سپس جنیدی گفت : ((سبحان الله !)) این کودک در میان دیوارهای سیاه مدینه رشد کرده است پس این دانش عمیق را از کجا کسب کرده است ؟)) . بالاخره همین جنیدی ناصبی و دشمن اهل بیت ، از برکات انفاس قدسی امام ، صراط مستقیم را یافت و چنگ به ((جبل المتین)) الهی زد و در زمره محبتیان اهل بیت قرار گرفت و به امامت ائمه هدی اعتراف کرد . (۱۹) البته طبیعی است که تنها توجیه حقیقی این پدیده همان اعتقاد شیعه درباره این خاندان است . شیعیان بر این عقیده هستند که خداوند متعال به اهل بیت دانش و حکمتی عنایت کرده است که دیگران از آن بی نصیب می باشند و در این مورد سن و سال مدخلیتی ندارد .

هیبت و وقار حضرت

امام هادی مانند پدران گرامی خود و انبیای الهی از آنچنان هیبت و نفوذ معنوی برخوردار بود که همگان را وادار به کرنش می کرد و این امر اختصاص به شیعیان حضرت نداشت. در این باره به نقل مورد زیر اکتفا می کنیم: محمد بن حسن اشتر علوی می گوید: ((همراه پدرم با جمعی از مردم عباسی، طالبی و جعفری بر درگاه متوکل عباسی بودیم که ناگهان ابوالحسن - امام هادی - وارد شد و آهنگ در قصر خلیفه را نمود تمامی حاضران بلا استثنا از مرکب هایشان فرود آمده احترامات لازمه را به عمل آوردند تا حضرت وارد کاخ شد، مردی از آن جمع از این تجلیل و گرامیداشت به خشم آمده لب به اعتراض گشود و گفت: این تشریفات برای کیست؟! چرا برای این جوان این همه احترام بگذاریم؟! او نه از ما بالاتر است و نه بزرگسال تر. به خدا قسم هنگام خارج شدن، دیگر برای او بپا نخواهیم خاست و از اسب فرود نخواهیم آمد... ابوهاشم جعفری به او چنین پاسخ داد: به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گذاشت... لحظاتی بعد امام از قصر خارج شد و بانگ تکبیر و سرود توحید برخاست و همه مردم به احترام امام بپا خاستند، ابوهاشم مردم را مخاطب ساخته گفت: ((مگر شما نبودید که تصمیم داشتید به حضرت احترام نگذارید!)). گروهی از آن میان پرده از حالت درونی خود برداشته گفتند: به خدا قسم نتوانستیم خودمان را کنترل می کنیم و بی اختیار از اسب فرود آمده به ایشان احترام گذاشتیم. (۲۰) هیبت امام آنچنان قوی و نفوذ ایشان آنقدر نیرومند بود که هنگام آمدن نزد متوکل تمامی درباریان و نگهبانان قصر بی اختیار به خدمت امام قیام می کردند و بدون کمترین بهانه جویی و به انتظار گذاشتن، درها را می گشودند و پرده ها را کنار می زدند. (۲۱) نیرومندی و هیبت امام ناشی از سلطنت دنیوی یا اندوخته های مالی بود بلکه سرّ عظمت ایشان در اطاعت خداوند متعال، زهد در دنیا و پایبندی به دین بود. امام خواری و ذلت عصیان خدا را از خود دور ساخته و از طریق اطاعت پروردگار به اوج عزت و وقار دو جهان رسیده بود)).

احترام علوی ها به امام (ع)

سادات و علوی ها در احترام و بزرگداشت امام همصدا بودند و متفقا رهبری و فضل امام را پذیرفته بودند از جمله این علویان زید بن موسی بن جعفر - معرف به زید النار - بود که عموی پدر حضرت بشمار می رفت و در آن وقت مردی معمر و کهنسال بود. روزی زید به قصد دیدار امام بر در خانه آمد و از عمر بن فرج که نگهبان در بود خواست تا برایش از امام اجازه ورود بگیرد، امام اجازه داد و زید وارد شد و در مقابل امام که در صدر مجلس بود با ادب تمام و احترام دو زانو نشست و بدینسان به امامت حضرت اعتراف کرد. روز دیگر که زید به حضور امام شرفیاب شد ایشان در مجلس حاضر نبودند و زید در صدر مجلس نشست اندکی بعد امام وارد مجلس شد و همینکه زید حضرت را دید به سرعت از جای خود برخاسته امام را در مکان خویش جای داد و خود مؤدبانه در مقابل ایشان نشست. در این زمان، امام بسیار جوان و زید مردی مسن بود لیکن حرکت زید به عنوان اعتراف به امامت حضرت و فضیلت ایشان بود و تمامی قائلین به امامت ایشان چنین می کردند. (۲۲) امام و اهل کتاب تنها مسلمانان نبودند که منتهای احترام را نسبت به امام بجا می آوردند بلکه اهل کتاب نیز در بزرگداشت امام مانند مسلمانان حقیقی عمل می کردند و تحت تأثیر نفوذ معنوی حضرت بودند و موقعیت والای ایشان را نزد خداوند درک می کردند. آنان در گرفتاری ها و دشواری ها به امام متوسل می شدند و هدایایی به حضرت تقدیم می کردند و از ایشان می خواستند تا گره کار فرو بسته آنان را بگشاید. واقعه زیر به خوبی گویای مطلب است: هبه الله بن ابی منصور موصلی چنین نقل می کند: ((یوسف بن یعقوب مسیحی از دوستان پدرم بود و روزی به خانه ما در بغداد به عنوان میهمان آمد. پدرم از او انگیزه آمدنش را پرسید و یوسف پاسخ داد: متوکل عباسی مرا خواسته است ولی نمی دانم چرا، من نیز خودم را به صد دینار بیمه کرده ام که آنها را با خود آورده ام تا برای علی بن محمد بن

علی الرضا - علیه السلام - هدیه ببرم ، پدرم او را تشویق کرد و او چندی بعد بغداد را ترک کرده متوجه سامرا گشت ، چند روز بعد یوسف با خوشحالی فراوان وارد خانه ما شد پدرم از آنچه بر او گذشته بود پرسید و او چنین پاسخ داد : برای اولین باری بود که سامرا را می دیدم و قبلا به آن شهر نرفته بودم ، دوست می داشتم قبل از رفتن نزد متوکل ، صد دینار هدیه را به ابن الرضا - امام هادی - برسانم لذا از خانه ایشان سؤال کردم ، به من گفتند : متوکل مانع خروج حضرت از خانه است و ایشان در خانه تحت نظر می باشد، من که دیگر از رفتن نزد امام ترسیده بودم پرسش از محل اقامت ایشان را هم ترک کردم ناگهان به ذهنم خطور کرد که بر مرکب خود بنشینم و در شهر گشتی بزنم شاید بدون پرسش منزل حضرت را بیابم پس بر مرکب سوار شده کوی ها و بازارها را یکی یکی پشت سر گذاشتم تا رسیدم به در خانه ای که حس کردم منزل امام است لذا به غلام همراه خود گفتم : پیرس این خانه از کیست ؟ غلام پس از سؤال برایم پاسخ آورد : خانه ((ابن الرضا)) است و بعد کوبه در را به صدا درآورد و غلامی سیاه از خانه خارج شد و متوجه من گشت گفت : ((یوسف بن یعقوب تو هستی ؟)) . گفتم : آری . گفت : پیاده شو، من هم از مرکب خود فرود آمده و او مرا وارد راهرو خانه کرد و خود داخل شده سپس بیرون آمد و گفت : آن صد دینار کجاست ؟ سکه ها را به او دادم و او آنها را به امام رساند و بعد خارج شد و به من اجازه ورود داد، داخل شدم و امام را دیدم که تنها نشسته است با مهر و محبت نگاهی به من کرد و گفت : ((آیا وقت آن نرسیده است که به راه راست بیایی و هدایت شوی ؟)) . گفتم : آقای من به اندازه کافی براهین و دلایل روشن برای اینکه هدایت شوم دیده ام . اما امام فرمود : هیئات ! تو اسلام نخواهی آورد ولی فرزندان بزودی مسلمان شده و یکی از شیعیان ما خواهد بود . ای یوسف ! اقوامی گمان دارند دوستی و ولای ما سودی به حال کسانی مانند تو ندارد به دیدار متوکل برو که مرادت برآورده خواهد شد . . . یوسف از معجزاتی که در این مدت کوتاه دیده بود مبهور گشت و نزد متوکل رفته به مقصود خود رسید . سپس هبه الله می افزاید : پس از مرگ یوسف فرزندش را که مسلمانی درست اعتقاد و شیعه ای روشن ضمیر بود ملاقات کردم به من گفت پدرش بر کیش مسیحیت مرد و او پس از مرگ پدر مسلمان شد و از دوستان حقیقی اهل بیت گشت و مرتب تکرار می کرد : من بشارت آقام - علی الهادی - هستم . (۲۳) اهل کتاب زندگی امام را دنباله زندگانی پیامبران و قدیسان می دیدند و به حضرتش ایمان می آوردند .

اظهارات نویسندگان درباره شخصیت امام (ع)

تمام کسانی که سیره امام را نگاهشته اند امام را نمونه علم ، شرافت و تقوا دیده اند و بر این باورند که تمام ارزش های عالی انسانی در وجود امام است که جلوه حقیقی یافته است لذا هر یک به شیوه خود حیرت و ناباوری خود را بیان کرده است و از سرگشتگی خود پرده برداشته است . ما در اینجا پاره ای از اقوال را نقل می کنیم : ۱ - ((ابوالفلاح حنبلی)) : عبدالحی ابوالفلاح حنبلی چنین می گوید : ((ابوالحسن بن علی الجواد فرزند علی بن موسی الرضا فرزند جعفر الصادق علوی حسینی معروف به ((الهادی)) امامی بود فقیه و متعبد به احکام او یکی از امامانی است که غلات شیعه به عصمت آنان مانند انبیاء معتقدند . . .)) . (۲۴) ۲ - ((یافعی)) : یافعی می گوید : ((امام علی هادی ، امامی بود فقیه و متعبد . . .)) . (۲۵) ۳ - ((ابوالفداء)) : ((علی النقی به اعتقاد امامیه یکی از ائمه دوازدهگانه است و نام مبارکش علی الزکی بن محمّد الجواد می باشد . . .)) . (۲۶) ۴ - ((ابن صباغ مالکی)) : ابن صباغ مالکی نقل می کند که : ((یکی از بزرگان علم می گوید : فضیلت ابوالحسن علی بن محمّد هادی زبانزد خاص و عام است و آوازه فضلش سراسر گیتی را درنوردیده است ؛ فضیلتی ذکر نمی شود مگر آنکه نام امام قرین آن است و کرامتی به اجمال گفته نمی شود جز آنکه تفصیل آن را امام هادی داراست . (آنچه خوبان همه دارند ایشان یک جا دارند) حضرتش مستجمع مکارم و معالی اخلاق است و دردانه انسانیت بشمار می روند . آنچنان به حفظ سجایای انسانی خود پایبند بود که چوپانی برای حفظ گله اش ، روح و اخلاق حضرت نرم و شیرین بود، سیرت وی عادلانه و دوستی هایش خیرخواهانه بود . در وقار، آرامش ، عفت ، پاک

رفتاری، زیرکی، شجاعت، شرف، و همت عالی بر سنت نبوی و سیرت علوی بود، در موقعیت والای ایشان کسی را اندیشه نزدیک شدن هم نبود و شاهباز خرد مردم به شرف ایشان نمی توانست رسید. در زندگی روش سخت، دشوار و عارفانه ای پیش گرفته بود که کسی را در آن طمع و شراکتی نبود. (۲۷) ۵ - ((ابن شهر آشوب)) : ابن شهر آشوب درباره حضرت می گوید : ((از همه خوش سیماتر و راستگوتر بود. زیبایی ایشان از نزدیک دل ها را می ربود و کمالشان از دور، خردها را سرگشته می کرد. هنگامی که لب می گشود زیبایی کلامش دیگران را شیفته می کرد و هنگامی که لب فرو می بست هیبت و وقارش فضا را سنگین می کرد. او از خاندان نبوت و امامت بود و جایگاه وصایت و خلافت. او شاخه ای از بهترین شاخه های درخت نبوت و بهترین ثمره امامت بشمار می رفت . . .)). (۲۸) ۶ - ((قطب راوندی)) : قطب راوندی درباره حضرت هادی چنین می گوید : ((صفات امامت و شرایط آن در علی بن هادی جمع شده بود و فضل، علم و صفات نیک ایشان به اوج کمال رسیده بود، اخلاق او مانند نیاکانش خارق العاده و شگرف بود، ایشان با جبه ای پشمن در شبانگاه بر سجاده ای رو به قبله می نشست و تمام شب را به تهجد مشغول بود، و اگر ما بخواهیم یکایک خصوصیات اخلاقی والای ایشان را برشماریم تمام کتاب را بای بدن اختصاص دهیم . . .)). (۲۹) ۷ - ((ذهبی)) : ذهبی می گوید : ((علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن زین العابدین بنالسید الشریف العلوی الحسینی، یکی از فقهای دوازدهگانه است و امامیه او را به ((مناری راهنما)) ملقب ساخته اند . . .)). (۳۰) ۸ - ((ابن حجر)) : ابن حجر می گوید : ((علی هادی دانش و بخشش را از پدر به ارث برده بود)). (۳۱) ۹ - ((ابن عنبسه)) : ابن عنبسه نسب شناس معروف می گوید : ((علی هادی در محله ای از شهر سامرا که ((عسکر)) نامیده می شد. اقامت داشت لذا به ((عسکری)) ملقب گشت، مادرش ام ولد بود و ایشان در نهایت فضیلت و نجابت بودند . . .)). (۳۲) ۱۰ - ((محمد بن طلحه)) : محمد بن طلحه شافعی درباره شخصیت امام می گوید : ((اوصاف و مناقب علی هادی بر گوش های شنوندگان چون آویزه هایی زمردین می درخشد و گهرهایی است در درج اندیشه های انسانی، وی، بی نظیرترین خصال نیک را در خود جمع آورده بود و آنها را از درجه نبوت و رسالت و بطون اصیل عرب به میراث برده بود . . .)). (۳۳) ۱۱ - ((شیخ آقا بزرگ تهرانی)) : محقق برجسته شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید : ((امام هادی جلیل القدرترین برادران خویش و وارث دانش و بخشش پدران خود بود. منصب امامت از آن جهت به ایشان اختصاص یافت که دارای تمامی شرایط آن یعنی علم، عدالت، کارآیی، سلامت اعضا و حواس - آن مقدار که در اندیشه و کردار مؤثر است - و نسب قرشی عربی بود، از همه گذشته ایشان از بنی هاشم بودند . . .)). (۳۴) ۱۲ - ((خیر الدین زرکلی)) : خیر الدین زرکلی می گوید : ((علی ملقب به الهادی فرزند محمد الجواد بن علی الرضی بن موسی بن جعفر حسینی طالبی؛ دهمین امام از ائمه اثنی عشر و یکی از پرهیزگاران و صالحین بشمار می رفت . . .)). (۳۵) اینها خلاصه ای بود از نظرات بزرگان که در خلال آن شگفتی و اعجاب خود را نسبت به امام هادی و خصوصیات او نشان داده اند. در میان این خصوصیات دو ویژگی از اهمیت بیشتری برخوردار است : ۱ - تخصیص در علوم اسلامی، ایشان عالی ترین مرجع دینی عصر خود بودند. ۲ - تقوا و عبادت، هیچ کس از مردم در عصر امام مانند ایشان را در عبادت، تقوا و تعهد دینی سراغ نداشته است.

جلوه هایی از شخصیت امام (ع)

اشاره

ویژگی های امام هادی همانند صفات پدران و اجداد گرامی خویش بود و صفات والایی، آنان را از همگان متمایز می ساخت. حضرت تمامی عناصر شرف و کرامت را در خود جمع داشت و از همان خاندانی به شمار می رفت که خدایشان را از هر گونه رجس و پلیدی پاک و منزّه ساخته بود لیکن ما در این بخش به پاره ای از صفات آن حضرت اشاره ای می کنیم :

امامت آن حضرت

امامت لطفی است از جانب خداوند که تنها شامل کسانی می گردد که از آزمایش های الهی سرفراز بیرون آمده باشند و ضمیرشان با ایمان به خدا و توحید باری تعالی عجین باشد و گرد ظلم، بطلان و دیگر معایب و نواقص، بر دامان پاک آنها ننشیند. ما قبل در تمامی نوشته های مربوط به زندگی ائمه اطهار چه به تفصیل و چه مجملاً به مباحث امامت پرداخته ایم لذا در این کتاب تنها به نکات خاصی از مسأله مهم امامت می پردازیم:

نیاز به امامت

امامت از بنیادهای اساسی دین اسلام است که بدون آن امامت و کمال این دیانت محقق نمی شود و هرگز از آن بی نیاز نخواهد شد. احتیاج به امامت تنها برای اداره امور دینی نیست بلکه امامت در تمامی بخش های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اسلام نقش تعیین کننده ای دارد و استقلال، سیادت، امنیت، آزادی و آرامش امت مسلمان را تضمین می کند. شاید اساسی ترین علت نیاز به امامت، مسأله انسان سازی باشد. امام و امامت است که فضیلت و نیکی را در جامعه گسترش می دهد و روح هایی به استواری کوه می پروراند، امامت است که خودمحوری، غرور، طمع، حسد و دیگر انحرافات را از ریشه می خشکاند و با تمامی کجروی ها نبرد می کند. سرمنشاء تمامی نیکی ها و عامل دوام جوامع انسانی و امّ الفضائل، ایمان به خداوند است که امام تجسم حقیقی این اعتقاد و مبلغ آن در تمام حرکات و سکنات خود است. ایمان به خداست که عالم را از مصائب جنگ، نابودی و دیگر تنش های ناخواسته حفظ می کند و این ائمه بوده اند که تلاش عمده شان مصروف تعمیق آن در میان مردم بوده است، امامان بودند که پرچم ایمان را در بلندای آسمان به اهتزاز درآوردند و برای اعلای کلمه توحید تن به دشواری های جنگ، زندان، خانه نشینی و... دادند و آثار درخشانی در این زمینه از خود به یادگار گذاشتند. این ((نهج البلاغه)) است که عمیق ترین مفاهیم اعتقادی را برای ما شرح می دهد و ما را دعوت می کند تا در آفریده های خداوندی اندیشمندانه بنگریم و زیبایی های فضائل را چنان به رخ ما می کشد که شیفته اخلاق اولیاء الله می شویم و آرزو می کنیم که خود، در این سلک درآییم و حقیقت گرایش های حیوانی را چنان دقیق به تصویر می کشد که ما را از مفاسد و رذائل اخلاقی متنفر می سازد. صحیفه سجادیه یا انجیل آل محمد ((- صلوات الله علیهم -)) نیز نقش مهمی در لطیف کردن روح ها دارد و مرغزار سرسبز ایمان است و سرچشمه زلال تشنگان معارف و اخلاق، تمامی ادعیه ماء ثوره از ائمه در این نکته مشترک بوده و تزکیه نفس و پالایش روان را مد نظر قرار می دهند و در صدد نجات آدمیان از وادی جهل و غرور می باشند. در کتب احتجاجی و کلامی دلایل استواری از ائمه در دفع شبهات معاندین حق و منکرین خدا روایت شده است. امام هادی در زیارت خود موسوم به ((جامعه)) به بخش هایی از کوشش و تلاش اجداد خود برای تحکیم ایمان اشاره می کند در اینجا به فرازهایی از این زیارتنامه اشاره می کنیم: ((السلام علی الدعاء الی الله، الادلاء علی مرضاء الله، و المستقرّین فی امر الله، و التامین فی محبّه الله، و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لا-مر الله...)) ((سلام بر دعوت کنندگان به سوی حق و راهنمایان به خشنودی خداوند، درود بر استواران در اجرای امر الهی و مستغرقان در محبت الهی، سلام بر موحدان مخلص و آشکار کنندگان امر خدایی...)). امام سپس خطاب به اجداد خویش می گوید: ((شما شائن، جلال و مجد خداوندی را بزرگ داشتید و نام او را برقرار نمودید و میثاق او را استوار کردید و پیمان اطاعت او را محکم نمودید. برای خدا در نهان و آشکار به نصیحت پرداختید و با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت کردید و جانهایتان را در راه خشنودی حضرت باری تعالی فدا نموده و دشواری های ناشی از دعوت به سوی خدا را تحمل کردید و صبر نمودید. نماز را بیای داشتید، زکات دادید و امر به معروف و نهی از منکر نمودید و در راه حق به بهترین وجه به جهاد برخاستید تا آنکه دعوت حق را آشکار کرده و اجباتش

را بیان نمودید و حدود الهی را برپا کردید. شرایع و احکامش را گسترید و سنت های خدای را تعیین کردید و خشنودی حق را به دست آوردید تسلیم قضای حق بودید و رسولان پیشین را تصدیق کردید...)). در فرازهای بالا نقش پیکارگرانه ائمه را برای به اهتزاز در آوردن پرچم توحید و دفاع از ارزش های دینی و اسلامی به خوبی مشاهده می کنیم. آنان مخلصانه جان و مال خود را فدای حق و راه حق کردند و در این راه چشمداشتی جز از ذات مقدس خداوندی نداشتند.

عصمت امامان (ع)

عصمت ائمه - علیهم السلام - از عناصر مهم اندیشه شیعی بشمار می رود گروهی به گمان محال بودن عصمت، آن را منکر شده اند! لیکن ما در مباحث مربوط به ائمه آن را اثبات کرده و نادرستی دلایل مخالفین را نشان داده ایم و نه تنها امکان بلکه وقوع آن را نیز ثابت نموده ایم. اگر کسی سرگذشت ائمه را بخواند کمترین شکی نسبت به عصمت آنان برایش باقی نخواهد ماند و یقین خواهد کرد که آنان نه عمدا و نه سهوا مرتکب هیچ صغیره ای هم نشده اند. زندگی امامان، ثبات قدم، وحدت قول و عمل و بر صراط مستقیم بودن آنها را به خوبی نشان می دهد تمام ائمه با شدت و برندگی کامل وظیفه دفاع از معتقدات دینی را به عهده گرفته و کمترین انحرافی از خود نشان ندادند. طاغوت زمان، متوکل عباسی با تمام وسایل ممکنه در صدد برآمد تا امام هادی - علیه السلام - را بفریبد و او را از راه راست منحرف کند و به محافل لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند لیکن امام با تمام وجود امتناع کرده مقاومت ورزید و با مواضع خود دلیلی روشن بر عصمت خود و اجداد بزرگوار خویش ارائه کرد و حقانیت شیعه را درباره عصمت ایشان به وضوح بیان نمود.

علم امامان (ع)

علم ائمه همانند علم پیامبران و مرسلین، علمی است الهامی و خداداد و فرقی با هم ندارد. خداوند به پیامبران و ائمه، علمی لدنی عطا فرمود تا حجت را بر مردم تمام کنند. امام صادق - علیه السلام - از کیفیت علم ائمه و دامنه حیرت انگیز آن - که وصف ناپذیر است - چنین یاد می کند: ((علم ما عبارت است از: ((غابر، مزبور، نکت فی القلوب)) (الهامات قلبی)، ((نقر فی الاسماع)) (به گوش خوردن صدا)) (جفر احمر، جفر ابیض)) و همچنین مصحف فاطمه - علیها السلام - و ((جامعه)) که تمامی مایحتاج مردم در آن است نزد ماست)). و چون از حضرت معانی این تعابیر را پرسیدند ایشان فرمود: (((غابر؛)) دانش آینده است)) و (((مزبور؛)) دانش گذشته می باشد)) و (((نکت فی القلوب؛)) الهام است)) و (((نقر فی الاسماع؛)) سخنان ملائکه است زیرا ما گفتار آنان را می شنویم لیکن خود آنها را نمی بینیم)) و (((جفر احمر؛)) ظرفی است که سلاح پیامبر اکرم در آن قرار دارد و از آن خارج نمی شود تا آنکه قائم آل محمّد قیام نماید. اما)) (((جفر ابیض؛)) ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و کتب آسمانی پیشین قرار دارد)) و ((مصحف فاطمه - علیها السلام - کتابی است که در آن تمام حوادث و نام های کسانی که تا روز قیامت به حکومت می رسند منظور است)). و اما ((جامعه؛ کتابی است دارای هفتاد ذراع طول که حضرت رسول اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) با دهان مبارکشان آن را املا می فرمودند و حضرت علی - علیه السلام - با دست خویش می نگاشتند. به خدا قسم هر چه مردم تا روز قیامت بدان نیاز پیدا کنند در این کتاب آمده است حتی دبه یک خراش و یک تازیانه یا نصف تازیانه...)). (۳۶) ابوالعلاء معری در شعر خود به همین جفری که نزد اهل بیت موجود است اشاره می کند و می گوید: ((همگان از دیدن جفر و جام جهان نمای کوچکی که همه آبادی ها و ویرانی ها را نشان می داد و نزد ائمه موجود بود شگفت زده شدند)). (۳۷) دلیل روشن این مدعا روایات و پیشگویی های متعددی است که از ائمه در زمینه های گوناگون علوم نقل شده است. امام علی مولای متقیان و باب شهر علم پیامبر پایه حدود سی و دو علم را - به قول عقّاد - بنیان نهاد

و از پیشرفت های تکنولوژیک و تحولات علمی که در عرصه گیتی به ظهور می رسد خبر داد. حضرت در یکی از مغیبات خود چنین می فرماید: ((یاتی زمان علی الناس یری من فی المشرق من فی المغرب، و من فی المغرب یری من فی المشرق)). ((زمانی خواهد آمد که ساکنین مشرق، افراد مستقر در مغرب را خواهند دید و ساکنان مغرب مشرقیان را)). و باز فرمود: ((یاتی زمان علی الناس یسمع من فی المشرق من فی المغرب و من فی المغرب یسمع من فی المشرق)). ((زمانی فرا خواهد رسید که: آنکه در مغرب است آوای مشرقیان را خواهد شنید و بر عکس)). و هر دوی این پیشگویی با اختراع تلویزیون و رادیو تحقق یافت. همچنین حضرت سجاد - علیه السلام - فرمود: ((یاتی زمان علی الناس یری فیہ الحدید؛)). زمانی خواهد آمد که در آن، آهن به حرکت در خواهد آمد)). که با اختراع انواع ماشین ها و قطارها محقق شد. البته حضرت موارد متعددی را پیش بینی کرده اند که تماماً صادق بوده است. (۳۸) خود حضرت با صراحت تمام موقعیت علمی خویش را چنین بیان می کند: ((معانی کتاب خدا را از من بپرسید به خدا قسم آیه ای نازل نشده است جز آنکه می دانم در شب بوده یا روز، در کوه بوده یا دشت)). (۳۹) امام صادق نیز یکی از همین پیشوایان حق و حقیقت است که از زلال علم و دانش آنها بشریت همچنان سیراب می شود ایشان در گفته هایشان از آلودگی دریا و فضا و زیان های ناشی از آن برای انسان پرده برداشته است و در کتاب موسوم به ((توحید مفضل)) قواعد تشریح و عجایب مربوط به اعضای انسان را بیان نموده است. همچنانکه بنیانگذار علوم فیزیک و شیمی بشمار می رود و اصول این دو دانش را توسط شاگرد برجسته و ممتاز خود پیشاهنگ تحولات علمی جابر بن حیان چهره افتخارانگیز شرق وضع کرده است. امام هادی نیز پس از وفات پدر و هنگام تصدی مقام امامت بیش از هفت سال نداشت، لیکن به وسیله علمای بزرگ زمان مورد پرسش قرار گرفت و دشوارترین مسایل فقهی، فلسفی و کلامی را آنچنان دقیق و روشن پاسخ گفت که پرسندگان را متحیر ساخت و در نتیجه آنان به امامت حضرت اعتراف کردند. در این نمونه و نمونه های دیگر دلیل آشکاری است بر علم خدادادی آنان و اینکه خداوند فضل و دانشی به آنان عطا فرموده است که به هیچ کس دیگر چنین عنایتی نکرده است.

نصّ بر امامت حضرت

بزرگان و معتمدین شیعه برای امامت اهمیت خاصی قائل بودند و آن را اصلی از اصول اسلام می دانستند لذا همواره از امام زمان خود درباره امام بعدی پرسش می کردند تا به او مراجعه نمایند و در چنبره طاعت او درآیند. در مورد امام هادی نیز این دقت نظر به عمل آمد و برخی از بزرگان شیعه روایات متعددی از امام جواد - علیه السلام - مبنی بر امامت علی هادی نقل کرده اند و ما در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می کنیم: ۱ - ((اسماعیل بن مهران)): هنگامی که امام جواد - علیه السلام - عازم سفر بغداد شد اسماعیل بن مهران خود را به سرعت نزد امام رسانده عرض کرد: قربانت گردم از این سفر بر شما بیمناکم پس از شما منصب امامت به چه کسی خواهد رسید؟ امام با لبخندی شیرین پاسخ داد: ((امسال اتفاقی برای من نخواهد افتاد...)). و بدینسان هراس وی از قدرت عباسیان و شهادت خود را بر طرف ساخت. چندی بعد که معتصم عباسی امام را به سامرا فرا خواند دوباره اسماعیل شتابان نزد حضرت آمد تا امام بعدی را بشناسد و در سلک موالیان وی درآید. پس گفت: ((یابن رسول الله! شما در حال رفتن هستید پس از شما امر امامت به عهده کیست؟)). امام گریست و از سفر خود احساس خطر کرده با علم به اینکه دیگر بازگشتی نخواهد بود، فرزند خود امام علی هادی را به عنوان امام بعدی چنین معرفی نمود: ((این سفری است که از آن بر من باید بیمناک بود امام پس از من فرزندانم علی خواهد بود...)). (۴۰). پیش بینی امام تحقق یافت و ایشان در اوج شکوفایی زندگی و بالندگی به وسیله معتصم عباسی به شهادت رسید. ۲ - ((الخیرانی)): یکی دیگر از روایان امامت علی هادی ((خیرانی)) است که حدیث را از پدرش نقل کرده است و ما در بحث های آینده متن حدیث را نقل خواهیم کرد. ۳ - ((الصغر بن ابی دلف)): صغر بن ابی

دلف نص بر امامت امام هادی را از پدر حضرت امام جواد چنین نقل می کند: ((امام پس از من فرزندم علی است. فرمانش فرمان من است و سخن او سخن من. اطاعت از او اطاعت از من بشمار می رود و پس از او امامت از آن فرزندش حسن خواهد بود...)) (۴۱) ۴ - ((بعضی از شیعیان)) : امام جواد هنگام عزیمت به بغداد با تصریح به امامت فرزندش امام هادی - علیه السلام - به بعضی از شیعیان چنین گفت: ((من در حال رفتنم و امر امامت به عهده فرزندم ((علی)) است و پس از من بر شما همان حقی را خواهد داشت که من پس از پدرم بر شما داشتم...)). (۴۲) امام جواد در سخنان خود بر لزوم اطاعت از فرزندش تاءکید کرد و فرمود امام همان موقعیتی را در میان شیعیان خواهد یافت که خود امام جواد پس از وفات پدرشان داشتند. ۵ - ((احمد بن ابی خالد)): احمد بن ابی خالد نص صریحی را از امام جواد - علیه السلام - بر امامت فرزندش علی هادی با این سرآغاز نقل می کند: ((ابوجعفر به فرزندش هادی - علیه السلام - وصیت کرد...)) که ما بندهای این وصیت را در بحث های آینده بیان خواهیم کرد. (۴۳) قابل ذکر است که شیعیان معتقدند تعیین امام متأثر از عواطف و هواهای نفسانی نیست بلکه به دست خداوند متعال است. اوست که امام را معین می کند و پیامبر اکرم انتصاب الهی را به سمع همگان می رساند و آنچه را بدو دستور داده شده ابلاغ می کند. پیامبر گرامی به صراحت، جانشینان خود را دوازده تن اعلام کرده است و روایات این باب به حد تواتر رسیده است (۴۴) که امام هادی - علیه السلام - یکی از همین جانشینان می باشد.

بخشش و کرم حضرت

یکی دیگر از خصوصیات بارز حضرت، بخشش و عطای ایشان است که همانند اجداد خود در این میدان گوی سبقت را از همگان ربوده است. حضرت مثل پدران خود تنها برای جلب رضای پروردگار مسکین، یتیم و اسیر را بر خانواده خود مقدم داشته و اطعام آنان را در درجه اول اهمیت قرار می دادند تا جایی که غذایی برای خانواده شان باقی نمی ماند و در مورد لباس نیز بدین گونه عمل می کردند. امام صادق - علیه السلام - نیز آنقدر به مستحقین انفاق می کرد و لباس می داد که دیگر برای افراد خانواده اش چیزی یافت نمی شد. (۴۵) مورخان موارد بی شماری از بخشش های کلان حضرت امام هادی - علیه السلام - نسبت به فقرا و درماندگان را نقل کرده اند که ما به نمونه های زیر اکتفا می کنیم: ۱ - هیئتی از شیعیان بلند پایه مرگب از ابوعمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر حمدانی به دیدار امام هادی - علیه السلام - رفتند، احمد بن اسحاق از وامی که در گردن داشت به حضرت شکایت برد ایشان به وکیل خود عمرو رو کرده فرمودند: به احمد سی هزار دینار و به علی بن جعفر نیز همان مقدار پرداز. سپس حضرت به خود عمرو - وکیل حضرت - نیز سی هزار دینار بخشیدند. ابن شهر آشوب پس از نقل این عطا و بزرگمنشی علوی می گوید: ((این عمل معجز گونه است و جز پادشاهان را نرسد که چنین بخشش کنند و ما هرگز این گونه عطایی ننشیده ایم)). (۴۶) حضرت برای این بزرگان زندگانی مرفهی فراهم آورده بود و غبار فقر را از خانه شان رفته بود. و طبیعی است که بهترین بخشش، آن است که اثری نیکو و ماندگار از خود بجا گذارد. ۲ - یک نمونه دیگر از کرم حضرت را اسحاق جلاب چنین نقل می کند: ((در ((یوم الترویة)) (هشتم ذی الحجه) برای ابوالحسن هادی - علیه السلام - تعداد زیادی گوسفند خریدم و ایشان تمام گوسفندان را در میان خویشان خود تقسیم کردند)). (۴۷) ۳ - مورد دیگر که اعجاب مورخان را برانگیخته است چنین می باشد که: ((حضرت به قصد روستایی متعلق به خودشان از سامرا خارج شدند چندی بعد یکی از بادیه نشینان به در خانه حضرت آمد خانواده حضرت به آن مرد گفتند که ایشان به زمینی خارج از شهر رفته اند و آن مرد هم متوجه محل حضرت شده و پس از دیدن ایشان با صدایی ضعیف گفت: یابن رسول الله من مردی از اعراب کوفه و از موالیان و محبتان جدت علی بن ابی طالب هستم، سنگینی قرض مرا از پا در آورده است و جز تو گره گشایی نمی شناسم... حضرت متأثر شدند و دیدند وی متمسک به ولایت علی - علیه السلام - است لیکن خود حضرت در آن هنگام در تنگنا بودند و کمکی از دستش ساخته

نبود لذا به دست خودشان ورقه ای نوشتند مبنی بر آنکه: اعرابی از حضرت مبلغ معینی طلبکار است، سپس کاغذ را به او داده گفتند: این کاغذ را نزد خودت داشته باش و به سامرا برو، هر وقت دیدی عده ای نزد من جمع شده اند برخیز و طلبی را که در این کاغذ است از من بخواه و بر من سخت بگیر که چرا بدهی ام را نپرداخته ام و تمامی دستورات مرا انجام بده. اعرابی ورقه را گرفت و هنگامی که حصرت به سامرا بازگشت عده ای به دیدن او آمدند که در میان آنان جاسوسان و مأموران حکومت عباسی هم حضور داشتند، چندی نگذشت که اعرابی از راه رسید و کاغذ را نشان داده خواستار پرداخت مبلغ مذکور در آن شد، امام - علیه السلام - به عذرخواهی پرداخت لیکن اعرابی با اصرار خواستار پول خود بود و همچنان تأکید می کرد. حاضرین در مجلس متفرق شدند و جاسوسان متوکل شتابان ماجرا را به گوش خلیفه رساندند او نیز دستور داد تا سی هزار درهم نزد حضرت ببرند، وقتی که اعرابی آمد حضرت پول ها را به او داده فرمودند: ((این پول ها را بگیر و بدهی خود را پرداز و باقی مانده را خرج خانواده ات کن ...)). اعرابی مبلغ را بسیار دیده گفت: یابن رسول الله بدهی من کمتر از یک سوم این مبلغ است... لیکن خداوند بهتر می داند که رسالت خود را میان چه کسانی قرار دهد. (۴۸) و پول ها را برداشته با خشنودی تمام و با خیال راحت به سوی خانواده اش رفت و همچنان برای ناجی خود امام هادی که او را از فقر و سختی نجات داده بود دعا می کرد. (۴) - راویان ذکر کرده اند که ابوهاشم جعفری دچار سختی معیشت شده بود لذا به زیارت امام شتافت، هنگامی که حضرت موقعیت دشوار وی را دریافت برای تسکین و سبک کردن رنج هایش چنین فرمود: ((ای ابوهاشم! ادای شکر کدامیک از نعمت های الهی را می خواهی بجا آوری؟ خداوند به تو نعمت ایمان را عطا فرموده و بدینسان بدنت را بر آتش جهنم حرام ساخته است و تنی سالم به تو داده است تا بتوانی به طاعات الهی پردازی و با دادن صفت قناعت تو را از ذلت سؤال و مرحمت خواهی نجات داده است...)). نعمت هایی را که امام بر می شمارد از مهمترین عطایای الهی برای کسی که از آنها استفاده کند بشمار می رود. سپس حضرت دستور دادند تا به ابوهاشم یکصد دینار پردازند. (۴۹)

پارسی و زهد امام (ع)

حضرت از تمام لذات زودگذر و مادی این جهان روی گردانده و به ضروریات آن اکتفا کرده بود، کمترین توجهی به جلوه های فریبنده نشان نمی داد و زندگی خود را وقف عبادت خدای متعال کرده بود، کار را در زهد و ورع تا بدانجا رسانده بود که خانه مسکونی حضرت در سامرا و مدینه از اثاثیه معمولی نیز خالی بود و هنگامی که مأموران متوکل شبانگاه به منزل ایشان هجوم آوردند و به بازرسی آن مشغول شدند چیزی قابل توجه در آن نیافتند. بار دیگر که به خانه حضرت در سامرا هجوم آوردند ایشان را در اتاقی در بسته مشاهده کردند در حالی که با لباسی پشمین بدون هیچ فرشی بر شن و سنگریزه نشسته بود. سبط بن جوزی درباره زهد امام می گوید: ((امام علی هادی کمترین میل و گرایش به دنیا نداشت و همیشه ملازم مسجد بود، هنگامی که خانه اش را بازرسی کردند، جز قرآن، کتب دعا و چند کتاب علمی در آن چیزی نیافتند. حضرت مانند اجداد طاهرین خود زندگی بی آلاشی را پیش گرفته بود و اهمیتی به مسائل مادی نمی داد بلکه وجه نظرش اتصال دائمی به حق تعالی بود. جدش مولای متقیان و امیرمؤمنان نیز از پارساترین مردم بود و در ایام خلافت خویش هیچ اندوخته مادی برای خود فراهم نکرد و کفش و کمربندش از لیف خرما بود و کفشش را خود تعمیر می کرد بر شکم خود سنگی می بست تا فشار گرسنگی را کاهش دهد و همسرش دخت گرامی پیامبر زهرا - علیها السلام - نیز مانند پدر و شوهر والا مقامش زندگی زاهدانه ای را دنبال می کرد و در خانه اش از اثاث البیت خبری نبود و دستانش از آسیا کردن گندم تاول زده بود. ائمه این چنین زیستند و نعم مادی را کنار گذاشته کریمانه از مظاهر فریبنده حیات گذشتند و تنها به کاری پرداختند که آنان را به خداوند نزدیک کند)).

امام (ع) در مزرعه خود کار می کند

امام عظیم الشان به دور از گرایش های مادی و هواهای نفسانی و خود بزرگ بینی برای معیشت خود و خانواده اش بر زمین متعلق به خودشان کار می کرد. علی بن حمزه می گوید: ابوالحسن ثالث را دیدم که بر زمینی کار می کرد و قدم هایش از عرق خیس شده بود. گفتم: ((قربانت گردم کارگران کجا هستند؟ ...)) حضرت فرمود: ((ای علی! بهتر از من و پدرم کسانی بودند که با بیل در زمین خود کار می کردند ...)). - ((آنها چه کسانی بودند؟ ...)) - ((رسول الله ((صلى الله عليه وآله -)) امیرالمؤمنین و تمامی پدرانم با دست خود کار می کردند و این کار پیامبران، رسولان و اوصیای صالح بوده است ...)) (۵۰). همیشه ((کار)) شعار انبیا بوده است و خداوند پیامبری را مبعوث نساخت مگر اینکه ((کارگر)) بود و ما در کتاب خود ((کار و حقوق کارگر در اسلام)) (۵۱) بر اهمیت کار و ارزش معنوی آن به این حدیث شریف استناد جسته ایم و نشان داده ایم که کار کردن از سیره انبیا صالح بوده است.

راهنمایی گمراهان

امام هادی اهمیت زیادی به هدایت گمراهان و منحرفان از راه حق می داد و در این راه کوشش خستگی ناپذیری را آغاز کرده بود، از جمله کسانی که به وسیله حضرت به حقیقت دست یافت و هدایت شد ((ابوالحسن بصری)) معروف به ((ملاح)) را می توان نام برد. وی ((واقفی)) بود و پس از امام موسی کاظم امامت هیچ یک از فرزندان حضرت را نپذیرفته بود. روزی حضرت هادی بصری را دیده به او گفت: ((این خواب غفلت تا کی؟ آیا وقت آن نرسیده است که به خود آیی ...)) نفس قدسی حضرت آنچنان گرم و مؤثر بود که همین دو جمله او را دگرگون ساخته به راه صلاح باز آورد و به امامت حضرت معترف گشت. (۵۲)

با صوفیان مجالست مکنید

امام هادی - علیه السلام - اصحاب خود و دیگر مسلمانان را از معاشرت و همنشینی با صوفیان بر حذر داشته بود زیرا آنان سرچشمه گمراهی و ضلالت هستند و با اظهار پارسایی و تقدس مآبی به فریب و گمراهی ساده لوحان بر می خیزند. امام بر دوری و جدایی از صوفیان بشدت تاءکید داشت. حسین بن ابی الخطاب نقل می کند: نزد امام هادی در مسجد النبی بودم که گروهی از اصحاب حضرت از جمله ابوهاشم جعفری که مردی سخندان و مورد احترام امام بود وارد شدند و در همان هنگام عده ای از صوفیان وارد مسجد شده گوشه ای نشستند و به گفتن اوراد خود و تکبیر و تهلیل پرداختند، حضرت رو به اصحاب کرده فرمودند: ((به این فریبکاران و هم پیمانان شیطان و ویرانگران بنیادهای اسلام توجه نکنید آنان برای آسایش جسم، پارسایی می کنند و شب زنده داری آنان برای به دست آوردن طعام های چرب و شیرین است، عمری را به سختی می گذرانند تا آنکه فرصتی یافته به گناهکاری پردازند، گرسنگی می کشند تا آنکه به خوان های رنگین دست یابند، ذکر آنان فقط برای فریب مردم است و جلب قلوب احمقان، سادگان را شیفته خود ساخته بار خود را بر دوش آنان می نهند و آنان را در چاه های گمراهی می اندازند، اوراد آن، رقص و کف زدن است و ذکرشان نغمه و آوازه خوانی، جز بی خردان و افراد گول خورده کسی از آنان پیروی نمی کند و متاع آنان جز در بازار احمقان فروشی ندارد، هر کسی به دیدار و زیارت زنده یا مرده آنان برود مانند آن است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته باشد و هر که به آنان یاری رساند در حقیقت به ابوسفیان، معاویه و یزید یاری کرده است ...)). یکی از حاضران پرسید: ((اگر چه به امامت شما معتقد و معترف باشد؟)) امام او را از ادامه این گونه توهمات بر حذر داشته با بیانی قاطع فرمود: ((این تصوّرات را از خود دور کن، هر کس به امامت و حق ما معترف باشد بر خلاف رضای ما گام بر می دارد، آیا نمی

دانی آنان پست ترین طایفه صوفیه هستند و همه فرق صوفیه مخالف ما می باشند و طریقت آنان با ما مغایر است ، آنان نصاری یا مجوس این امت هستند و همیشه در تلاشند تا چراغ برافروخته خدایی را با دهان خود خاموش کنید هر چند خداوند پرتو افشانی چراغ توحید را علی رغم خواست کافران ، تضمین کرده است . . .)) . (۵۳) امام در سخنان خود بر بطلان روش صوفیان و بی دینی آنان با توجه به صفات و رفتارشان چند نکته را بیان می فرماید : ۱ - آنان در فریفتن و گمراه کردن مردم هم پیمان شیطان هستند . ۲ - با بدعت های خود و آوردن شیوه هایی مغایر روح اسلام و شریعت در صدد ویرانگری پایه های این دین مبین برآمدند . ۳ - زهد آنان ریایی است و برای راحت طلبی و جلب منافع مادی می باشد . ۴ - شب زنده داری و اظهار تقدس آنان برای رضای خدا و انجام عبودیت حضرتش نیست بلکه دام نیرنگی است برای صید مردم و به دست آوردن اموال آنان . ۵ - اوراد آنان ، اوراد عبادی نیست بلکه رقص و پایکوبی است زیرا از قلبی که معتقد به خداست برنخاسته است و دعا های آنان ترانه و آواز است زیرا از روح اخلاص و طاعت خداوند خالی است و کالبدی است بی جان . ۶ - آنکه مهار خرد و اختیار خود را در دست دارد به دنبال این دغلان نمی رود، لیکن ساده لوحان ، افراد نادان و بی خردان که قدرت تشخیص ندارند در زمره پیروان آنها قرار می گیرند .

امام و احترام به علما

امام هادی - علیه السلام - در بزرگداشت دانشمندان و اندیشمندان می کوشید و به آنها توجهی خاص داشت و آنان را بر دیگر مردم برتر می شمرد زیرا آنان سرچشمه نور و آگاهی در زمین هستند . از کسانی که مورد تجلیل امام قرار گرفت فقیهی بود که با یکی از نواصب و مبغضین اهل بیت به مناظره پرداخته و او را مغلوب ساخته بود، آن فقیه پس از چندی به زیارت امام آمد حضرت که از مناظره او با ناصبی خبردار بود از دیدن وی شادمان شده او را در صدر مجلس نشاند و به گرمی با وی به گفتگو پرداخت . مجلس مملو از علویان و عباسیان بود . بنی هاشم حاضر در آنجا از این توجه خاص امام رنجیده شدند و امام را مخاطب ساخته گفتند : ((چگونه او را بر سادات و بزرگان بنی هاشم مقدم می داری ؟ ...)) حضرت در پاسخ فرمود : از کسانی نباشید که خداوند متعال درباره شان فرمود : ((الم تر الی الذین اءوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب اللّٰه لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون)) .)) (۵۴) ((آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، فرا خوانده شدند تا کتاب خدا داور آنان باشد لیکن گروهی اعراض کرده روی گرداندند)). آیا کتاب خداوند متعال را به عنوان داور و حکم قبول دارید ؟ ... همگی گفتند : ((آری ، یابن رسول الله)) . و امام روش خود را - به استناد آیات قرآن - چنین مدلل ساخت : آیا خداوند نمی گوید : ((یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم - الی قوله - و الذین اوتوا العلم درجات)) .)) (۵۵) ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در مجالسی به شما گفته می شود جای باز کنید شما نیز جای باز کنید تا خداوند برای شما گشایش دهد . . . تا آنجا که می گوید : و دانشمندان را درجاتی بالاتر می دهد)). خداوند متعال همانطور که مؤ من را بر غیر مؤ من مقدم می دارد، مؤ من عالم را بر مؤ من غیر عالم برتری داده است . و باز خداوند است که می فرماید : ((خداوند مؤ منان اهل علم را درجاتی ، برتری می دهد)) آیا خداوند گفته است : خداوند نجیب زادگان و شریفان نسب دار را رفعت می دهد ! لیکن حضرت باری تعالی با تاء کید می گوید : ((هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ؛)) (۵۶) آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند با هم برابرند ؟)) . پس چرا از احترام و تجلیل من نسبت به این عالم که مورد بزرگداشت خدا نیز هست رنجیده شده اید، شکستی که این مرد به آن ناصبی با دلایل و براهین خدا آموخته داد از هر شرافت مبنی بر نسب و تبار، بالاتر و برتر است . دلایل و حجت های امام ، حاضرین را خاموش کرد لیکن یکی از بنی عباس حاضر در جلسه همچنان بر موضع نادرست خویش پافشاری کرد و گفت : ((یابن رسول الله ! شما این مرد را بر ما مقدم داشتی و ما را پایین تر از او به حساب آوردی در صورتی که او مانند ما نسبی چنین روشن و درخشان ندارد و از صدر اسلام تاکنون آن را که نسبی شریف تر

داشته باشد بر دیگران مقدم می دارند . . .)) منطق این عباسی ، منطقی است سست و بی بنیاد که اسلام بدان کمترین بهایی نمی دهد، اسلام متوجه ارزش های والایی است که هرگز چنین افرادی تصور آن را هم ندارند و به گوششان نخورده است . لذا حضرت طبق اصل قرآنی : ((وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هُمْ أَحْسَنُ)) (۵۷) و دستور : ((كَلِمَاتٍ عَلَى قَدَرٍ عَقُولَهُمْ)) برای قانع کردن وی راه دیگری در پیش گرفت و گفت : ((سبحان الله !)) آیا عباس که از بنی هاشم بود با ابوبکر تیمی بیعت نکرد ؟ آیا عبدالله بن عباس پدر خلفای عباسی و از خاندان بنی هاشم ، کارگزار عمر بن خطاب از بنی عدی نبود ؟ پس چرا عمر افراد خارج از خاندان قریش را وارد شورای شش نفره کرد ولی عباس را که هاشمی و قرشی بود وارد شورا ننمود ؟! پس اگر برتر شمردن غیر هاشمی بر هاشمیان نادرست است باید بیعت کردن عباس با ابوبکر و کارگزاری عبدالله بن عباس برای عمر را محکوم کنی و اگر آن کار اشکالی نداشت این مورد هم مانند آن روا خواهد بود . . .)) . معترض ، تاب این استدلالات را نیاورد خاموش گشت و دیگر دم نزد . (۵۸) حضرت که دیده بود دلایل قرآنی او را قانع نکرد از بیعت جدش عباس با ابوبکر و کارگزاری عبدالله بن عباس برای عمر در حالی که این دو خلیفه از نظر نسب به پای عباس و فرزندش نمی رسیدند استفاده کرد و این نمونه کامل ((الزموهم بما التزموا به)) است .

عبادت حضرت

عبادت حضرت

هنگام مطالعه سیره ائمه طاهرین و پیشوایان خاندان عصمت و طهارت یک مطلب به وضوح قابل مشاهده است و آنهم توجه شدید ایشان به عبادت ، شب زنده داری ، تلاوت قرآن و مناجات با پروردگار است . ابوفراس حمدانی به مقایسه میان ائمه و بنی عباس دست زده چنین می گوید : ((تمسی التلاوة فی ابیاتهم سحرا و فی بیوتکم الا و تار و النغم)) ((آوای تلاوت قرآن تا سحر از خانه های ائمه به گوش می رسد . و در خانه های شما - بنی عباس - این ترانه ها و صدای چنگ و رباب است که تا بامداد گوش ها را می خراشد)). امام هادی - علیه السلام - بیش از همه معاصران خود به عبادت و تهجد می پرداخت و تقوا و پایبندی وی به اصول دیانت زبانه زد خاص و عام بود . ایشان تمام نوافل را بجا می آورد و در رکعت سوم نافله مغرب سوره حمد و اول سوره حدید تا ((انه علیم بذات الصدور)) و در رکعت چهارم پس از سوره حمد، آخر سوره حجرات را تلاوت می کرد . (۵۹) نافله ای را نیز به این صورت به حضرت نسبت داده اند که : ایشان در رکعت اول ، سوره حمد و یس و در رکعت دوم ، سوره حمد و الرحمن را تلاوت می کردند . (۶۰)

دعاهای حضرت در قنوت نمازشان

از امام هادی - علیه السلام - دعاهایی روایت شده که ایشان در قنوت نمازشان می خواندند . نگاهی به این دعاهای، اوج انقطاع ایشان را از تعلقات مادی و شدت اتصالشان را به مبداء هستی بخش به خوبی نشان می دهد . در اینجا ما پاره ای از این سخنان فروتر از قرآن و فراتر از سخنان بشر را نقل می کنیم : الف - ((اللهم ان مناهل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعة ، و ابواب مناجاتک لمن اءملک مشرعة ، و عطوف لحظاتک لمن ضرع الیک غیر متقطعة ، و قد الجم الحذار ، و اشتد الاضطرار ، و عجز عن الاضطبار اهل الانتظار ، و انت اللهم بالمرصد من المکان ، اللهم و غیر مهمل مع الامهال ، و اللانذ بک آمن ، و الراهب الیک غانم القصد ، اللهم لبابک سالم . اللهم فعاجل من قد استن فی طغیانه ، و استمر علی جهالته لعقباه فی کفرانه ، و اطعمه حلمک عنه فی نیل ارادته ، فهو یتسرع الی اءولیائک بمکارهه ، و یواصلهم بقبایح مراصده ، و یقصدهم فی مظانهم باءذیته ، اللهم اکشف العذاب عن

المؤمنين وابعثه جهره على الظالمين ، اللهم اكفف العذاب عن المستجيرين ، واصببه على المغترين ، اللهم بادر عصبه الحق بالعون ، وبادر اعوان الظلم بالقصم ، اللهم اسعدنا بالشكر، وامنحنا النصر، واعذنا من سوء البداء و العاقبة و الحظر . . .)) (((۶۱) الف - (پروردگارا! آبشخور بخششت دریایی است مملو از هدایای بزرگ و درگاه مناجات برای آنکه سعادت پیدا کند والا و ارزشمند است . و نگاه مهربانت همواره به سوی کسی است که به درگاہت دست نیاز دراز کند . پروردگارا! هراس بر دل ها سایه افکن شد و درماندگی به اوج رسید و منتظران را دیگر توان صبر نمانده است و تو در کمینگاه ، ناظر همگانی . پروردگارا! مهلت دادن تو فراموش کردن نیست و پناهنده به تو در امان است و هر که به تو رو آورد و مقیم آستانت گردد سلامتی و سعادت را در کنار خود خواهد داشت . پروردگارا! آن را که در طغیان خود غوطه ور است و همچنان بر مرکب جهالت سوار و به سمت کفرانت می تازد فرو کوب ، حلم تو دشمنان ما را به طمع واداشته است و آنان می پندارند که به آرزوهای پلید خویش خواهند رسید لذا در راه اولیایت دام می نهند و به آنان آسیب می رسانند و اندیشه های شومی را در خیال فاسد خود می پروراند . پروردگارا! عذاب آتش را از مؤمنان دور کرده و در خرمن هستی ظالمان بزن . پروردگارا! پناهندگانت را از عذاب دور کن و آنان را که بردباری تو فریشان داده است معذب فرما . پروردگارا! حق جویان را یاری ده و یاوران ستم را نابود فرما . پروردگارا! توفیق شکرگزاری به ما عطا کن . ما را پیروزی ده و از سوء عاقبت و حوادث غیر قابل پیش بینی و بداء ناخوشایند حفظ کن . . .)) . (۶۲) دعا های ائمه اهل بیت - علیهم السلام - فقط به جنبه های روحی و معنوی نمی پرداخت بلکه شامل تمامی جلوه های زندگی می گشت . در این دعا زندگی سیاسی ، مصائب و مشکلات مردم در زمان خلفای خودکامه عباسی و زورگویی های آنان به خوبی مورد توجه قرار گرفته است . احتمال قوی می رود که حضرت در این دعا متوکل عباسی ، طاغوت زمان را که در ستم به علویان بیش از دیگر خلفای عباسی اهتمام داشت مطمح نظر قرار داده باشد . ب - دعای زیر نیز از جمله دعا های حضرت است که در قنوت خوانده می شد : ((یا من تفرد بالربوبیة ، و توحّد بالوحدانیة ، یا من اضاء باسمه النهار ، و اشرقت به الانوار ، و اظلم بامره حندس اللیل و هطل بغیثه و ایل السیل ، یا من دعاء المضطرون فاءجابهم ، و لجا الیه الخائفون فآمنهم ، و عبده الطائعون فشکرهم ، و حمده الشاکرون فاءتابهم ، ما اجل شاءنک ، و علی سلطانک ، و انفذ احکامک ، انت الخالق بغير تکلف ، و القاضی بغير تحیف ، حجتک البالغة ، و کلمت الدامغة ، بک اعتصمت و تعوذت من نفاث العقدة ، و رصدات الملحده ، الذین الحدوا فی اسمائک ، و ارسدوا بالمکاره لا ولیائک ، و اعانوا علی قتل انبیائک و اصفیائک ، و قصدوا لاطفاء نورک باذاعة سرک ، و کذبوا رسلک ، و صدوا عن آیاتک و اتخذوا من دونک و دون اولیائک ولیجة و رغبة عنک ، و عبدوا طواغیتهم بدلا منک ، فمننت علی اولیائک بعظیم نعمائک ، و جدت علیهم بکریم آلائک ، و اتممت لهم ما اولیتهم بحسن جزائک حفظا لهم من معاندة الرسل ، و ضلال السبل ، و صدقت لهم بالعهود السنة الاجابة ، و خشعت لک بالعقود قلوب الانابة فاءساءلک اللهم باسمک الذی خشعت له السماوات و الارض و احییت به اموات الاشیاء ، و امت به جمیع الاحیاء ، و جمعت به کل متفرق ، و فرقت به کل مجتمع ، و اتممت به الکلمات ، و اريت به کبری الايات ، و ثبت به علی التوابین ، و اخرت به عمل المفسدین فجعلت عملهم هباء منثورا تبرتهم تبیرا . . . ان تصلی علی محمّد و آل محمّد ، و ان تجعل شیعتی من الذین حملوا فصدقوا ، و استنطقوا فنطقوا آمینین مأمونین . اللهم انی اءساءلک لهم توفیق اهل الهدی ، و اعمال اهل الیقین ، و مناصحه اهل التوبة ، و عزم اهل البصر ، و تقیة اهل الورع ، و کتمان الصدیقین حتّی یخافونک ، اللهم مخافة تحجزهم عن معاصیک حتّی یعملوا بطاعتک لینالوا کرامتک ، و حتّی یناصحوا لک و فیک خوفا منک ، و حتّی یخلصوا لک النصیحة فی التوبة حبا لهم فتوجب لهم محبتک التی اوجبتها للتوابین ، و حتّی یتوکلوا علیک فی امورهم کلها حسن ظن بک ، و حتّی یفوضوا الیک امورهم ثقة بک . اللهم لا تنال طاعتک الا بتوفیقک ، و لا تنال درجة من درجات الخیر الا بک ، اللهم یا مالک يوم الدين العالم بخفایا صدور العالمین طهر الارض من نجس اهل الشرك ، و اخزس الخراصین عن تقولهم علی رسولک الافک . اللهم اقصم الجبارین و ابر المفترین ، و ابد الا-فاکین الذین اذا تتلی علیهم آیات الرحمن قالوا : اءساطیر الا ولین و انجز لی وعدک انک لا

تخلف المیعاد، و عجل فرج کل طالب مرتاد انک لبالمرصاد، و اعوذ بک من کل لبس ملبوس، و من کل قلب من معرفتک محبوس، و من نفس تکفر اذا اصابها بؤس، و من واصف عدل عمله عن العدل معکوس، و من طالب للحق و هو عن صفات حق منکوس، و من مکتسب اسم باسمه مرکوس، و من وجه عند تتابع النعم علیه عبوس، اعوذ بک من ذلك کله و من نظیره و اشکاله و امثاله انک علیم حکیم...)) ((ای کسی که در پروردگاری، یکتاست و وحدت حقیقتی را به خود اختصاص داده است. ای آنکه به نامش روز پرتوافشانی می کند و فروغ می درخشد و به دستورش تیرگی، شب را می پوشاند و از ابر رحمتش سیل به وجود می آید. ای کسی که درماندگان او را خواستند و پاسخ شنیدند و ترسندگان بدو پناه آوردند و لذت ایمنی را چشیدند و عابدان و شاکران نتیجه عبادت و شکر خود را دریافتند، چه پر شکوه و والا مقام هستی! و چقدر سلطنت و شکوهت فراگیر است و دستورات و اوامرت روا و نافذ، تویی آفریننده بدون دشواری و تویی داوری منصف. حجت تو رسا و سخت ستم کوب است، از افسونگران بدکار به تو پناه می آورم، و از ملحدان و تحریف کنندگان نامهایت که در کمین دوستان و پرستندگان هستند و دامهایشان، به تو اعتصام می جویم. پروردگارا! ملحدان به کشتی پیامبران و برگزیدگان کمک کردند و در تلاش بودند تا نور توحیدت را با کتمان حقیقت نبوت خاموش کنند و رسولانت را تکذیب کردند و مانع آیات گشتند و غیر از تو و یارانت، کسانی دیگر را به دوستی و سرپرستی خویش انتخاب کردند و طاغوت ها را بجای تو پرستیدند (خداوندا کید آنان را به خودشان برگردان). پروردگارا! با نعمت هایت ممتی بزرگ بر دوستانت گذاشتی و بر آنان بخشش های کریمانه ای کردی و با حفظ آنان از دشمنان پیامبران و راه های گمراهی، بهترین پاداش را به آنان عطا فرمودی و زبان های اجابت پذیر آنان را گویا کردی، و دل های توبه کار، پیوندی استوار با تو یافت. پروردگارا! تو را سوگند می دهم به اسمی که آسمان ها و زمین برایش خاشع گشتند و به وسیله آن، مردگان را زنده کردی و زندگان را میراندی و پراکنده ها را گرد آوردی و گرد آمده ها را پراکندی و به وسیله آن معجزات و آیات بزرگ را نشان دادی که تواین دلشان ایمن گشت و پایان کار مفسدان را تباه کردی و آنان را نابود ساختی... تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی و شیعیانم را از کسانی قرار دهی که امانت ولایت را پذیرفتند و با صداقت پاسدار این ودیعه الهی بودند و زبانشان جز به حق گویا نگشت و آنان را ایمنی جاودانه بخشیدی. پروردگارا! من برای شیعیانم از تو توفیق اهل هدایت، اعمال اهل یقین خلوص اهل توبه، عزم اهل صبر، تقیه اهل ورع و کتمان صدیقین را می خواهم. پروردگارا! در دل شیعیانم بیمی انداز که آنان را از معصیت کاری باز دارد و به طاعت تو مشغول کند تا آنکه به کرامت تو دست یابند و در جهت رضای تو پند گویند و خالصانه توبه کنند و آنان را محبوب تو قرار دهد همانطور که تواین مورد محبت تو هستند و تا آنکه با حسن ظن در تمام امور بر تو توکل کنند و با اعتماد کارهایشان را به تو بسپارند. پروردگارا! طاعت تو در گرو توفیق است و به هیچیک از مراتب نیکی نتوان رسید جز به وسیله تو. پروردگارا! ای مالک روز جزا و ای آگاه به نهانی های سینه های عالمیان، زمین را از پلیدی مشرکان پاک بفرما و دهان یابوه گویان و تهمت زندگان به پیامبرت را ببند. پروردگارا! جباران و تهمت زندگان را در هم شکن و نابود کن، و آن تکذیب کنندگان حق را که آیات الهی را داستان ها و افسانه های پیشینیان می دانستند از صفحه روزگار محو کن، وعده ات را تحقق بخش که تو هرگز خلف وعده نمی کنی. و هر حق جوی را گشایش ده که تو در کمینگاهی. پروردگارا! به تو پناه می آورم از هر پوشش و زنگار حق و هر دلی که از معرفت و شناخت تو دور است و هر انسانی که به هنگام رنج و معصیت کفر ورزد و هر توصیف کننده عدالت که عمل او بر خلاف آن باشد و هر جوینده حق که رفتارش و صفاتش به خلاف حق باشد، از این موارد و مانند آن به تو پناه می آورم و برآستی که تو دانا و فرزانه هستی...)). (۶۳) اما در آغاز این دعای شریف به توحید خدا پرداخته و پس از تمجید او از خداوند پناه و عصمت می جوید و در هر سختی و رنجی حق را پناهگاه خود می داند زیرا جز خدا کسی گره گشا نیست و کسی جز او حوادث ناگوار را از امام دفع نمی کند. همچنین حضرت از هر جبار سرکشی که پایبند هیچ عهد و سوگندی نیست و برای خدا، وقار و ارزشی قائل نمی باشد به خداوند پناه می برد. اما در این دعا برای شیعیان توفیق و

استواری و دوری از شرّ و غرور را می خواهد تا آنان اسوه های خوبی باشند برای سایر مسلمانان در سلوک راه حق . در پایان حضرت اهل شرک و نفاق را که از آیات الهی روی گردان شده اند آنها را به مسخره می گیرد و نفرین می کند .

دعای حضرت پس از نماز صبح

امام هادی پس از نماز صبح نمی خوابید و به تعقیبات از جمله خواندن دعای ذیل مشغول می شد : ((یا کبیر کل کبیر، یا من لا شریک له و لا وزیر، یا خالق الشمس و القمر المنیر، یا عصمۃ الخائف المستجیر، یا مطلق المکبل الا سیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا جابر العظم الکبیر، یا راحم الشیخ الکبیر، یا نور النور، یا مدبر الامور، یا باعث من فی القبور، یا شافی الصدور، یا جاعل الظل و الحرور، یا عالما بذات الصدور، یا منزل الكتاب و النور، و الفرقان العظیم و الزبور، یا من تسبیح له الملائکة بالابکار و السحور، یا دائم الشبات، یا مخرج النبات بالغدو و الاصال، یا محیی الاموات، یا منشیء العظام الدارسات، یا سامع الصوت، یا سابق القوت، یا کاسی العظام البالیة بعد الموت، یا من لا یشغله شغل عن شغل، یا من لا یتغیر من حال الی حال، یا من لا یتحتاج الی تجشم حرکة و لا- انتقال، یا من لا- یمنعه شائن عن شائن، یا من یرد بالصدقة و الدعاء عن اعنان السماء ما حتم و ابرم من سوء القضاء، یا من لا یحیط به موضع و مکان، یا من یرجع الشفاء فیما یشاء من الاشیاء، یا من یمسک الرمق من المرض العمیق بما قل من الغذاء . یا من یرزق بادنای الدواء ما غلط من الداء، یا من اذا وعد وفی، و اذا توعد عفا، یا من یمسک حوائج السائلین، یا من یرحم ما فی ضمیر الصامتین، یا عظیم الخضر، یا کریم الظفر، یا من له وجه لا یبلی، یا من له ملک لا یفنی، یا من له نور لا یطفی، یا من فوق کل شیء عرشه، یا من فی البر و البحر سلطانه، یا من فی جهنم سخطه، یا من فی الجنة رحمته، یا من مواعیده صادقه، یا من ایدیه فاضله، یا من رحمته واسعة، یا غیاث المستغیثین، یا مجیب دعوة المضطربین، یا من بالمنظر الاعلی، و خلقه بالمنظر الادنی، یا رب الارواح الفانیة، یا رب الا- جساد البالیة، یا ابصر الناظرین، یا اسمع السامعین، یا اءسرع الحاسبین، یا احکم الحاکمین، یا ارحم الراحمین، یا وهاب العطايا، یا مطلق الاساری، یا رب العزة، یا اهل التقوی و اهل المغفرة، یا من لا یدرک اءمده، یا من لا یحصى عدده، یا من لا ینقطع مدده، اشهد و الشهادة لی رفعه و عده، و هی منی سمع و طاعة، و بها ارجو النجاة یوم الحسرة و الندامة، انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک، و ان محمّدا عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله، و انه قد بلغ عنک و اءدی ما کان واجبا علیه لک، و انک تخلق دائما و ترزق، و تعطی و تمنع، و ترفع و تضع و تغنی و تفقر و تحذل و تنصر، و تعفو و ترحم، و تصفح و تتجاوز عما تعلم، و لا تظلم، و انک تقبض و تبسط، و تمحو و تثبت، و تبداء و تعید، و تحیی و تمیت، و انت حی لا تموت، فصل علی محمّد و آل محمّد، و اهدنی من عندک، و افض علی من فضلک، و انشر علی من رحمتک، و انزل علی من برکاتک، فطالما عودتنی بالحسن الجمیل، و اعطینتی الكثير الجزیل، و سترت علی القبیح . اللهم فصل علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجی، و اقلنی عثرتی، و ارحم غربتی، و ارددنی الی افضل عادتک عندی، و استقبل بی صحه من سقمی، و سعه من عدتی، و سلامة شاملة فی بدنی، و بصیره فی دینی، و اعنی علی استغفارك و استغالتک قبل ان یفنی الاجل، و ینقطع الامل، و اعنی علی الموت و کربته، و علی القبر و وحشته، و علی المیزان و خفته، و علی الصراط و زلته، و علی یوم القیامة و روعته، و اساءلک نجاة العمل قبل انقطاع الاجل، و قوه فی سمعی و بصری و استعمالا لصالح ما علمتنی و فهمتنی انک انت الرب الجلیل، و اءنا العبد الذلیل و شتان ما بیننا، یا حنان، یا منان، یا ذالجلال و الاکرام، صل علی محمّد و آل محمّد الطیبین الطاهرین . . .)) . ((۶۴)) (ای بزرگ هر بزرگ، ای که او را شریک و وزیر نیست . ای آفریننده خورشید و ماه پرتوافکن، ای پناهگاه ترسنده پناه جو . ای رها کننده اسیر دربند، ای روزی ده طفل کوچک، ای درمانگر استخوان شکسته، ای مهربان به پیر بزرگ، ای روشنی روشنی، ای گرداننده امور، ای برانگیزاننده مردگان، ای شفا دهنده سینه ها و دل ها . ای آفریننده سایه و روشنایی، ای آگاه به درون دل ها، ای نازل کننده کتاب و نور و فرقان بزرگ و زبور، ای آنکه ملائکه او را سحرگاهان و بامدادان تسبیح می کنند، ای

همیشه استوار، ای برآورنده گیاهان در چاشتگاه و شامگاه، ای زنده کننده مردگان، ای باز آفریننده استخوانهای پوسیده، ای شونده هر بانگ، ای پیشی گیرنده بر هر فوت شنونده، ای پوشاننده استخوان های فرسوده پس از مرگ، ای که او را کاری از کاری باز نمی دارد، ای که از حالی به حالی دگرگون نمی شود. ای آنکه نیاز به دشواری جابجایی ندارد، ای آنکه امری او را مانع امر دیگری نمی شود، ای آنکه با صدقه و دعا قضای حتمی را از اوج آسمان بر می گرداند، ای آنکه او را مکان و جایی در بر نمی گیرد، ای آنکه درمان را در هر چه بخواهد قرار می دهد، ای آنکه توشه و توان بیمار سخت کم خوراک را همچنان حفظ می کند، ای آنکه با اندک دارویی بیماری ریشه دار را از بین می برد، ای آنکه اگر وعده داد وفا می کند و اگر تهدید به عذاب کرد می بخشد، ای آنکه حوایج پرستندگان و خواستاران را در اختیار دارد. ای پیروز بزرگوار، ای آنکه فنا به ساختش راه ندارد، ای آنکه مملکتش پایدار است، ای آنکه پرتو نورش کاستی نپذیرد، ای آنکه عرتش قدرتش فراتر از همه چیز است، ای آنکه سلطنت و قدرتش دشت و دریا را در نور دیده است، ای آنکه خشم و غضب او در جهنم متجلی شده است، ای آنکه در بهشت رحمت اوست، ای آنکه وعده هایش راست است، ای آنکه نعمت هایش والاست، ای آنکه رحمتش واسع است، ای فریادرس درماندگان، ای پاسخگوی درخواست بیچارگان، ای آنکه در منظر و نگرش والاست و خلقتش در منظر پایین، ای پروردگار ارواح نیست شونده، ای پروردگار اجسام پوسیده، ای بیننده ترین بینیان، ای شنونده ترین شنوایان، ای سریع ترین حسابرسان، ای حکیم ترین حکمروایان، ای مهربان ترین مهربانان، ای بخشنده عطایا، ای رهاننده اسیران، ای پروردگار عزت، ای اهل تقوا و آموزش. ای آنکه پایانش به دست نیاید، ای آنکه نعمتش به شمار نیاید، ای آنکه یاری اش قطع نشود، شهادت می دهم در حالی که شهادت برایم رفعت و توشه است و از من نشانه شنوایی و اطاعت است و بدان وسیله روز پشیمانی و حسرت رستگاری جویم. بدرستی تو خدایی یگانه و تو را شریک نیست و هیچ خدایی جز تو نیست، شهادت می دهم که محمد بنده و رسول توست، صلوات تو بر او باد. گواهی می دهم که پیامبرت آنچه را که بر او واجب کردی انجام داد و ادای وظیفه نمود و تو پیوسته می آفرینی و روزی می دهی و عطا می کنی و باز می داری و بر می گیری و فرو می گذاری و بی نیاز می گردانی و تهیدست می کنی و یاری می دهی و خوار می گردانی و می بخشی و می آمرزی و از آنچه می دانی در می گذاری و ستم نمی کنی و قبض و بسط به دست توست و ثبت می کنی و محو می گردانی. می آفرینی و باز می گردانی و زنده می کنی و می میرانی و خود همیشه زنده ای و مرگ را بر تو چیرگی نیست. پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا هدایت کن و فضل و مرحمت خود را بر من فرو ریز و مهربانیت را بر من بگستران و برکات خود را بر من فرود آور که مرا با حسنات نیکویت مآنونس ساخته ای و مرا با عطایای گرانقدرت بی نیاز کرده ای و زشتی مرا پنهان نموده ای. پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود بفرست و فرج و گشایشم را نزدیک گردان، از لغزشم در گذر، بر غربتم رحمی کن، و مرا به بهترین عادت هایت نزد من باز گردان، سلامتی ام را جایگزین بیماری نما و زندگیم را فراخی ده و صحت کامل بدنی نصیبم کن، بصیرتی در دینم عطا نما قبل از آنکه اجلم فرا رسد و امیدم قطع گردد به من کمک کن تا از گناهانم استغفار کنم. بر مرگ و سختی آن و وحشت قبر و سبکی میزان و لغزش از صراط و ترس و هراس روز قیامت مرا یاری کن. پروردگارا! قبل از فرا رسیدن اجل از تو عملی نجاتبخش و نیرویی در چشم و گوش خواهانم، مرا موفق گردان تا از آنچه به من آموخته ای برای مصالح خود استفاده کنم بدرستی تویی پروردگار بزرگ و منم بنده خوار و چه بسیار میان ما فاصله است، ای مهربان، ای پر منت، ای صاحب جلال و کرامت، بر محمد و آل اطهارش درود فرست. ((..)) در دعاهای امامان شیعه - علیهم السلام - صفحات درخشانی از عرفان و توحید به چشم می خورد که انسان را به ایمان و حفظ خود از پلیدی و سقوط در گرداب های گمراهی فرا می خواند. این دعا کمال معرفت حضرت هادی نسبت به پروردگار و اخلاص نسبت به او را نشان می دهد. در این دعا امام آنچه را که شایسته ذات ربوبی است با خداوند نیایش می کند و او را می ستاید و تمامی کارها را به او ارجاع می دهد و اراده او را بالاتر از همه اراده ها می شناسد و این نهایت یقین و توکل به خداوند

است .

دعای حضرت بعد از نماز عصر

امام هادی - علیه السلام - پس از نماز عصر این دعای شریف را می خواند : ((یا من علا فعظم ، یا من تسلط فتجبر ، و تجبر و تسلط ، یا من عز فاستکبرنی عزّ ، یا من مد الظل علی خلقته ، یا من منّ المعروف علی عباده اءساء لک یا عزیز ذی انتقام ، یا منتقما بعزته من اهل الشرك اءساء لک بحق ولیک علی بن ابی طالب ، و اقدمه بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمّد و آل محمّد ، و ان تعیننی به علی قضاء حوائجی و نوافلی و فرائضی و بر اخوانی ، و کمال طاعتک یا ارحم الراحمین . . .)) (۶۵) ((ای آنکه والا گشت و عظیم شد ، و ای آنکه چیره گشت و قدرت نمود و قدرت نمود و چیره گشت ، ای آنکه عزت یافت پس در عز خود کبریا ورزید . ای آنکه بر سر خلق سایه گسترد ، ای آنکه با نیکی بر بندگانش منت گذاشت ، از تو می خواهم ای عزیز صاحب انتقام ، ای آنکه با عزت خویش از اهل شرک انتقام می گیری از تو می خواهم به حق ولایت علی بن ابی طالب و او را در پیش خواسته هایم قرار می دهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی و بدان وسیله بر قضای حاجات خود و انجام نوافل و واجبات و نیکی به برادرانم و بهترین نوع اطاعتت مرا یاری رسانی ای مهربان ترین مهربانان . . .)) . امام هادی در این دعا از خدا می خواهد تا بدو کمک کند و او را در بر آوردن خواسته هایش ، ادای واجبات الهی ، و نیکی در حق برادران دینی که از بهترین و برترین طاعات و عبادت هاست یاری رساند . در اینجا سخن از ادعیه حضرت را که پس از نماز می خواندند به پایان می بریم و دیگر دعا های ایشان را هنگام سخن از دانش ها و معارفشان بیان خواهیم کرد .

اتصال به حق و استجاب دعا

یکی دیگر از خصوصیات حضرت امام هادی - علیه السلام - استجاب سریع دعای ایشان بود زیرا خود و پدراننش از منزلت و مکانت والایی نزد خداوند برخوردار بودند؛ مورخان نقل کرده اند که حضرت امام صادق از خداوند درخواستی نمی کرد مگر آنکه بسرعت به اجابت می رسید . (۶۶) درباره حضرت هادی نیز مورخان نمونه های بی شماری ذکر کرده اند که ما در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم : ۱ - منصور از عموی پدرش چنین نقل می کند : ((نزد امام علی هادی رفتم و گفتم : آقای من متوکل مرا به خاک سیاه نشانده و حقوق مرا از بیت المال قطع کرده است ، اتهام من اینست که از ملازمان و یاران شما هستم و متوکل این مطلب را می داند . سپس از امام درخواست کرد نزد متوکل واسطه شود و حقوق قطع شده اش را برقرار سازد . حضرت به او گفت : ((ان شاء الله)) بی نیاز خواهی شد . همان شب فرستادگان متوکل در خانه اش را کوفتند و از او خواستند نزد متوکل بیاید ، او نیز شتابان به در قصر خلیفه رفت و پرده دار متوکل ((فتح)) را دید که بر در ایستاده است . فتح به استقبال او آمد و نسبت به تاءخیرش او را سرزنش کرد و او را بر متوکل وارد ساخت . خلیفه با چهره ای گشاده و خنده ای بر لب گفت : ((ای ابو موسی ! سراغ ما نمی آئی و ما را فراموش کرده ای ، چکاری از دستم برایت ساخته است ؟ . . .)) . آن مرد ، مشکلات مالی و حقوق و عطایای قطع شده خود را بیان کرد و متوکل فرمان داد دو برابر حقوق و مزایای قبلی به او پرداختند او با خوشحالی قصر را ترک کرده در حال خروج فتح را دید و بسرعت نزد او رفته گفت : - آیا علی بن محمّد به اینجا آمده است ؟ - نه . - آیا نامه ای نگاشته است ؟ - نه . آن مرد فتح را ترک کرد و به راه افتاد لیکن فتح خود را بسرعت رساند و گفت : ((شک ندارم که تو از امام هادی خواسته ای برایت دعا کند پس از او بخواه برای من نیز دعا کند . . .)) . آن مرد راه خانه حضرت را پیش گرفت و پس از شرفیابی مؤدبانه در برابر امام بر زمین نشست حضرت فرمود : ((ای ابو موسی ! راضی و خشنود به نظر می آیی . . .)) . آن مرد با خشوع و فروتنی گفت : ((آری آقای من از برکت شما به مقصودم رسیدم لیکن به من گفتند که شما نزد متوکل نرفته اید و از او درخواستی نکرده اید . . .)) .

حضرت با لبخند پاسخ داد: ((خداوند متعال می داند که ما در کارهای خود جز به حضرتش رجوع نمی کنیم و در سختی جز به او توکل نداریم لذا تمامی حوائج ما را برآورده می سازد و می ترسیم اگر عدول کنیم او نیز متقابلاً ما را بخود واگذارد...)). آن مرد متوجه شد که امام برایش دعا کرده است و مقصود وی از راه دعا به دست آمده است و درخواست فتح به یادش آمد پس گفت: ((ای آقای من فتح از شما التماس دعا دارد برایش دعا کنید)) لیکن حضرت خواسته او را رد کرد و گفت: ((فتح به ظاهر دوستدار ماست لیکن باطنا با ما نیست، هنگامی برایش دعا خواهم کرد که مخلصانه به طاعت خدا روی آورد و قلباً به رسول الله (صلی الله علیه و آله -)) و حق ما اهل بیت اعتراف کند...)). دعای ائمه اطهار شامل حال نیکان و مؤمن به خدا و رسول و عارفان به حق اهل بیت می شد امّا کسانی که از مسیر امامت منحرف بودند و رشته طاعت خدا و رسول را در گردن نداشتند مشمول عنایات امامان نمی شدند. آن مرد از امام خواست دعایی به او بیاموزد تا از آن بهره مند شود. حضرت او را به این دعا راهنمایی کرد: ((ای پشتیبان من و ای پناهگاه و مرجع و مآل من و ای همه توان و هستی من از تو ای ((قل هو الله احد،)) پروردگارا تو را به بهترین آفریدگانت سوگند می دهم که بر آنان درود فرستی... سپس حاجت خود را ذکر می کنی...)).

(۶۷) ۲- در اصفهان شخصی به نام عبدالرحمن می زیست که به تشیع تن داده و به امامت امام هادی معتقد بود، ماجرا و علت شیعه شدن او را پرسیدند پاسخ داد: ((من مردی فقیر امّا پر جرات و زباندار بودم همراه گروهی از همشهری هایم برای دادخواهی به سوی سامرا حرکت کردیم پس از رسیدن به آن شهر، آهنگ قصر متوکل کردیم و به در قصر رسیده بودیم که از داخل آن دستور احضار علی بن محمد بن الرضا - علیه السلام - صادر شد. درباره این شخص پرسش کردم گفتند: مردی است علوی که رافضی ها (شیعیان) به امامت او معتقدند و احتمال دارد که متوکل دستور دهد او را بکشند، با خود گفتم: از جای خود تکان نمی خورم تا او را ببینم، اندک زمانی نگذشت که امام - علیه السلام - سواره آمد و مردم برای تجلیل و بزرگداشت حضرت بپا خواستند. همینکه او را دیدم محبتش در دلم جای گرفت و به دعا کردن پرداختم و از خدا خواستم کید متوکل را از او دور کند، حضرت متوجه من شده نزدیک آمد و گفت: ((خداوند دعایت را اجابت، عمرت را دراز، دارایی و فرزندان را زیاد کرد)). لرزه بر اندامم افتاد زیرا حضرت ضمیر مرا خوانده و از نیت من خبردار بود. بر متوکل داخل شدیم، خواسته های خود را برآوردم و بعد راهی اصفهان شدم، از آن پس خداوند گشایشی در زندگیم به وجود آورد و اموالی به من رسید که خواب آن را هم نمی دیدم و الان تنها در خانه ام یک میلیون درهم دارم و این غیر از اموالی است که خارج از خانه دارم. صاحب ده فرزند نیز شده ام و سنم از هفتاد سال گذشته است و تمامی اینها از برکت دعای امام - علیه السلام - است)). (۶۸) ۳- یکی دیگر از دعاهاى اجابت شده حضرت بشرح زیر است: ((علی بن جعفر از وکیلان امام هادی بود، او نزد متوکل سعایت کردند لذا دستور داد تا او را حبس کنند، علی مدت ها در سیاهچال های زندان بسر برد و کارد به استخوانش رسید، با یکی از کارگزاران حکومتی صحبت کرد و گفت: اگر بتوانی وسیله آزادی مرا فراهم آوری سه هزار دینار به تو خواهم داد. کارگزار، خود را به عییدالله که از مقربان متوکل بود رساند و از او خواست درباره علی بن جعفر وساطت کند، عییدالله پذیرفت و از متوکل درخواست کرد علی بن جعفر را آزاد کند، متوکل از این درخواست برآشفته و گفت: ((اگر درباره ات شک داشتم می گفتم رافضی هستی، این مرد وکیل ابوالحسن هادی است و من عزم قتل او را دارم...)). عییدالله از پیشنهاد خود پشیمان گشت و به کارگزار ماجرا را گفت، آن مرد نیز علی بن جعفر را از شکست وساطت و تصمیم متوکل بر قتل وی با خبر ساخت. علی بن جعفر در نهایت درماندگی نامه ای به امام نوشت و در آن گوشزد کرد که: ((آقای من خدا را، خدا را به دادم برسید که می ترسم از حق روی گردان شوم. امام در پای نامه اش چنین نوشت: حال که مشکلک به این حد رسیده است برای تو دعا خواهم کرد و از خدا خواهم گره کارت باز شود، بلافاصله متوکل دچار تب شدیدی شد و بیماری او به شکل حادی درآمد و او دستور داد تمام زندانیان بخصوص علی بن جعفر را آزاد کنند و به عییدالله گفت: چرا نام علی را بر من عرضه نکردی؟ وی پاسخ داد: دیگر هرگز نام او را نخواهم برد، متوکل

دستور داد علی را آزاد کنند و از او حلالیت طلبید. علی نیز راه مکه را پیش گرفت و در آن دیار به دستور امام مقیم گشت ((. (۶۹) ۴ - یکی دیگر از دعاهای اجابت شده حضرت به نقل مورّخین چنین است: احمد بن الخصب از دشمنان کینه توز امام - علیه السلام - بود و می خواست به ناحق و با زور منزل حضرت را تصاحب کند، امام از این حرکت ناجوانمردانه به خشم آمد و گفت: ((از خدا می خواهم تا تو را از صفحه روزگار محو کند...)). اندک زمانی نگذشت که دست انتقام خدایی او را گرفت و هلاک ساخت. (۷۰) اینها نمونه های کمی بود از دعاهای به اجابت رسیده حضرت که به وسیله مورّخین نقل شده است. مطلب مهم آنست که ((دعا)) به دست انسان و کار او نیست بلکه به دست خداست و این خداوند است که دعای هر که را از بندگان بخواهد مستجاب می کند شکی در این نیست که امامان اهل بیت از مقام والایی نزد خداوند برخوردارند زیرا آنان به معنی واقعی کلمه ((مخلصین له الدین)) بوده اند و حق پرستش خداوندی را بجا آورده و مفاهیم ((اخلاص))، ((عبودیت)) و ((ایمان)) را با تمام وجود مجسم ساخته اند. خداوند نیز پاداش آنان را داده و نه تنها ایشان را مستجاب الدعوه قرار داده است بلکه مشاهده و مراقب آنان را نیز برکت داده که در آن جایگاه ها، دعاها به هدف اجابت اصابت می کند.

علوم و معارف حضرت

علوم و معارف حضرت

خداوند متعال حضرت امام هادی را سیراب از علم لدنی فرمود و حضرت را بی هیچ کوشش و تلاش، مرکز حقایق و اسرار خویش قرار داد. علم و دانش حضرت زبانزد خاص و عام بود و کسی را یارای عرض اندام در برابر معارف گسترده حضرت نبود، دانش امام در زمینه ای خاص منحصر نمی گشت بلکه شامل تمام شاخه های معرفت بشری اعم از حدیث، فقه، فلسفه و کلام بود، مرجعیت و سندیت امام مورد قبول تمام علمای عصر بود و آنان در مسائل پیچیده و غامض شرعی به ایشان رجوع می کردند و راء صائب او را نصب العین قرار می دادند. عجیب آنکه متوکل عباسی سرسخت ترین دشمن امام و اجدادش نیز از این امر مستثنا نبود و هنگام اختلاف آراء، نظر امام را پرسیده و آن را بر دیگر آرا مقدم می داشت که ما مورد آن را در بحث های آینده بیان خواهیم کرد. بهر حال ما در این بخش به گوشه ای از معارف و حکم حضرت که در زمینه های گوناگون روایت شده و شامل مسائل مختلف اجتماعی و تربیتی می گردد اشاره می کنیم:

حدیث

احادیث منقول از پیامبر اکرم و امامان اهل بیت تنها در زمینه احکام شرعی و دینی نیست بلکه شامل تمامی جنبه های فکری و اجتماعی می گردد و به وجود آورنده بنیادهای اخلاق و معاشرت و برنامه های زندگی است. امام هادی روایات متعددی را از پیامبر اکرم و اجداد گرامی خود نقل کرده است و میراث عظیم فکری آنان را برای ما به یادگار گذاشته است که اختصاراً برخی را مرور می کنیم:

احادیث پیامبر اکرم (ص) به روایت امام هادی (ع)

امام هادی احادیثی چند را به نقل از اجداد خود از پیامبر روایت می کند از جمله این احادیث عبارتند از: ۱ - مسعودی می گوید: محمّد بن فرج در محله معروف به ((سرای غسان)) واقع در شهر گرگان برایم نقل کرد: ابودعامه به من گفت: به عیادت امام هادی - که بیمار بود و بر اثر بیماری در آن سال وفات کرد - رفتم، همینکه خواستم از حضور حضرت مرخص شوم ایشان

فرمودند: ای ابودعامه حَقَّتْ بر ما واجب گشت. دوست داری برایت حدیثی بگویم که خشنود شوی؟ گفتم: یابن رسول الله چقدر به احادیث شما نیاز دارم! حضرت فرمود: پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد صادق از پدرش محمد باقر از پدرش امام سجاد از پدرش سیدالشهدا از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین برایم نقل کرد که فرمود: پیامبر اکرم به من گفت: یا علی بنویس. گفتم: یابن رسول الله چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: ((بسم الله الرحمن الرحیم)) ((ایمان)) آنست که با دل آدمی عجزین گردد و کردار و اعمال، مصدق آن باشد. اما ((اسلام)) آنست که بر زبان جاری می شود و شرعیت ازدواج حاصل می گردد...)). ابودعامه می گوید: گفتم: یابن رسول الله به خدا نمی دانم کدامیک بهتر است: متن حدیث یا سند آن؟ امام هادی فرمود: این (حدیث را) صحیفه ای است به املائی پیامبر و خط علی بن ابی طالب که نسل به نسل از پدرانمان به میراث برده ایم... (۷۱) این حدیث شریف به تفاوت میان ((ایمان)) و ((اسلام)) پرداخته است و فرق آنها را چنین بیان می کند: ((ایمان)) آن حالت نفسانی است که ضمیر و قلب انسان را فرا می گیرد و با موجودیت آدمی می آمیزد و نتیجه طبیعی و بیان آن به وسیله اعمال صالحی است که از انسان های مؤمن به خداوند سر می زند و به منصفه ظهور می رسد. اما ((اسلام)) با ادای شهادتین به زبان حاصل می گردد و خون، مال و ناموس گوینده آن محترم می شود و دیگر آثار وضعی مترتب بر ادای شهادتین بر آن بار می گردد و حلیت زناشوئی از آثار آن است... (۲) - حسن بن علی از امام هادی به نقل از پدران بزرگوارش نقل می کند که امیرالمؤمنین فرمود: شنیدم پیامبر اکرم می گفت: ((در روز حشر منادی فریاد می زند: یا رسول الله! خداوند پاداش اولیا و پیروان تو و اهل بیت بزرگوارت را که برای خاندانت محنت ها کشیدند و با دشمنان سر ستیز داشتند به تو واگذار نموده است هر طور می خواهی آنان را جزا و پاداش بده و من خواهم گفت: پروردگارا آنان را در بهشت جای ده و این همان ((مقام محمودی)) است که خداوند به من وعده داده است...)). (۷۲) اهل بیت - علیهم السلام - پرچم اسلام را با سرافرازی به اهتزاز درآوردند و با ستمگران و کجروان به نبرد برخاستند و در تمام حالات مدافع کرامت و حقوق انسانی بودند و هرگز از حقگویی لب فرو نیستند. دشمنان جنایتکار آنان نیز از پای ننشستند و اجساد پاک این خاندان مطهر را آماج ضربات شمشیر و نیزه ساختند و در به شهادت رساندن آنان بر یکدیگر سبقت جستند. خداوند پاداش این خاندان و دوستداران آنان را ((بهشت)) قرار داد تا در آن هر گونه بخواهند تصرف کنند. امید آنکه خدای متعال ما را نیز از زمره محبان خاندان نبوت قرار دهد. ۳ - امام هادی - علیه السلام - به سند خود از اجداد و پدران گرامی خویش نقل می کند که پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((خداوند را به سبب نعمت هایی که به شما ارزانی داشته است دوست بدارید، مرا نیز بخاطر دوستی خداوند دوست بدارید و اهل بیت مرا هم دوست داشته باشید...)). (۷۳) پیامبر بزرگوار دستور می دهد خداوند را دوست بداریم زیرا او سرچشمه هر نیکی و بخشش است و هستی انسان از اوست همچنانکه دستور می دهد تا حضرتش و اهل بیت گرامیش را دوست داشته باشیم زیرا در حقیقت دوستی آنان دوستی خدا را به دنبال دارد. ۴ - امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران خویش نقل می کند که پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((روز قیامت من شفاعت چند گروه را به گردن می گیرم: الف - دوستداران و متمسکان به اهل بیت من. ب - مدافعان از اهل بیتم در برابر دشمنی ها. ج - هر کسی حوایج اهل بیت مرا برآورده سازد. ه - هر کس مشکلات آنان را بر طرف کند...)). (۷۴) پیامبر بزرگ اسلام بر لزوم دوستی اهل بیت عصمت و طهارت تاءکید می ورزید و مهر به آنان را بر هر مسلمانی واجب می دانست زیرا پیروی از آنان امت اسلامی را از هر گونه اختلاف، دوگانگی، تفرقه و انحراف باز می دارد. و ضمانتی است برای سلامت دین و دنیای مسلمانان در تمام ادوار تاریخ. ۵ - امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران گرامی خویش نقل می کند که پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((خداوند متعال می گوید: ((ای آدمیزاد! با من به انصاف رفتار نمی کنی، من با نعمت هایم به تو محبت می کنم و تو با ناسپاسی و گنهکاری با من کینه توزی می کنی، نیکویی و خیر من به سوی تو سرازیر است و شرّ و بدی تو به طرف من بالا می آید. فرشته

ای بزرگوار در هر شب و روز همچنان اعمال قبیح تو را ثبت کرده برایم می آورد، ای آدمیزاد! اگر اوصاف خودت را از دیگری می شنیدی و نمی دانستی که این اوصاف متعلق به کیست بسرعت کینه شخص موصوف را در دل می گرفتی ...)). (۷۵) این حدیث شریف انسان را به نیکوکاری و دوری از اعمال مبعوض نزد خداوند دعوت می کند و تفسیر آیه شریفه ((الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح)) (۷۶) می باشد. خداوند متعال بندگان را طبق اعمالی که در دنیا انجام داده اند پاداش می دهد.

۶- امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران گرامی خویش نقل می کند که پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((دخترم)) (فاطمه) نامیده شده است زیرا خداوند تبارک و تعالی او و دوستانش را از جهنم دور کرده است و میان آنان و دوزخ فاصله انداخته است ...)). (۷۷) اخبار متواتری از پیامبر اکرم در فضیلت بانوی زنان دو عالم و پاره تن رسول الله فاطمه زهرا - سلام الله علیها - به دست ما رسیده است، از جمله این احادیث، حدیث شریف فوق است که با صراحت اعلام می دارد: خداوند فاطمه زهرا و دوستان او را از آتش دوزخ بر کنار داشته است. ۷- امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران خویش از جد بزرگوارش امام محمد باقر، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که می گفت: ((در کنار پیامبر اکرم بودم، علی - علیه السلام - نیز در سمت دیگر حضرت قرار داشت که دیدیم عمر بن الخطاب در حالی که مردی را محکم گرفته بود نزد رسول الله آمد، حضرت فرمود: این مرد چه کرده است؟ عمر گفت: یا رسول الله! این مرد از شما نقل می کند که گفته اید: هر کس بگوید: ((لا اله الا الله، محمد رسول الله)) وارد بهشت خواهد شد و این مطلب را اگر مردم بشنوند در انجام اعمال نیک و واجبات کوتاهی خواهند کرد آیا شما چنین گفته اید؟ پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) پاسخ داد: آری، بشرط اینکه به دوستی و امامت این شخص معترف و پایبند باشند و به امام علی امیرالمؤمنین اشاره کرد)). (۷۸) شکی در این نیست که تمسک به ولایت امیرالمؤمنین و اعتراف به منزلت والا و مرتبه بلند امام موجب رهایی از آتش دوزخ است و اخبار بدین مطلب تصریح کرده اند. ۸- امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران گرامیش نقل می کند که: امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم این حدیث را نقل می کرد: ((یا علی هنگامی که خداوند آدم را آفرید من و تو را از نور خویش خلق کرد و در صلب او قرار داد. این نور، نسل به نسل منتقل شد تا آنکه در صلب عبدالمطلب قرار گرفت، سپس نور من در صلب عبدالله و نور تو در صلب ابوطالب مستقر گشت، نبوت جز برای من و وصایت جز برای تو روا نیست و هر کس وصایت تو را منکر گردد نبوت مرا انکار کرده است و هر کس نبوت مرا منکر شود خداوند او را به رو در آتش دوزخ خواهد افکند ...)). (۷۹) خداوند متعال پیامبر عظیم الشان محمد و جانشین او، علی را از یک نور آفرید و آنان پرتوافکن زندگی فکری و اجتماعی گشتند و زمین را از پلیدی های بت پرستی و خرافات جاهلی پاک کردند و مردم را از قیود بندگی رهایی بخشیدند. این دو بزرگوار یک نور و یک روح هستند در دو کالبد، و هر کس ولایت و وصایت علی را انکار کند در حقیقت نبوت پیامبر اکرم را منکر شده است و در آخرت نصیبی نداشته از زمره زیانکاران خواهد بود. ۹- امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران خویش نقل می کند که پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) به امیرالمؤمنین گفت: ((یا علی محبک محبی، و مبغضک مبغضی؛)) (۸۰) ای علی دوستدار تو دوستدار من است و دشمن تو دشمن من است ...)). اخبار متعددی داریم که تصریح می کند: هر کس امام امیرالمؤمنین را دوست داشته باشد پیامبر را دوست داشته است و هر کس بغض امام را در دل داشته باشد به رسول الله بغض ورزیده است. عمده این اخبار از پیامبر اکرم روایت شده است زیرا علی در حقیقت با پیامبر از یک نور است و در مدینه علم حضرت محسوب می گردد و پدر سبطین پیامبر؛ امام حسن و امام حسین و مدافع حضرت در تمام مواقع دشوار و تنگناها بود. ۱۰- امام علی هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران خویش از جد خود امیرالمؤمنین نقل می کند که حضرت رسول الله می فرمود: ((هر کس که خشنود می گردد که خداوند را در روز حشر با ایمنی کامل ملاقات کند و از هراس بزرگ روز واپسین نباشد، باید تو را یا علی و فرزندان، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی

، خاتم آنان را دوست بدارد . یا علی ! در آخرالزمان قومی پدیدار خواهند شد که تو و فرزندان را دوست خواهند داشت و شما را بر پدران ، مادران ، خواهران و خویشان خود مقدم خواهند داشت . یا علی ! مردمان آن زمان ، این قوم دوستدار شما را دشمن خواهند داشت در صورتی که اگر دوستشان داشته باشند برایشان بهتر خواهد بود بهترین دروهای خداوند بر این قوم باد، اینان روز قیامت زیر پرچم ((حمد)) خواهند بود و به پاداش اعمال دنیایشان گناهان آنان بخشوده خواهند شد و به درجات بالا خواهند رسید . . .)) . (۸۱) این روایت به روشنی منزلت رفیع دوستداران امیرالمؤمنین را نزد خداوند نشان می دهد و نتیجه این دوستی را ایمن در روز هراس بزرگ بیان می دارد . خداوند در آن روز موالیان ائمه را به بهترین وجه پاداش نیک می دهد و به درجه اولیای خود می رساند . این روایت همچنین به صراحت امامت ائمه اثنی عشر را بر امت ، پس از پیامبر بیان می کند و آنان را مشعلداران هدایت و راهنمایان مردم به سوی نور معرفی می کند . ۱۱ - امام هادی - علیه السلام - می فرماید : پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) گفت : ((مردم دو گروهند : مردی که راحت کرد و مردی که راحت شد؛ اما آنکه راحت شد ((مؤمن)) است که از رنج دنیا راحت گشت و به سوی رحمت خدا و پاداش کریمانه اش پرواز کرد . و اما آنکه راحت کرد ((فاجر و بدکار)) است که با مرگ خود، مردم ، درختان و چهار پایان را از شرّ خود راحت کرد و به سوی کردار خود و نتایج آن از این جهان رفت . . .)) . (۸۲) این حدیث به ستایش از مؤمن و منزلت وی پرداخته است هنگامی که مؤمن از دنیا به سرای باقی می شتابد از رنج ، اندوه و سختی آن راحت می شود و در پیشگاه خدایی کریم قرار می گیرد که پاداش او را دو برابر می دهد و بر حسنات و درجات وی می افزاید . این حدیث همچنین فاجر را تحقیر کرده و می گوید مرگ او آسایش مردم را از شرّ و دراز دستی ها در پی خواهد داشت حتی مرگ فاجر را موجب راحتی درخت و چهارپایان می داند زیرا او سرچشمه شرّ است برای آنان . و پس از مرگ ، بدکار باید مکافات عملکرد دنیای خود را ببیند . این احادیث بعضی از روایاتی بود که امام هادی از جد گرامی خویش رسول اکرم نقل کرده است که بخش عمده آن مربوط به فضیلت این خاندان معصوم و منزّه از هر گونه رجس و پلیدی می باشد .

روایاتی که امام هادی از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است

حضرت هادی مجموعه ای از کلمات قصار و حکمت آمیز و مواعظ اخلاقی و آداب معاشرت را از حد خویش پیشاهنگ و حکمت و عدالت در زمین ؛ امیرالمؤمنین روایت کرده است و ما در اینجا برخی از آنها را می آوریم : ۱ - حضرت نقل می کند که امیرالمؤمنین فرمود : (((ایاکم و المنی فانها من بضایع الفجره ؛)) (۸۳) از آرزوهای بی حاصل پرهیزید که آن سرمایه بدکاران است)) . اسلام با سرافرازی و افتخار به جنگ تمام عوامل انحطاط و عقب ماندگی جامعه از جمله تکیه بر آرزوهای بی حاصل و خیال پروری و ترک عمل را کنار زد زیرا یکی از عوامل کند شدن پیشرفت زندگی همین به خیالات دلبستن است که بسیاری از مفسد را به دنبال دارد . ۲ - حضرت هادی نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین می فرمود : (((من اءصبح و الا خرد همه استغنی غیر مال و استاءنس بغیر اءهل ، و عزّ بغیر عشیره . . .)) .)) (۸۴) ((هر که اندیشه و سعی خود را مصروف آخرت کند بی مال ، دارا خواهد بود و بدون خانواده اش ، الفت خواهد یافت و بدون نیاز به خاندان ، عزیز و محترم خواهد گشت)) . هر که مطمح نظرش آخرت باشد و برای آن بکوشد با تقوا و پرهیزگاری خود، به مرز توانگری حقیقی خواهد رسید و دیگر نیازی به ثروت مادی نخواهد داشت و احساس انس و همدمی خواهد کرد زیرا دل و جانش به حق متصل است . همچنانکه نزد مردم عزیز و محترم خواهد شد و این عزت ناشی از خاندان نبوده بلکه برخاسته از صلاح و تقوای اوست . ۳ - حضرت هادی از جد گرامی خویش امیرالمؤمنین چنین روایت می کند : (((العلم وراثه کریمه ، و الا داب حلل حسان . و الفکره مرآة صافیه ، و الاعتبار منذر ناصح ، و کفی بک ادبا لفسکک ترکک ما کرهته لغیرک . . .)) .)) (۸۵) ((دانش ، میراثی است گرانقدر و آداب ، زیورهایی است نیکو و اندیشه ، آینه ای است صاف و روشن ، اعتبار و پند گرفتن ، هشدار دهنده ای است صادق ، بهترین درس اخلاق و ادب برای تو

آنست که آنچه را از دیگران نمی پسندی خود انجام ندهی...)). این سخنان زرین نمونه هایی از گنجینه گرانبهای دانش امام است و آدمی را فرا می خواند تا به زیور علم و ادب آراسته گردد زیرا این دو صفت بهترین ارمغانی است که انسان می تواند در این جهان به دست آورد و توشه آخرت سازد. امام دقیقترین تعبیر را درباره اندیشه بکار برده است و آن را به آینه ای صاف تشبیه کرده است که تمام نیکی ها و بدی ها در آن منعکس می گردد و انسان پا گرفتار تنها اندیشه ها و تصورات نیک را در آن می آفریند و آن را با پلیدی ها آلوده نمی کند. امام امیرالمؤمنین عالی ترین معیار اخلاق عملی را چنین بیان می کند: هر حرکتی را از دیگران نپسندیدی آن را خودت هم انجام نده، این دستور در عین سادگی نتایج عملی حیرت انگیزی به دنبال دارد. ۴ - امام هادی - علیه السلام - از امیرالمؤمنین چنین نقل می کند: ((من دخله العجب هلک...)) (۸۶) خودپسندی مایه هلاکت آدمی است...)). خودپسندی، انسان را به وادی هلاکت می کشاند و زیان های ویرانگری از جمله تجاوز به حقوق دیگران، چشم پوشی از زشتی های خود و بی توجهی به ارزش های انسانی را در بر دارد. ۵ - حضرت امام هادی می فرمود امیرالمؤمنین می گوید: ((من اء یقن بالخلف جاد بالعطیة؛)) (۸۷) هر کس که به عوض و نتیجه، یقین داشته باشد از بخشش و عطا کمترین دریغی نخواهد داشت)). چقدر این بیان زیباست! و چه خوب رابطه بخشش و نتیجه آن را بیان می کند. آری هر که در راه خدا انفاق کند و یقین داشته باشد خداوند پاداش آن را در دنیا یا آخرت خواهد داد طبیعی است که با طیب خاطر و به فراوانی به بخشش و عطا می پردازد. ۶ - امام هادی - علیه السلام - نقل می کند که: ((مردی یهودی نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - آمد و از حضرت پرسید: آن چیست که خدا ندارد؟ و آن چیست که نزد خداوند موجود نیست؟ و آنچه را خدا نمی داند چیست؟! حضرت امیر - علیه السلام - پاسخ داد: اما آنچه را که خدا نمی داند ((فرزند)) است چون خداوند برای خود فرزندی نمی شناسد و این تکذیب ادعای شماست که می گوید: عزیز فرزند خداست! و اما آنچه نزد خداوند وجود ندارد ((ستم)) است زیرا خداوند به بندگان، ظلم و ستم روا نمی دارد و اما آنچه خدا ندارد ((شریک)) است که ساحت ربوبی از آن منزّه است. یهودی از پاسخ حضرت مبهور شد و شهادتین را بر زبان آورده مسلمان گشت سپس امام را مخاطب ساخته گفت: شهادت می دهم که تو حق هستی و از اهل حق و سخن به حق گفتی...)). (۸۸) امیرالمؤمنین باب مدینه علم پیامبر بود و همانطور که خود گفته بود اگر برایش کرسی قضاوتی نصب می گشت بر آن با یهود طبق تورات، با مسیحیان طبق انجیل و با اهل زبور طبق داوری می فرمود و فتوا می داد و قطعاً اگر خلافت پس از وفات پیامبر به حضرت واگذار می شد تمام اهل کتاب به اسلام می گرویدند و دیگر کسی بر دین سابق باقی نمی ماند. ۷ - امام هادی - علیه السلام - از پدران خود نقل می کند که: پیرمردی از اهل عراق هنگام عزیمت امام امیرالمؤمنین برای جنگ صفین از ایشان پرسید: ((به ما بگو آیا حرکت ما به سوی اهل شام طبق قضا و قدر الهی است؟ امیرالمؤمنین پاسخ داد: آری ای پیر به خدا قسم بر بلندی تپه ای نمی روید و بر دشتی فرود نمی آید جز آنکه طبق قضا و قدر الهی است. آن مرد معترضانه گفت: ((یا امیرالمؤمنین! بنابراین رنج و تلاش من بیهوده است...)). حضرت که دید شنونده مفهوم حقیقی قضا و قدر را درک نکرده است پاسخ داد: تند نو! شاید تو گمان کرده ای این قضایی حتمی و قدری است لایتغیر در صورتی که اگر چنین باشد پاداش و مکافات بی فایده خواهد بود و امر و نهی یکسان بشمار خواهد آمد و معنای وعده و وعید از بین خواهد رفت و نه می توان نیکوکار را ستود و نه بدکار را ملامت و سرزنش کرد. حتی سرزنش نیکوکار منطقی تر از بدکار خواهد بود و بهتر خواهد بود که بدکار را به جای ملامت ستود، این اعتقاد بت پرستان، دشمنان خدا، قدریه و مجوس این امت است. ای مرد! خداوند تکلیف به اختیار کرده است و نهی او هشدار است در برابر عمل کم پاداش زیاد می دهد، عصیان بندگان، با قدرت خداوند منافات ندارد و هیچ کس خدا را به اجبار نپرسیده است. حضرت جل و علا زمین و آسمان ها را به باطل نیافریده است و این گمان کفار است پس وای بر ایشان از آتش دوزخ... پاسخ حضرت آن مرد را به وجد آورد و شادی عمیق خود را طی ایساتی چنین بیان کرد: ((انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا...)) (تو امامی هستی که با اطاعتش از

خداوند در روز قیامت انتظار بخشش و آمرزش داریم)). ((ابهامات و غوامض دین ما را آشکار کردی خداوند به تو جزای نیک عطا فرماید)). ((هیچ عذری نداری که کار زشت را فاسقانه و برای معصیت کاری انجام دهی و بعد بگویی خداوند مرا مجبور به انجام معاصی ساخته است که این پیروی از شیطان است)). ((خداوند نه زشتی و عصیان را برای بندگان خواسته است و نه انجام آنها را می پسندد و قتل اولیای خویش را به ناحق و ستمگرانه هرگز امضا نکرده است)). ((چگونه خداوند چنین معاصی را دوست می دارد در حالی که حکمت وی مغایر آنست و خود با صراحت اعلام کرده است)). (۸۹) ما در بحث های آینده به تفصیل مسأله قضا و قدر را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ۸ - حضرت هادی - علیه السلام - از امیرالمؤمنین نقل می کند که می فرمود: ((کم من غافل ینسج ثوبا لیلسه ، و انما هو کفنه ، و ینی بیتا لیسکنه ، و انما هو موضع قبره . . .)). (۹۰) ((چه بسیارند غافلانی که پیراهنی می بافند تا آنرا بپوشند لیکن کفن آنها خواهد بود و یا خانه ای می سازند تا در آن زندگی کنند، اما آرامگاه ابدی آنان همین خانه خواهد بود . . .)). این حدیث شریف آدمی را به هوشیاری و بیداری فرا خوانده از دنیاپرستی و پیروی هواهای نفسانی برحذر می دارد .

روایات امام هادی از امام باقر (ع)

امام هادی از جد بزرگوارش امام باقر نقل می کند که ایشان می فرمود: ((اتقوا فراسه المؤمن من فانه ینظر بنور الله ، ثم تلا قوله تعالی : ان فی ذلک لآیات للمتوسمین)). (۹۱) ((بترسید از تیزی بینی مؤمن زیرا او با نور خدایی می بیند سپس این آیه را خواند: به تحقیق که در آن واقعه نشانه هایی است برای تیزیان)). مؤمن حقیقی خود را از زنگار مادیات پاک کرده است و از تاریکی های باطل بدر آمده است لذا پدیده ها را با عینک واقع بین می نگرد و به آن سوی سکه توجه دارد، ظاهر امر او را فریب نمی دهد، ضعف و قوت امور را می شناسد و هرگز در دیدن خود از جاده حقیقت دور نمی گردد. بینش او خدایی است و در اعماق مسائل و امور نفوذ می کند .

روایات حضرت از امام صادق (ع)

امام هادی مجموعه گرانبهایی از احادیث جد بزرگوارش ، عقل مجسم و اندیشه بزرگ انسانیت امام صادق - علیه السلام - را برای ما به ارمغان گذاشته است که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم : ۱ - امام هادی از امام صادق نقل می کند که فرمود: ((دعای سه تن است که همیشه به اجابت می رسد : الف - دعای پدر در حق فرزند هنگامی که فرزند به پدر نیکی کند و نفرین او هنگامی که فرزند حقوق پدری را رعایت نکند . ب - نفرین مظلوم علیه ظالم و دعای او برای کسی که او را یاری می کند . ج - دعای مؤمنی که در حق مؤمن دیگری که او را در راه ما کمک کرده است صورت می گیرد و نفرین علیه او هنگامی که امکان کمک را دارد ولی دریغ کند و برادر مؤمنش بدو محتاج باشد . . .)). (۹۲) این حدیث شریف توجه خاصی به نیکی کردن دارد و انسان را دعوت می کند تا نسبت به پدر نیکی کند زیرا دعای پدر در حق فرزند مستجاب می گردد . و انسان را از نفرین پدر بر حذر می دارد زیرا نفرین پدر در این حالت رد نمی گردد . به همین گونه است نفرین مظلوم علیه ظالم . همچنین این حدیث انسان را تشویق می کند مؤمن را یاری کند زیرا دعای برادر مؤمن او به هدف اجابت خواهد رسید و از نفرین او بر حذر می دارد زیرا نفرین او نیز به هدف اجابت می رسد . ۲ - امام هادی از امام صادق نقل می کند که حضرت فرمود: ((بر شما باد دوری از گناه که آن دین و آیینی است که همراه آن هستی و با آن خدا را می پرستی و این همان خصلتی است که ما از دوستانمان انتظار داریم . . .)). (۹۳) . دور بودن از محرّمات الهی پایه و اساس دین است و از ملکه نگهدارنده انسان از گناه پرده بر می دارد لذا ((ورع)) یکی از عناصر مهم دین بشمار می رود . ۳ - حضرت از امام صادق - علیه السلام - نقل می کند که ایشان فرمود: ((هر که حربه تقیه را

بکار نگیرد و ما را از مردمان فرومایه حفظ نکند، از ما نخواهد بود)). (۹۴) ائمه - علیهم السلام - بر تقیه تاءکید زیادی داشتند و با کمک تقیه جان شیعیان را حفظ کرده و آنان را از چنگال حکومت های اموی و عباسی که خون مؤمنان را مباح می دانستند نجات دادند و اگر حکم تقیه تشریح نمی گشت کسی از شیعیان و دوستان اهل بیت زنده نمی ماند و دیگر اثری از تشیع در میان نبود.

۴ - امام هادی از جد خود امام صادق نقل می کند که فرمود: ((در سه زمان دعا به اجابت می رسد و رد نمی گردد: الف - دعای پس از نمازهای واجب. ب) دعای هنگام آمدن باران. ج) دعای هنگام ظهور معجزه ای الهی در زمین)). (۹۵) خداوند متعال دوست دارد او را در این اوقات بخوانند و اجابت دعا را مانند دعا در مراقد ائمه تضمین نموده است. ۵ - حضرت هادی نقل می کنند که: ((مردی نزد امام صادق آمد و گفت: از دنیا خسته شده ام و از خداوند مرگ خود را درخواست کرده ام. حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: ارزش زندگی به این است که خدا را اطاعت کنی نه اینکه عصیان ورزی. لذا اگر زنده باشی و اطاعت کنی بهتر از اینست که بمیری و نتوانی اطاعت کنی یا عصیان ورزی)). وقتی انسان مرد دیگر دفتر اعمالش بسته می شود چه خوب باشد و چه بد و امکان انجام اعمال باقی نمی ماند زیرا: ((الیوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل)). ((لذا امام دستور می دهد آرزوی زندگی و طول عمر داشته باشیم تا آن را صرف کار نیک و به دست آوردن ذخیره اخروی کنیم. ۶ - حضرت می فرماید به امام صادق گفتند: یابن رسول الله! مرگ را برای ما توصیف کن ایشان فرمود: ((مرگ برای مؤمن مانند رایحه خوشبویی است که او را برمی انگیزد و تمام خستگی ها و رنج ها را از تنش می زداید. و برای کفار بدتر و جانگدازتر از نیش افعی، مار و عقرب است. به حضرت گفتند گروهی می گویند: مرگ از پاره شدن با اژه، مقراض، سنگ و له شدن در زیر سنگ های آسیاب سخت تر است. حضرت فرمود: درست است مرگ بعضی از کفار و بدکاران چنین است. آیا ندیده اید بعضی از کفار با چه سختی جان می دهند و این عذاب نسبت به عذاب آخرت آنان مقدمه ای بیش نیست. به حضرت گفتند: پس چرا برخی از کفار را هنگام مرگ خندان و بشاش می بینیم و مرگ برایشان بسیار آسان است و به راحتی در آن سكرات موت سخن می گویند و جان کندن را تحمل می کنند؟ البته عده ای از مؤمنان نیز هنگام ترک این جهان احساس سبکبالی می کنند و با آغوش باز مرگ را پذیرا می گردند. (نشان مرد مؤمن با تو می گویم که چون مرگش رسد خندان بمیرد) (اقبال) اما از طرف دیگر گروهی از مؤمنان و کفار را می بینیم که هنگام مرگ بشدت سختی می کشند و گویی آنان را با اژه و سنگ پاره پاره می کنند. حضرت در بیان علت آن فرمود: امّا آسایش و آرامش مؤمن هنگام مرگ در حقیقت پاداش دنیوی اوست و مقدمه ای است برای ثواب آن جهان. و اما مؤمنی که هنگام جان کندن سختی می کشد در حقیقت بدین وسیله از گناه پاک می شود تا با ضمیری پاک و اعمالی یکسره نیک راهی آن جهان گردد و مستحق پاداش ابدی باشد. اما راحتی و آرامش برخی از کفار هنگام مرگ نتیجه اعمال نیک است که در این دنیا انجام داده اند و بدین وسیله پاداش خود را در همین جهان دریافت می کنند و در آخرت جز عذاب ابدی چیزی در انتظارشان نیست. و اما سختی عذاب عده ای دیگر از کفار هنگام مرگ آغاز عذاب الهی است که خداوند آنان را به آن وعده داده است زیرا خداوند عدل محض است و به اندازه ذره ای ستم روا نمی دارد)). (۹۶) ۷ - حضرت هادی به نقل از امام صادق می فرماید: ((یعقوب که گفت: ((فصبر جمیل،)) یعنی صبر بدون گلايه است)). (۹۷) شاید این استظهار بخاطر وجود قرینه ((جمیل)) در آیه است زیرا این آیه، صبر یعقوب را به جمیل بودن موصوف می کند. ۸ - امام هادی می فرماید امام صادق - علیه السلام - در تفسیر آیه شریفه: ((تتجافی جنوبهم عن المضاجع)) (۹۸) می فرمود: آنان نمی خفتند تا آنکه نماز شامگاه را در تیرگی شب بجا آورند)). (۹۹) ۹ - حضرت هادی می فرماید امام صادق در تفسیر آیه شریفه: ((فلحیینه حیوة طیبه)) (۱۰۰) می فرمود: مراد از حیات طیبه، قناعت است)). احادیث فوق بخشی از سخنان امام صادق است که از طریق امام هادی دهمین ستاره تابناک امامت به دست ما رسیده است و بدین گونه میراث جد بزرگوارش را برای ما زنده نگهداشته است.

روایات حضرت از امام موسی بن جعفر (ع)

امام هادی - علیه السلام - به سند خود از پدران بزرگوارش از جدش موسی بن جعفر - علیه السلام - نقل می کند که فرمود: ((خداوند مردم را آفرید و می دانست عاقبت آنان چه خواهد بود، پس آنان را امر کرد و نهی نمود. حضرت باری تعالی به چیزی امر نکرد مگر آنکه راهی برای اطاعت و انجام آن امر به وجود آورد و از کاری نهی نکرد مگر آنکه راه ترک آن را هموار ساخت و هیچیک از آفریدگان را بر معصیت مجبور نساخت بلکه آنان را آزمایش کرد و خود فرمود: ((لَبِئْسَ لَكُمْ اِيكُم اَعْصَمًا)) تا شما را بیازماید و دریابد که کردار کدامیک نیک تر و بهتر است)). امام هفتم به گونه ای تردیدناپذیر و غیر قابل جدل جبر را رد کرده است و فساد این عقیده را بیان داشته است. ما نیز در مباحث آینده به این مسأله خواهیم پرداخت).

روایات حضرت از امام رضا (ع)

امام هادی از جدش امام رضا - علیه السلام - نقل می کند که: ((روزی ابوحنیفه از نزد حضرت امام صادق خارج می شد که امام هفتم موسی بن جعفر را دید و از او پرسید: ای جوان گناه از کیست؟ حضرت پاسخ داد: از سه صورت خارج نیست: یا اینکه از خداوند متعال است - که نیست - در آن صورت سزاوار کریمی خداوند نیست که بنده ای را بخاطر گناه نکردن معذب نماید. و یا اینکه مصدر گناه از خدا و بنده باشد - که البته اینهم نیست - در آن صورت شایسته نیست که شریک نیرومند به شریک ضعیف ستم روا دارد. و یا اینکه گناه منحصر از بنده صادر شده - که همینطور است - و در آن صورت اگر خداوند کیفر دهد بخاطر گناه بنده است و اگر ببخشد به کریمی و سخاوت خودش است...)). (۱۰۱) امام به گوشه ای مستدل، نادرستی ((جبر)) و سستی این عقیده را بیان می دارد و روشن می سازد انسان در حیات دنیوی خود مختار است و طبعاً مسؤول انتخاب راه و پیامدهای آن ((انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا)). (۱۰۲) در اینجا روایاتی را که امام هادی - علیه السلام - از پدران خود نقل کرده است به پایان می بریم.

فهم اخبار مشکل را به اهل بیت واگذارید

امام هادی - علیه السلام - شیعیان خود را ملزم ساخته بود تا با احادیث مروی از خاندان رسالت با دقت برخورد کنند؛ هر حدیثی را که دانستند از ایشان است و معنی آن را نیز درک کردند مورد عمل قرار دهند و هر حدیثی که مبهم بود و درک آن مشکل، فهم آن را به ائمه واگذارند و از ایشان توضیح بخواهند و از تصرف بی جا خودداری کنند. این دستور در جواب نامه داود بن فرقد فارسی صادر شده است. داوود در نامه ای از حضرت می پرسد: درباره احادیثی که از پدران و اجداد شما به دست ما رسیده است مختلف و بعضاً متغایر هستند چه کنیم؟ حضرت پاسخ داد: ((ان عملتم انه قولنا فالزموه، و ما لم تعلقوه فردوه الینا؛)) اگر یقین کردید حدیث مورد نظر از ماست آن را حفظ کنید و اگر ندانستید آن را به ما واگذارید)). (۱۰۳) حضرت این دستور را صادر می کند تا صحت و سقم صدور حدیث را برای شیعیان بیان کند، و احادیث صحیح را از مجعول و موضوع جدا نماید. اخبار گوناگون: حمیری به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نگاشت و در آن از اخبار مختلف و روش عمل کردن به آنها از حضرت سؤال کرد امام پاسخ داد: ((الی من لزم راءس العین لم یختلف علیه امره، فانها تخرج من مخرجها و هی بیضاء صافیة)). ((هر که به سرچشمه دست پیدا کند دچار مشکلی نخواهد شد، اخبار ما چون آب زلالی است که هنگام صدور، صاف و شفاف است)). مقصود امام آنست که هر که اتصال خود را با حضرت حفظ کند و مطالب را از منبع اصلی دریافت دارد، دچار ابهام و سردرگمی نخواهد شد. حمیری پس از قرائت نامه امام، مجدداً به حضرت نوشت: ((چگونه به سرچشمه دست پیدا کنیم در حالی که میان ما

و آن مواعی وجود دارد)). با توجه به فشارهای سیاسی و تحت نظر بودن امام و تعقیب و مجازات کسانی که در صدد تماس با حضرت بودند، حمیری می خواست بگوید راهی برای دست یابی به منبع علم و اندیشه یعنی امام موجود نیست. امام پاسخ داد: ((هی مبذولۀ لمن طلبها الا لمن ارادها بالاحاد...)). ((۱۰۴)) (هر که مخلصانه در این راه بکوشد به سرچشمه خواهد رسید مگر آنکه آن را برای الحاد و خروج از راه حق بخواهد...)). مراد امام - علیه السلام - آنست که طالب حقیقت و جوینده آن اگر با اخلاص بکوشد به مقصود خواهد رسید و شاهد مقصود را در آغوش خواهد کشید.

فقه

امام هادی بیشترین تلاش خود را مصروف گسترش آثار اسلام و نشر احکام این دین مبین و تدریس علوم آن کرد فقیهان عصر، پروانه وار گرد امام جمع شده بودند و از شهد دانش حضرت نیرو و توان می یافتند، تشنگان معرفت از همه سو قصد این زمزم علم می کردند و سیراب از این مصدر باز می گشتند و آنچه را از حضرت فرا می گرفتند در سینه ها و کتب خویش ثبت می کردند. و بدین گونه یکی از منابع تشریح و استنباط احکام نزد شیعه امامیه را بارور ساختند. امام هادی - علیه السلام - فقیه بلامنازع عصر خود بود و دوست و دشمن، رأی صائب امام را متبع می دانست حتی متوکل عباسی کینه توزترین دشمن علویان در مسائل پیچیده به حضرت رجوع می کرد و فتوای امام را بر فتوای دیگر فقها مقدم می داشت که ما این مطلب را در لابلای مباحث این کتاب بیان خواهیم کرد. در اینجا برخی از روایات منقول از حضرت را که مورد استفاده فقهای شیعه در استنباط احکام شرعیه است بیان می کنیم.

غسل اموات

احمد بن قاسم رساله ای به امام هادی نگاشت و در آن پرسید: شخص مؤمن (شیعه) می میرد و او را برای غسل می برند لیکن جماعتی از گروه مرجئه (یکی از فرقه های ساختگی دوران حکومت های غاصب همچون معاویه که توجیه گر اعمال حکام ظالم بودند) حاضر هستند او را چگونه غسل دهند؟ آیا می توان تقیه کرد و او را مانند عامه اهل سنت غسل داد و همراه او ((جریده)) گذاشت؟ حضرت در پاسخ نوشت: ((او را مانند مؤمنین (شیعیان) غسل می دهند اگر چه مرجئه حاضر باشند لیکن سعی کنند)) (جریده)) را مخفیانه در کفن او بگذارند و آنان متوجه نشوند و در این کار کاملاً سعی کنند)). (۱۰۵) این روایت با وضوح نحوه غسل میت را بر طبق روش اهل بیت - علیهم السلام - و بی اعتنایی به مرجئه بیان می کند و پنهانکاری و تقیه را در گذاشتن دو جریده از درخت خرما در کنار میت توصیه می نماید. روایت دال بر استحباب گذاشتن دو جریده سبز و تازه در کنار میت به حد تصافر رسیده است و اگر جریده به دست نیامد دو قطعه چوب تازه از هر درخت دیگری می تواند مورد استفاده قرار گیرد. غیر از روایت فوق، روایت علی بن بلال از امام هادی نیز همین مطلب را بیان می کند و فقها به این حدیث تمسک کرده اند و بر طبق مفاد آن فتوا داده اند. (۱۰۶)

نماز در پوست حیوانات حرام گوشت

فقهای امامیه شروطی را برای لباس نماز گزار قائل شده اند مانند طهارت، غصبی نبودن و اینکه از موی حیوان غیر ماء کول اللحم نباشد. مستند فتوای ایشان روایات متضافری است که از ائمه اهل بیت - علیهم السلام - روایت شده است از جمله این روایات مکتبه علی بن عیسی با امام هادی - علیه السلام - است که در آن از حضرت می پرسید: آیا نماز خواندن در پوست حیوانات حرام گوشت جایز است؟ و امام پاسخ می فرماید: ((لا احب الصلاة فی شیء منه؛)) نماز را در هیچ نوع از این لباس ها دوست

ندارم)). علی بن عیسی بار دوم نامه می نویسد که: در میان قومی در حال تقیه زندگی می کنم و در آن منطقه امکان مسافرت بدون لباس پوست برای کسی مقدور نیست و اگر این لباس را از تن درآورم ممکن است جانم به خطر بیفتد... امام - علیه السلام - پاسخ می دهد: ((تلبس الفنک (۱۰۷) و السمور...)). ((پوست فنک (نوعی روباه) و سمور (۱۰۸) را می توانی بپوشی...)). (۱۰۹) این روایت نماز خواندن در پوست این دو حیوان را در هنگام ضرورت جایز می شمارد.

نماز در لباسی که موی انسان در آن باشد

اخبار دال بر عدم جواز نماز خواندن در لباسی که حیوانات حرام گوشت مانند گربه در آن باشد از ائمه اهل بیت به حد تواتر و تضافر رسیده است لیکن این اطلاعات شامل موی انسان نمی گردد و از آن منصرف است. ریّان بن الصلت از امام هادی - علیه السلام - درباره جواز نماز خواندن در لباسی که مو یا ناخن انسان به آن چسبیده باشد سؤال می کند و امام پاسخ می دهد جایز است. (۱۱۰) با عبور شخصی از مقابل نمازگزار، نماز باطل نمی شود فقهای امامیه بر آنند که گذر شخصی از برابر نمازگزار نماز او را باطل نمی کند. مستند این فتوا روایت ابوسلیمان مولای امام هادی - علیه السلام - است که از آن حضرت نقل می کند: یکی از یاران امام در حالی که من هم بودم از ایشان پرسید: آیا نماز شخص نمازگزار با عبور کسی از مقابل او باطل می گردد؟ حضرت پاسخ داد: ((لا، لیست الصلاة تذهب هكذا بحیال صاحبها، انما تذهب متساویة لوجه صاحبها)). ((۱۱۱)) (نه، نماز این چنین باطل نمی شود بلکه در صورتی باطل می شود که شخص حایل، چهره در چهره نمازگزار قرار گیرد)).

نماز در ((البیداء)) (۱۱۲)

علی بن مهزیار از امام هادی - علیه السلام - پرسید: مردی وارد بیداء می شود و هنگام نماز فرا می رسد و او تا آخر وقت امکان خروج از آنجا را ندارد. با نماز خود چه کند در صورتی که از نماز خواندن در بیداء نهی شده است؟ حضرت پاسخ داد: ((یصلی فیها، و ینجنب قارعة الطريق (۱۱۳) ان کراهة الصلاة انما هی فی قارعة الطريق سواء کانت مشغولة بالمارة ام فارعة ان لم یعطلها و الا حرمت الصلاة)). ((۱۱۴) از قسمت پر رفت و آمد دور می شود و نماز خود را می خواند. کراهت نماز بخاطر اشغال محل رفت و آمد است چه عملا رهگذری در حال عبور می باشد و چه خلوت باشد البته اگر راه را بند نیورد و گرنه نماز (خواندن در آنجا) حرام است)).

سجده بر شیشه

جمیع فقهای شیعه شرط کرده اند که سجده بایستی بر زمین یا روئیدنی های آن باشد ولی خوردنی ها و پوشیدنی ها را از آن استثنا کرده اند و سجده بر آنها را جایز نمی دانند چه عملا خوردنی و پوشیدنی باشند و چه امکان پوشیدن و خورده شدن را داشته باشند. فقها سجده بر شیشه را نیز جایز نمی دانند و مستند آنان روایات متضافر ائمه است از جمله این روایت است که: ((محمد بن حسین نقل می کند: یکی از یارانمان نامه ای به امام نوشت و حکم سجده بر شیشه را جویا شد لیکن پس از ارسال نامه به فکر فرو رفت و پنداشت شیشه نیز جزء روئیدنی های زمین است و نیازی به پرسش از امام نیست)). امام پاسخ فرستاد که: ((لا تصل علی الزجاج، و ان حدثک نفسک اذنه مما انبت الارض، و لکنه من الملح و الرمل و هما ممسوخان)). ((۱۱۵)) (بر شیشه سجده نکن اگر چه به ذهنت خطور کرده است که از روئیدنی های زمین است، لیکن شیشه از نمک و رمل به وجود آمده است و این دو تن از مسخ شدگان هستند)).

نماز فرد بیهوش نیاز به قضا ندارد

فقها شرط توجه تکلیف به مکلف را هوشیاری وی در هنگام تکلیف می دانند و اگر مکلف از آغاز زمان تکلیف تا پایان آن بیهوش باشد نه ادای تکلیف بر او واجب است و نه قضای آن. علمای ما در این حکم به روایات متعددی از ائمه استناد کرده اند و ما در اینجا به دو تا از این احادیث اشاره می کنیم: ۱ - علی بن مهزیار از امام دهم، ((ابوالحسن ثالث)) درباره تکلیف فرد بیهوش و مغمی علیه پرسید. حضرت پاسخ داد: ((قضای واجبات بر او واجب نیست و نیازی به بجا آوردن نماز و روزه ندارد زیرا در این بیهوشی مغلوب قدرت خدایی بوده است و هر مورد این چنینی عذرش خواسته است و خداوند به طریق اولی عذر او را می پذیرد. (۱۱۶) ۲ - ایوب بن نوح درباره نمازهای فوت شده فردی که یک یا دو روز بیهوش است سؤال می کند: آیا باید نمازها را قضا کند یا خیر؟ و امام پاسخ می دهد: ((لا یقضی الصوم، و لا یقضی الصلاة؛)) (۱۱۷) قضای نماز و روزه بر او لازم نیست)).

نماز قصر در سفر مکه

فقهای امامیه شرایطی را برای نماز قصر ذکر کرده اند از جمله آنکه ((سفر)) شغل او نباشد مانند چاروادار، کشتیبان، نامه رسان و چوپان که این گونه افراد باید نمازشان را در سفر تمام بخوانند. البته شغل بودن این کارها در صورتی محقق می گردد که انجام دهنده عزم بر ادامه و تکرار آن را همچنان داشته باشد و فاصله غیر متعارفی میان سفرهایش به وجود نیاید مثلاً سفر حمله داران و صاحبان کاروان حج که سالی یک بار به مکه می روند موجب نمی شود که شغل آنان سفر و نمازشان تمام باشد بلکه نماز این افراد قصر است. (۱۱۸) محمد بن جزک می گوید: به امام هادی، ابوالحسن ثالث نامه ای نوشتم و خاطر نشان ساختم که: شترانی دارم که از طریق آنها زندگی می کنم و به خاطر علاقه شدید به حج تنها مسیر مکه را انتخاب می کنم و ندرتا به جاهای دیگر می روم، حال حکم نماز من در سفر چیست؟ آیا نمازم را تمام بخوانم و روزه بگیرم یا اینکه نمازم قصر است و روزه جایز نیست؟ امام تویح کرد که: ((اذا كنت لا- تلزمها، و لا- تخرج معها فی کل سفر الا الی مکه فعلیک تقصیر و افطار)). (۱۱۹) ((اگر خودت ملازم شترانت نیستی و تنها برای سفر مکه همراه شترانت خارج می شوی در آن صورت نمازت قصر است و باید افطار کنی)). در اینجا احادیث حضرت را درباره احکام شرعی به پایان می بریم.

خمس

یکی از مالیات های بسیار جالب اسلامی که مصرف عمده آن پر کردن چاله های فقر، گسترش فرهنگ، تحوّل اندیشه و احیای معارف اسلامی می باشد، ((خمس)) است؛ این مالیات به درآمدهای سالانه ناشی از تجارت، صنعتگری و غیر آن که به وسیله فقها در کتب فقهی بیان شده است تعلق می گیرد و فقط اموالی مشمول آن می گردد که از مخارج انسان و خانواده اش طی سال، زیاد بیاید، به استثنای مورد معدن و غنیمت... منبع فتوای فقها در این باره روایات منقول از ائمه است که ما دو تا از این احادیث را می آوریم: الف - کافی از ابراهیم بن محمد همدانی نقل می کند که گفت: در نامه ای به امام هادی - علیه السلام - نوشتم: علی بن مهزیار نامه پدرتان را بر من خواند که: صاحبان زمین کشاورزی یک دوازدهم از درآمد خود را پس از اخراج مؤونه به عنوان خمس پردازند و زمین هایی که بازدهی آن خرج مؤونه صاحب زمین می گردد و چیزی زیاد نمی آورد مشمول این حکم و احکام دیگر نمی شود، درباره این حکم میان ما اختلاف شده است و عده ای می گویند: مقصود از مؤونه مخارج متعلق به زمین و خراج آنست و شامل مخارج خانواده صاحب زمین نیست و باید پس از خراج کردن مخارج زمین و خراج دولتی، خمس آن را پرداخت... حضرت پاسخ داد: ((بعد مؤونته و مؤونه عیاله و بعد خراج السلطان...؛)) (۱۲۰) خمس، پس از مؤونه شخص

و خانواده خود و خراج سلطان است...)). ب - علی بن مهزیار از علی بن محمد بن شجاع نیشابوری نقل می کند که : او از امام هادی - علیه السلام - پرسید : مردی از زمین خود یکصد کَر (۱۲۱) گندم به دست آورد، یک دهم آن را یعنی ده کَر زکات داد و سی کَر صرف مخارج زمین گشت و شصت کَر برای او باقی ماند، آیا باز هم چیزی بر او واجب است ؟ و آیا دیگران در مال او حقی دارند ؟ حضرت در توقیعی فرمود : ((لی منه الخمس مما یفضل من مؤ ونته...)) (۱۲۲) یک پنجم از آنچه او از مؤ ونه خود زیاد می آورد به من تعلق دارد...)). فقها به استناد این روایات و مانند آنها خمس را در تمام آنچه از مؤ ونه سالانه زیاد می آید واجب دانسته اند و در کتب فقهی و رساله های عملیه به تفصیل ، آن را نگاشته اند .

زکات

یکی از برنامه های سازنده نظام اقتصادی اسلام تشریح حکم ((زکات)) است که با واجب کردن آن به کندن ریشه های فقر و حرمان می پردازد و زندگی مناسبی برای فقرا و مساکین فراهم می کند . از امام هادی پاره ای فروع زکات را پرسیدند و ایشان همه را پاسخ داد که در اینجا برخی از پاسخ ها را می آوریم : مستحق زکات فقها از جمله شرایط مستحق زکات را ایمان دانسته اند و پرداخت آن را به کافر جایز نمی دانند . از جمله دلایل ایشان روایتی است از امام هادی - علیه السلام - که در آن از حضرت سؤ ال می شود : آیا می توان به مجسمه - آنانکه خدا را جسم می دانند - زکات داد ؟ حضرت پاسخ می دهد : ((من قال بالجسم فلا تعطوه من الزکاء ، ولا تصلوا وراءه ؛)) (۱۲۳) به چنین کسانی زکات ندهید و پشت سر آنان نماز نخوانید)). البته روشن است که اعتقاد به جسمیت خدا خصوصیت ندارد و این منع شامل هر کافر منکر مبداء و معاد می گردد . یکی دیگر از شرایط گیرنده زکات - طبق فتوای فقها - آنست که وی واجب النفقہ بر زکات دهنده - مثل والدین به بالا و فرزندان به پائین چه دختر و چه پسر - نباشد، اما کلینی در کافی از اسماعیل بن عمران قمی نقل می کند که گفت : به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نوشتم مبنی بر اینکه : چندین دختر و پسر بزرگ دارم آیا می توانم به آنان زکات بدهم ؟ حضرت پاسخ داد : ((ان ذلک جائز لک ؛)) بلی ، اینکار برایت جایز است)). شیخ در تهذیب و استبصار این روایت را مختص به سؤ ال کننده و افرادی مانند او دانسته است که نمی توانند مخارج عیال خود را تأمین کنند . (۱۲۴) مقدار پرداختی زکات هر مقدار که بخواهیم می توانیم به مستحق ، زکات بدهیم - به استثنای زکات فطره - و کم و زیاد آن دست خودمان است و حد مشخصی ندارد . یکی از شیعیان به وسیله احمد بن اسحاق نامه ای برای امام هادی - علیه السلام - نگاشت که در آن آمده بود : به یکی از برادران مؤ من خود دو یا سه درهم به عنوان زکات می دهم... و امام برای او نوشت : ((افعل ان شاء الله تعالی ؛)) (۱۲۵) ان شاء الله این کار را بکن (اشکالی ندارد)). زکات فطره نخستین حکم تشریحی اسلام (درباره امور مالی) زکات فطره است که فقها آن را ((زکات ابدان)) نامیده اند و بر تمام مردم چه مسلمان ، چه کافر، کوچک یا بزرگ ، زن یا مرد، به طور مساوی واجب است . امام هادی - علیه السلام - در نامه ای به ابراهیم بن محمد همدانی به روشنی این حکم را بیان می فرماید : ((زکات فطره بر تو و تمام مردم واجب است و بایستی زکات فطره تمام افراد نانخور خود را چه مرد باشند و چه زن ، کوچک باشند یا بزرگ ، بنده باشند یا آزاد، شیرخوار باشند یا نوپا، پردازی . برای هر فرد باید شش رطل اهل مدینه که ۱۹۵ درهم است یعنی ۱۱۷۰ درهم به عنوان زکات فطره پرداخت گردد)). (۱۲۶) ابراهیم بن محمد همدانی می گوید : روایات و نظرات درباره زکات متفاوت و مختلف شده بود لذا به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نوشتم و از ایشان درباره زکات فطره سؤ ال کردم ، حضرت طی نامه ای چنین پاسخ داد : ((مقدار زکات فطره یک صاع از قوت و خوراک غالب اهل هر شهری می باشد : خرما برای اهل مکه ، یمن ، طائف ، اطراف شام ، یمامه و بحرین ، عراقین ، فارس ، اهواز و کرمان ، به عنوان قوت غالب است و باید از همان زکات بدهند . مویز، خوراک غالب اهل شامات است و زکات فطره از همان پرداخت می شود . گندم یا جو برای اهل جزیره ، موصل و تمام اهل جبال ، ((برنج)) برای اهالی طبرستان ، ((گندم)) برای اهل خراسان ،

((مویز)) برای اهل مرو و ری ، ((گندم)) برای مصریان ، ((کشک)) برای اعراب بادیه نشین . و اهل هر شهر از قوت غالب خود زکات فطره باید بدهند . و (بدان که) فطره بر تو و تمام مرم واجب است ...)) . (۱۲۷) معیار در جنس زکات فطره آنست که خوراک غالب اهل آن شهر باشد و جز مواد مصرفی روزانه آنان قرار گیرد مانند گندم یا جو . مقدار واجب آن هم یک ((صاع)) یعنی حدود ((سه کیلو)) می باشد و همانطور که فقها گفته اند پرداخت قیمت فطره نیز کفایت می کند .

روزه

از حضرت امام هادی سؤالات فراوانی درباره روزه و احکام آن پرسیدند و حضرت تمام آنها را پاسخ داد از جمله این سؤال و جواب ها موارد زیر را می توان نام برد : روزه با رؤیت هلال ثابت می گردد : یکی از معتبرترین راه ثبوت اول رمضان دیدن ((هلال)) است . هر مکلفی هلال را ببیند روزه بر او واجب می گردد چه به تنهایی باشد و چه دیگران هم مشاهده کنند . علی بن راشد از امام هادی - علیه السلام - نقل می کند که ایشان فرمود : ((لا تصم الا للرویه ؛)) (۱۲۸) جز با دیدن هلال روزه نگیر)) . فقهای شیعه مقصود حدیث را چنین بیان کرده اند : تا رؤیت هلال ثابت نشده است کسی نمی تواند به قصد وجوب و قصد رمضان روزه بگیرد . روزه زنان شیرده علی بن مهزیار به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نگاشت و در آن پرسید : زنی در ایام رمضان فرزند خود یا دیگری را شیر می دهد و روزه بر او فشار می آورد تا حدی که بیهوش می شود و نمی تواند روزه بگیرد، در ضمن نمی تواند برای نوزاد خود دایه استخدام کند تکلیف او چیست ؟ آیا افطار کند و شیر دهد ؟ حضرت پاسخ داد : ((ان کانت ممن یمكنها اتخاذ ظئر استرضعت لولدها، و اءتمت صیامها، و ان کان ذلک لا یمكنها افطرت ، و ارضعت ولدها، و قضت صیامها متی ما اءمكنها)) .)) (۱۲۹) ((اگر بتواند دایه ای بکار گمارد تا نوزاد را شیر دهد باید روزه بگیرد، و اگر وسع این کار را نداشته باشد روزه اش را افطار کند و کودک را شیر دهد و قضای روزه را هر وقت میسر شد بجا آورد)) . فقهاء امامیه به استناد این روایت فتوا داده اند که : اگر روزه به مادر کم شیر یا فرزند او زیان برساند و او نتواند دایه ای اجیر کند، افطار کند و بعدا قضای روزه فوت شده را بجا آورد . کفاره روزه معین حسین بن عبیده به امام هادی - علیه السلام - طی نامه ای نوشت : ای آقای من ! مردی نذر کرد روزی را روزه بگیرد لیکن آن روز با همسرش در آمیخت ! کفاره او چیست ؟ توفیق حضرت بدین مضمون صادر شد : ((یرصوم یوما مکان یوم و تحریر رقبه ؛)) (۱۳۰) یک روز بجای آن روز روزه می گیرد و بنده ای را آزاد می کند)) . بر مبنای این روایت فقها فتوا داده اند که : کفاره افطار روزه تعیین شده به وسیله نذر، مانند کفاره حنث قسم و سوگند شکنی است یعنی آزاد کردن یک بنده یا اطعام ده مسکین و یا پوشاندن آنها و اگر هیچیک را نتوانست سه روز، روزه گرفتن است .

حج

از امام هادی - علیه السلام - بعضی مسائل حج از جمله مسأله زیر را پرسیدند : محمد بن مسرور می گوید : به حضرت نامه ای نوشتم درباره کسی که از ((عمره تمتع)) قصد حج می کند و فردای عرفه به ((منی)) می رسد در حالی که مردم آنجا را به قصد ((عرفات)) ترک کرده اند آیا حکم عمره او هنوز باقی است یا نه ؟ و اگر از عمره تمتع قصد حج کند و ((یوم الترویة)) و شب آن را درک نکند تکلیف چیست ؟ توفیق امام بدین مضمون صادر گشت : ((ساعة یدخل مکه ، ان شاء الله یتوف ، و یصلی رکعتین ، و یسعی و یقصر، و یحرم بحجته ، و یمضی الی الموقف ، و یفیض مع الامام ...)) .)) (۱۳۱) ((ان شاء الله)) همان لحظه که وارد مکه می شود طواف کرده دو رکعت نماز بجا آورد و ((سعی)) و تقصیر می کند و محرم می گردد و به موقف رفته همراه با امام (و دیگران) خارج می شود ...)) . احرام حج تمتع در روز ترویة - هشتم ذی الحجہ - و توقف شبانه و بیتوته در منی شب نهم و حرکت به عرفات برای حجّاج مستحب است نه واجب . تنها امر واجب درک موقف است که رکن می

باشد یعنی بودن در عرفه از هنگام زوال تا غروب روز نهم و اگر هنگامی وارد شد که حجاج وارد مکه شده بودند باید اعمال عمره را انجام دهد و به عرفات رفته به آنان همانطور که امام می فرماید ملحق شود .

تجارت

محدثین و راویان از امام هادی احادیثی را در باب تجارت و فروع آن نقل کرده اند که مستند فقها در فتاوا شده است . در اینجا به تناسب بخشی از این روایات را می آوریم : همکاری با ظالمین حرام است : از آنجا که حکومت بنی عباس میدانی بود برای ترکتازی و حق کشی و ستم ، شیعیان همکاری با آنان را حرام می دانستند، در همین مورد محمد بن علی بن عیسی به حضرت علی هادی - علیه السلام - نامه ای نگاشت و در آن سؤال کرد : آیا می توان برای بنی عباس کار کرد و گرفتن اموال آنان به قدر امکان جایز است ؟ حضرت پاسخ داد : ((ما کان المدخل فیہ بالجبر و القهر فالله قابل العذر، و ما خلا ذلک فمکروه ، و لا محالۀه قلیله خیر من کثیره ، و ما یکفر به ما یلزمه فیہ من یرزقه یسبب و علی یدیه ما یسرک فینا و فی موالینا)) .)) (اگر کسی مجبور به همکاری با آنان گردد خداوند عذرش را خواهد پذیرفت ، و اگر مجبور نباشد همکاری را ((مکروه)) می دانم و هر چه همکاری کمتر باشد بهتر است ، کفارۀ چنین کسی آنست که حتی المقدور دل ما و شیعیان ما را شاد کند و در قضای حوایج آنان بکوشد)) . امام همکاری با بنی عباس را در صورت ناچاری جایز می داند و می فرماید خداوند از چنین کسی بازخواست نمی کند و اگر همکاری اختیاری باشد ((مکروه)) است . بعید نیست مراد حضرت از ((کراهت)) در این روایت ((حرمت)) باشد؛ زیرا گاهی مکروه بر حرام نیز اطلاق می گردد (مانند : ((وکل ذلک کان سیئۀ عند ربک مکروها)) .)) (۱۳۲) سپس حضرت کفارۀ خدمتگزاری آنان را خشنود کردن شیعیان و فقرا و برآوردن درخواست های آنان و دور کردن رنج و نگرانی از آنان معرفی می کند . فقهای امامیه این مطلب را به تفصیل همراه با روایات دالّ بر جواز همکاری - البته بطور مشروط - در بحث ((ولایت جائز)) بیان کرده اند . (۱۳۳) هنگامی که نامه حضرت به محمد بن علی بن عیسی رسید وی بلافاصله نامه دیگری نوشت و متذکر شد که : هدف من از ورود به دستگاه عباسیان انتقام گرفتن و ضربه زدن به آنها و تضعیفشان است . حضرت پاسخ داد : ((من فعل ذلک فلیس مدخله فی العمل حراما بل اجرا و ثوابا)) (((۱۳۴))) (هر کس با این انگیزه وارد دستگاه آنان شود نه تنها کارش حرام نیست بلکه اجر و پاداش هم دارد)) .

اجاره

از حضرت امام هادی - علیه السلام - سؤالاتی درباره اجاره کردند و حضرت به سؤالات پاسخ داد . در زیر برخی از پرسش ها و پاسخ ها را می آوریم : ۱ - محمد بن عیسی یقطینی طی نامه ای از ایشان پرسید : مردی فرزند خود را در برابر اجرتی معین به مدت یکسال به دیگری سپرد تا برایش خیاطی کند . سپس شخص دیگری به پدر فرزند گفت : فرزندت را به من بسپار و پولی افزونتر بگیر، آیا آن مرد می تواند قرارداد اول را فسخ کند یا خیر ؟ حضرت پاسخ داد : ((یجب علیه الوفاء للاول ما لم یعرض لابنه مرض او ضعف ؛)) (۱۳۵) تا وقتی که برای فرزند بیماری یا ضعفی حاصل نشده است آن مرد بایستی به قرارداد اول پایبند باشد و نمی تواند فسخ کند)) . این روایت ، قرارداد اول را صحیح و لازم الاجراء می داند و تنها راه فسخ آن را بیماری یا ضعفی معرفی می کند که مانع کار باشد که طبعا قرارداد منفسخ می گردد . ۲ - محمد بن اسحاق می گوید : به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نوشتم بدین مضمون : مردی زمین خود را به دیگری اجاره داد پس از مدتی در حضور مستاءجر، زمین را به دیگری فروخت و مستاءجر مخالفتی نکرد پس از چندی خریدار زمین مرد و وارثانی از خود بجای گذاشت ، حال تکلیف این زمین چه می شود آیا ورثه حق تصرف در آن را دارند یا آنکه تا پایان مدت اجاره در اختیار مستاءجر خواهد بود ؟ حضرت پاسخ داد : ((الی ان

تنقضی اجارته ؛)) تا پایان مدت در دست مستاءجر است)) . این روایت ، فروش عین و مرگ خریدار را موجب بطلان اجاره نمی داند، بلکه تصریح می کند که عین مستاءجره تا آخر مدت آن در اختیار مستاءجر است و او می تواند از منافع آن بهره مند گردد .

۳- ابراهیم بن محمد روایت می کند که : نامه ای به حضرت امام هادی - علیه السلام - نوشتم و در آن پرسیدم : زنی زمین خود را دهساله اجاره می دهد مشروط بر آنکه در پایان هر سال اجاره آن را بگیرد و تا وقت معین نگذشته است به او چیزی داده نشود، سه سال از قرارداد گذشته - یا سه سال مانده به پایان قرارداد - آن زن می میرد آیا ورثه آن زن باید قرارداد را تا پایان مدت آن رعایت کنند یا اینکه با مرگ زن ، مدت اجاره بسر رسیده است ؟ حضرت پاسخ داد : ((اگر مدت اجاره مشخص باشد و قبل از سر آمدن ، آن زن بمیرد اجاره مال ورثه است حال اگر یک سوم ، نصف یا مقداری از مدت قرارداد گذشته باشد به همان مقدار به ورثه از مبلغ قرارداد پرداخت می گردد . ((ان شاء الله)) .)) (۱۳۶) فقها در اینکه قرارداد اجاره با مرگ مؤجر یا مستاءجر باطل می گردد یا نه اختلاف دارند؛ مشهور فقهای متاخر به عدم بطلان قائلند و اجاره را صحیح می دانند . مشهور قدما بر این باورند که اجاره باطل می گردد و به حدیث فوق - که آن را موثق می دانند - استناد کرده اند و می گویند : تعبیر امام در حدیث که می فرماید : ((اجاره از آن ورثه است)) یعنی قرارداد تا زمان مرگ صحیح و پس از آن باطل است . اینها فقره ما بعد را قرینه نظر خود دانسته اند و می گویند مدت زمانی را که خود میّت زنده بود، از کل مدت قرارداد کسر شود و مبلغ این مدت به ورثه پرداخت گردد، لیکن در ((مجمع البرهان ،)) ادعای تصریح به صحت اجاره تا پایان مدت قرارداد شده است و ظاهراً به تعبیر ((اجاره از آن ورثه است)) استناد کرده است که اجاره صحیح است و اما آنچه پس از آن آمده استحقاق ورثه را تا آن زمان می رساند و باقی مبلغ مشروط به گذر ایام و سرآمد سال و مدت قرارداد است . (۱۳۷)

وقف

از جمله سؤالاتی که از حضرت می شود سؤالی است درباره وقف به مضمون زیر : علی بن مهزیار می گوید : به امام علی هادی - علیه السلام - نوشتم که : زمینی را برای فرزندانم در راه حج و امور خیریه وقف کردم و در نظر گرفتم که شما پس از من و من پس از شما در آن حقی داشته باشم . سپس تصمیم دیگری گرفتم و زمین را از مجرای قبلی خارج کردم . حضرت پاسخ داد : ((انت فی حلّ و موسع لک ؛)) (۱۳۸) اشکالی ندارد و تصمیم تو نافذ است و آزادی عمل داری)) . شیخ حر عاملی پس از نقل روایت فوق استظهار می کند که این تغییر نظر و تصمیم علی بن مهزیار قبل از ((قبض)) بوده است و گرنه وقف پس از حصول شرایط، قطعی و لازم الاجراست و نمی توان از آن عدول کرد . یا اینکه ((وقف)) را در اینجا به معنی ((وصیت)) در نظر بگیریم زیرا در خود روایت بعداً علی بن مهزیار می گوید : ((پس از من)) (۱۳۹) در آن صورت مشکلی پیش نمی آید و موصی می تواند بعدها وصیت خود را عوض کند .

اطعمه

یکی از مسائل مربوط به باب اطعمه حکم خوردن گوشت ((گاومیش)) است . ایوب بن نوح به امام هادی - علیه السلام - عرض کرد : مردم عراق می گویند : گاومیش از مسخ شدگان است ، لذا خوردنش جایز نیست . لیکن حضرت ادعای آنان را رد کرده فرمود : ((او ما سمعت قول الله عزوجل : و من الابل اثین و من البقر اثین)) .)) (۱۴۰) ((آیا کلام خداوند را نشنیده ای که می فرماید : (درباره حیوانات حلال گوشت) و از جنس شتر، نر و ماده آن را و از جنس گاو، نر و ماده آن را)) . و بدین گونه امام هادی - علیه السلام - شبهه عراقیان را دفع کرد و ثابت نمود که گاومیش نوعی گاو است نه حیوانی مسخ شده .

قضاوت

در موارد متعدد از حضرت سؤالاتی درباره امر قضا و داوری می شد و ایشان به تناسب پاسخ می داد از جمله این مسائل ، مورد زیر را نام می بریم : جعفر بن عیسی می گوید : به حضرت امام هادی - علیه السلام - نوشتم که : زنی می میرد و پدرش ادعا می کند که برخی از ماترک دخترش از قبیل خدمتکار و وسائل خانه به وسیله پدر به او عاریه داده شده بود آیا ادعای پدر بدون هیچ بیّنه ای پذیرفته می شود ؟ حضرت پاسخ داد : ((یجوز بلا بیّنه ؛)) ادعای او بدون بیّنه پذیرفته می گردد)) . جعفر می گوید : مجدداً به حضرت نوشتم : اگر شوهر آن زن یا پدر شوهر و یا مادر شوهر ادعا کنند بخشی از اموال میت متعلق به آنان است و به صورت عاریه در اختیار آن زن بوده است آیا همچون بدر میت ادعای آنان پذیرفته می شود و نیازی به بیّنه ندارند ؟ حضرت پاسخ داد : ((لا...)) (۱۴۱) نه این حکم اختصاص به پدر دارد...)) . روایت بالا به صراحت می گوید ادعای پدر در مورد برخی از اموال دخترش پذیرفته می شود و نیازی به بیّنه و گواه ندارد . اما اگر دیگری چنین ادعایی کند باید بیّنه داشته باشد . البته مشهور فقهای امامیه از عمل به این روایت اعراض کرده اند و محقق حلی در کتاب ((شرایع)) به دلیل وجود محمّد بن جعفر کوفی اسدی در رجال سندی که کلینی نقل کرده ، حدیث را تضعیف کرده است . آیة الله خوئی در مقام دفاع از حدیث برآمده و دو ایراد فوق را رد کرده است ؛ زیرا طبق مبنای ایشان اعراض مشهور ، روایت را از حجّیت ساقط نمی کند و انگهی راوی محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون اسدی است که ثقة می باشد و در سلسله رجال ، حدیث منقول به وسیله صدوق هم نیست . و اما محمّد بن عیسی که در سند صدوق است به نظر ما ثقة است هر چند ابن ولید درباره او از اظهار نظر خودداری کرده است ولی عده زیادی از علمای رجال ((محمّد بن عیسی)) را توثیق کرده اند و اگر هم حدیث بخاطر جعفر بن عیسی که هم در سند صدوق است و هم کلینی مورد اشکال باشد باید گفت ((جعفر)) ممدوح است و کمتر از ثقة به حساب نیامده است . به علاوه وی در اسناد ((کامل الزیارات)) است (۱۴۲) لذا ظاهراً عمل به این روایت مانعی ندارد . (۱۴۳)

حدود

از جمله احکامی که حضرت به بیان آنها پرداخت مسائل مربوط به ((حدود)) است که در زیر ، بخشی از آنها را نقل می کنیم : ۱ - حسن بن علی بن شعبه به سند خود از امام علی هادی - علیه السلام - نقل می کند که ایشان فرمود : ((مردی که به لواط اعتراف می کند و بر او بیّنه ای اقامه نشده است بلکه به اختیار خود اقرار کرده است امام منصوب از طرف خداوند همانطور که حق دارد او را مجازات کند می تواند او را ببخشد و ایمنی دهد ، آیا نشنیده اید سخن خدای را که می فرماید : ((هَذَا عَطَاؤُنا فامننا و امسک بغير حساب ؛)) (۱۴۴) این عطای ماست هر آنچه می خواهی ببخش یا نگهدار...)) . این روایت ، آشکارا دلالت می کند بر اینکه امام منصوب از طرف خداوند در مورد کسی که به لواط اعتراف کرده است می تواند حکم خدا را جاری کند یا آنکه او را ببخشد . البته این حالت اختصاص به آنجا دارد که شخصی ، خود اعتراف کند و اگر عمل شنیع او به وسیله بیّنه به ثبوت برسد امام تنها می تواند حکم خدا را جاری کند و دیگر نمی تواند او را عفو کند . ۳ - جعفر بن رزق الله نقل می کند که : مردی مسیحی را که با زنی مسلمان زنا کرده بود نزد متوکل آوردند همینکه خواستند او را حد بزنند مسلمان گشت و یحیی بن اکثم گفت : ایمان او اثر شرک و گناه قبلی را پاک کرد و نباید او را حد زد . دیگری گفت : او را باید سه حد زد . و هر یک فتوایی داد . متوکل دستور داد از امام هادی - علیه السلام - استفتاء کنند . حضرت در جواب استفتاء فرمود : ((یضرب حتّی یموت ؛)) او را باید آنقدر بزنند تا بمیرد)) . یحیی و دیگر فقها با این فتوا مخالفت کردند ! و از متوکل خواستند نامه ای به امام نوشته و از او بخواهد مدرک این فتوا را بیان کند . متوکل طی نامه ای خواستار مدرک فتوای حضرت شد . امام در پاسخ پس از ((بسم الله

الرحمن الرحیم ،)) تنها این آیه را نوشت : ((فلما راءوا باءسنا قالوا آمنا بالله وحده ، و کفرنا بما کنا به مشرکین ، فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راءوا باءسنا سنة الله التي قد خلت فی عباده و خسر هنالك الکافرون .)) (۱۴۵) ((هنگامی که عذاب ما را دیدند گفتند به خدای یکتا ایمان آوردیم و به معتقدات مشرکانه قبلی کافر شدیم لیکن ایمان پس از مشاهده عذاب ، به حالشان سودی نداشت این سنت پایدار الهی در میان بندگانش است و حق ناگرایان و مبطلان در چنین مواقعی دچار زیان ابدی می شوند)). متوکل نیز دستور داد آن مرد را آنقدر بزنند تا بمیرد . (۱۴۶) امام در فتوای خود به کتاب خدا که باطل را هرگز بدان راهی نیست استناد کرد و متوکل و سایر فقها را از دامنه علم و فضیلت خود دچار حیرت ساخت .

کفر غلات

شیعه امامیه اجماعاً ((غلات)) را ((کافر)) و ((نجس)) می دانند و تمام احکام مترتب بر کفر از جمله جواز قتل را درباره آنان جاری می کنند . از امام هادی - علیه السلام - روایت شده است که به یکی از یاران خود فرمود : ((و ان وجدت من احد منهم خلوة فاشدح رءسه بالصخرة ؛)) (۱۴۷) اگر کسی از غلات را در خلوت گیر آوردی سرش را به سنگ بکوب . ما در بحث های آینده به تفصیل از آنان سخن خواهیم راند . در اینجا سخن از فقاقت امام - علیه السلام - را به پایان می بریم و به جنبه های دیگر شخصیت ایشان می پردازیم . ما نمونه های اندکی را از فقه حضرت نقل کردیم و همین مقدار اندک ، گویای عظمت و قدرت بی نظیر ایشان در احکام شریعت اسلامی بود تا آنجا که دوست و دشمن نظرات و فتاوای فقهی ایشان را متبع می دانست و ایشان عالی ترین مرجع عصر خود بشمار می رفتند .

بحث های کلامی

بحث های کلامی

شبهه و تشکیک درباره اصول و معتقدات اسلامی از زمان حکومت امویان و به تشویق آنان در میان مسلمانان راه یافت ، بنی امیه در راستای سیاست های ضد دینی و نژادی ، زمینه را برای انتشار و گسترش اندیشه های گمراه کننده فراهم کردند و بذر تزلزل عقیده را در میان دل ها پراکندند این سیاست تا زمان بنی عباس ادامه یافت و امواج شک ، بی دینی ، زندقه ، دهریه ، مانویه و دیگر افکار سست و سخیف همچنان در حال گسترش بود و شیوعی عام یافته بود . علمای مسلمین و در رأس آنان ائمه - علیهم السلام - به مقابله با این موج بنیان کن برخاستند و نادرستی ادعاهای ملحدین و شکاکان را با دلایلی قاطع و محکم نشان دادند ، ثمره این جهاد علمی ائمه و پیروان عالم و عامل آنان ، تدوین کتابهایی بود تحت عنوان کلی ((احتجاج)) . احتجاج ها بر محور احادیث و مناظراتی دور می زد که از امامان شیعه در دفع شبهات مخالفین به وسیله علما روایت شده بود (و نظم و نسق خاصی را تشکیل می داد) این کتاب ها به بهترین وجه مجاهدات ائمه را در دفاع از عقیده اسلامی و نبرد با کفر و الحاد نشان می دهد و ما در اینجا برخی از سخنان امام هادی را که جنبه های کلامی خاصی را مطمح نظر قرار داده است نقل می کنیم .

دیدن خدا محال است

احمد بن اسحاق نامه ای به امام هادی - علیه السلام - نوشت و در آن از اختلاف مردم درباره رؤیت خداوند سؤال کرد ، حضرت پاسخ داد : ((رؤیت هنگامی امکان پذیر است که میان بیننده و دیده شده هوایی باشد تا حامل دید گردد و دیدن صورت گیرد و اگر هوایی نباشد و نوری میان بیننده و هدف دید قرار نگیرد دیدن امکان پذیر نخواهد بود . علاوه بر آن بیننده و دیده شده هر دو

باید در جایی متحیز باشند تا دیدن صورت گیرد و از این جهت هر دو محدود و همانند خواهند بود و این اعتقاد منجر به ((تشبیه)) خداوند به مادیات می گردد زیرا اسباب با مسببات خود ارتباطی جدای ناپذیر دارند)). (۱۴۸) امام بزرگوار با شیوه ای علمی محال بودن رؤیت خدا را ثابت می کند. دستگاہ بینایی با حصول دو شرط امکان دیدن را خواهد داشت: ۱- هوا ۲- روشنایی، و اگر این دو در بین نباشد دیدن صورت نخواهد گرفت و این دو پدیده نیز توان دیدن خدا را ندارند زیرا خود، محدودند و بر نامحدود فایق نمی شوند، این دو نیرو را نرسد که بر آفریننده جهانهای شگفت که زمین ما یکی از نمونه های ساده آنست اشراف یابد. دستگاہ بینایی وقتی قادر به دیدن می گردد که مساواتی میان بیننده و هدف دید وجود داشته باشد و هر دو یک رتبه از عوالم امکانیه باشند و گرنه دیدن محال خواهد بود. موسی نیز با شگفتی تمام از عمق جان درخواست مشاهده جمال الهی را می کند: ((موسی گفت: پروردگارا خود را به من بنما تا به تو بنگرم، خداوند پاسخ داد: هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر اگر (تاب تجلی خدا را آورد) بر جا ماند، در آن صورت مرا خواهی دید. پس هنگامی که خدای موسی بر کوه جلوه ای کرد که آن را با خاک برابر نمود و او از حیرت بیهوش شد. هنگامی که موسی خود را بازیافت گفت: پروردگارا! تو (از صفات امکانی) منزهی و من به درگاهت توبه می کنم و جزء اولین مؤمنان به تو خواهم بود)). (۱۴۹) حضرت موسی سیراب از کلمات الهی، خداوند را با تمام وجود حس می کند و به افتخار مخاطب حضرت حق واقع شدن رسیده است لذا خود را و محدودیت وجودی خویش را برابر ذات سرمدی فراموش می کند و حدیث آرزومندی را می گوید و خواستار از پرده برون آمدن حق می گردد و خواسته ای را مطرح می کند که نه بشر قبلا آن را پیش کشیده بود و نه امکان برآورده شدن را دارد: ((رب ارنی انظر الیک)). (۱۵۰) لیکن این درخواست نشدنی است و موسی نمی تواند تاب آن را داشته باشد. پاسخ کوتاه، صریح، گویا و تردیدناپذیر است: ((لن ترانی)). (۱۵۱) سپس حضرت حق برای اطمینان دل مخاطب و بر ساخته خود و مفتون بزرگ تاریخ: ((و لقد فتناک فتونا))، علت آن را بیان می کند: ((به کوه بنگر اگر بجای خویش استوار ماند مرا خواهی دید)) کوه نیرومند و پا در زمین دارد. تاءثرات و احساسات انسانی را از خود دور ساخته و مظهر قدرت برای انسان بوده است و همگان آن را سمبل ایستادگی در برابر طوفان ها و دیگر حوادث طبیعی می دانند اما همین کوه قوی تاب یک تجلی را نمی آورد. ((فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا؛)) (۱۵۲) پس آنگاه که نور تجلی خدا بر کوه تابش کرد کوه را مندک و متلاشی ساخت)). و همچون توده برفی در برابر آفتاب تموز رنگ می بازد و با زمین یکی می گردد. واقعیت آنچنان روشن است که جای اندیشیدن ندارد، موسی به زمین می افتد خود را باز می یابد، نمونه ای از عظمت جلال دوست را به عیان می بیند و لب می گشاید: ((سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین)) پروردگارا از اندیشه و گمان خود توبه کردم و اولین کسی هستم که دیده نشدن تو را با ذرات هستیم دیدم. (۱۵۳) و اینک توجه کنید به سخنان امام هادی - علیه السلام - و کلماتی که با آنها معبود را مخاطب ساخته است و به خوبی عمق معرفت ایشان را نسبت به ساحت ربوبی نشان می دهد: ((پروردگارا! گمان های متوهمان به خطا رفته است و اوج نگاه نگرندگان به دامنه اوصاف نیز نمی رسد، زیان توصیفگران از کار افتاد و نادرستی ادعاهای مبطلان عیان گشت؛ زیرا فرّ و شکوهت بالاتر از آنست که خرد انسانی را تصور آن باشد. تو در لامکان غیر متناهی هستی و هیچ چشمی تو را نمی تواند بنگرد و هیچ عبارتی را توان توصیف تو نیست، چقدر دور است اندیشه های انسان از درک مقام والایت، ای یگانه ای سر منشاء هستی تو در لباس عزت و کبریایی خود فراتر از هر نیرویی هستی و با جبروت خود بالاتر از تیررس هر اندیشمند تیزیابی قرار داری...)). (۱۵۴) لا مکانی که در آن نور خداست ماضی و مستقبل و حالش کجاست اندیشه انسانی، ناتوانی خود را از درک حقیقت ذات باریتعالی طی قرون بی شمار نشان داده است ولی چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و گمان های باطل یافتند. انسان قبل از آنکه به وصف خدا بنشیند ناتوانی ذاتی خود را باید دریابد و بداند: هر کس حکایتی به تصور چرا کند: پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است ابن ابی الحدید معتزلی ضعف و قصور اندیشه بشری را در ایبات زیر به خوبی تصویر

کرده است: ((فیک یا اعجوبه الكون غدا الفکر علیلا- انت حیرت ذوی اللب و بلیت العقولا- كلما اقدم فکری فیک شبرا فرمیلا ناکصا یخبط فی عمیاء لا یهدی السیلا)) (۱۵۵) (ای شگفتی هستی، اندیشه از راه یافتن به کنهت در مانده شد، تو خردمندان را متحیر کردی و خرد را فرسوده کردی). ((هر وقت اندیشه ام سر سوزنی به تو نزدیک شد فرسنگی گریخت و تاریکی و هزار توی اوهام اسیر گشت و راهی به روشنی حقیقت نیافت)).

خداوند جسم نیست

((واجب الوجود)) به جسم بودن متصف نمی گردد زیرا تجسم از صفات ((ممکن الوجود)) است که وجود و عدمش نیازمند علت است و لازمه جسم بودن، مخلوق بودن است. امام هادی در موارد متعددی این مسأله را طرح کرده و قائلین به تجسم و جسمانی بودن خداوند را محکوم نموده است. در اینجا پاره ای از آنها را نقل می کنیم: ۱- صقر بن ابی دلف می گوید: از امام علی هادی - علیه السلام - درباره توحید پرسش کردم و به ایشان گفتم: من نیز عقیده هشام بن حکم را در این باب دارم (هشام قبل از هدایت شدن و درک حقیقت، خداوند را در جسم می دانست). امام از این سخن خشمگین شد و فرمود: ((چرا به سخن هشام دل بسته اید هر که خداوند متعال را جسم بداند، از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم. ای ابن ابی دلف! جسم مخلوق است و خداوند خالق و جسم بخشنده آن می باشد...)). (۱۵۶) لازمه اعتقاد به جسمیت، مخلوق و حادث دانستن آنست و اینکه نیازمند علت وجود دهنده ای است تا او را به عرصه ظهور رساند. منزّه است خدای سبحان از شبهه امکان و احتیاج به وجود دهنده. ۲- حمزه بن محمد نقل می کند که: نامه ای به حضرت امام هادی - علیه السلام - نوشتم و در آن پرسیدم: خداوند جسم است یا صورت؟ حضرت پاسخ داد: ((سبحان من لیس کمثله شیء لا جسم و لا صوره...)). (۱۵۷) (منزه است آنکه هیچ مثل و مانندی ندارد و نه جسم است و نه صورت)). ۳- ابراهیم بن محمد همدانی می گوید: به ایشان - حضرت هادی علیه السلام - نامه ای نوشتم و در آن خاطر نشان کردم که در میان ما عده ای از شیعیان و دوستان شما درباره توحید اختلاف پیدا کرده اند؛ گروهی خداوند را جسم و گروه دیگری صورت می دانند. حضرت در پاسخ به خط خود نامه ای بدین مضمون نوشت: ((سبحان من لا یحد، و لا یوصف لیس کمثله شیء، و هو السميع العليم...)). (۱۵۸) (منزه است خدایی که حد و وصف نمی پذیرد و او را مانند یافت نشود و اوست شنوای دانا...)). ((حدود)) لازمه موجودات امکانی است و سعه وجودی آنها را معین می کند لذا ذات لایتناهی خدا از هر حد و تعینی منزّه است. همچنین اوصافی که دوگانگی وصف و موصوف را به دنبال داشته باشد به خدا اطلاق نتوان کرد زیرا حضرت باری تعالی ((واحد من جمیع الجهات)) است و وحدت حقّه مختص ذات احدیت است و این دقیقه را حکمای شیعه بخصوص معتقدین به اصالت وجود به خوبی مبرهن ساخته اند: ((الحق ماهیته انیته اذا مقتضی العروض معلولیه))

خدا را نمی توان وصف کرد

امام هادی - علیه السلام - طی حدیثی برای فتح بن یزید جرجانی روشن ساخت که با هیچ صفتی نتوان به ذات و حقیقت پروردگار پی برد و محال است اوصاف ما محیط بر حقیقت حق گردد. در بخشی از این حدیث چنین آمده است: ((خداوند را جز آن گونه که خود را توصیف نموده است نتوان وصف کرد. چگونه می توان آفریننده ای را که حواس و اوهام از دستیابی به گوشه ای از کبریای او ناتوان و در مانده شده است وصف نمود نه چشم ها او را دریابد و نه تعاریف بر او منطبق گردد، بسی والاتر است از توصیف وصف کنندگان، در عین نزدیکی دور است و دوری حق عین نزدیکی است، دوری و نزدیکی درباره خدا مفهوم خود را از دست می دهد و خداوند در اوج دوری نزدیک است و در حالی که نزدیک می باشد دور است، او ((کیفیت)) را آفرید لذا

بدو گفته نمی شود ((چگونه)) است و مکان را به وجود آورد پس نباید گفت خدا ((کجاست)) زیرا حضرت باری تعالی را مکان و کیفیت نباشد و این دو از مختصات ممکنات است. اوست خدای واحد یگانه، بی نیاز، نه زاده است و نه می زاید و همتایی ندارد، جلال خداوندی معزز باد. ای فتح! همانطور که با صفات معمولی و الفاظ نارسا نمی توان به کنه ذات خدا رسید، ذات پاک محمد مصطفی را که خداوند نامش را در کنار نام خود ذکر کرده است و او را شریک در بخشش خود معرفی کرده است و طاعتش را بر مسلمان فرض نموده است نیز نمی توان به دقت وصف نمود زیرا خداوند درباره برگزیده و رسول خود می فرماید: ((و ما نقموا الا- ان اغناهم الله و رسوله من فضله)). ((۱۵۹)) ((منافقان به کینه توزی برنخاستند مگر به سبب آنکه خدا و رسول، آنان را از بخشش و فضل خویش بی نیاز ساخته بودند)). و کيفر مخالفت با دستور پیامبر را عذاب دوزخ و لباس های قیراندود قرار می دهد زیرا می فرماید: (کافران می گویند) ((ای کاش! خدا را اطاعت می کردیم و ای کاش! رسول را اطاعت می نمودیم)). (۱۶۰) ای فتح! اگر نیک بنگری ذات ائمه را نیز نمی توان به درستی وصف کرد زیرا خداوند اطاعت از آنان را مانند اطاعت از پیامبر قرار داده و فرموده است: ((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم؛)) (۱۶۱) از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر پیروی نمایید)). و باز فرموده است: ((و لو رده الی الرسول و اولی الامر منهم)) (۱۶۲) و اگر آنان کار خود را به پیامبر و اولی الامر ارجاع می دادند...)). و همچنین فرموده است: ((ان الله یاءمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها؛)) (۱۶۳) خداوند به شما فرمان می دهد تا امانات را به اهلش باز پس دهید)). و فرمود: ((فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون؛)) (۱۶۴) اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید)). و بدین گونه خداوند عظمت اهل بیت را نشان داده است. ای فتح! خوب توجه کن نه تنها خداوند، پیامبر اکرم و فرزندان فاطمه زهرا را نمی توان ((کما هو حقه)) وصف کرد شیعه حقیقی ما نیز فراتر از وصف می باشد...)). (۱۶۵) این حدیث شریف به روشنی بیان می کند که اوصافی را که بتواند به ذات حق راه یابد محال است بتوان یافت و حضرت احدیت را تنها با همان اوصافی می توان خواند که خود را بدانها معرفی کرده است. ما نه تنها ذات حق را ادراک نمی کنیم بلکه ذات مصطفوی و خاندان عصمت و طهارت نیز از ظرفیت اندیشه بشری خارج است، و آن کس که به مقام ولایت و دوستی اهل بیت دست یابد، دارای آنچنان صفات برجسته و گرایشهای عمیق ملکوتی خواهد بود که او را نیز نمی توانیم بطور کامل وصف کنیم. ((الا ان ثوبا خیط من نسج تسعه و عشرين حرفا معالیه قاصر))

حقیقت توحید

از امام علی هادی - علیه السلام - درباره حقیقت سؤال شد و ایشان پاسخ داد: ((خداوند همیشه یگانه بود و هیچ چیز با او نبود سپس مخلوقاتی بی سابقه و بدیع آفرید و برای خود نامهایی اختیار کرد و نامها و حروف همچنان با حضرت حق قدیم هستند. خداوند همیشه بوده است سپس هر چه را اراده کرد به عرصه وجود آورد هرگز قضای باری تعالی رد نمی گردد و حکمش لایتغیر است...)). (۱۶۶) این حدیث به برخی از جنبه های توحید که هر مسلمانی باید به آنها ایمان داشته باشد اشاره می کند مسلمانان باید از این کلمات درس گرفته خالق هستی و جان بخش را یکی دانسته و بدانند قضای الهی حتمی و حکم حق تغییرناپذیر است.

ابطال جبر و تفویض

توضیح

شاید یکی از گرانبهارترین میراث های فکری امام هادی - علیه السلام - نامه ای است زرین از حضرت به اهل اهواز که طی آن با دلایل قاطع و محکم اندیشه ((جبر)) که از امهات اصول اشاعره محسوب می گشت و توجیهی برای سلب مسؤ ولت از انسان بشمار

می رفت و پندار ((تفویض)) که مدعای معتزله بود و افعال و کردار بندگان را خارج از هر حد و مرزی و نیروی فائقی می دانست رد می کند و نادرستی این دو نظریه و پندارهای واهی آنها را نشان می دهد. حضرت در این نامه پس از ابطال این افراط و تفریط، با دلایل محکم نظریه مختار یعنی ((امر بین الامرین)) را که مبنای اعتقادی ائمه بوده است و شیعیان آن را از پیشوایان خود فرا گرفته اند، تقریر و تثبیت می نماید. این نامه یکی از پربارترین بررسی ها را در این زمینه ارائه می کند و امام در آغاز نامه به امامت جد بزرگ خود اولین مدافع رسالت اسلامی و بزرگترین حامی این دین و پیکارگر بزرگ در راه تحقق اهداف آن یعنی امیرالمؤمنین - علیه السلام - اشاره می کند. ما با استمداد از توفیق الهی، همراه با نقل این نامه به اختصار مواردی را به عنوان شرح این نامه شریف متذکر می شویم:

متن نامه حضرت

قسمت اول

((بسم الله الرحمن الرحيم)) از علی بن محمد (به اهل اهواز) سلام علیکم: سلام، رحمت و برکات خداوند بر شما و پیروان هدایت باد. نامه شما به دستم رسید و آنچه را که نوشته بودید دریافتیم. اختلافات دینی شما و غور در مبحث ((قدر)) و نظر قائلین به ((جبر)) و قائلین به ((تفویض)) را در میان شما و پراکندگی، تفرقه، و دشمنی ها را دانستم. سپس عقیده مرا درباره ((قدر)) خواسته اید و بیان حق را جويا شده اید، همه آنچه را که گفته اید دریافتیم...)) . فراز بالا به خوبی عمق اختلافات ناشی از این مسائل و پیامدهای آن را که شامل تفرقه، درگیری، خصومت، دشمنی، کینه توزی و پشت کردن به دعوت اسلام مبنی بر وحدت کلمه و موالات است، نشان می دهد. حضرت ادامه می دهد: ((بدانید - خدا شما را مورد رحمت قرار دهد - ما اگر به اخبار و آثار با تمامی کثرت آنها نزد تمام فرقی که خود را به اسلام منسوب می دارند و از خداوند می ترسند نگاه کنیم از دو حالت خارج نخواهد بود: یا حق هستند و لاجرم باید پیروی کرد و یا باطل هستند که باید از آنها اجتناب نمود. همه فرق اسلامی یکصدا قرآن را کلام حق و صادق القول می دانند و در این یک نکته هیچ فرقه ای شک به خود راه نمی دهد و اگر همه فرق با تصدیق قرآن و اعتماد به آن مجتمع شوند هدایت خواهند شد و به سر منزل مقصود خواهند رسید زیرا پیامبر اکرم ((صلى الله عليه وآله -)) فرموده است: ((امت من بر ضلالت و گمراهی اتفاق نخواهد کرد)) و بدینسان رسول گرامی می گوید هر چه تمامی امت متفقا بگویند درست است، البته این در حالی است که گروهی با گروه دیگر به مخالفت برخیزد. اما همین امت با همه اختلافات خود بر این مطلب پافشاری می کنند که: قرآن حق است و باید به نزول و درستی آن اعتقاد تام داشت. بنابراین اگر قرآن خبر و عقیده ای را تائید کرد و درستی مطلبی را صراحتاً اعلام داشت و گروهی یا طایفه ای آن خبر یا عقیده را منکر بودند باید از نظر خود عدول کنند و رای قرآن را بپذیرند؛ زیرا پیشاپیش خودشان قرآن را حق دانسته اند و با امت متفق القول به تمامی آیات اعتقاد پیدا کرده اند و اگر بر نظر خود اصرار ورزند و سخن قرآن را قبول نکنند لازم می آید تا از ملت اسلام خارج شوند...)) . امام در این بخش از حدیث خود ضرورت رجوع به قرآن را - که گرد باطل بر دامن کبریايش نشیند - هنگام اختلاف و گرایش های مسلکی و فرقه ای بیان می کند؛ هر عقیده ای موافق قرآن باشد حق است و مقبول، و هر چه با کتاب خدا مخالفت کند باطل است و مهجور، و هر کس به این باطل دل ببندد از چنبره طاعت اسلام خارج است. سپس حضرت می افزاید: نخستین خبری که با قرآن محک زده می شود و نظر موافق کتاب خدا درباره آن به دست می آید و مهر تائید بر آن زده می شود خبری است که از پیامبر اکرم ((صلى الله عليه وآله -)) به دست ما رسیده است و مطابقت کامل با کلام الهی دارد و لاجرم همه باید به مضمون آن اذعان کنند. متن پیام رسول اکرم چنین است: ((من در میان شما دو گوهر گرانقدر به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را تا آن

وقت که دست از دامان آنها فرو نگذارید و پیرو آنها باشید گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نخواهد شد تا در روز قیامت در کنار حوض بر من وارد گردند)). هنگام مراجعه به قرآن بهترین مؤید این حدیث را در آن می یابیم که خداوند می فرماید: ((تنها سرپرستان شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز بپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس به ولایت خدا و رسولش و مؤمنان تن در دهد (جزء حزب خدا خواهد بود) و حزب الله پیرومندان هستند)). (۱۶۷) علمای عامه در ذیل این آیه اخباری نقل کرده اند مبنی بر آنکه حضرت علی - علیه السلام - در رکوع ((خاتم)) خود را در راه خدا و به نشان اخلاص صدقه داد و خداوند متعال او را ستود و این آیه را درباره ایشان نازل کرد. پیامبر اکرم نیز در تجلیل از مقام شامخ مولای متقیان فرمود: ((من كنت مولاة فعلى مولاة ؛)) هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست)). و همچنین امام را مخاطب ساخته گفت: ((انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدى ؛)) تو برای من مانند هارون برای موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود)). و باز می گوید: ((علی یقضی دینی و ینجز موعدی و هو خلیفتی علیکم من بعدی ؛)) علی بدهی مرا می پردازد و وعده هایم را وفا می کند و او پس از من بر شما خلیفه خواهد بود)). در این فراز امام جلیل القدر و عظیم الشان به زیباترین حدیث نبوی یعنی حدیث ((ثقلین)) پرداخته و با تجلیل آن و تطبیق مواد آن بر قرآن که مورد قبول تمام فرق است گام به گام پیش می رود و مخالفان را ملزم ساخته به اعتراف و نسبت به حقانیت نظر شیعه در اصول و فروع، وادار می کند. پیامبر اکرم با قاطعیت برخاسته از اتصال به مبداء هستی بخش اعلام می کند: اگر امت اسلامی کتاب الهی را امام خود قرار دهد و رهبری فکری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را به اهل بیت عصمت و طهارت که به وسیله خداوند از هر آلودگی و شبهه آن هم پاک شده اند بسپارد به سر منزل مقصود خواهد رسید و هرگز در ظلمات گمراهی دست و پا نخواهد زد. امام هادی حدیث ثقلین را بر می گزیند زیرا این حدیث چه از نظر سند و چه دلالت، از اهمیت زیادی برخوردار است. درباره سند حدیث باید گفت تمام علمای مسلمانان آن را نقل کرده اند و سند آن اختصاص به طرق شیعی ندارد و ما در پاورقی به برخی از منابع این حدیث اشاره می کنیم. (۱۶۸) دلالت این حدیث هم بسیار گویاست و با صراحت، اطاعت از اهل بیت را مانند اطاعت از قرآن بر تمام مسلمین واجب دانسته است و همانطور که قرآن معصوم از لغزش است و کمترین خطایی در آن راه دارد اهل بیت پیامبر معصوم و مبرا از هر گناه و اشتباهی می باشند لذا پیامبر آنان را در کنار یکدیگر قرار می دهد و تبعیت از هر دو را به یکسان واجب و فرض می داند. امام پس از نقل حدیث ثقلین آن را با موارد ذیل استوارتر می سازد الف - ((انما ولیکم الله و رسوله الذین آمنوا ...)) علمای مسلمین به صراحت نقل می کنند که این آیه درباره حضرت علی - علیه السلام - پس از بخشیدن انگشتر خویش به مسکین در مدح ایشان نازل شده است. (۱۶۹) این آیه ولایت عامه و سرپرستی را مختص خدا، پیامبر و امیرالمؤمنین معرفی می کند و همانطور که ولایت خدا و رسول بر مسلمانان نافذ است ولایت امیرالمؤمنین - علیه السلام - نیز نفوذ کامل و عام دارد. ب - سخن پیامبر درباره امیرالمؤمنین - علیه السلام - : ((من كنت مولاة فعلى مولاة ؛)) هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست ((این کلام، بخشی از سخنان پیامبر در روز ((غدیر خم)) است که طی آن حضرت رسول علی - علیه السلام - را به عنوان جانشین خود به تمام مسلمانان معرفی کرد و ولایت او را عام و فراگیر و لازم الاتباع بیان نمود. در این روز نعمت های مسلمین تمامیت یافت و دین اسلام به کمال رسید و خشنودی خدا با نزول این آیه بر همگان مسلم گشت: ((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)).)) (۱۷۰) با این حدیث بزرگ، روز غدیر جاودانه شد و نامش با خلافت مولای متقیان همراه گشت. این حدیث یکی از روشن ترین، گویاترین و موثق ترین دلیل بر امامت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بشمار می رود. (۱۷۱) ج - سخن پیامبر ((صلی الله علیه و آله -)) درباره امیرالمؤمنین: ((یا علی! تو برای من همچون هارون برای موسی هستی ...)) این حدیث که از مشهورترین احادیث نبوی بشمار می رود در اکثر کتب صحاح و غیر آن نقل شده است و با صراحت برخلاف امیرالمؤمنین دلالت دارد. پیامبر اکرم امیرالمؤمنین را به هارون تشبیه می کند و هارون وزیر و خلیفه موسی بود

امیرالمؤمنین نیز همان موقعیت و سمت را نسبت به پیامبر اکرم دارد (منابع این حدیث در پاورقی به اختصار آمده است). (۱۷۲) د - پیامبر می فرماید: ((علی بدهی مرا خواهد پرداخت و وعده هایم را وفا می کند و پس از من بر شما خلیفه خواهد شد)). (۱۷۳) این حدیث با صراحت بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین پس از پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) دلالت دارد. علی - علیه السلام - است که دیون رسول عظیم الشان را می پردازد و وعده های ایشان را وفا می کند و هیچ کس به مقام نبوت و رسالت نزدیکتر از امیرالمؤمنین نیست، علی، افتخار شرق و پیشاهنگ اندیشه و تمدن در زمین و بنیانگذار بسیاری از علوم، تنها کسی است که می تواند پس از پیامبر جای او بنشیند و ریاست عامه مسلمین را در دست گیرد، لباس خلافت تنها زینده اندام اوست. این روایات از جمله احادیثی است که حدیث ثقلین را تقویت می کنند و همه یک لسان و زبان دارند و می گویند: سلامت دین و دنیای امت در گرو رهبری اهل بیت طهارت است و تنها اطاعت از آنان مسلمین را از هر انحرافی مصون می دارد این قول پیامبر است: ((و ما یطق عن الهوی)). ((حضرت در دنباله نامه می فرماید: ((نخستین خبری که به کمک آن اخبار دیگر را استنباط کردم، خبری صحیح و مورد قبول همه و موافق قرآن است و قرآن نیز منطبق آن، حال که قرآن صحت این خبر و اخبار مانند آن را امضا می کند بر تمام مسلمین فرض است اعتراف کنند زیرا هم متن این اخبار موافق و مطابق قرآن است و هم قرآن آنها را صحیح می داند. علاوه بر آن اخبار متعدد دیگر از پیامبر اکرم به وسیله راستگویان و موثقین روایت شده است و تنها معاندان و حق ستیزان از پذیرش آنها سرباز می زنند. پس هر زن و مرد مؤمنی باید به این اخبار عمل کند و آنها را نصب العین خود قرار دهد زیرا گفتار و کلام اهل بیت متصل به کلام خداست و حضرت باری تعالی خود فرموده است: ((ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا)). ((۱۷۴)) ((آنانکه خدا و رسولش را می آزارند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی خوار کننده برای آنان فراهم ساخته است)). سخن پیامبر مانند همین آیه است آنجا که می گوید: ((من آذی علیا فقد آذنی فقد آذی الله، و من آذی الله یوشک ان ینتقم منه)). ((هر که علی را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و هر که خدا را بیازارد زود باشد که از او انتقامی سخت بگیرد)). پیامبر به همین یک گفتار اکتفا نکرد و در جای دیگری گفت: ((من اءحب علیا فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله)). ((هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته باشد خدا را دوست داشته است)). در موقف دیگری درباره بنی ولیع حضرت رسول می فرماید: ((لا بعثن الیهم رجلا کنفسی یحب الله ورسوله، و یحبه الله ورسوله، قم یا علی فسر الیهم)). ((به سوی آنان مردی را خواهم فرستاد که چون جان من است خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، یا علی! برخیز و به سوی آنان روانه شو)). در جنگ خیبر نیز پیامبر با چنین تعابیری از خلیفه خود یاد می کند: ((لا بعثن الله علیهم غدا و رجلا یحب الله ورسوله، و یحبه الله ورسوله کرار غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علیه)). ((فردا مردی را روانه میدان خواهم کرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛ کسی که همواره حمله می کند و با فرار آشنا نیست و به اردوگاه باز نخواهد گشت تا آنکه خداوند درهای قلعه را به دست وی بگشاید و او شاهد فتح را در آغوش کشد)).

قسمت دوم

پیامبر قبل از حرکت به سمت آوردگاه از پیروزی او خبر داده بود، اصحاب رسول اکرم همگی آرزومند آن بودند تا فردا همان کسی باشند که به سوی میدان می رود و هر یک طالب این افتخار بود. فردای روز بعد حضرت ختمی مرتبت ((علی)) را فرا خواند و او را برای گشودن قلعه گسیل داشت و تعبیر ((کرار غیر فرار)) نشان افتخاری بود که به مولای متقیان از طرف پیامبر داده شد. خداوند متعال، علی را دوستدار خدا و پیامبر معرفی کرد و خبر داد که خدا و پیامبر او را دوست دارند... پس از آنکه امام هادی - علیه السلام - مقیاس صحت و سقم خبری را ((قرآن)) معرفی کرد و گفت تنها آن حدیث درست است که موافق و مطابق

کلام الهی باشد بر این مبنا حدیث ((ثقلین)) به بالاترین درجه قطعیت دست یافت و به کمک احادیث دیگری که به وسیله حضرت نقل شده بو هر گونه غبار شک و تردید از دامن صحت آن زدوده گشت و بدین ترتیب یک نتیجه منطقی و غیر قابل تردید به دست آمد که هر مسلمانی باید به این حدیث شریف اعتقاد داشته باشد و رشته محبت و پیروی اهل بیت عصمت و طهارت را در گردن افکند و صلاح دنیا و آخرت خود را از آنان بخواهد. سپس امام به ذکر آیه کریمه: ((ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة و اعدلهم عذابا مهینا)) و اخبار متعددی از پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) درباره وصی، جانشین و مدینه علم (۱۷۵) خود امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می پردازد. ما این روایات را مجددا همراه با اشاره به منابع آنها ذکر می کنیم: ۱ - پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((هر که علی را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، خدا را آزرده است...)). ۲ - حضرت رسول ((صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست داشته باشد خدا را دوست داشته است)). ۳ - حضرت ختمی مرتبت ((صلی الله علیه و آله -)) در غزوه خیبر فرمود: ((فردا مردی به سوی آنان خواهم فرستاد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ دلیر مردی که هرگز پا پس نمی کشد و همواره حمله می کند و بر نخواهد گشت تا خدا پیروزی را نصیب او کند...)). ۴ - اینها برخی از احادیث نبوی است که با قرآن مطابقت تام دارد و مسلمانان اجماعاً آنها را صحیح و تردیدناپذیر می دانند. این روایات به ستایش امام علی - علیه السلام - پرداخته و امامت و ولایت حضرت را بر عموم مسلمین مسلم دانسته و اطاعت از حضرت را بر آنان واجب کرده است. حضرت هادی در ادامه نامه خود می فرماید: آنچه را تاکنون بیان کردیم و شرح دادیم دلیل و نیرویی خواهد بود برای مسأله ((جبر)) و تفویض و ((منزله بین المنزلتین)) و آنچه در این مورد خواهیم گفت نیرو و توان ما از خداست و در تمامی امور خدا به او توکل داریم. بحث خود را با سخن امام صادق آغاز می کنیم که می فرماید: ((لا- جبر و لا تفویض و لکن منزله بین المنزلتین؛)) نه جبر است و نه تفویض بلکه امر میان این دو قرار دارد و ((منزله بین المنزلتین)) صحیح است)). یعنی سلامتی و صحت خلقت، باز بودن راه و فراهم آمدن زمینه، فرصت در وقت، زاد و توشه و سببی که فاعل را بر کار خود برانگیزد، این پنج خصوصیت و ویژگی است که امام صادق با گرد آوردن آنها در حدیث خود اساسی ترین و اصلی ترین اوصاف را بیان کرده است. پس اگر بنده ای در یکی از این موارد پنجگانه نقصی داشت آن عمل از اختیار او خارج است. حضرت امام صادق در اینجا آنچه را که باید در طلب معرفت آن بود مشخص کرده است و کتاب خدا و سخنان پیامبر اکرم که از حدود قرآن تجاوز نمی کند مؤید و مصدق کلام امام صادق است. همانطور که در آغاز نامه گفتیم اگر خبری از پیامبر یا ائمه به دستمان رسید و متن آن با روح قرآن مطابقت داشت و شواهدی از کلام خدا آن را تائید کرد باید آن را با دیده قبول بنگریم و از آن پیروی کنیم و هر کس از پذیرش آن ابا کند معاند و مخالف حق خواهد بود. حال اگر برای دریافت صحبت بیان امام صادق در رد جبر و تفویض و اثبات ((امر بین امرین)) به قرآن کریم مراجعه کنیم می بینیم قرآن این منطق را تائید می کند و این نظر را درست می داند. اخبار دیگری نیز از امام صادق نقل شده است که مؤید: ((منزله بین المنزلتین)) است که به دو تائید آنها اشاره می کنیم: ۱ - از حضرت پرسیدند: آیا خداوند بندگان را مجبور به عصیان و گناه می کند؟ حضرت پاسخ داد: ((هو اعدل من ذلک؛)) پروردگار عادل تر و منصف تر از آنست که چنین کند)). از ایشان پرسیدند: آیا بندگان را بخود وا گذاشته و کارها را بدیشان سپرده است؟! امام فرمود: ((هو اعز و اقهر لهم من ذلک؛)) خداوند نیرومندتر و مسلطتر از آنست که چنین پنداری راست آید)). ۲ - حضرت فرمود: مردم در مسأله ((قدر)) سه دسته هستند: الف - گروهی می پندارند تمامی کارها به خودشان واگذار شده است و سلطنت خدا را محدود و مقید می دانند و بدین ترتیب در وادی هلاکت نابود خواهند شد. ب - گروه دیگری گمان می کنند خداوند بندگان را وادار به گناه می کند و آنان را ((تکلیف بما لایطاق)) می نماید و بدینسان قدرت خداوندی را ظالمانه تفسیر می کنند و به هلاکت خواهند رسید. ج - گروه سوم معتقدند خداوند بندگان

را به کارهایی دستور داده که انجامش ممکن است و بار مسؤ ولیت هر کس را به اندازه توان او قرار داده است؛ این گروه مردمان اگر نیکی کنند خدا را سپاس می گویند و اگر از آنان بدی سر بزند به درگاه پروردگار توبه می کنند، اینان مسلمان حقیقی هستند و راه صواب را یافته اند. لذا می بینیم که امام صادق - علیه السلام - جبر و تفویض را به یکسان خلاف حق می داند و معتقد به آنها را خارج از جاده حقیقت. اینکه که نادرستی جبر و تفویض را شرح دادم و بطلان آنها را ثابت نمودم تنها نظر حق را می توان پذیرفت و آن ((منزله بین المنزلتین)) است...)). در این بخش امام هادی مجددا لزوم تن در دادن به خبر موافق با قرآن را گوشزد می کند و مقدمه ای را برای استدلال به برخی از اخبار که جبر و تفویض را نادرست می دانند ذکر می نماید و به دلایل علمی که علیه جبر و تفویض هستند اجمالا اشاره می کند و سپس برای توضیح مطلب، تفصیل را واجب دانسته می فرماید: ((برای اینکه مطلب روشن تر شود و حق جویان را سودی رسد با توفیق و عصمت الهی یکایک نظرات را به کمک آیات قرآن نقد و تحقیق می کنیم: ۱ - نخستین دیدگاه از آن ((جبریان)) است که معتقدند خداوند بندگان را به گناه وادار می کند و سپس آنان را مجازات می نماید! پیروان این عقیده با انتساب ظلم به حکم خداوند دچار خطا شده و در وادی ضلالت گام می زنند. خداوند متعال ادعای ایشان را تکذیب کرده می گوید: ((و لا یظلم ربک اءحدا؛)) (۱۷۹) پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند)). و می فرماید: ((ذلک بما قدمت یداک و ان الله بظلام للعید؛)) (۱۸۰) این نتیجه رفتار شماست و خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد)). و در جای دیگر می فرماید: ((ان الله لا یظلم شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون؛)) (۱۸۱) خداوند کمترین ستمی به کسی نمی کند اما این خود مردم هستند که به خودشان ظلم و ستم می کنند)). و بسیاری از آیات دیگر همین مضمون را تائید می کنند. پس هر کس گمان کند مجبور است به گناه رو بیاورد گناه خود را به گردن خدا انداخته و او را مسؤ ول گناه خود دانسته است و مجازات الهی را ظالمانه و ناحق تصور کرده است و هر کس خدا را به ظلم نسبت دهد قرآن را تکذیب نموده است و هر کس کتاب خدا را تکذیب کند کفر او به اجماع امت مسلمان ثابت و محرز است. مثل و شبیه این عقیده مانند مردی است که بنده تهیدستی را به خدمت گرفته است و به خوبی می داند که این بنده از مال دنیا کمترین نصیبی ندارد و مالک چیزی نیست، سپس مولا این بنده را بدون اینکه پولی به او بدهد به بازار می فرستد تا کالایی را که تنها از طریق خریدن می توان به دست آورد تهیه کند و نزد مولا آورد، مولا که خود را عادل، حکیم، با انصاف و مخالف ستم می داند بنده اش را تهدید می کند که اگر کالای مورد نظر را با خود نیاورد مجازات خواهد شد در حالی که خوب می داند بنده را نه پولی است و نه امکان به دست آوردن کالا و صاحب کالا، درخواست او را بدون دریافتن وجه اجابت نخواهد کرد، عید به بازار آمده نه پولی دارد و نه وجهی از طرف مولا به او داده شده طبیعتا دست خالی و نومید نزد مولا باز می گردد، مولا خشمگین شده او را مجازات می کند. آیا نیابستی کسی که خود را عادل و حکیم می دانست از مجازات کردن بیرهیزد در حالی که می دانست بنده اش پولی ندارد تا کالای مورد نظر را بخرد و عذرش موجه است؟ پس اگر این مالک مملوک خود را کیفر دهد ظلم کرده و خلاف ادعای عدل و انصاف خود رفتار نموده است و اگر او را کیفر نکند خود را تکذیب کرده است زیرا به دروغ او را تهدید به کیفر کرده است و در هر دو صورت ظلم و دروغ مغایر عدل و حکمت است و خداوند بسی بالاتر و منزه تر از این ادعاهای باطل و تصورات غلط است. پس هر کس به جبر با اموری که منجر به جبر می گردد معتقد گردد نسبت به خدا ظلم روا داشته است و پروردگار را به ستم و تجاوز منسوب داشته است زیرا می گوید: خدا بندگان را به دو گناه وادار می کند و سپس آنان را کیفر می دهد و هر کس می پندارد خداوند معصیت کاران را کیفر نمی دهد خداوند را در وعیدهایش دروغگو پنداشته است زیرا پروردگار عالم با صراحت می گوید: ((بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئة فاولئک اءصحاب النار هم فیها خالدون)). (۱۸۲) ((کسانی که مرتکب گناه می شوند و در گرداب معاصی فرو می روند اهل دوزخ بوده و در آن جاودانه خواهند بود)). و در جای دیگر می فرماید: ((ان الذین یاء کلون اموال الیتامی ظلما انما یاء کلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا)). (۱۸۳) ((آنانکه اموال یتیمان را به ستم و ناحق می خورند در

حقیقت آتش به درون خود فرو می برند و بزودی به دوزخ خواهند پیوست)) و یا می فرمایند: ((ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیدوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما)) (۱۸۴)) (آن کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند سرانجام آنها را به آتشی خواهیم سوزاند که هر چه پوستشان بریان گردد پوست دیگری بر تنشان خواهیم کشید تا عذاب را بچشند، به درستی که خدا نیرومند و حکیم است)). و آیات بسیار دیگری به همین مضمون. هر کس به خلاف این آیات بیندیشد یا بگردد قرآن را تکذیب کرده است و در نتیجه کافر است و از زمره کسانی خواهد بود که خداوند متعال درباره آنها می گوید: ((افتؤنمون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا حزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما لله بغافل عما تعملون)). (۱۸۵)) (آیا به برخی از آیات کتاب، ایمان می آورید و نسبت به بعضی، کافر می شوید هر یک از شما که چنین کند در دنیا خوار و در آخرت به بدترین عذاب دچار خواهد شد و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست)).

قسمت سوم

لیکن ما می گوییم: خداوند متعال به بندگان استطاعت و نیرو داده است و آنان را امر و نهی کرده و براساس اعمال بندگان آنان را پاداش و کیفر می دهد و به هیچ کس ستم نمی کند صحت این نظر را در آیات زیر می توان یافت: ((من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا- یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون)). (۱۸۶)) (هر کس نیکی کند ده برابر آن را خواهد یافت و هر کس بدی کند تنها کیفر آن را خواهد یافت و هر کس کار بدی کرده باشد آرزو می کند ای کاش! میان او و اعمالش فرسنگ ها فاصله بود و خداوند شما را از نافرمانی خویش برحذر می دارد...)). ((الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم؛)) (۱۸۷)) امروز به هر کس پاداش اعمالش را خواهیم داد، امروز هیچ ظلمی وجود ندارد)). این آیات محکم، جبر را نفی و معتقدان به آن را محکوم می کند و مانند این آیات در قرآن فراوان است لیکن برای کوتاه نمودن نامه از ذکر آنها خودداری می کنیم و از خداوند توفیق می جویم...)). امام هادی به روشی جبر و پیامدهای فاسد آن، از جمله نسبت دادن جور و ستم به خداوند ((تعالی عن ذلک علوا کبیرا)) را بیان نموده و سپس با آیات کریمه قرآن و دلیل وجدانی که کمترین شک و تردید و جدلی را نمی پذیرد بطلان این عقیده سخیف را ثابت کرد. بعد حضرت به آیاتی استناد می کند که مسؤ ولیت انسان را در برابر نیک و بد خود به صراحت بیان می کند و می گوید: پس از آنکه خداوند به انسان اراده و اختیار داد باید پاسخگوی اعمال خود باشد و نتایج کجرفتاری خود را ببیند و اگر به گناه رو آورد خداوند او را بدین سمت سوق نداده است بلکه انتخاب نادرست و غلط خود او موجب این کار شده است. سپس حضرت به تفویض و ابطال آن می پردازد و می گوید: اما نظریه تفویض که امام صادق - علیه السلام - آن را باطل و پیرو آن را خطا کار خواند دیدگاهی است که معتقدان به آن می گویند: خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان وا گذاشته است و دیگر کاری با آنان ندارد و آنان را رها کرده است. نقد و بررسی این نظریه نیاز به دقت و فکر و آگاهی خاصی دارد و اهل بیت عصمت و طهارت، و عترت پیامبر - علیهم السلام - دقیق ترین بیان را در این زمینه دارند و می گویند: اگر خداوند امور را به بندگان بسپارد و نسبت به آنان اهمال ورزد باید از نتیجه اعمالشان خشنود گردد و به آنان پاداش دهد و کیفری متوجه بندگان نخواهد بود زیرا خداوند خود آنان را رها کرده است و این ادعا دو مشکل دارد و به دو گونه قابل فرض است: یا اینکه باید قائل شویم که بندگان، خدا را مقهور اراده خویش ساخته و آراء خود را تحمیل کرده اند چه خدا پسندد و چه نپسندد که لازم می آید در قدرت خدا سستی حاصل شود و سلطنت حق محدود باشد. با اینکه فرض کنیم خداوند متعال نتوانست بندگان را به اراده خود فرمان دهد و یا باز دارد و منع کند و از آنان عبودیت بخواهد و نتوانست بر خوشایند و ناخوشایند آنان چیره شود، ناگزیر زمام امر و نهی را به دست آنان سپرد و چون نتوانست آنان را به بندگی وادارد انتخاب کفر و ایمان به

اختیار آنان گذاشته شد. تمثیل زیر بیانگر عقیده تفویض است: ((مالکی، بنده ای را می خرد تا خدمتش کند و حق سروری او را پاس دارد و گوش به فرمان او بوده اوامرش را اطاعت کند. مالک خود را مسلط، نیرومند و حکیم می داند و به بنده خود امر و نهی می کند و وعده پاداش بزرگ در صورت فرمانبرداری و کیفری سخت در صورت نافرمانی به او می دهد لیکن بنده سرکش بنای نافرمانی می گذارد و هیچیک از دستورات مالک را آنچنان که شایسته است انجام نمی دهد و خواست مولا را در نظر نمی گیرد بلکه هر آنچه خود بخواهد انجام می دهد و اختیاردار کار خود می گردد. مالک نیز توان به اطاعت در آوردن بنده را ندارد و نمی تواند او را تحت امر و نهی خود در آورد. ناچار امر و نهی را به خود بنده وا گذاشته به هر چه او طبق میل خود می کند راضی می گردد. روزی مولا بنده را پی فرمانی می فرستد و خواسته خود را صریحا مشخص می کند اما وقتی بر می گردد خلاف دستور مولا عمل کرده است و مطلوب او را بجا نیاورده است. مولا می پرسد: چرا بر خلاف دستور من عمل کردی؟ و بنده سرکش پاسخ می دهد: تو خود، کارها را به من وا گذاشتی و من با اعتماد به اختیارات خود هر چه خواستم کردم و اراده شخصی خود را بکار بستم زیرا به کسی که اختیار تام داده می شود دیگر نمی توان امر و نهی کرد و منعی متوجه او نیست. پس می بینیم که تفویض چه بن بستنی را در پی دارد لذا محال می باشد...)). ((تفویض)) یعنی اینکه ملتزم گردیم که خداوند اعمال بندگان را به خودشان وا گذاشته است و اراده او در این میان نقشی ندارد. امام نیز با دلایل قاطع نادرستی این عقیده و محال بودنش را ثابت می کند و سپس می افزاید: بنابراین آیا شایسته نیست که فرض کنیم مالک به اندازه کافی بر بنده خود تسلط دارد و او را به اراده خود بکار و امری دارد گاهی او را امر و گاهی نهی می کند و به اندازه مسؤ ولت به او اختیار می دهد به او همانقدر توان می دهد که اوامر را اطاعت و از نواهی پرهیز کند. هنگام امر و نهی، پاداش و کفر آنها را نیز به او می شناساند، او را نسبت به انجام اوامر تشویق و درباره ترک منهیات تاءکید می کند، درشتی و نرمی را درهم می آمیزد تا بنده قدر مولا را بداند و اوامر او را ((نصب العین)) قرار دهد، در این صورت عدل و انصاف مولا-شامل او بوده و حجت بر او تمام است، اگر اوامر را اطاعت کند پاداش مولا در انتظار اوست و اگر عصیان ورزد مکافات سخت پیش رو خواهد داشت آیا احتمال بالا مقبول تر است یا اینکه بپنداریم: مولا از چیره شدن بر بنده درمانده می گردد و ناچار امور خود را به او واگذار می کند چه بنده عصیان ورزد و چه اطاعت کند مولا را قدرت کیفر دادن نباشد و نمی تواند او را تحت سلطه خود در آورد. در صورتی که با اثبات عجز و ناتوانی، قدرت و الوهیت نفی می گردد و امر، نهی، پاداش و کیفر ابطال می شود و مخالفت قرآن را به دنبال دارد زیرا قرآن می گوید: ۱- ((و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم)). ((۱۸۸)) ((خداوند کفر را برای بندگان نمی پسندد و اگر سپاسگزاری کنید آن را برای شما می پسندد)). ۲- ((اتقوا الله حق تقاته و لا-تموتن الا- و انتم مسلمون)). ((۱۸۹)) ((تقوای خدا را پیشه کنید و حق تقوا را رعایت کنید و جز در حال اسلام و مسلمانی جان نسپارید)). ۳- ((و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون)). ((۱۹۰)) ((جن و انس را جز برای پرستش نیافریدم و از آنان روزی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا طعام دهند)). ۴- ((و اعبدوا الله و لا تشکروا شیئا)). ((۱۹۱)) ((خدا را پرستید و چیزی را شریک او قرار مدهید)). ۵- ((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تولوا عنه و انتم تسمعون)). ((۱۹۲)) ((از خدا و رسول اطاعت کنید و در حالی که می شنوید از او روی مگردانید)). پس هر کس که می پندارد خداوند امر و نهی خود را به بندگان وا گذاشته است عجز و ناتوانی برای او اثبات کرده است و بر خداوند پذیرش اعمال بندگان را چه نیک و چه بد واجب ساخته است و امر، نهی، وعد و وعید الهی را باطل قلمداد کرده است؛ زیرا بندگان با اختیاری که بدیشان داده شده است عمل می کنند و چه کفر را برگزینند و چه ایمان، نمی توان آنان را تاءید یا تقبیح کرد چونکه با مشیت الهی عمل کرده اند. و اگر کسی به تفویض با این معنی و نتایج و پیامدها بگردد، به مخالفت با تمام احکام و آیات الهی و وعد و وعید حق و اوامر و نواهی ربوبی برخاسته است و اهل این آیه خواهد بود که می فرماید: ((آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی کفر می ورزید؟ سزای آن کس از شما که چنین کند جز خواری در دار دنیا و

عذاب سخت آخرت چیز دیگری نخواهد بود و خداوند از آنچه انجام می دهد غافل نیست)) . (۱۹۳) منزه است ذات پاک پروردگار از آنچه اهل تفویض بدان می گروند . ((مفوضه)) عجز را برای خداوند اثبات می کنند و قدرت تامه او را درباره امور بندگان از حضرتش سلب می نمایند . پیامد چنین اعتقادی بیهوده بودن وعده ها و وعیدهای الهی است : ((وعده)) ثواب و بهشت به فرمانبران و ((وعید)) دوزخ همیشگی به معصیت کاران بی معنی خواهد بود زیرا پس از آنکه خداوند نیک و بد امور را به بندگان سپرد و آنان را رها کرد چگونه به آنان پاداش یا کیفر دهد . امام هادی - علیه السلام - پس از ابطال جبر و تفویض به اثبات نظریه مختار ائمه اهل بیت - علیهم السلام - یعنی (((امر بین الامرین)))) پرداخته می فرماید : ((لیکن ما می گوئیم : خداوند عزوجل به قدرت خویش خلق را آفرید و به آنان توانی داد تا او را بپرستند . پس آنان را به آنچه می خواست فرمان داد و از آنچه نمی خواست نهی کرد . از آنان متابعت امرش را پذیرفت و آن را بر ایشان روا دید و آنان را از نافرمانی نهی فرمود و عاصیان را مذمت کرد و بر این معصیت آنان را کیفر داد . اختیار کامل امر و نهی در دست خداست هر چه را بخواهد بر می گزیند و بدان دستور می دهد و از هر چه مکروه بدارد منع می کند . سرپیچی کنندگان را با همان قدرتی که برای فرمانبری و دوری از گناه و معصیت به آنان داد مجازات می کند و اینست نشانه عدل و انصاف و حکمت بالغه الهی . حضرت حق بر همگان اتمام حجت کرد و هشدارهایش به مردم رسید و دیگر عذری باقی نماند . گزینش از آن خداست ، برای تبلیغ رسالت و اتمام حجت بر بندگان هر که را از بندگان بخواهد بر می گزیند . محمد مصطفی ((- صلی الله علیه و آله -)) را به پیامبری برگزیند و او را بر مردم مبعوث ساخت و به تبلیغ پیام و رسالت خویش میان مردمان فرستاد برخی از کفار قریش از روی حسد و تکبر گفتند : ((لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین ؛)) (۱۹۴) چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو شهر (مکه و طائف) نازل نگشت)) . مقصود آنان امیه بن ابی الصلت و ابو مسعود ثقفی بود . خداوند عدم اختیار آنان را در انتخاب پیامبر و نادرستی عقایدشان را بدین گونه پاسخ داد : ((اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاء الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ربک خیر مما یجمعون)) . (۱۹۵) ((ای پیامبر) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند (نه چنین نیست) این ماییم که معیشت آنان را در زندگی دنیوی میانشان قسمت کردیم و گروهی را بر گروهی دیگر برتری دادیم تا برخی ، گروهی دیگر را به کار گیرند، در حالی که رحمت پروردگارت از آنچه گردآوری می کنند نکوتر است)) . برای همین است که خداوند هر چه را بپسندد اختیار می کند و هر چه مکروه دارد از آن نهی می کند و هر که از او اطاعت کند پاداش می گیرد و هر کس معصیت کند مجازات می گردد . اگر خداوند اختیار امور را به بندگان سپرده بود در آن صورت به قریش اجازه می داد تا امیه بن ابی الصلت یا ابو مسعود ثقفی را به پیامبری برگزینند؛ زیرا به نظر آنها این دو تن از محمد مصطفی ((- صلی الله علیه و آله -)) برتر بودند ! هنگامی که خداوند مؤمنین را تادیب کرد و فرمود : ((و ما کان لمؤ من و لا مؤ منه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم)) . (۱۹۶) ((هیچ مرد و زن مؤمنی را نرس که پس از تصمیم خدا و پیامبر بر امری ، درباره آن مطلب از خود اختیاری داشته باشند)) . به آنان اجازه نداد که طبق هواهای خود اختیاری داشته باشند و تنها از آنان پذیرفت که تابع اوامر الهی به وسیله پیامبر برگزیده حق باشند و از دستورات او اطاعت کامل کنند، پس هر کس او را اطاعت کند بر صواب خواهد بود و هر کس عصیان کند گمراه می گردد و از جاده حقیقت دور می شود، حجت بر او تمام شده و توجیهی برای او باقی نمی ماند لذا مشمول پاداش الهی نمی گردد و سزای عصیان و ضلالت خود را خواهد دید . . .)) . در این فراز امام هادی به اثبات اندیشه اصیل امامان اهل بیت در این باره یعنی (((امر بین الامرین)))) می پردازد؛ اندیشه ای که بر بنیادهای استوار عقل و منطق و آگاهی قرار دارد و از گزند هر گونه شبهه ای در امان است .

استاد بزرگوار ما حضرت آیه الله خوئی در بحث های اصول خود به گونه ای دقیق این نظریه را مورد بررسی قرار داده و یا دلایل عقلی آن را مبرهن ساخته اند. ایشان از جمله گفته اند: ((این مسأله تعبدی نیست بلکه تنها راه حل عقلی و درستی که بتوان با آن مشکل جبر و تفویض را حل کرد منحصر است در قبول کردن مسأله ((امر بین الامرین.)) تفصیل مطلب چنین است: هر عملی که از انسان سر می زند مشروط به دو مقدمه است: ۱- زندگی، قدرت، علم و شرایطی مانند اینها. ۲- خواست و مشیتی که برای ایجاد عملی در خارج بکار گرفته می شود و اراده ای که پس از تحقق آن می توان دست بکاری زد. اولین مقدمه قطعا به وسیله خداوند به انسان افاضه می گردد و پیوندی ناگسستنی با ذات حق دارد و در حقیقت ارتباط محض است نه اینکه وجود مستقل داشته باشد و بعدا مرتبط گردد بلکه مانند پرتو آفتاب همه هستی خود را از خورشید می گیرد، و اگر ارتباط و افاضه خدایی لحظه ای قطع گردد؛ فرو ریزند قالب ها و زندگی که اولین شرط وجود هر عملی است از بین خواهد رفت. اما دومین مقدمه یعنی اراده و مانند آن که ظاهرا متعلق به انسان است هنگامی محقق می شود که مقدمه اول موجود باشد و در حقیقت وجودش منوط به وجود مقدمه اول است و فرع آن بشمار می رود. پس اگر یکی از این دو مقدمه نباشد هیچ فعلی صورت نمی گیرد و حصول هر عملی موقوف به افاضه این دو مقدمه است بنابراین هم می توان فعلی را به خداوند نسبت داد و هم به انسان. برای توضیح این مطلب مثالی عرفی می زنیم تا این سه نظریه یعنی جبر، تفویض و ((امر بین الامرین)) از یکدیگر متمایز گردند: افعالی که از بشر صادر می شود سه گونه است: اول: افعالی که بدون اختیار و اراده انسانی از وی صادر می شود و کمترین قدرتی بر کنترل آن ندارد مثلا- شخصی را فرض کنیم دستش رعشه و لرزش دارد و او نمی تواند جلو این رعشه را بگیرد، حالا مولا شمشیر بزانی در کفش می گذارد و فرض می کنیم مردی در آنجا خوابیده است و موقعیت طوری است که سقوط شمشیر و کشته شدن آن شخص حتمی به نظر می رسد اندکی بعد شمشیر از کف لرزان مرد می افتد و مرد خوابیده را می کشد، در اینجا عقلای عالم مسؤل این حادثه را کسی می دانند که شمشیر در کف لرزان آن مرد گذاشته است و او را سرزنش و ملامت می کنند نه آن کس که شمشیر در دستش بوده است حقیقت و محتوای نظریه ((جبر)) همین است. دوم: افعالی که مستقلا از بشر صادر می گردد و نیازی به دیگری نیست مثلا- فرض کنیم مولا- شمشیر برنده ای به دست آزاد مردی که اختیاردار خود است و اراده خود را می تواند اعمال کند بدهد، در این صورت اگر قتلی اتفاق افتد همگان قاتل شمشیر به دست را مسؤل می دانند و کمترین ملامتی متوجه دهنده شمشیر نیست هر چند او بداند دادن این شمشیر منجر به قتل می گردد و توان باز پس گرفتن آن را هر وقت بخواهد داشته باشد لیکن هیچیک از این احتمالات، او را مسؤل نخواهد ساخت و تنها کسی که توبیخ و ملامت متوجهش می باشد شخص قاتل است؛ زیرا فرض ما این بود که او اختیار کامل رفتار خود را دارد و به تنهایی از عهده انجام خواسته خویش بر می آید. اینست مفهوم حقیقی نظر به ((تفویض)). سوم: افعالی که با اراده و اختیار بشر از او صادر می گردد لیکن عامل و فاعل در ذات خود نیاز دمداد به نیروی دیگری دارد و اگر یک آن مدد و نیروی خارجی قطع گردد او را دیگر توان کاری نباشد و در میان راه باز ایستد؛ مثلا فرض کنید مولا بنده ای فلج دارد که هیچ کاری نمی تواند انجام دهد و از جای خود تکان نمی خورد مولا به تن او جریان برق وصل و به وسیله شوک الکتریکی تن بیجان او را به حرکت در می آورد و بنده پس از آن قادر به فعالیت شده به راحتی شروع به تکان دادن اندام های خود می کند اما این جریان برق در اختیار مولا است و هر وقت آن را قطع کند بنده اش به حالت فلج سابق باز می گردد و توان حرکت را از دست می دهد در این صورت اگر بنده با جریان برق به راه افتد و کسی را بکشد و مولا از این مسأله با خبر باشد فعل بنده را هم می توان به خودش نسبت داد و او را مسؤل قتل دانست و هم به مولا؛ به بنده می توان نسبت قبل داد زیرا او پس از نیرو گرفتن از جریان برق قادر به قتل گردید و می توانست از کشتن اجتناب ورزد اما با اختیار و اراده خود مرتکب قتل شد. قتل را به مولا نیز می توان منسوب داشت زیرا او به بنده قدرت و توان حرکت در همه حال حتی هنگام ارتکاب قتل داده است و می تواند هر وقت بخواهد قدرت او را معلق کند. اینست مفهوم واقعی ((امر بین الامرین...)) (۱۹۷)

حضرت آیه الله خوئی در شرح و بسط نظریه (((امر بین الامرین)))) - که مورد قبول ائمه اهل بیت است - حق مطلب را ادا فرموده است و با دلایل عقلی و نقلی آن را تثبیت نموده و درست ترین راه حل جبر و تفویض را همین می داند و تبعیت و التزام بدان را بر همگان لازم می شمارد. برگردیم به دنباله نامه امام هادی - علیه السلام - و فرمایش ایشان که می فرماید: اینست حد وسط دو نظریه دیگر: نه جبر است و نه تفویض. و امیرالمؤمنین ((- صلوات الله علیه -)) در پاسخ سؤال عبایه بن ربیع اسدی از قدرت بشر همین را گفت. عبایه از حضرت پرسید: ما این توان و نیرو را که به کمک آن بر می خیزیم، می نشینیم و فعالیت می کنیم از کجا داریم؟ حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - پاسخ داد: از استطاعت و قدرتی که داری پرسیدی آیا این قدرت را به تنهایی و بدون خداوند مالکی یا آنکه با خداوند در آن انباز و شریکی هستی؟ عبایه سکوت کرد حضرت - علیه السلام - فرمود: ای عبایه بگو. گفت: چه بگویم؟ امیرالمؤمنین - علیه السلام - پاسخ داد: این توان و نیرو را بدون خداوند دارم تو را می کشم و اگر بگویی آن را با مشارکت خداوند دارم باز تو را خواهم کشت. عبایه گفت: یا امیرالمؤمنین پس چه بگویم؟ حضرت - علیه السلام - پاسخ داد: بگو: این قدرت را به وسیله خداوند دارم و تو به تنهایی این قدرت را دارد پس اگر به تو قدرت داد عطا و بخشش اوست و اگر از تو سلب کند آزمایش و ابتلای اوست. او مالک آن چیزی است که به دیگران داده است و بر آنچه تو را توانا ساخته است قادر و تواناست. آیا ننشیده ای مردم هنگام درخواست نیرو و قوت می گویند: ((لا حول و لا قوة الا بالله)) (جز به وسیله خدا هیچ نیرو و قدرتی وجود ندارد). عبایه گفت: یا امیرالمؤمنین! معنی و تاءویل این جمله چیست؟ حضرت فرمود: ((هیچ نیروی باز دارنده از معاصی الهی جز به نگهداری و عصمت خدایی وجود ندارد و ما جز با یاری خدا قدرتی برای اطاعت اوامر الهی نداریم)). عبایه پس از شنیدن سخنان مولای متقیان از جا جست و دست و پای حضرت را بوسید... بدین ترتیب حضرت امیرالمؤمنین بر نظریه (((امر بین الامرین)))) به عنوان یکی از ضروریات دین اسلام تاءکید می ورزد و آن را از شالوده های تفکر دینی می شمارد. حضرت امام هادی - علیه السلام - ادامه می دهد: از امیرالمؤمنین نقل شده است که وقتی ((نجده)) نزد حضرت آمده از ایشان درباره شناخت خدا پرسش کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! با چه خدایت را شناختی؟ حضرت پاسخ داد: به وسیله نیروی تمیز و تشخیصی که به من داده است و خردی که مرا رهنمون کرده است. نجده گفت: آیا این خصیصه ذاتی و نهادهی شماست و بر آن آفریده شده اید؟ حضرت فرمود: اگر ذاتی من بود نه بر نیکوکاری تحسین می شدم و نه بر کار بد ملامت می دیدم، علاوه بر آن نیکوکار را می بایست بیش از بدکار سرزنش کرد. پس دانستم خداوند ابدی و پایدار است و هر چه جز او پدیده های نابود هستند و قدیم مانند پدیده فناپذیر نیست. نجده پرسید: یا امیرالمؤمنین می بینم حکیم شده ای. حضرت فرمود: ((مخیر هستم و مختار اگر به جای خوبی بدی کنم مجازات می شوم)). همچنین از امیرالمؤمنین روایت شده است که: مردی پس از بازگشت لشکریان از صفین حضرت را مخاطب ساخته گفت: یا امیرالمؤمنین به ما بگو آیا حرکت ما به سوی شام طبق قضا و قدر الهی بوده است؟ حضرت فرمود: آری ای پیر! هیچ فراز و نشیبی پشت سر نگذاشتید مگر اینکه مطابق قضا و قدر الهی بود. آن مرد گفت: پس رنج و تلاش خود را بیهوده فرض کنیم. حضرت پاسخ داد: ای مرد آرام باش تلاش و حرکت و اقامت شما تماما نزد خداوند پاداشی بزرگ دارد. رفت و بازگشت و اقامت شما در مسیر شام و دیگر کارهایتان اختیاری بود و اکراه و اجباری از طرف خداوند بر شما وارد نشده بود. شاید پنداشته ای این قضایی حتمی و لا یتغیر بود و قدری اجتناب ناپذیر، اگر چنین بود پاداش و کیفر باطل می گشت و نوید و وعید ساقط می شد و هیچ کس پایبند حقیقت نمی گشت این ادعای بت پرستان و پیروان شیطان است. خداوند متعال در حالی به مردمان امر کرد که آنان اختیار داشتند و نهی حضرت حق برای هشدار دادن بود نه کسی را مجبور به اطاعت کرد و نه کسی توانست با عصیان خود خدا را مغلوب کند. ((خداوند آسمان ها و زمین و هر چه را میان آنهاست به باطل نیافرید این پندار کفر پیشگان است پس وای بر آنان از آتش دوزخ)). پیرمرد از جا برخاست و سر امام را بوسید و ابیاتی بدین مضمون سرود: ((انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا...)) (تو آن امامی هستی که ما با

پیروی از او روز قیامت امید آرمزش از پروردگاران را داریم)). ((موارد مبهم و مشکل دین ما را بیان کردی پس خدایت جزای خیر دهد و رضوان او شامل تو باد)). ((هیچ عذری نداری که کار زشتی از روی عصیان و ستمگری انجام دهی و آنگاه خود را مجبور بپنداری)). امیرالمؤمنین - علیه السلام - طبق مفاد قرآن اعتقاد به جبر و تفویض را موجب خروج از دین و تکذیب کتاب می داند و بر آن استدلال می کند. پناه می بریم به کفر و گمراهی؛ ما نه جبر را می پذیریم و نه تفویض را بلکه: ((منزله بین المنزلتین)) را عقیده درست و صحیح می دانیم یعنی معتقد به امتحان و آزمایش به وسیله نیرویی هستیم که خداوند به ما داده است و این چیزی است که قرآن بر آن گواه است و پیامبر ((صلی الله علیه و آله -)) و ائمه اطهار - علیهم السلام - بدان گرویده اند...

قسمت پنجم

امام هادی با روایت جدش امیرالمؤمنین نادرستی جبر و تفویض را آشکار ساخته سپس به آوردن چند مثال برای تاءید گفته های خود می پردازد. حضرت در دنباله نامه افزود: ((و نمونه امتحان به وسیله توان و قدرت، نمونه مردی است که بنده ای و مال بسیاری دارد و می خواهد در عین اینکه سرانجام بنده را می داند او را بیازماید، پس به او هر چه از مال خواسته داده و راه هایی را به او نشان داده و از او خواسته است تا این اموال را در این راه خرج کند و به او گفته از کارهایی که مولا نمی پسندد اجتناب کند و پولی در آن راه صرف ننماید. این دارایی در هر دو راه صرف می گردد (یکی اموال را در راه رضای مولا خرج می کند و دیگری در راه مخالف خواسته او) مالک او را در خانه ای موقتی منزل می دهد و به او می گوید که این جایگاه همیشگی نیست و بزودی باید به خانه ای ابدی وارد گردد که در آن پاداش و کیفری دائم برقرار است، اگر بنده مال را در راه رضای مولا صرف کند به پاداش پایدار در آن خانه ابدی دست خواهد یافت و اگر مال را در راه مخالفت و عصیان مولا خرج کند در آن جایگاه همیشگی کیفری پا برجا در انتظارش می باشد. مولا از همان آغاز مدت معینی را برای اقامت بنده در این خانه ناپایدار در نظر گرفته است و وعده داده است در این فرصت مال را در اختیار بنده بگذارد و آن را باز پس نگیرد و پس از بسر آمدن مدت معین، مولا مال و بنده را می گیرد زیرا مولا منصف به وفا، عدالت، انصاف و حکمت است و به وعده خود وفا نموده است. آیا در این صورت شایسته تر نیست که اگر بنده طبق اوامر مولا عمل کرده باشد و اموال را در راه رضای او خرج نموده باشد، مولا که حکمت و عدل محض است به پاداش، او را در خانه ای جاویدان متنعم گرداند و او را با تفضلات خویش گرامی بدارد. و اگر بنده در آن خانه گذرا خلاف دستور مولا عمل کند و اموال را در راهی صرف کند که مولا آن را نهی کرده است در این صورت لازم است که مولا او را به کیفر جاوید در خانه آخرت برساند و در این کار بر او ستمی نکرده است زیرا پیشاپیش، وعده و وعید خود را بیان نموده است و توانایی و سیطره مولا او را بر ایفای مواعید خویش قادر می سازد. اما مولا همان خداوند متعال است و اقا بنده، همان بنی آدم آفریده شده است و اما ((مال)) قدرت فراگیر خداوندی است و امتحانش اظهار ((حکمت و قدرت)) است و خانه گذرا ((دنیاست)) و برخی از اموالی که در اختیار بنده است همان توان و قدرت انسان است. راه هایی که خداوند فرموده مال را در آن صرف کنند همان توانایی پیروی از پیغمبران و اقرار به آن چیزی است که از طرف خداوند آورده اند. و اما اجتناب از راه هایی که خدا نهی کرده است راه های شیطان است، وعده مولا نعمت همیشگی یعنی ((بهشت)) است. (و خانه گذرا، دنیاست) و خانه پایدار ((آخرت)) است و عقیده میان جبر و تفویض همان اختیار و آزمایشی است که به وسیله نیروی بنده که از خداوند بدو داده شده است به عمل می آید. استطاعت در پنج مورد است که امام صادق آنها را نام برده است و فرموده همه امور در این پنج مورد خلاصه می گردند و من ((- ان شاء الله -)) با استشهاد به آیات قرآن آنها را توضیح می دهم. این مثال که به وسیله حضرت بکار رفته است، به صراحت آدمی را مالک اراده خود و مختار در رفتارش معرفی می کند. اگر انسان پروردگارش را اطاعت کند با

اراده و آزادانه اینکار را کرده است و بر آن مجبور نبوده است و اگر عصیان ورزد مسؤول عواقب عصیانش می باشد زیرا مجبور به معصیت و کجروی نبوده است. این مطلب جوهر (((امر بین الامرین)))) است که به وسیله ائمه اهل البیت ارائه شده و چون مروارید بی مانندی در مخزن اندیشه ها می درخشد. به بیانات امام باز گردیم: حضرت فرمود: ((اما سخن امام صادق درباره صحت خلقت یعنی انسان کمال آفرینش، کمال حواس، عقل استوار و قدرت تمیز و گویایی زبان را دارد و این معنی سخن خداست که می فرماید:)) (((و لقد کرنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً)) .)) (۱۹۸) (((و ما فرزندان آدم را بسیار گرمی داشتیم و در خشکی و دریا برایشان مرکب فراهم ساختیم و از غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بخشیدیم)) . خداوند متعال خبر داده است که بنی آدم را به سبب خرد و گویایی، بر تمام موجوداتی که بشر می تواند درک کند چه درندگان و بهائم و چه موجودات دریایی و هوایی برتری داده است و اینست تفسیر سخن خداوند که می فرماید:)) (((لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ؛)))) (۱۹۹) ما انسان را در بهترین قوام و نیک ترین بنیاد آفریدیم)) . و آیه شریفه:)) (((یا ایها الانسان ما عرک بر بک الکریم ، الذی خلقک فسواک فعدلک ، فی ای صورۃ ما شاء رکبک)) .)) (۲۰۰) (((ای انسان چه چیز تو را به خداوند کریمت مغرور کرده است خدایی که تو را آفرید و به صورتی کامل بیاراست و معتدل ساخت و در هر پیکره ای که خواست تو را ترکیب بندی نمود)) و آیات بسیار دیگر. پس اولین نعمت خدا بر انسان سلامتی خرد، برتری او بر بسیاری از مخلوقات بخاطر کمال عقل و امتیاز نطق و بیان است زیرا تمام جنبندگان روی زمین با حواس خود زیست و راه کمال را طی می کنند و این تنها بنی آدم است که با نطق و گویایی خویش بر موجوداتی که تنها به وسیله حواس ادراک می کنند برتری یافته است. همین نطق سبب گشته تا خداوند او را مالک دیگر مخلوقات کند تا جایی که به امر و نهی آنان پردازد و آنها مسخر وی گردند همانگونه که خداوند می فرماید:)) (((کذلک سخرها لکم لتکبروا لله علی ما هداکم ؛)))) (۲۰۱) و چنین است که بهائم را مسخر شما ساخت تا خداوند را به سبب هدایت کردن شما، تکبیر گوید و بزرگ شمارید)) . و فرمود:)) (((و هو الذی سخر البحر لتاء کلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیۃ تلبسونها)) .)) (۲۰۲) (((و اوست که دریاها را مسخر شما ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و زیورهای برای پوشش استخراج کنید)) . و:)) (((و الانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و منها تاء کلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تشرحون و تحمل انقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشق النفس)) .)) (۲۰۳) (((و چهارپایان را برای شما آفرید تا از پوشش (پوست) و دیگر منافع آن بهره مند شوید و از آن بخورید و از زیبایی آنها هنگام رفت و آمد و آسایش برخوردار گردید و بارهای شما را به شهری که جز با سختی جان، بدان نتوان رسید حمل کنند)) . از این جهت است که خداوند او را فرا می خواند تا مطیع اوامر الهی گردد و راه حق را پیوید زیرا خلقت معتدل، گویایی کامل، معرفت و قدرتی که بتوانند بدان وسیله خدا را ببینند، آدمی را بر موجودات دیگر برتر و گرمی تر ساخته است زیرا خداوند می فرماید:)) (((فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطیعوا؛)))) (۲۰۴) هر چه در توان دارید تقوای خدا را پیشه کنید و بشنوید و اطاعت نمایید)) . و:)) (((لا یكلف الله نفسا الا وسعها؛)))) (۲۰۵) خداوند به کسی جز به اندازه ای که داده تکلیف نمی کند)) . و آیات بسیار دیگری. پس اگر خداوند یکی از حواس بندگان را برگیرد تکلیف مشروط به آن حس را نیز از او بر می دارد چنانچه می فرماید:)) (((لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج ؛)))) (۲۰۶) بر نابینا حرجی نیست و بر لنگ حرجی نیست)) . خداوند جهاد و هر عملی که نیازمند بینایی و سلامت پا است از این افراد برداشته است همچنانکه بر صاحبان تمکن حج و زکات را واجب کرده است زیرا استطاعت آنها را به او داده است و بر تهیدست حج و زکات را واجب نساخته است و خود فرموده:)) (((و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً)) .)) (۲۰۷) (((خدای را بر مردم حج کردن خانه کعبه است بر هر که بدان راه برد)) . همچنان که خداوند درباره ظهار می فرماید:)) (((والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبۃ - الی قوله - فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکیناً)) .)) (۲۰۸) (((و آنانکه از همسران ظهار کنند سپس از گفته خود برگردند

باید بنده ای آزاد کنند - تا آنجا که می فرماید - پس هر که استطاعت آن را ندارد باید شصت مسکین را اطعام کند)). همه اینها را دلیل بر آنست که خداوند پس از داد توان و استطاعت به بندگان آنان را مکلف ساخته است و از هر چه نهی کرده با بدان دستور داده مقدور بندگان بوده است و اینست معنی ((سلامتی خلقت)). و اما سخن امام صادق درباره آزادی راه یعنی آنکه کسی مانع آدمی نگردد و او را از انجام دستورات الهی باز ندارد مانند سخن خداوند درباره آنکه ناتوان است و راه بجایی ندارد و نمی تواند چاره ای بیندیشد. و اینست آنچه خداوند متعال در این باره فرموده است: ((الاستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلۀ و لا یهدون سیلاً)). ((۲۰۹)) (مگر مردان، زنان و کودکان ناتوانی که چاره ای نمی توانند بیندیشند و راهی پیدا نمی کنند)). و بدینسان گفته است که مستضعف و ناتوان آزادی عمل ندارد و راهش بسته است و اگر سخنی (به خلاف حق از روی تقیه) بگوید مادام که در دل، ایمانش استوار است اشکالی ندارد. و اما مهلت در وقت، دوران عمری است که آدمی از هنگام و جوب معرفت (بلوغ) تا هنگام مرگ از آن بهره مند است پس هر که در جستجوی حق بمیرد و به کمال آن نرسد عاقبت به خیر است به فرموده خداوند: ((و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله...)) ((۲۱۰)) هر که از خانه اش برای مهاجرت به سوی خدا و رسولش خارج گردد...)). و اگر به تمامی دستورات شریعت عمل نکرده باشد شاید نتوانسته و فرصت آن را نداشته است لذا مسؤل و معاقب نمی باشد. همانگونه که خداوند بر بالغان، اموری را ممنوع و حرام کرده است که بر خردسالان تا هنگام بلوغ روا و مجاز است. خداوند در قرآن شریف می فرماید: ((و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن...)) ((۲۱۱)) و به زنان مؤمن بگو چشم فرو پوشند و خیره نگردند...)). که نشان دادن مواضع زینت به اطفال را برای زنان جایز ندانسته است و احکام مکلفین بر کودکان باز نمی گردد. و اما ((زاد)) یعنی توشه و امکاناتی است که بنده به کمک آنها قادر به اجرای دستورات الهی می گردد و خداوند می فرماید: ((ما علی المحسنین من سبیل؛)) ((۲۱۲)) بر محسنان و نیکوکاران مسؤلیتی نیست)). آیا نمی بینی خداوند عذر تهیدستان را که چیزی برای انفاق کردن ندارند می پذیرد و حجت را بر دارندگان زاد و مرکب، حج و جهاد تمام می داند و موارد مشابه دیگر. همچنانکه پروردگار عذر فقیران را می پذیرد و برایشان حقی در اموال توانگران قرار می دهد و می فرماید: ((للفقراء الذین اءحصروا فی سبیل الله...)) ((۲۱۳)) برای فقیرانی که در راه خدا درمانده و تهیدست گشته اند...)). و دستور می دهد تا از آنان درگذرند و آنان را به تهیه آنچه ندارند و نمی توانند مکلف نمی سازد.

قسمت ششم

و اما سخن امام صادق در سبب ((مهیج)) پس آن نیت و انگیزه ای است که آدمی را به انجام هر کاری وادار می کند و جایگاه آن قلب است. پس اگر کسی کاری انجام دهد و ظاهرا متدین به دینی باشد اما قلبا اعتقاد کامل پیدا نکرده باشد خداوند متعال عملی را جز با نیت صادق از او نخواهد پذیرفت و لذا درباره منافقان می فرماید: ((یقولون بافواهم ما لیس فی قلوبهم، و الله اعلم بما یکتومون)). ((۲۱۴)) (به زبان، چیزهایی می گویند که در دل به آن باور ندارند و خداوند بدانچه پنهان می کنند دانایتر است)). سپس در توبیخ و سرزنش مؤمنین این آیه را بر پیامبرش ((صلی الله علیه و آله -)) نازل کرد: ((یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون...)) ((۲۱۵)) (ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوید آنچه را که انجام نمی دهید...)). پس اگر شخصی سخنی به زبان آورد و قلبا به آن ایمان داشته باشد این اعتقاد و انگیزه او را بر آن می دارد تا گفته اش را با کردار، صادق گرداند ولی اگر به دل اعتقادی نداشته باشد، حقیقت گفتار آشکار نخواهد شد. خداوند متعال در مواردی که مانعی وجود داشته باشد ایمان قلبی را جایز (کافی) دانسته است اگر چه رفتاری خلاف آن اعتقاد از شخص سر بزند و در این مورد فرموده است که: ((الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان؛)) ((۲۱۶)) مگر کسی به اکراه واداشته شود (و اظهار کفر کند) در حالی که قلب او به وسیله ایمان مطمئن و استوار است)). و آیه دیگری که می گوید: ((لایؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم)) ((۲۱۷)) خداوند شما را به

سبب سوگندهای بیهوده و سهوی مؤاخذه نمی کند)). قرآن و اخبار پیامبر گواهی می دهند که ((قلب)) سرور تمامی حواس است و افعال آنها را تصحیح می کند و آنچه را که قلب تصحیح می نماید چیزی نمی تواند باطل کند. اینست شرح مثال های پنجگانه ای که حضرت امام صادق - علیه السلام - آنها را پایه های: ((منزله بین المنزلین)) یعنی میان جبر و تفویض معرفی کرد. پس اگر بنده ای تمامی این موارد پنجگانه را بطور کامل در اختیار داشت بر او واجب است تمام اوامر الهی را اطاعت کند و از رسول اکرم پیروی نماید و اگر کسی یکی از این خصال پنجگانه را فاقد بود عمل مشروط به آن خصلت از او ساقط می گردد. امام هادی - علیه السلام - مثال های پنجگانه را که به وسیله امام صادق بیان شده بود به گونه ای مشروط و با بیانی فلسفی به بحث می گیرد و با شیوه ای منطقی و با استشهاد از آیات قرآن نتایج آنها را بیان می نماید سپس امام می افزاید: و اما شواهد قرآنی بر آزمایش و امتحان انسان با استطاعتی که دارد و آیاتی که بیانگر ((امر بین الامرین)) باشند بسیارند که ما برخی را متعرض می گردیم: خداوند متعال فرمود: ((و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابین و نبلو اخبارکم)). ((۲۱۸)) (ما شما را آزمایش خواهیم کرد تا بدانیم مجاهدان و صابران از شما را)). - و: ((سنستدرجهم من حیث لا یعلمون؛)). ((۲۱۹)) از راهی که ندانند آنان را به آزمون خواهیم گذاشت)). - و: ((الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون)). ((۲۲۰)) (الم، آیا مردم پنداشتند اینکه بگویند ایمان آوردیم آنان را و می گذارند و آزمایش نمی شوند)). همچنین خداوند درباره ((فتنه)) که به معنی آزمایش است می فرماید: ((و لقد فتننا سلیمان؛)). ((۲۲۱)) و ما سلیمان را آزمودیم)). و در قصه موسی - علیه السلام - می فرماید: ((فانا قد فتننا قومک من بعدک و اضلهم السامری؛)). ((۲۲۲)) پس ما بعد از تو قومت را آزمودیم و سامری آنان را گمراه کرد)). و حضرت موسی می گوید: ((ان هی الا-فتنتک؛)). ((۲۲۳)) آن نبود مگر فتنه تو (یعنی آزمایش تو). ((۲۲۴)) برخی از آیات با دیگری مقایسه می شوند و گروهی شاهد بعضی دیگر می گردند. و اما آیاتی که از بلوا یعنی آزمایش سخن می گویند عبارتند از: ۱- ((لیلوکم فیما آتاکم؛)). ((۲۲۵)) تا شما را در آنچه داده است بیازماید و امتحان کند)). ۲- ((ثم صرفکم عنهم لیتلیکم؛)). ((۲۲۶)) سپس شما را از آنان منصرف ساخت تا امتحانتان کند)). ۳- ((انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة؛)). ((۲۲۷)) ما آنان را امتحان نمودیم همانطور که صاحبان باغ را امتحان کردیم)). ۴- ((خلق الموت و الحیاء لیلوکم ایکم احسن عملاء؛)). ((۲۲۸)) مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند کدام، عملی نیکوتر دارد)). ۵- ((و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات؛)). ((۲۲۹)) و آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی امتحان کرد)). ۶- ((و لو یشاء الله لانتصر منهم و لکن لیلوکم بعضکم ببعض)). ((۲۳۰)) (و اگر خدا می خواست از آنان انتقام می کشید لیکن تا بعضی را به وسیله بعضی امتحان کند)). هر چه از آیات از بلوا (و فتنه) سخن می گویند مراد اختیار و آزمایش است و ما برخی را ذکر کردیم و امثال آنها در قرآن فراوان می باشد و همه این آیات وجود آزمایش و امتحان را اثبات می کنند. خداوند متعال خلق را بیهوده نیافرید و آنان را به خود وانگذاشت و حکمت خود را به عنوان بازی به نمایش نگذاشت و بدین مطلب خبر داد. در قرآن کریم فرمود: ((افحسبتم انما خلقناکم عبثاً؛)). ((۲۳۱)) آیا پنداشتید ما شما را بیهوده آفریدیم)). اگر کسی بگوید: آیا خداوند آینده بندگان را نمی دانست که خواست آنان را امتحان کند؟ ما در جواب می گوئیم: آری خداوند قبل از خلقت می دانست عاقبت یکایک آنها چه خواهد بود و لذا فرمود: ((و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه؛)). ((۲۳۲)) و اگر آنان باز گردند، بدانچه قبلاً از آن نهی شده بودند خواهند پرداخت)). لیکن خداوند آنان را امتحان می کند تا عدل خود را به آنان نشان دهد و آنان را جز با حجت و پس از تباہکاری کیفر ندهد و خود حضرت باری تعالی در این باره می فرماید: ((و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا)). ((۲۳۳)) (اگر آنان را پیش از بعث رسل معذب و هلاک می ساختیم هر آینه می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری و رسولی به سوی ما نفرستادی)). ((۲۳۴)) (و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا؛)). ((۲۳۴)) ما هرگز کیفر دهنده نبودیم مگر پس از آنکه پیامبری بفرستیم)). ((۲۳۵)) (رسلا مبشرین و منذرین؛)). ((۲۳۵)) رسولانی نوید دهنده و بیم دهنده)). پدر آزمایش از

خدا نسبت به بنده ای که استطاعت دارد و آن را از خداوند دریافت کرده است، عقیده میان جبر و تفویض می باشد و قرآن همین را می گوید و اخبار از ائمه اهل بیت گواه صادق این نظریه می باشند. پس اگر بگویند: با آیاتی مشابه این آیه چه می کنید که می گوید: ((یضل من یشاء و یهدی من یشاء؛)) (۲۳۶) خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند و هر که را بخواهد گمراه می سازد)). جواب می دهیم: در این دسته از آیات مجاز بکار رفته است و همه این آیات دو معنی دارند: اولاً: از قدرت خداوندی خبر می دهد یعنی آنکه خداوند بر هدایت کردن هر کس و گمراه ساختن هر که قادر و تواناست و اگر آنان را با قدرت خود بر هدایت یا ضلالت مجبور سازد نه آنان را پاداشی لازم است و نه کیفری، به همان گونه که در نامه شرح دادیم. ثانیاً: و اما معنی دیگر آنست که نشان دادن راه و تعیین مسیر از آن خداست. در این معناست که خداوند می فرماید: ((و اما ثمود فهدیناهم - اءی عرفناهم - فاستحبوا العمی علی الهدی)). (۲۳۷) ((و اما ثمود را هدایت کردیم - یعنی راه را به آنان نشان دادیم - پس آنان کوری را بر هدایت مقدم داشتند)). پس اگر آنان را بر هدایت مجبور ساخته بود قادر نبودند گمراه گردند. آنطور نیست که هر آیه متشابهی را یافتیم آن را بر آیات محکم کتاب که دستور داده شده ایم به آن تمسک کنیم حجت قرار دهیم و صریح آیه قرآن را فراموش کنیم که می فرماید: ((منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاءویله)). (۲۳۸) از قرآن برخی آیات محکم هستند که ((ام الکتاب)) بشمار می روند و برخی دیگر ((متشابهات)) هستند پس کسانی که در دلشان کجی و انحراف است آیات متشابه را برای فتنه و تاءویل پیروی می کنند)). و همچنین خداوند فرمود: ((فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه...)). (۲۳۹) ((پس بشارت ده به بندگانم آنانی که سخن را می شنوند و بهترین آن را پیروی می کنند یعنی محکمترین و مشروح ترین آن را، آنانند هدایت یافتگان الهی و آنان خردمندان هستند...)). خداوند ما و شما را توفیق کردار و گفتاری را که دوست دارد و مورد رضای اوست بدهد و ما و شما را به فضل و منت خویش از معاصی دور دارد. سپاس بسیار خدای را سپاسی که شایسته اوست و درود و صلوات خدا بر محمد و اهل بیت طاهرش باد ((و حسبنا الله و نعم الوکیل...)). (۲۴۰) این نامه که حامل گرانباترین میراث های علمی و فلسفی اسلام بشمار می رود بخش کوچکی از قدرت بی نظیر علمی امام را نمایان می کند. حضرت در این نامه اوهام و ادعاهای اشاعره و معتزله را نقش بر آب می کند و بی پایگی عقاید آنان را آشکار می سازد و با دلایل قاطع و استوار، نظریه متبع ائمه اهل بیت یعنی ((امر بین الامرین)) را که از دقیق ترین نظریات فلسفی اسلام است اثبات می نماید. در این جا نامه امام به پایان می رسد و ما نیز سخن از برخی بحث های فلسفی و کلامی حضرت را خاتمه می دهیم.

دعاهای حضرت

اشاره

نیایش های ائمه اطهار از جمله گرانقدرترین میراث اسلامی بشمار می رود و حاوی زیباترین و عمیق ترین جلوه های دینی است که ما در اینجا به برخی از جنبه های آنها اشاره می کنیم: ۱- از جنبه اخلاقی: این دعاها بنیانگذار اصول اخلاق و روش سلوک و خودسازی است و مسائلی را مطرح می کند که شکوفایی و بیداری شخصیت انسان را در پی دارد. ۲- از جنبه سیاسی: نیایش های ائمه، سندهای سیاسی گویا و افشاگرانه ای است علیه ستمگری های امویان و عباسیان، با مراجعه به ادعیه ایشان است که به عمق اختناق و سرکوب این حکومت های جائز پی می بریم و در می یابیم که مردم آن روزگار چه کابوسی را تحمل می کردند و ادار به انجام چه کارهای ناخوشایندی می شدند. ۳- از جنبه اعتقادی: با تامل در این دعاهاست که عمق تعلق و پیوند امامان با مبداء هستی بخش به دست می آید و می بینیم آنان با تمام ذرات وجود خویش ایمان به خدا را نوشیده و سرمست از باده عشق حق

گشته بودند و خود را چیزی جز بندگان آن آستان نمی دیدند. موارد فوق جنبه های خاصی از نیایش های ائمه است که با مراجعه مستمر به آنها موارد و جنبه های دیگر نیز به دست می آید. در اینجا بعضی از دعاهای امام هادی را نقل می کنیم هر چند که بعضی از این دعاها را در بحث عیادت ایشان نیز آوردیم:

دعای حضرت در سختی ها

هنگام سختی یا دشواری ها و درخواست حاجت مهمی، یا آنکه وقتی مشکلی برای امام پیش می آمد حضرت دعای شریف ذیل را می خواندند. راویان در این باره نقل می کنند که: حضرت قبل از خواندن دعا سه روز پیاپی یعنی چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه را روزه می گرفتند، در صبح روز جمعه پس از غسل به مسکینی صدقه می دادند و سپس چهار رکعت نماز می خواندند: در رکعت اول، سوره حمد و یس، در رکعت دوم، سوره حمد و حم (دخان)، در رکعت سوم، سوره حمد و واقعه و در رکعت چهارم، سوره حمد و تبارک (ملک) را تلاوت می کردند و پس از فراغت از نماز دو دست نیاز را به سوی آسمان بلند می کردند و با اخلاصی تمام این دعا (۲۴۱) را می خواندند: ((بسم الله الرحمن الرحيم)) اللهم لك الحمد حمدا يكون احق الحمد بك، و ارضى الحمد لك، و اوجب الحمد لك، و اوجب الحمد اليك، و لك الحمد كما انت اهل، و كما رضيته لنفسك و كما حمدك من رضيت حمده، من جميع خلقك، و لك الحمد كما حمدك به جميع انبيائك، و رسلك و ملائكتك، و كما ينبغي لعزك، و كبريائك، و عظمتك، و لك الحمد حمدا تكل الالسن عن صفته و يقف القول عن منتهاه، و لك الحمد حمدا لا يقصر عن رضاك، و لا يفضله شيء من محامدك. اللهم لك الحمد في السراء و الضراء و الشدة و الرخاء، و العافية و البلاء، و السنين و الدهور، و لك الحمد على الآثك، و نعمائك على، و عندى، و على ما اوليتنى، و ابليتنى و عافيتنى، و رزقتنى، و اعطيتنى، و فضلتنى و شرفتنى، و كرمتنى، و هديتنى لدينك حمدا لا يبلغه وصف و اصف، و لا يدرکه قول قائل. اللهم لك الحمد حمدا فيما آتيتہ الى من احسانك عندى، و افضالك على، و تفضلك اياى على غيرى، و لك الحمد على ما سويت من خلقى، و ادبتنى فاحسنت ادبى منا منك لا لسابقة كانت منى، فای النعم يا رب لم تتخذ عندى، و اى الشكر لم تستوجب منى، رضيت بلطفك، و بكفایتك من جميع الخلق خلقا. يا رب انت المنعم على، المحسن، المتفضل، الجميل، ذوالجلال و الاكرام، و الفواضل و النعم العظام، فلک الحمد على ذلك، يا رب لم تخذلنى فى شدیده، و لم تسلمنى بجريرة و لم تفضحنى بسريرة، لم تزل نعمائك عند كل عسر و يسر انت حسن البلاد و لك عندى قديم العفو...)). ((پروردگارا! سپاس و حمد تو را سپاسی شایسته تو، سپاسی پسندیده تو، سپاسی بایسته تو، سپاسی محبوب تو، سپاسی سزاوار تو آنچنانکه هستی و آنچنانکه برای خود می پسندی و نیکانت تو را بدان گونه سپاس گفته اند از مخلوقات خودت. پروردگارا! حمد و سپاس تو را سزاست آنگونه که همه پیامبران، رسولان و فرشتگان تو را سپاس گفته اند و شایسته عزت، کبریا و بزرگواری و عظمت تو می باشد. پروردگارا! حمد تو را؛ حمدی که بر زبان ها از وصف آن عاجز و گفتار از نهایت آن درمانده باشد و تو را حمد می کنم حمدی که تو را پسند افتد و از صفات تو نکاهد. پروردگارا! در آسایش و سختی، در تنگنا و گشایش، در بهبودی و رنج و در همه روزگاران، تو را سپاس می گویم تو را سپاس می گویم بر آنچه به من داده ای از نعمت ها، بیماری و بهبود از آن، رزق و روزی، فضیلت و شرف، کرامت و هدایتی به دینت؛ سپاسی که وصف آن به زبان نیاید و هیچ کلامی ابعاد آن را نتواند بیان کند. پروردگارا! تو به من نیکی کردی و بر دیگرانم فضیلت بخشیدی و خلقتم را قرین اعتدال نمودی و مرا به بهترین آداب مؤدب ساختی و در این کارها سابقه و پیشینه ای از من نزدت نبود بلکه همه را از باب لطف و منت کردی پس کدامین لطف و نعمت را در حق من ندادی و کدام سپاس را بر گردن ندارم که بجای آورم. پروردگارا بر همه انعامت تو را سپاس می گویم و به لطف و بی نیاز ساختیم از دیگران خشنودم. خدایا! تو به من انعام کردی، نیکی نمودی، مرحمت داشتی، برازنده ای، شکوهمند و با کرامتی و صاحب بخشش های شگرفی، پس تو را

بر همه آنها سپاس می گویم. پروردگارا! مرا در سختی و تنگی فرو نگذاشتی و به گناهی مرا تسلیم نکردی و به خطای پنهانی مرا رسوا نساختی، همواره بخشش و عطایت در گشایش و دشواری به من می رسید، تو آزمایشگر نیکی هستی و همواره مرا بخشوده ای. پروردگارا! مرا از بینایی، شنوایی و دیگر اعضای و هر چه از من که زمین را سنگین می کند بهره مند ساز. پروردگارا! نخستین سؤال، حاجت، درخواست، خواهش و آنچه را که بدان وسیله به تو نزدیک می شوم صلوات و درود بر محمد و آل محمد است و از تو درخواست می کنم بر او و آنان درود فرستی به والاترین نحوه ای که دستور داده ای بر ایشان درود فرستند و به بهترین وجهی که تاکنون و تا روز قیامت کسی از بندگانت از تو درخواست کرده است و درخواست می کند. پروردگارا! برایشان درود فرست به شمار درود فرستندگان در گذشته و آینده؛ درودی پایدار همراه با رفعت و سرافرازی و فضیلت و بر تمام پیامبران و رسولانت و بندگان صالحت نیز درود فرست. درود و سلام خداوند بر محمد و آل محمد بیشمار باد. پروردگارا! از بزرگواری و بخشش تو آن است که خواهان خود را ناامید نمی سازی و درخواست او را اجابت می کنی و هر کس را از تو چیزی نخواهد دشمن می داری حال آنکه هیچ کس جز تو چنین نیست. امیدواری به رحمت و آمرزش و اعتماد به فضل و احسانت مرا بر آن داشت تا تو را بخوانم و از تو درخواست کنم و از تو خواسته ام را طلب کنم. پروردگارا! توجه به پیامبرت و نورت و صراط مستقیمی که بندگان را بدان وسیله هدایت کردی و با پرتو او شهرها را زنده نمودی و او را به کرامت ویژه مخصوص گرداندی و با شهادت، او را برتری بخشیدی و در زمان فترت پیامبران او را برانگیختی، پیشاپیش خواسته ام می باشد (و او را شفیع خود قرار می دهم). پروردگارا! من به عیان و نهان پیامبرت و نهان اهل بیت او که آنان را از هر رجس و پلیدی پاک کردی و آنان را مطهر ساختی ایمان دارم... پروردگارا! میان من و ایشان در دنیا و آخرت جدایی نینداز و کردار و اعمالم را به وسیله آنان مقبول و پذیرفته قرار ده. پروردگارا! بندگانت را به خود راهنمایی کردی و گفستی (منزه و متعالی است آن ذات). ((و اذا ساء لك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیوا لی و لیؤ منوا بی لعلهم یرشدون)). ((۲۴۲)) (اگر بندگانم از تو درباره من پرسیدند، پس من نزدیکم و دعای خواهان را اگر مرا بخواند اجابت می کنم پس طلب اجابت کنند و به من ایمان آورند، باشد که هدایت شوند و راه یابند)). و گفستی: ((قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم)). ((۲۴۳)) (ای بندگانم که بر خود اسراف و زیاده روی کرده اید از رحمت خدا ناامید نشوید که خداوند تمامی گناهان را می آمرزد بدرستی که اوست بخشنده مهربان)). و گفستی: ((و لقد نادینا نوح فلنعم المجیبون؛)). ((۲۴۴)) و به تحقیق نوح ما را خواند و ما چه نیک پاسخگویانیم)). آری پروردگارا! تو بهترین خواننده شده هستی و بهترین خدایی و بهترین پاسخگو و تو گفستی: ((قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی)). ((۲۴۵)) (بگو (الله)) را بخوانید یا ((رحمن)) را هر کدام بخوانید پس برای اوست نام های بهتر)). پروردگارا! تو را به نام هایی می خوانم که بدانها پاسخ می دهی و عطیه می بخشی. پروردگارا! با تضرع و درویشی تو را می خوانم و دعا می کنم دعای کسی که غفلت، او را تسلیم کرد و نیاز، او را فرسوده ساخته است. تو را می خوانم چونان کسی که درمانده شده و به گناه خویش اعتراف کرده و تو را بخاطر آمرزش بزرگ و بخشش و پاداش عظیمت به دعا خواسته است. پروردگارا! اگر کسی را به رحمت خود مخصوص گرداندی و به اطاعت او امرت برخواست و هدف از خلقت خود را دانست و بر طبق آن عمل کرد تنها به توفیق و عنایت تو بدان منزلت دست یافته است. پروردگارا! اگر بنده ای به نیکی در حق دیگران به امید جوایز و پاداش تو بپردازد آقای من همه خواست و آمادگی من برای وصول به دیدار و پاداش تو بوده است پس از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستی و خواسته و حاجت مرا برآوری... (امام در اینجا خواسته خود را ذکر نموده و برآورده شدن آن را استدعا می کرد) سپس می افزود: ای گرامی ترین بخشندگان و برترین احسان کنندگان بر محمد و آل محمد درود فرست و سینه بدخواه مرا تنگ، زبانش را خاموش، و چشمش را کور گردان و سرش را بکوب و او را به خود مشغول داشته آسیب و گزندش را به قدرت و توان خودت از من دور

کن . پروردگارا ! این مجلس را آخرین مجلسی که تو را در آن با تضرع و لابه می خوانم قرار مده و اگر آن را آخرین مجلس قرار می دهی تمامی گناهانم را بیمارز و چیزی از آن وامگذار و دعایم را مستجاب ، معلم را پذیرفته و کلامم را از اعمال نیکی قرار ده که به سویت بالا می آیند و مرا با پیامبر و برگزیده ات و ائمه - درود تو بر آنان باد - همراه ساز . پروردگارا ! من بدانان متوسل می شوم و به وسیله آنان به درگاهت می آیم پس ای ((ارحم الراحمین)) (بخشنده ترین بخشنندگان) دعایم را مستجاب کن و مرا از گناهان رهایی ده . . . (امام سپس حاجت خود را نقل کرده به سجده می افتاد و می فرمود): ((لا اله الا الله الحلیم الکریم ؛)) (خدایی جز خدای بردبار، بزرگوار، والا- و بزرگ نیست) . ((لا اله الا الله العلی العظیم ؛)) منزه است پروردگار آسمان های هفتگانه ، زمین های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم) . پروردگارا ! من از کیفیت به گذشت تو، از خشمت به خشنودیت و از خودت به تو پناه می آورم ، نمی توانم تو را ستایش کنم یا ثنا گویم ، تو همان هستی که خود را ثنا کرده ای ، زندگیم را افزایشی در هر نیکی و مرگم را رهایی و آسودگی از هر شرّی برایم قرار ده . ای امید و مایه اعتماد من ، نور چشمانم را طاعت خودت قرار ده و چهره ام را پس از آنکه برایت سجده کرد به آتش سوزان . آقای من مرا بر تو منتی نیست این تویی که بر من مّنت داری پس به ناتوانی من و نازکی پوستم رحمی کن و مشکلات دنیوی و اخروی مرا کفایت کن و همراهی پیامبر ((- صلی الله علیه و آله -)) و اهل بیتش - علیهم السلام - را در درجات بهشت نصیب فرما . . . ای نور نور (ای همه نور) ای گرداننده امور، ای بخشنده ، ای بزرگوار، ای یکتا، ای یگانه ، ای بی نیاز ای آنکه نزاده است و نمی زاید و او را همسری نیست ، ای تنها، او چنین است و دیگری جز او چنین نیست ، ای آنکه در آسمان های بلند و زمین های پایین تر کسی جز او خدا نیست ، ای عزت دهنده هر ذلیل و ای خوار کننده هر عزیز به عزت و جلالت سوگند که صبرم به پایان رسید (و طاقتم طاق گشت) پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست و رنج و اندوهم را برطرف کن . . .)) . کدام روا و روح ملکوتی و فرشته ای چونان روح امام هادی این چنین روحانیت انبیا و قداست اوصیا را نشان می دهد و تعلق محض را به خالق هستی و بخشنده زندگی می رساند . امام در این ادعا به او ((انقطاع الی الله)) می رسد، سررشته تمام حوادث را در دست قدرت خداوند می بیند، بدو پناه می برد و از او نیرو می گیرد و توکل حقیقی را بیان می کند . این دعا علاوه بر جنبه های اخلاقی و اعتقادی ، حاوی حسن طلب و ظرافت ادب می باشد .

دعای حضرت هنگام خفتن

حضرت هنگامی که می خواست بخوابد یا از خواب برخیزد این دعای شریف را می خواند : ((لا اله الا الحی القیوم ، و هو علی کل شیء قدیر، سبحان الله رب العالمین و اله المرسلین ، و سبحان الله رب السموات السبع و ما فیهن ، و رب الارضین السبع و ما فیهن ، و رب العرش العظیم ، و سلام علی المرسلین ، و الحمد لله رب العالمین . . .)) . ((خدایی جز پروردگار زنده و پاینده نیست و اوست توانای بر هر چیز، منزه است خداوند، پروردگار جهانیان و خدای رسولان و منزه باد خداوند، پروردگار آسمان های هفتگانه و آنچه در آنهاست و پروردگار طبقات هفتگانه زمین و آنچه در آنهاست و پروردگار عرش (و جایگاه) عظیم و سلام بر فرستادگان الهی و حمد و سپاس خدای را پروردگار گیتی) . امام در اکثر اوقات این دعا را تکرار می نمود و این نشانه نهایت تعلق و پیوند حضرت با خداوند است .

دعای اعتصام

حضرت هنگام اعتصام و چنگ زدن به قدرت لایزال الهی ، این دعای شریف را می خواند : ((یا عدتی عند العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کفهی و السند، و یا واحد یا احد، یا قل هو الله احد، اساء لک بحق من خلقته من خلقک ، و لم تجعل فی خلقک مثلهم احدا ان تصلی علیهم . . .)) . ((ای نیرو و قوت من در برابر قدرت ها، و ای امید و پشتیبان من ، و ای پناهگاه و حفاظ من ،

ای یکتا ای آنکه گفתי : اوست خدای یکتا، به حق بهترین آفریدگانت که کسی را مانند آن منزلت نداده ای ، از تو می خواهم تا بر آنان درود فرستی)). این دعا پیوند ناگسستنی حضرت را با خداوند و نهایت اعتصام و انقطاع به سوی سبب ساز را نشان می دهد .

دعای حضرت در پناه جستن از شیطان

امام هادی با این دعا از شرّ شیطان رجیم به خداوند پناه می برد : ((بسم الله الرحمن الرحيم ، يا عزيز، العزفي عزه ، يا اعز عزيز في عزه و يا عزيز اعزني بعزك ، و ايدني بنصرك ، و ادفع عني همزات الشياطين و ادفع عني بدفعك و امنع بصنعك ، و اجعلني من خيار خلقك ، يا واحد، يا احد، يا فرد، يا صمد)). ((ای عزیز و ارجمند، عزت در عزت تو می باشد، ای ارجمندترین گرامیان در عزت خویش ، ای عزیز به عزت خود عزتم ده ، و به پیروزی تقویت کن و وسوسه های شیطان را از من دور گردان و با قدرت خود از من حفاظت نما و مرا از بهترین خلقت قرار ده ، ای یکتا، ای یگانه ، ای تنها، ای بی نیاز)).

دعای ارجمند

از جمله دعاهای پر مایه و بزرگ حضرت دعای زیر است که طبرسی به سند خود از ابوهاشم ، داوود بن قاسم جعفری نقل می کند که گفت : یکی از شیعیان حضرت ، طی نامه ای از ایشان خواستار دعایی شد و امام دعای زیر را برایش نوشت : ((يا اسمع السامعين ، و يا ابصر المبصرين ، و يا انظر الناظرين ، و يا اسرع الحاسبين و يا ارحم الراحمين ، و يا احکم الحاکمین صل علی محمد و آل محمد ، و اوسع لی فی رزقی ، و مد لی فی عمری ، و امن علی برحمتک ، و اجعلنی ممن تنتصر به لدينک و لا تستبدل بی غیري)) (۲۴۶) ((ای شنواترین شنوایان و ای بیناترین بینایان و ای نگرنده ترین نگرندگان و ای سریع ترین حسابرسان و ای بخشنده ترین بخشندگان و ای استوارترین حکمرانان و حکیم ترین آنان ، بر محمد و آل محمد درود فرست و در روزی ، مرا گشایشی ده و عمرم را افزون کن و به رحمت خود بر من منت گذار و مرا از کسانی قرار ده که به وسیله آنان دین خود را یاری می کنی و دیگری را جایگزین من مکن)). در بالا بخشی از دعاهای حضرت - علیه السلام - را نقل کردیم و برخی دیگر را در بحث های آینده کتاب خواهیم آورد .

مناجات حضرت

امام هادی - علیه السلام - در دل تیره شب با خداوند متعال به رازگویی و مناجات می پرداخت و با دلی شکسته ، روحی آرام و مطمئن ، فروتنانه با دوست ، حدیث آشنایی می گفت . در این زمینه به آوردن موارد زیر که از حضرت نقل شده است اکتفا می کنیم : ۱ - حضرت در مناجات خود می گفت : ((الهی مسیء قدر ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه ، و ارحمه و اغفر له خطاه)). (۲۴۷) ((پروردگارا ! بدکاری به سوی تو آمد و تهیدستی قصد آستان تو کرد، کوشش او را تباه مکن و او را نومید مساز) او را ببخش و از خطایش در گذر)). ۲ - از مناجات ایشان است : ((الهی صل علی محمد و آل محمد ، و ارحمنی اذا انقطع من الدنيا اثری و محی من المخلوقین ذکری ، و صرت فی المنسین کمن نسی ، الاهی کبر سنی ، و رق جلدی و دق عظمی ، و نال الدهر منی ، و اقترب اجلی ، و نفذت ایامی ، و ذهب شهوانی و بقیت تبعاتی ، الاهی ارحمنی اذا تغیرت صورتی)). (۲۴۸) ((پروردگارا ! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا ببخش آن زمانی که اثرم از این دنیا قطع می شود و نام من از صفحه روزگار خارج می شود و جزء فراموش شدگان می گردم . پروردگارا ! سالمند گشتم و پوستم نازک و استخوانم نرم شد، روزگارم بسر آمد و مرگم نزدیک گشت و روزهای عمرم سپری شد، طاقت و توان من برفت ، شهواتم فرو نشست و فرجام بد و

پیامد آن برایم ماند. پروردگارا! هنگامی که چهره ام دگرگون می شود مرا ببخش...)) ۳ - حضرت با این نیایش با خداوند رازگویی می کرد: ((الهی تاهت اوهام المتوهمین و قصر طرف الطارفین، و تلاشت اوصاف الواصفین، و اضمحلت اقابیل المبتلین عن الدرک لعجیب شاءنک، او الوقوع بالبلوغ الی علوک فانت فی المکان الذی لا یتناهی، و لم تقع علیک عیون باشاره، و لا عباره، هیئات ثم هیئات یا اولی، یا وحدانی، یا فردانی، شمخت فی العلوبعز، و ارتفعت من وراء کل غدره و نهائیه بجبروت الفخر...)) (۲۴۹) پروردگارا! از دریافت شائن و شکوه والا و عجیبت پندارهای خیالبافان، گمراه گشت و چشم و بینایی بینندگان از راه باز ماند و اوصاف توصیف گران از هم گسیخت، و ادعاهای مبطلان تباه گشت. پروردگارا! کسی را یارای درک فرّ شکوه والایت نیست زیرا تو در مکان لایتناهی هستی و هیچ چشمی را توان دیدن تو و یا عبارتی را توان تعریف تو نیست، هیئات، هیئات! (چه بسیار دور است ادراک ما از حقیقت وجودت) ای قبل از همه، ای یگانه، ای بی همتا تو در اوج عزت خود مستغرق هستی و از هر حد و نهایتی فراتر هستی و با جبروت و افتخارت از همه پیشی...))

زیارات حضرت برای ائمه (ع)

حضرت امام هادی - علیه السلام - با زیارات خاصی پدران و اجداد گرمی خویش را زیارت می کرد و مجموعه گرانمایی از ایشان بدین ترتیب به دست ما رسیده است. این مجموعه دربردارنده دلایل استواری بر حقانیت ائمه اهل بیت و احقیت آنان نسبت به خلافت اسلامی و اسناد مهمی درباره فضائل و مناقب و عظمت آنان می باشد. در اینجا به بعضی از زیارات حضرت اشاره می کنیم:

زیارت جامعه

این زیارت از مشهورترین، برترین و شناخته شده ترین زیارات ائمه اطهار - علیهم السلام - بشمار می رود و شیعیان اهل بیت به این زیارت اقبال خاصی نشان داده و به حفظ آن و زیارت ائمه با آن مخصوصا در روزهای جمعه پرداختند و ما به اختصار از آن بحث می کنیم. صحت سند زیارت: صحت سند این زیارت به درجه قطع و یقینی بودن رسیده است و شیخ الطائفه طوسی در ((التهدیب))، ((رئیس المحدثین صدوق در ((الفقیه)) و دیگران آن را نقل نموده اند. علامه مجلسی درباره این زیارت می گوید: ((این زیارت دارای بهترین سند، عمیق ترین مفهوم، فصیح ترین الفاظ، بلیغ ترین معنی و عالی ترین شائن است و از جمله بهترین زیارت بشمار می رود)). (۲۵۰) این زیارت را محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی نقل کرده است. به سخن او گوش فرا می دهیم تا از زبان خودش بشنویم که می گوید: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - عرض کردم: یابن رسول الله! مرا کلامی نیک، رسا و بسیار شیوا بیاموز تا آنکه هر وقت خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را به زبان آورم. حضرت فرمود: هنگامی که به در (حرم) می رسی در حالی که غسل داری توقف کن و شهادتین را به زبان آور پس داخل شو، همینکه قبر را دیدی، بایست و سی مرتبه ((الله اکبر)) بگو، سپس با آرامش و متانت گام های کوتاهی بردار و کمی راه برو و بعد بایست و سی مرتبه خداوند متعال را تکبیر بگو. سپس به قبر نزدیک شو و جهل مرتبه تکبیر بگو که مجموعا یکصد تکبیر می شود، سپس حضرت امام هادی - علیه السلام - متن زیارت جامعه را به او تعلیم داد. (۲۵۱) شیوایی رسالت: زیارت جامعه از استواری، بزرگی بیان و فصاحت شگفت انگیزی برخوردار است و با الفاظ عذب و شیرین، مزین و آراسته شده است به علاوه آنکه زیباترین تعابیر و دقیق ترین معانی و مفاهیم را بیان می کند، همه این موارد دلیل و آیه روشنی است بر آنکه متن این زیارت از طرف معصوم - علیه السلام - صادر شده است. به عقیده علمای فن نشانه خبر صحیح آنست که در بالاترین مراتب رسایی و شیوایی و ابداع بوده باشد زیرا ائمه اطهار کان و معدن بلاغت و

فصاحت بوده اند و آناند که قواعد و اصول سخنوری و سخن سنجی را بنیان نهادند و صدف را از سفال جدا کردند لذا سخنانشان لاجرم در قله فصاحت و بلاغت قرار دارد. شرح های این زیارت: علمای شیعه اهتمامی بی مانند در راه شرح این زیارت بخاطر مطالب والای آن و اسرار دست نیافتنی و فوق العاده آن و مباحث تازه آن، صرف کردند که ما به برخی از این شرح ها اشاره می کنیم: ۱- شرح زیارت جامعه کبیره، از علامه شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم احسائی که شرحی است بزرگ و مفضل. ۲- شرح زیارت جامعه، از محمد تقی بن مقصود مجلسی (پدر علامه مجلسی). ۳- شرح زیارت جامعه، از سید حسین بن سید محمد تقی همدانی به زبان فارسی. ۴- شرح زیارت جامعه، از سید عبدالله بن سید محمد رضا شبر حسینی به نام ((الانوار اللامعه)). ۵- شرح زیارت جامعه، از سید علی نقی حائری. ۶- شرح زیارت جامعه، از شیخ محمد علی رشتی نجفی. ۷- شرح زیارت جامعه، از سید محمد بن محمد باقر حسینی. ۸- شرح زیارت جامعه، از سید محمد بن عبدالکریم طباطبائی بروجردی. (۲۵۲) اینها بعضی از شرح ها و تعلیقات زیارت جامعه کبیره است که به خوبی اهمیت آن را می رساند و ما بخاطر گسترش و وجود این زیارت تقریباً در همه کتب ادعیه از ذکر آن خودداری می کنیم زیرا این زیارت صدها بار بطور مستقل یا در ضمن کتب دعا و زیارت چاپ شده است.

زیارت غدیر

قسمت اول

یکی از مهمترین زیارت ائمه اطهار نزد شیعه اثنی عشری ((زیارت غدیر)) است که بدان اهتمامی شایان مبدول داشته اند زیرا آن را سمبل روزی، جاودانه در دنیای اسلام می دانند؛ روزی که در آن پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) سرنوشت آینده امت را رقم زد و علی - علیه السلام - را به عنوان امیرالمؤمنین و جانشین پس از خود و خلیفه مسلمین به همگان معرفی نمود و لباس خلافت و امامت بر تن او آماده کرد (و او را به تاج امامت و خلافت آراست). شیعه امامیه این روزها را عید می داند زیرا روز غدیر سرچشمه اصلی اعتقادات آنان بشمار می رود و آنان از آغاز تاریخشان تاکنون همه ساله در این روز تاریخی، مرقد امام را زیارت نموده و در آنجا تجدید بیع... می کنند و میثاق دوستی خود را محکم تر می سازند. در آن سال که معتصم خلیفه عباسی امام هادی - علیه السلام - را از مدینه به سامرا فرا خواند ایشان به زیارت جدشان امیرالمؤمنین رفته و همین زیارت را که از زیباترین و برترین زیارات است در آن آستان مقدس خواندند (۲۵۳) و در آن از فضایل امیرالمؤمنین و مشکلات سیاسی و اجتماعی که ایشان را آزرده کرده بود سخن گفتند. در اینجا شایسته می بینیم به پاره ای از فقرات این زیارت که از حماسه های اهل البیت - علیهم السلام - بشمار می رود اشاره ای داشته باشیم: ۱- امام هادی - علیه السلام - در زیارت غدیریه خود نقل می کند که جدش امیرالمؤمنین - علیه السلام - نخستین گرونده به اسلام و ایمان آورنده به خدا بود و اولین کسی بود که دعوت پیامبر را به شریعت جدید پذیرفت. حضرت در خطاب به جدشان می فرماید: ((و انت اول من آمن بالله و صلی له، و جاهد، و ابدی صفحته فی دار الشرك، و الارض مشحونه ضلاله و الشيطان یعبدها...)). ((و تو نخستین کسی بودی که به خدا ایمان آورد و برای او نماز خواند و جهاد کرد و در سرزمین و خانه شرک از باطل روی گردان شد در حالی که زمین انباشته از گمراهی بود و شیطان آشکارا پرستیده می شد...)). اخباری که امیرالمؤمنین را اولین کسی که ایمان آورد و مسلمان گشت و ندای خدا را پاسخی درخور داد و به دین الهی گروید، می داند به حد تضاfer رسیده است. طبری به سند خود از ابن اسحاق نقل می کند که گفت: ((اولین مردی که به رسول الله ((صلی الله علیه و آله -)) ایمان آورد و دعوت حق را تصدیق نمود علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود که در آن هنگام ده سال داشت)). (۲۵۴) طبرانی نیز به سند خود از ابوذر نقل می کند که گفت: رسول الله ((-))

صلی الله علیه و آله - دست علی - علیه السلام - را به دست گرفت و فرمود: ((هذا اول من آمن بی ، و اول من یصافحنی یوم القیامة ...)) . ((۲۵۵)) (این مرد) اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی خواهد بود که روز قیامت با من مصافحه می کند و (دستم را می فشارد) ...)) . همچنین پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) به عایشه فرمود: ((هذا علی بن ابی طالب اول الناس ایمانا؛)) (۲۵۶) این علی بن ابی طالب است نخستین شخصی که ایمان آورد)) . و اخبار بی شمار دیگری که این حقیقت را بیان می کند . ۲ - امام هادی - علیه السلام - در این زیارت از پیکار و جهاد جدشان امیرالمؤمنین - علیه السلام - و شجاعت و دلاوری و پایداریش در جنگ ها چنین می گوید: ((و لك المواقف المشهودة ، و المقامات المشهورة ، و الايام المذكورة یوم بدر، و یوم الاحزاب اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر، و تظنون بالله الظنونا، هنالك ابتلی المؤمنون ، و زلزلوا زلزالا- شديدا، و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لكم فارجعوا و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدن الا فرارا)) (۲۵۷) و قال الله تعالی : ((و لما رآی المؤمنون الاحزاب ، قالوا : هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما)) (۲۵۸) فقتلت عمرهم و هزمت جمعهم ...)) . ((ایستادگی های نمایان و رشادت های آشکار و روزهای به یاد ماندنی جنگ ((بدر و احزاب)) تو را زبانه تاریخ ساخته است در آن هنگام که چشم ها خیره شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلف بردید، در آنجا مؤمنان امتحان شدند و سخت متزلزل گردیدند و منافقان و آنانکه در دلشان شک و ریب بود با یکدیگر می گفتند: ای اهل یثرب دیگر شما را جای ماندن نیست پس باز گردید و گروهی از آنان برای رفتن از پیامبر اجازه خواسته می گفتند: خانه های ما دیوار و حفاظی ندارد در صورتی که دروغ می گفتند و مقصودشان جز فرار از جبهه جنگ نبود، و خداوند متعال درباره این ایام فرمود: ((و مؤمنان چون احزاب و نیروهای کفر را دیدند گفتند: این همان چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده داده است و خدا و رسول راست گفته اند و بر ثبات و ایمان و انقیاد ایشان افزوده شد)) . و تو در آن روز، عمرو (بن عبدود) آنها را کشتی و جمعیت آنان را پراکندی و خدا آن کافران را با خشم سرکوفته و آرزوهای بر باد رفته باز گرداند و چیزی نصیبشان نساخت و خداوند مؤمنان را از رنج کارزار بیاسود که خدا را بر عالمیان اقتدار کامل است . (یکی دیگر از پیامبرانی های تو) در جنگ ((احد)) است که مسلمانان روزی به هزیمت گذاشته بودند و به کسی توجه نداشتند و پیامبر همچنان در پی آنان ایشان را فرا می خواند تو در آن هنگام با شمشیرت مشرکان را از نزدیک شدن به پیامبر باز می داشتی و آنان را به چپ و راست پراکنده می ساختی تا آنکه خداوند آنان را با سرافکندگی و ترس از شما دور کرد و فراریان را به کمک تو به پیروزی رساند . (یکی دیگر از روزهای سخت و به یاد ماندنی تو)) جنگ ((حنین)) است که خداوند درباره آن می فرماید: ((اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا، و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ، ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین)) . ((۲۵۹)) و یاد آرید جنگ حنین را که مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و فریفته جمعیت زیاد خود گشتید لیکن این انبوهی ، سودی به شما نرساند و زمین با فراخی خود بر شما تنگ شد سپس شما پا به فرار گذاشتید پس از آن خداوند سکینه و وقار خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل ساخت)) . مؤمنان ، تو و همراهانت ، و عمویت بودید که فراریان را فرا می خواند و بانگ برداشته بود: ای اصحاب سوره بقره ، ای اهل بیعت شجره (اشاره به بیعت رضوان) تا آنکه فراریان باز گشتند و تو بدون نیاز به آنها و به تنهای از عهده پیکار و دفاع از پیامبر برآمدی و گریختگان با ناامیدی از پاداش و امید به فضل الهی مبنی بر وعده جزای خیر که می فرماید: ((ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء؛)) (۲۶۰) سپس خداوند پس از آن بر هر که بخواهد توبه می کند و توبه اش را می پذیرد)) . به گردت جمع شدند و تو به درجه والای صبر و استقامت رسیدی و بزرگترین پاداش را دریافت کردی . (در جنگ خیبر نیز حماسه های جاودانی را تو آفریدی) و روز ((خیبر)) که خداوند ضعف و زبونی منافقان را آشکار ساخت و دنباله کافران را قطع نمود - و سپاس خدای را پروردگار عالمیان - در حالی که قبلا وعده داده بودند و با خدا عهد بسته بودند که به دشمن پشت

نکنند و بدرستی که در برابر عهد خدا مسؤ ول خواهند بود . (۲۶۱) سپس حضرت می افزاید : تو همراه پیامبر در تمام جنگ ها و غزوات حضور داشتی و پرچم را در برابر او برافراشته با شمشیر پیشاپیش حضرت ، دشمنان را فرو می کوفتی علاوه بر اینها حزم و دوراندیشی تو مشهور است و بصیرت و بینشت تو را در مراحل حساس و دشوار مسلط و امیر بر شرایط قرار می داد و چیزی بر تو چیره نمی گشت . . .)) . امام علی - علیه السلام - در تمام مراحل و شرایط حساس و دشوار یکسره به دفاع از اسلام پرداخت و به دشمنان درس های فراموشی نشدنی آموخت و با شمشیر خود سران شرک و الحاد را نابود ساخت و اگر تلاش ها و پیکارهای حضرت نبود تنها از اسلام نامی باقی می ماند و پس . ۳ - هنگامی که قریش تصمیم گرفت پیامبر اکرم را شبانه به قتل برساند حضرت علی - علیه السلام - داوطلبانه در رختخواب پیامبر ماند و بدین ترتیب ایشان نخستین ((فدایی اسلام)) است که با جان خود از پیامبر اکرم حفاظت کرد . امام هادی این نکته را در فرازی از زیارت خود بدین گونه یادآور می شود : ((و اشبهت فی البیات علی الفراه الذبیح علیه السلام اذ اجبت کما اجاب ، و اطعت کما اطاع اسماعیل صابرا محتسبا اذ قال له : یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال : یا ابت افعل ما تؤمر مستجدنی ان شاء الله من الصابرين . . .)) ((۲۶۲)) ((یا علی ! تو در ماندنت در رختخواب پیامبر مانند اسماعیل ذبیح گشتی زیرا مثل او پاسخ دادی و چون اسماعیل با صبر و خویشتن داری اطاعت کردی ، اسماعیل در پاسخ سؤال پدر که گفت : ((پسر کم در خواب می بینم که او را ذبح می کنم پس بنگر تا چه گویی ، گفت : ای پدرم هر چه به تو دستور داده شده انجام ده)) (ان شاء الله)) مرا از صابران خواهی یافت . تو نیز همینکه رسول اکرم دستور داد در جایگاهش شب را بسربری و بر جای او بخوابی و با جانت از او حفاظت کنی ، با سرعت پاسخ مثبت دادی و مطیعانه دستورش را بجای آوردی و خود را آماده شهادت کردی ، پس خدای متعال اطاعت و تسلیم تو را ستود و عمل نیکت را بر همگان آشکار ساخته و گفت : ((و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ؛)) ((۲۶۳)) برخی از مردمان در راه رضای خدا از جان خود در گذرند)) . بیتوته امام امیرالمؤمنین در خانه و جای پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) از بزرگترین و حساسترین عملیات پیکارگرانه و فداکارانه بشمار می رود زیرا حضرت با این حرکت شهادت طلبانه ، اسلام را از بزرگترین خطر نجات داد و نقشه شوم مشرکان را نقش بر آب ساخت و این چنین بود که حضرت ، همه هستی خود را در راه اسلام و برای اعلاهی کلمه توحید هدیه کرد . ۴ - امام در این زیارت برخی از ویژگی های نمونه جدشان امیرالمؤمنین را بیان کرده و می فرماید : ((شهد انک لم تزل للهوی مخالفا، و المتقی مخالفا، و علی کظم الغیظ قادرا، و عن الناس عافیا غافرا، و اذا عصی الله ساختا، و اذا اطیع الله راضیا، و بما عهد الیک عاملا- راعیا لما استحفظت ، و حافظا لما استودعت ، مبلغا ما حملت . . .)) . ((گواهی می دهم که تو همواره با هوای نفس مخالف ، با تقوا هم پیمان و ملازم ، و بر مردم بخشنده و در گذرنده بودی . هنگامی که خداوند را عصیان می کردند خشمگین می گشتی و آن وقت که خدا اطاعت می شد خشنود می شدی و پایبند و عامل به عهد خداوندی بودی و امانتدار، و مبلغ آنچه داده شده بودی و انتظار وعده الهی را می کشیدی . و گواهی می دهم که تقیه تو از ترس و خودداری از بازپس گرفتن حقت ناشی از هراس و جزع نبود و اجتناب از برخورد با غضب کنندگان حقوقت از ناتوانی ناشی نمی شد و برای فریب دادن ، به خلاف رضای خدا اظهار خرسندی نکردی و از اینکه در راه خدا تو را مصیبتی پیش آید باک نداشتی . گواهی می دهم هرگز از خودت ضعف و سستی نشان ندادی و درمانده نگشتی بلکه همواره مراقب و هوشیار بودی ((معاذ الله !)) که چنین بوده باشی بلکه اگر به تو سستی رسید جزای آن را از خدا خواستی و کار خود را به او واگذار نمودی . . .)) .

قسمت دوم

ویژگی های اخلاقی جدشان در این بندها حضرت به برخی از ویژگی های اخلاقی جدشان و نمونه های عالی خوی و منش مجسم در وجودشان بدین گونه اشاره می کند که از جمله می توان صفات زیر را نام برد : ۱ - مخالفت حضرت با هوای نفس تا آنجا که

هیچ امری را بر طاعت و رضای خدا مقدم نمی داشت . ۲ - هم پیمانی با تقوا : حضرت تمامی گرایش های نیک را در خود جمع آورده و هر آنچه ایشان را به خداوند نزدیک می ساخت انجام می داد . ۳ - فرو بردن خشم . ۴ - گذشت و بخشش ایشان نسبت به متجاوزان به حق خویش . ۵ - خشم و غضب نسبت به کسانی که عصیان می ورزیدند و از راه دین منحرف می شدند . ۶ - خودداری حضرت از بازپس گرفتن حقشان برخاسته از سستی و ناتوانی نبود، بلکه هدف ایشان رعایت مصلحت اسلام بشمار می رفت . امام هادی در دنباله زیارت خویش با امیرالمؤمنین چنین گفتگو می کند : ((سختی ها تو را باز نمی داشت و در تنگناها هرگز سست نمی شدی و از پیکار با فریب و تجاوز باز نمی ایستادی ...)). یکی از آشکارترین صفات حضرت ، استواری و پایداری ایشان بود که چون کوهی در برابر مشکلات و حوادث ناگوار می ایستادند و چیزی ایشان را از تلاش و فعالیت به نفع اسلام و نبرد با تجاوز و دروغ پردازان مانع نمی شد . امام هادی همچنان صفات جدشان را بر شمارند و می گویند : ((این تویی که می گویی : گرد آمدن مردم اطرافم بر عزت و نیرومندیم نمی افزاید و پراکندگی آنان نیز مرا هراسان نمی کند و اگر همه مردم مرا واگذارند ...)). یکی دیگر از ویژگی های بارز حضرت پابندی به حق و عدالت بود که مانع توجه ایشان به چیز دیگری می شد . امام در همه حال حقیقت را مد نظر داشت و مظاهر فریبنده جامعه ، اندیشه ایشان را به خود مشغول نمی داشت ، اگر تمامی مردم به هواداری از حضرت می پرداختند کمترین احساس عزت و غروری نمی کردند و اگر هم همگان پشت می کردند امام بیمناک نمی گشت و آنچه در همه حال دغدغه خاطر امام بشمار می رفت اشاعه عدل و گسترش حق میان مردم بود . ۵ - این زیارت همچنین به حادثه غدیر و بیعت مسلمانان با امیرالمؤمنین به عنوان امام و خلیفه آنان می پردازد و امام هادی می فرماید : ((ان شاء الله تعالی استجاب لنبیہ صلی الله علیه و آله فیک دعوتہ ، ثم امرہ باظهار ما اولاک لا مته اعلاء لشاءنک ، و اعلانا لبرهانک ، و دحضا للباطیل ، و قطعاً للمعاذیر فلما اشفق من فتنۃ الفاسقین ، و اتقی فیک المنافقین اوحی الیه رب العالمین : یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ، و الله یعصمک من الناس ...)). (۲۶۴) ((خداوند متعال درخواست پیامبرش را درباره تو پذیرفت و به او دستور داد سروری تو را بر امت اعلام کند تا مرتبه بلندی را نشان دهد و حقیقت وجودت را آشکار سازد و باطیل و یاوه ها را خنثی و نابود کند و راه هر گونه عذری را ببندد، اما هنگامی که پیامبر از فتنه اندیشناک گشت و بر تو از منافقان بیمناک شد خدایش پروردگار جهانیان به او وحی کرد : ((ای رسول ! آنچه را بر تو از پروردگارت نازل شده به همگان ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت خدایی را به پایان نرسانده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند)). پیامبر نیز خستگی راه را به جان خرید و در گرمای سوزان نیمه روز بیابان پیا خاست ، خطاب کرد، به گوش همگان رساند، ابلاغ کرد سپس از همه پرسید و گفت : آیا وظیفه ام را انجام داده ام ؟ و همگان پاسخ دادند : آری به خدا . و حضرت فرمود : خدایا شاهد باش . سپس گفت : آیا من سزاوارتر از مؤمنان به خودشان نیستم ؟ پاسخ دادند : آری (هستی) . و پیامبر دستت را گرفت و گفت : ((هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست ، پروردگارا ! دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن ، یارانش را یاری کن و خوار کنندگانش را خوار نما، پس تنها گروه اندکی به آنچه خدا درباره تو نازل ساخته بود ایمان آوردند و اکثر آنان دچار زیان و خسارت گشتند ...)). روز غدیر بخش گسست ناپذیر رسالت اسلام است و زندگی اسلامی در هیچ حال از آن بی نیاز نیست و پیامبر اکرم به وسیله همین روز است که رهبری روحی و تاریخی امت را پس از خود تضمین کرده است و مسلمانان را بازیچه امواج فتنه ها قرار نداده است بلکه برای آنان رهبری تعیین کرد و همگان در روز غدیر با او به عنوان امام و حاکم بیعت کردند و خداوند با این آیه این بیعت را امضا کرد : ((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)). (۲۶۵) ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم به تمامیت خود رسید و پسندیدم برای شما دین اسلام را)). ۶ - امام هادی - علیه السلام - رنج و مصائب جدش امیرالمؤمنین را در این زیارت یادآور شده و خطاب به ایشان می فرماید : ((ثم محتک یوم صفین و قد رفعت المصاحف حیلہ و مکرا، فاعرض الشک ، و عزف الحق ، و اتبع الظن ، اشبهت محنة هارون اذ امره موسی علی

قومه فترقوا عنه ، و هارون ینادی بهم ، و یقول : یا قوم انما فتنتم به و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی)) (۲۶۶) ((اندوه و رنج تو در جنگ صفین آن هنگام که قرآن ها به مکر و فریب بر سر نیزه رفت و شک فراگیر شد و حق را به بازی گرفتند و به پیروی از گمان و پندارها پرداختند همانند رنج و اندوه هارون بود که موسی او را بر قوم بنی اسرائیل امیر ساخت لیکن آنان را از گردش ، پراکنده شدند و او آنان را ندا در داد : ((ای قوم من ! شما به وسیله این گوساله امتحان شده اید و پروردگار شما خدای رحمان است پس مرا پیروی کنید و دستورم را بکار بندید اما آنان گفتند : ما همچنان به پرستش آن مداومت خواهیم کرد تا موسی به سوی ما باز گردد)). تو نیز هنگامی که مصاحف به بالا رفت گفتی : ای قوم ! شما به وسیله اینها فریفته شده اید و این امتحانی است برای شما لیکن آنان عصیان ورزیدند و دستور تو را اطاعت نکردند و تقاضای نصب ((حکم)) از سوی تو نمودند و تو از اینکار خودداری کردی و از اعمالشان به خداوند پناه جستی و ابراز انزجار نمودی و کار را به خودشان واگذاشتی . همینکه حقیقت رخ نمود و تباهی و باطل روسیاه شد و آنان به خطا و کجروی خویش اعتراف کردند و پس از آن اختلاف نموده گناه تحکیم و پیامد آن را که خود مرتکب شده بودند به گردن تو انداختند و تو را مسؤل و خطایی دانستند که آنان را از آن نهی کرده بودی و آنان با طیب خاطر بدان تن داده بودند و حال آنکه همواره بر راه درست و با بصیرتی خدایی عمل کرده بودی و آنان در بیراهه های گمراهی سرگردان بودند و آنقدر بر نفاق خویش پافشاری کردند و در وادی ضلالت بسر بردند که خداوند کیفر اعمالشان را در همین دنیا داد و با شمشیرت معاندینت را نابود ساخت و به شقاوت ابدی محکوم نمود و با حجت تو سعادت‌مندان را زنده کرد و هدایت کرد پس صلوات خدا بر تو در آغاز و انجام کار و در تمام حرکات و سکناات باد هیچ مدح کننده ای بر کمالت احاطه پیدا نخواهد کرد و دشمن نیز از درک عمق فضیلت و بزرگیت ناتوان خواهد بود)). یکی از بزرگترین مشکلات و بحران هایی که امام امیرالمؤمنین را محاصره نمود، نیرنگ بر سر نیزه کردن قرآن ها بود که تمامی پیروزی های درخشان لشکر امام را که در آستانه شکست دادن کامل نیروی سرکش و حق ستیز معاویه و کسب پیروزی نهایی بود بر باد داد ! حيله معاویه و دعوت به ((حکمت)) در گروهی از ابلهان که از شعور دینی برخوردار نبودند و حقیقت اسلام را درک نکرده بودند کارگر شد و آنان از اطاعت فرمانده خود سر پیچیدند و بنای سرکشی گذاشتند و شمشیرهای خود را در برابر امام به گردش درآوردند و از ایشان خواستند دعوت معاویه را بپذیرد و الا تن به کارزار دهد، امام نیز ناگزیر شد موافقت خود را اعلام نماید و جنگ را متوقف سازد و بدین گونه دوره حکومت حق و عدالت به پایان رسید و معاویه پیروز شد و ظلم ، ستم و استبداد را فراگیر ساخت . همینکه ترفند معاویه برای آن ساده لوحان و افراد نادان روشن شد شتابان نزد حضرت امیر رفته از او خواستند بخاطر پذیرش صلح با معاویه توبه کند ! و به گناه نکرده اعتراف نماید . امام از پذیرفتن خواسته آنان خودداری کرد زیرا در زندگی سراسر نور و ایمانش ، کمترین غبار شکی نبود چه برسد به گناه و حیات امام چیزی نبود جز خدمتی صادقانه به اسلام و مسلمین . امتناع امام آنان را به جبهه گیری ، جدا شدن از مسلمانان ، تشکیل خیمه و خرگاه ، حمله به مردم بی دفاع ، تخریب و عملیات ایدایی و نهایتا به جنگ واداشت و واقعه نهروان پیش آمد که سختی ها و مشکلات فراوانی برای مسلمانان بیار آورد و بذر فتنه و شقاق را در جامعه اسلامی افشاند . بحث از زیارت غدیریه امام را که از زیباترین ، اصیل ترین ، بدیع ترین و پربارترین زیارات است در همین جا به پایان می بریم .

داستان هائی از پیامبران

امام هادی - علیه السلام - برای یکی از یاران خود برخی از داستان های پیامبران از جمله چند مورد زیر را نقل فرمود : نوح و ابلیس حضرت امام هادی - علیه السلام - گفتگوی پر نکته ای از نوح - علیه السلام - با ابلیس بدین شرح نقل فرمود : ((ابلیس نزد نوح آمد و گفت : تو را بر گردن من حقی عظیم است پس از من نصیحت و پندی بخواه که به تو خیانت نخواهم ورزید . حضرت نوح

پرسش از او را کراهت داشت که وحی الهی فرود آمد و خداوند از او خواست سؤال کند. نوح گفت: خودت سخن بگو. ابلیس گفت: اگر از بنی آدم کسی را بخیل یا حریص و آزمند و یا حسود و یا زورگو بینیم، او را همچون توپ به بازی می گیریم و به هر سو بخواهیم میرانیم و اگر همه این خصلت ها در او جمع باشد او را شیطان مرید (شیطان رانده از درگاه الهی) می نامیم. نوح او پرسید: آن حق بزرگی که بر گردنت دارم چیست؟ ابلیس پاسخ داد: تو بر اهل زمین نفرین کردی و آنان را به دوزخ فرستادی و بدینسان من آسوده گشتم و اگر نفرین تو نبود بایستی روزگار درازی صرف گمراه کردن آنان کنم)). (۲۶۷) امام یاران خود را با بیان این تمثیل بر آن می دارد تا از این صفات که انحطاط آدمی را در پی دارد پاک کنند و از سقوط در گنداب رذایل پرهیزند. موسی و خدا امام - علیه السلام - مناجات و گفتگویی را که میان موسای نبی و خداوند متعال رخ داده بود بدین مضمون نقل فرمود: ((موسی گفت: پروردگارا! پاداش آنکه بخاطر شرم از تو خیانت را ترک می کند چیست؟ خداوند فرمود: ایمنی و سلامت در روز قیامت پاداش اوست. موسی گفت: پاداش آنکه اهل طاعت و پیروانت را دوست می دارد چیست؟ خداوند فرمود: آتشم را از تن او دور کرده و دوزخ را بر او حرام خواهیم کرد. موسی گفت: کیفر آنکه مؤمنی را به عمد بکشد چیست؟ خداوند فرمود: در روز قیامت به او نگاه نخواهم کرد و از لغزش هایش در نخواهم گذشت. موسی گفت: پروردگارا! پاداش آنکه مردم را برنجاند و به آنان نیکی رساند چیست؟ خداوند متعال فرمود: روز قیامت آتش دوزخ به او می گوید: مرا بر تو راهی نیست (و تو در امانی)). (۲۶۸) امام - علیه السلام - این داستان و غیر آن را برای یاران خود نقل می کرد تا آنان را به معالی اخلاق رهنمون سازد و درسی باشد که از آن پند گیرند و طریقه اولیای الهی را پیشه خود سازند. حکمت عیسی (ع) امام برای یاران خود سخن حکیمانه زیر را از قول عیسی ((- علی نبینا و علیه السلام -)) نقل فرمود: ((اگر کسی از شما با دست راست انفاق کرد دست چپ خود را با خبر نسازد و اگر نماز خواند آن را پنهانی بجای آورد)). (۲۶۹) خداوند متعال شایسته می داند که عمل نیک مؤمن در خفا و پنهانی صورت گیرد و از تظاهر و نمایش در امور خیر، خودداری کند و با پخش خبر نیکی خود نسبت به برادر مؤمنی، اجر خود را ضایع نسازد. مؤمن باید هنگام نیکی و انفاق پاداش خود را از خداوند متعال بخواهد و از خودنمایی پرهیزد. گوشه ای از تاریخ اسلام امام هادی - علیه السلام - بعضی از حوادث مهم صدر اسلام و دوران اموی را برای یاران خود نقل می نمود از جمله حوادثی را که حضرت بیان کردند ماجرای شهادت قنبر غلام امیرالمؤمنین به دست جنایتکار اموی حجاج بن یوسف ثقفی بود. این ماجرا با هم می خوانیم: ((حضرت فرمود: هنگامی که قنبر بر حجاج بن یوسف وارد شد آن طاغوت فریاد کشید: برای علی بن ابی طالب چکاری می کردی؟ - کمک می کردم تا وضو بگیرد. - هنگامی که از وضو گرفتن فارغ می گشت چه می گفت؟ - این آیه را می خواند: ((فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین)). ((پس چون آنچه به آنها تذکر داده شد همه را فراموش کردند ما همه ابواب هر نعمت را (برای اتمام حجت) بر روی آنها گشودیم تا به نعمتی که به آنها داده شد شادمان و مغرور شدند، ناگاه آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار ساختیم آنگاه خوار و ناامید گردیدند پس به کیفر ستمگری ریشه ظالمان کنده شد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است)). (۲۷۰) گمان می کنم آیه را به ما تفسیر و تأویل می کرد! - آری. - اگر گردنت را بزخم چه می شود؟ - من به سعادت می رسم و تو بدبخت می شوی. و آن جنایتکار دستور داد تا گردن قنبر این بنده صالح خدا را بزنند! (۲۷۱)

فضیلت پیامبر و علی (ع)

امام هادی - علیه السلام - از تلاش های پیامبر و علی برای اصلاح امت و رنج هایی که در این راه کشیدند تجلیل به عمل آورد و فداکاری های آنان را غیر قابل جبران خوانده و گفت: ((یکی از نشانه های بزرگداشت جلال و عظمت خداوند، برتری و مقدم

داشتن و خویشاوندی محمّد و علی ، پدران دینی تو بر خویشاوندی پدر تنی است . و از نمونه های خوار شمردن جلال خداوند مقدم شمردن خویشاوند پدر تنی بر خویشاوندی پدران دینی این امت ، محمّد ((- صلی الله علیه و آله -)) و علی - علیه السلام - است ...)) . (۲۷۲) حضرت امام هادی در همین زمینه فرمود : ((هر کس پدران دینی او یعنی محمّد ((- صلی الله علیه و آله -)) و علی - علیه السلام - نزدش گرامی تر و ارجمندتر از والدین نسبی اش نباشد بکلی از خدا دور بوده و خدا را بر او تفضل و عنایتی نیست)) . (۲۷۳) پیامبر و علی بیش از پدرانمان بر ما و امت اسلامی حق دارند و از حقوق ویژه ای برخوردارند زیرا آنان هستند که ما را به اسلام و سعادت دنیا و آخرت رهنمون شدند و خداوند متعال به وسیله آنان ما را از تیرگی جاهلیت و خفت و خواری آن خارج ساخت و به قله افتخار و شرف و کرامت انسانی رساند لذا همواره حق پدران دینی بر گردن ماست .

فضیلت علما در زمان غیبت

امام هادی - علیه السلام - به ستایش از فضل علمای زمان غیبت نوه بزرگوار خود امام منتظر و موعود امم پرداخته و می گوید : ((لولا من یبقی بعد غیبه قائمکم - علیه السلام - من العلماء الداعین الیه ، و الدالین علیہ ، و الذابین عن دینہ یحجج ، و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس ، و مردته ، و من فحاخ النواصب لما بقی احد الا ارتد عن دین الله ، و لکنهم الذین یمسکون ازمنه قلوب ضعفاء الشیعۀ ، کما یمسک صاحب السفینۀ سکانها ، اولئک هم الافضلون عندالله عزوجل ...)) . ((اگر نه آن بود که پس از غیبت حضرت قائم - علیه السلام - عالمانی به سوی او دعوت می کنند و روش او را برای خواستاران بیان و با برهان و دلیل از دین او دفاع می کنند و بندگان ضعیف و ساده دل را از چنگ ابلیسان و دام ناصبی ها و از درگاه حق رانده شدگان نجات می دهند، تمام مردم از حق روی گردان می شدند و حقیقت ایمان بر ایشان مشتبه می گشت لیکن علما، مهار دل شیعیان ضعیف را در دست دارند همانگونه که کشتیان سکان آن را، آنان نزد خداوند متعال برتر و گرامی ترین هستند ...)) . علما در عصر غیبت ، حق بزرگی بر مسلمانان دارند و نقش بسیار مهم و فعالی ایفا می کنند . گسترش دین اسلام و دفاع از شریعت الهی و نگرهبانی از اصول اسلام جزء اساسی مرامنامه عالمان دین بشمار می رود .

فضیلت صبر

امام هادی در بیان فضیلت صبر و پاداشی که خداوند به صبر پیشگان عنایت می کند احادیث چندی دارد . از جمله حسن بن علی می گوید : شنیدم امام هادی می فرمود : ((قیامت که بر پا می گردد ندایی به گوش می رسد که : صابرین کجایند ؟ گروهی بر می خیزند . ندای دیگری به گوش می رسد : متصبران و خویشنداران کجا هستند ؟ گروه دیگری بر می خیزند . پرسیدم : فدایت گردم ! صابرین و متصبرین چه کسانی هستند ؟ حضرت فرمود : ((صابرین)) کسانی هستند که بر انجام واجبات پایداری می کنند و از آن شانه تهی نمی نمایند . و متصبران کسانی هستند که از معاصی اجتناب کرده و این حالت را بشدت حفظ می کنند)) . (۲۷۴) شکیبایی بر انجام واجبات الهی و خویشنداری و تحمل ترک و دوری از گناهان از برترین و مهمترین عبادات بشمار می رود و آدمی را بر مهار کردن هواهای نفسانی و گرایش های انحرافی و کجروی قادر می سازد و زمام نفس را در کف با کفایت عقل می گذرد .

روزها را شوم ندانیم

اسلام با تمام عبادات و سنت های جاهلی از جمله اعتقاد به شومی پاره ای از روزها که مورد قبول جامعه جاهلی بود به نبرد برخاست و به صراحت گفت روزها نقشی در بد و نیک آدمی ندارد نه سودی می رساند و نه زیانی را برطرف می کند و تمامی

حوادث طبق ناموس الهی و سنن تغییرناپذیر هستی بخش، جریان دارد و سررشته عالم به دست خداست. امام هادی - علیه السلام - نیز این اعتقاد را در عقل و دل اصحاب خود استوار می ساخت از جمله حسن بن مسعود (۲۷۵) نقل می کنید که: روزی انگشتم زخم برداشت و در راه با مرکب سواری برخورد کردم که شانه ام آسیب دید و پس از آن وارد جمعیتی شدم و لباس هایم پاره گشت همینکه خدمت حضرت ابوالحسن هادی - علیه السلام - رسیدم گفتم: خداوند مرا از شرّ این روز آسوده بدارد چه روز شوم و بد شگونی هستی! حضرت به من فرمود: ای حسن تو هم که با ما رفت و آمد داری گناهت را به گردن بی گناه می گذاری. حسن می گوید: عاقلم به سر، باز آمد و دانستم خطا کرده ام پس گفتم: ای آقای من استغفار می کنم و از خداوند آمرزش می خواهم. حضرت فرمود: ای حسن روزگار را چه گناهی است که چون به سزای کردار خویش می رسید آن را شوم می شمارید! حسن گفت: برای همیشه استغفار می کنم (و دیگر خطای خود را تکرار نخواهم کرد) یابن رسول الله این توبه من باشد. حضرت فرمود: به خدا سوختن نبخشد و خداوند بخاطر سرزنش کردن روزها - که گناهی ندارند - شما را مجازات خواهد کرد. ای حسن آیا نمی دانی این خداوند است که در دنیا و آخرت پاداش و کیفر اعمال شما را می دهد؟ عرض کردم: آری، آقای من. حضرت فرمود: به راه خطا مرو و روزها را مؤثر در احکام الهی بدان و نقشی به عهده آنها مگذار. حسن می گوید: عرض کردم اطاعت می کنم آقای من. (۲۷۶) پیامبر اکرم در حدیث رفع فرمود: کسی که به شوم بودن ایام معتقد باشد بویی از اسلام نبرده و خارج از ملت اسلامی است. امام هادی همین مطلب را بشدت مورد تأکید قرار می دهد و از مؤمن می خواهد با عزمی راسخ و اراده ای به استواری کوه موانع را از سر راه بردارد و در راه صواب گام زند نه اوهامی او را سست کنند و نه شوم دانستن او را کند (مگر آنکه خدای ناکرده بخواهد بکاری نامشروع دست یازد).

پاکیزگی

امام - علیه السلام - مسلمانان را به پاکیزگی و آراستگی فرا خوانده و می فرمود: ((ان الله يحب الجمال والتجمل، و یکره البؤس، و البائس، فان الله عزوجل اذا انعم علی عبده نعمه احب ان یری علیه اثرها، فقیل له و کیف ذلک؟ قال: ینظف ثوبه، و یطیب ریحہ، و یحسن داره، و یکنس افنیته، حتی ان السراج قبل مغیب الشمس ینفی الفقر، و یزید فی الرزق)). (۲۷۷) (خداوند زیبایی و آراستگی را دوست می دارد، آلودگی و آشفتگی را برای مؤمن نمی پسندد. خداوند دوست دارد اثر نعمت خود را بر بنده اش ببیند و او باید جلوه های عطاهای خدایی را نشان دهد. به حضرت گفتند چگونه اثر نعمت را ظاهر کند؟ حضرت فرمود: لباس خود را پاکیزه نگهدارد، خود را خوشبو کند، خانه اش را نیکو بدارد و حیاط آن را جارو کند. حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید، فقر و تهیدستی را از بین می برد و روزی را افزون می کند)).

کسب حلال دشوار است

سید بن طاووس به سند خود از محمد بن هارون جلاب روایت می کند که گفت: به آقایم علی بن محمد هادی - علیه السلام - عرض کردم: ما از پدران شما نقل کرده ایم که روزگاری فرا می رسد که در آن کمیاب تر از برادری همدم و (به دست آوردن) درهمی حلال نخواهد بود. حضرت به من پاسخ داد: ای محمد! برادر همدم یافت می شود لیکن تو در روزگاری بسر میبری که نادرتر از درهمی حلال و برادری در راه خداوند متعال چیزی نیست. (۲۷۸) ندرت و کمیابی پول حلال ناشی از رعایت نکردن حدود شرع در کسب و کار و تلاش و حرص در اندوختن ثروت از هر راهی می باشد. برادر همدمی که به دنبال منافع و مصالح برادرش باشد در هر زمان و مکانی بوده است لیکن برادری که در همه حال خدا را در نظر داشته باشد و بخواهد برادرش را از ارتکاب معاصی باز دارد و او را به انجام امور خیر وادار کند در تمامی مراحل انسانیت نادر بوده و هست. چرا از مرگ هراسانند؟

از حضرت امام هادی - علیه السلام - پرسیدند: چرا برخی از مسلمانان مرگ را ناخوش می دارند؟ حضرت پاسخ داد: ((لأنهم جهلوه فکروهه، و لو عرفوه و كانوا من اولیاء الله عزوجل لا-حبوه، و لعلموا ان الا-خره خر من الدنيا...)). ((زیرا آنان از حقیقت مرگ بی خبرند لذا آن را ناخوشایند می شمارند، و اگر آن را می شناختند و خود از اولیا و دوستان خداوند بودند، مرگ را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت بهتر از دنیاست...)). سپس حضرت متوجه اصحاب خویش گشته و فرمود: ((چرا کودک و دیوانه از خوردن داروهای شفابخش و درمانگر امتناع می کنند؟)). آنان پاسخ دادند: زیرا منافع و فایده داروها را درک نمی کنند و نمی شناسند. حضرت فرمود: ((سوگند به آنکه محمد را به حق به پیامبری برانگیخت! هر کس خود را برای مرگ آماده کرده باشد (و توشه راه را همراه خود کند) مرگ را سودمندتر از این داروی شفابخش کودک بیمار و دیوانه خواهد یافت. اگر این جاهلان می دانستند مرگ، آنان را به چه سرانجام نیکویی می رساند خواستار آن می شدند به همان شدتی که عاقل دوراندیش خواهان دارو برای دفع آفات و حفظ بهبود می گردد)). (۲۷۹) در حدیث دیگری امام حقیقت مرگ را آشکار ساخته و بر آن است که مؤمن شایسته است هنگام مرگ آرامش خود را حفظ کند و غمگین نگردد. حضرت به عبادت یکی از اصحاب خود رفت همینکه وارد خانه اش شد او را از ترس مرگ گریان یافت، امام او را مخاطب ساخته فرمود: ((ای بنده خدا! بدانجهت از مرگ هراسانی که آن را نمی شناسی، اگر بدنت چرک و کثیف شود و از کثافت و انبوهی چرک ها آزرده شوی زخم و دمل نیز در تنت به وجود آید و بدانی شستشوی تن در حمام تمامی این آلودگی و زخم های چرکین را از بین می برد آیا نمی خواهی به گرمابه بروی و خود را پاک و آسوده می سازی؟ یا اینکه ترجیح می دهی تنت همچنان چرک باشد و به حمام بروی؟)). بیمار بسرعت پاسخ داد: آری یابن رسول الله - درود و رحمت خداوند بر تو و خاندانت باد - قطعاً به حمام خواهم رفت. حضرت پاسخ داد: ((مرگ در حقیقت همین حمام است که آخرین آلودگی های گناهانت را پاک می کند و جرائم اعمال را می زداید و هنگامی که مرگ به سراغت آمد و تو را فرا گرفت از هر رنج و شکنجه های آسوده می گردی و به همه شادی ها و آمال خود می رسی)). بیمار آرام شد و آماده پذیرش مرگ گردید و از فرمان خداوند خشنود گشت. (۲۸۰) خواب مرگ، رنج ها و اندوه مؤمن را از بین می برد و او را در خانه تنعم و بهشت برین جای می دهد.

توبه نصوح

احمد بن هلال از امام هادی - علیه السلام - درباره توبه نصوح پرسش کرد. حضرت پاسخ داد: ((آنکه باطن آدمی مانند ظاهر و بلکه برتر از آن باشد)). (۲۸۱) حقیقت توبه عبارت است از: کنده شدن از گناهان، تصفیه روح و تطهیر نفس و صفات آن و بالاخره مطابقت باطن با ظاهر و حتی بهتر بودن درون از ظاهر. معنای رجیم سید بزرگوار عبدالعظیم حسنی می گوید: شنیدم حضرت هادی - علیه السلام - می فرمود: ((معنای رجیم - که صفت شیطان است - رانده شده از مواضع خیر و نیکی و سنگباران شده با لعن است و مؤمنی او را یاد نمی کند مگر آنکه به او لعنت می فرستد. در علم خدا مقرر است که پس از ظهور حضرت قائم ((عجل الله تعالی فرجه -)) مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه او را با سنگ رجم خواهد کرد همانگونه که پیش از آن با لعن رجم می شد)). (۲۸۲) همه شرور و گناهان روی زمین به شیطان بر می گردد و اوست که با وسوسه های خود آدمی را به گناه وادار ساخته و در گرداب معاصی غرق می کند. سفلگان حضرت امام هادی فرمود: ((الغوغاء قتلہ الانبیاء، و العامه مشتقه من العمی، و ما رضی الله عنهم ان شبههم بالانعام حتی قال: بل هم اضل...)). (۲۸۳) (افراد سفله و فرومایه کشندگان پیامبران هستند و عامه برگرفته از عمی (کوری) است و خداوند از اینکه آنان را به چهارپایان تشبیه کند خشنود نگشت تا آنکه فرمود: ((بلکه گمراه تر از چهارپایان هستند)). ((غوغاء)) مردمی هستند که داری هیچ آگاهی اجتماعی و دینی نمی باشند و به وسیله ستمگران تحریک می شوند تا پیامبران و مصلحان را به شهادت برسانند. و آنان همواره آلت دست نیروهای حق ستیز می باشند و مقاصد

آنان را اجرا می کنند .

پاره های نور

قسمت اول

از امام هادی - علیه السلام - مجموعه ای از کلمات زرین نقل شده است که از زیباترین جلوه های اندیشه اسلامی بشمار می رود . این کلمات قصار به مسائل گوناگون تربیتی ، اخلاقی و روانی پرداخته و به عنوان میراثی گرانقدر از تعدی روزگار محفوظ مانده و به دست ما رسیده است که ما بخشی از آنها را در زیر می آوریم : ۱ - امام هادی - علیه السلام - فرمود : ((خیر من الخیر فاعله ، و اجمل من الجمیل قائله ، و ارجح من العلم عامله ...)) .)) ((بهتر از نیکی ، انجام دهنده آن و زیباتر از زیبا ، گوینده آن و برتر از علم ، بکار گیرنده آنست ...)) . امام در این سخنان به ستایش از سه کس پرداخته است : الف - عامل نیکی و خیر ، او بخاطر داشتن ارزش های اخلاقی از ((خیر)) که یک خصیصه اخلاقی است برتر می باشد . ب - خوش زبان ، او بخاطر خوبی هایی که به مردم می کند و معیارهای ارزشمند روانی زیباتر از زیباست . ج - آن کس که به دانش خود عمل می کند ، برتر از دانش است زیرا علم وسیله ای است برای عمل و خودسازی پس کسی که علم را بکار بندد رسالت خود را انجام داده علم را حفظ می کند و منزلت خود را بالا می برد و بدینسان برتر از علم خواهد بود . ۲ - حضرت هادی - علیه السلام - به یکی از موالی خود فرمود : ((عاتب فلانا و قل له : ان الله اذا اراد بعید خیرا اذا عوتب قبل ...)) .)) ((فلانی را سرزنش کن و به او بگو : خداوند هر گاه برای بنده اش خیری تدارک ببیند حالت سرزنش پذیری و نرنجیدن را در او به وجود می آورد ...)) . هنگامی که سرزنش و نکوهش با چنین سخنان شیرینی همراه باشد ، کینه و دشمنی را از بین می برد و دوستی و محبت را گسترش می دهد . ۳ - امام - علیه السلام - فرمود : ((من ساءل فوق قدر حقه فهو اولی بالحرمان ...)) .)) ((هر کس بیش از حق خود طلب کند سزاوار ناکامی و بی بهرگی است ...)) . کسی که بالاتر از استحقاق خود توقع دارد ، خویش را در معرض نومیدی و دست نیافتن به مطلوب قرار می دهد . ۴ - حضرت هادی - علیه السلام - فرمود : ((صلاح من جهل الکرامه هوانه ؛)) هر که ارزش کرامت و بزرگواری را نداند شایسته خواری و خفت است)) . چقدر این سخن زیبا و دقیق است کسی که ارزش های انسانی را سبک می شمارد و کرامت را درک نمی کند سزاوار خفت ، خواری ، اعراض و روی گردانی است . ۵ - امام - علیه السلام - می فرماید : ((الحلم ان تملک الانسان ، و تکظم غیظک مع القدره علیه ...)) .)) ((حلم و بردباری آنست که مالک نفس خویش باشی و هنگام قدرت (بر انجام مقصودت) خشم خود را فرو دهی ...)) . شکیبایی و حلم جز این نیست که انسان بر نفس و اعصاب خود کنترل داشته باشد و اسیر عوامل و اسباب خشم نگردد . ۶ - حضرت فرمود : ((الناس فی الدنیا بالمال ، و فی الاخره بالاعمال ... ؛)) وجود آدمی در دنیا به ((مال)) و در آخرت به ((اعمال)) است ...)) . ۷ - امام - علیه السلام - فرمود : ((من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه ... ؛)) هر که از خود خشنود بود ، نکوهش گران بسیاری خواهد داشت ...)) . هر کس تندرویهای درونی خود را مهار نکند و از رفتارهای نابهنجار و انحرافی خود خرسند گردد خودش را در معرض انتقاد و نکوهش و ناخشنودی مردم قرار داده است . ۸ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود : ((تریک المقادیر ما لا یخطر بالک ... ؛)) تقدیرات الهی چیزهایی به تو نشان می دهند که تصور آن را هم نداری ...)) . تقدیر الهی که شامل انسان و تمامی مخلوقات است چنان مسائل عجیب و حوادث حیرت آوری را به انسان نشان می دهد که به ذهنش هم خطور نکرده است . ۹ - امام - علیه السلام - می فرماید : ((شر الرزیه سوء الخلق ... ؛)) بدترین مصیبت ، کج خلقی است ...)) . یکی از بزرگترین مصیبت ها خوی بد و کج رفتاری است که انسان را دچار مشکلات و سختی های بیشماری می سازد و اندوهی بزرگ برای او فراهم می آورد . ۱۰ - دهمین اختر تابناک ولایت می

فرماید: ((الغنى قلبه تمنيك، و الرضى بما يكفيك، و الفقر شره النفس، و شدة القنوط، و المذلة اتباع اليسير، و النظر فى الحقيير . . .)) ((سرمایه حقیقی آرزوی کم داشتن و خرسندی به آن چیزی است که تو را کفایت کند و فقر حقیقی، آزمندی نفس و نومییدی زیاد است و ذلت و درماندگی، کوتاه نگری و چشم داشت به اشیای حقیر است . . .)) در بیان فوق حضرت به تعریف کامل مفاهیم زیر می پردازد: الف) توانگری: امام توانگری را به داشتن مسکوکات و غیر آن نمی داند بلکه سرمایه واقعی، آرزوی کم و خشنود به آن مقدار است که انسان را به کفایت کند. ب) تنگدستی: فقر و درویشی به مال اندک نیست بلکه آزمندی نفس و نومییدی بسیار انسان فقر حقیقی است. ج) فرومایگی: خواری و خفت انسان در پیروی انسان در پیروی مسائل حقیر و پیش پا افتاده است و عدم توجه به ارزش هایی است که کرامت انسانی را حفظ می کند و منزلت آدمی را بالا می برد. ۱۱ - از حضرت درباره حزم و دوراندیشی پرسش کردند، ایشان پاسخ داد: ((هو ان تنظر فرصتك و تعاجل ما امنك؛)) حزم آنست که منتظر فرصت خود باشی و به آنچه در توان داری پردازی. حزم و دوراندیشی آنست که آدمی از فرصت های پیش آمده به خوبی استفاده کند و اجازه ندهد فرصت از دستش برود. ۱۲ - امام هادی فرمود: ((راكب الحرون - و هو الفرس الذی لا ینقاد - اسیر نفسه . . .؛)) توسن سوار - اسب چموش - کسی است که اسیر نفس خودش باشد . . .)) مقصود امام آنست که آنکه در وادی گمراهی گام می زند و به راه های انحرافی دلبسته است اسیر نفس خود است و مانند کسی است که بر حیوان چموشی بنشیند و در دره های عمیق سقوط کند. ۱۳ - امام دهم می فرماید: ((الجاهل اسیر لسانه؛)) نادان و جاهل اسیر زبان خود است. شکی نیست که شخص ناآگاه و نادان در بند و گرفتار زبان خود است و این زبان نیاموخته و رها، مشکلات و گرفتاری های زیادی برای صاحبش فراهم می کند. ۱۴ - حضرت امام هادی فرمود: ((المراء یفسد الصداقة القديمة، و یحلل العقد العقده الوثیقه و اقل ما فیہ ان تكون المغالبه، و المغالبه اءس اسباب القطیعه . . .)) ((مراء و ستیزه، دوستی های کهن را بر باد می دهد و پیوندهای استوار را از هم می گسلد و کمترین پیامد آن، انتظار مغالبه و پیروز شدن بر یکدیگر است که ریشه و بنیاد جدایی ها می باشد . . .)) ((ستیزه)) یا مجادله و پرخاش عامل بهم خوردن دوستی ها و کم شدن محبت است و به دنبال خود دشمنی و ناخشنودی بسیار دارد. ۱۵ - حضرت امام هادی می فرماید: ((العتاب مفتاح التعالی، و العتاب خیر من الحقد . . .؛)) سرزنش، کلید برتری جویی است و سرزنش از کینه بهتر است . . .)) شکی نیست که عتاب و پرخاش عامل مهمی برای برتری جویی بشمار می رود و کلید شر و بدی است لیکن با این همه بهتر از کینه داشتن انسان از برادرش می باشد. ۱۶ - یکی از یاران امام هادی - علیه السلام - به ستایش ایشان پرداخت و در این کار زیاده روی کرد حضرت به او گفت: ((ان کثرة الملق یهجم علی الفطنه، فاذا حلت من اخیک محل الثقة فاعدل عن الملق الی حسن النیه . . .)) ((تملق زیاد بر هوشیاری و زیرکی آدمی می شورد (و آن را از بین می برد) اگر در برادرت صفت نیکی دیدی به جای تملق گویی به او حسن ظن داشته باش و نیت خود را درباره اش نیکو کن . . .)) اسلام از تملق گویی بیزار است زیرا نشانه ضعف و ناتوانی شخصیت است و آن را برای مسلمانان نمی پسندد بلکه از آنان می خواهد در تمام مراحل زندگی عزیز و سربلند باشند و از تذلل و خود کم بینی پرهیزند. ۱۷ - حضرت امام هادی می فرماید: ((المصیبه للصابر واحده، و للجاجع اثنان . . .؛)) مصیبت و اندوه برای شکیبا یکی است و برای ناشکیب و اهل جزع دو تاست . . .)) انسان اگر درباره حادثه غیر منتظره و ناخوشایند صبر پیشه کند تنها یک مصیبت و ناراحتی دارد ولی اگر اختیار از کف بدهد و به جزع و فزع پردازد دو ناراحتی و اندوه خواهد داشت: اندوه اولی و اندوه و مصیبت ناشی از جزع و ناشکیبایی. ۱۸ - امام هادی - علیه السلام - می فرماید: ((الحسد ماحق الحسنات، و الزهو جالب المقت . . .؛)) حسد حسنات را از بین می برد و غرور و خودپسندی، موجب نفرت و بیزاری می گردد . . .)) امام درباره حسد و رشک هشدار می دهد زیرا این رذیله گناه بزرگی است و اخبار متضاهر و فراوانی داریم دال بر آنکه همانگونه که آتش، چوب خشک را می سوزاند و از بین می برد حسد نیکی ها را نابود می سازد. غرور و تکبر نیز از جمله رذائلی هست که نفرت و ناخوشایندی مردم را از شخص متکبر

در پی دارد و امام مردم را از این رذیله برحذر می دارد . ۱۹ - حضرت امام هادی - علیه السلام - می فرماید : ((العجب صارف عن طلب العلم ، وداع الى التخمط في الجهل)) . ((خودپسندی ، انسان را از دانش جویی باز می دارد و به تکبر و خودخواهی جاهلانه فرا می خواند)) . از خود راضی بودن و احساس کمال آدمی را از زیاده طلبی علمی باز می دارد و او را بی نیاز از خودسازی وانمود می کند در نتیجه به دانسته های خود اکتفا می کند و همین عین جهل و کوری قلب است . ۲۰ - حضرت فرمود : ((البخل اذم الا خلاق ، و الطمع سجيئة سيئة ...)) . ((بخل ، نکوهیده ترین خوی است و آزمندی خصلتی است پلید ...)) . امام ، ما را از بخل و خست و لثامت طبع برحذر می دارد زیرا پست ترین و زشت ترین رذیله اخلاقی است . حضرت همچنان درباره آزمندی هشدار می دهد زیرا صفتی است نفرت انگیز و مشکل آفرین و دارنده این صفت سختی ها و زحمت ها در زندگی خواهد کشید . ۲۱ - امام هادی - علیه السلام - می فرماید : ((مخالطة الاشرار تدل على شر من يخالطهم ...)) . ((معاشرت و همنشینی و همدمی با بدان نشانه بدی و شرارت فرد معاشر و همنشین با آنان است ...)) . مسلمان کسی که با اشرار و کجروان ، مجالست و مصاحبت دارد خود نیز از همان خمیره سرشته شده است و اگر او فرد شریف و درستکاری بود با بدان نمی نشست . ((الجنس الى الجنس بميل)) .

قسمت دوم (۲)

۲۲ - حضرت فرمود : ((الكفر للنعم امارة البطر ، و سبب للتغيير ...)) . ((کفران نعمت ها ، نشانه سرمستی و باعث تغییر و زوال (نعمت) است ...)) . آنکه بجای سپاس و شکر منعم کفران نعمت می کند سرمست شده و پا از گلیم خود فراتر گذاشته است و دیگر خود را بنده نمی داند . همین احساس موجب زوال نعمت شده او را به خاک خواهد نشانند . ۲۳ - حضرت می فرماید : ((اللجاجة مسلبة للسلامة ، و مؤ دية للندامة ...)) . ((لجاجت سلامتی را از آدمی می گیرد و عاقبت او را پشیمان می کند ...)) . لجاجت و پافشاری در به دست آوردن خواسته ای در صورتی که مصلحت در صبر، متانت و آرامش باشد، سلامت را زایل و آدمی را دچار ندامت و پشیمانی می کند لذا امام بشدت آن را نهی می فرماید و از ما می خواهد این حالت را از خود دور کنیم . در حدیث دیگری لجاجت را از بین برنده راء و اندیشه معرفی می کند . ۲۴ - امام هادی می فرماید : ((الهزء فكاهة السفهاء و صناعة الجهال ...)) . ((مسخره کردن ، تفریح ابلهان و کار جاهلان و نادانان است ...)) . دست انداختن مردم و مسخره و تحقیر کردن آنان سرمایه ناآگاهان و تفریح ابلهان است که کار دیگری جز سبک کردن خلق خدا ندارند . ۲۵ - حضرت هادی - علیه السلام - می فرماید : ((العقوق يعقب القلة ، و يؤ دى الى الذلة ...)) . ((عقوق (زیر پا گذاشتن حقوق والدین) کاستی به دنبال دارد و موجب خواری و سرافکنگی می گردد ...)) . عصیان و ترک سبکی نسبت به ((پدر)) پیامدهای ناخوشایندی زیادی از جمله کاهش نسل و شیوع خفت و خواری میان افراد خانواده دارد . ۲۶ - حضرت امام هادی - علیه السلام - می فرماید : ((السهر الذ للمنام ، و الجوع يزيد في طيب الطعام ...)) . ((شب بیداری ، خواب را شیرین تر و گرسنگی ، غذا را گواراتر می سازد ...)) . انسان اگر شب را صرف بیداری کند لذتبخش ترین چیز برای او خواب خواهد بود همانطور که اگر گرسنگی بکشد غذا هر چند ناگوار باشد به کامش شیرین و گوارا خواهد شد . ۲۷ - امام هادی - علیه السلام - به یکی از یاران خود فرمود : ((اذکر مصرعك بين يدى اهلك حيث لاطيب يمنعك ، و لا حبيب ينفعك ...)) . ((بستر مرگت را در میان خانواده ات به یاد آور که نه طبیعی مانع مرگت تو خواهد بود و نه دوستی به تو سودی تواند رساند ...)) . این جملات انسان را به خودسازی ، تهذیب نفس ، به راه صلاح آوردن آن و تواضع فرو می خواند . آدمی هنگامی که همواره به یاد واپسین دم زندگی خود باشد سرکشی نمی کند و به حق دیگران دست اندازی نخواهد کرد . ۲۸ - حضرت امام هادی - علیه السلام - می فرماید : ((اذکر حسرات التفريط باخذ تقديم الحزم ...)) . ((افسوس تفریط کردن را به یاد آورد و حزم و دوراندیشی را پیشه ساز ...)) . امام - علیه السلام - با این

سخنان تابناک به حزم و دوراندیشی و اجتناب از تفریط که افسوس و رنج را برای انسان به دنبال دارد فرا می خواند . ۲۹ - حضرت امام هادی می فرماید : (((ما استراح ذوالحرص و الحکمه . . . ؛)) دو کس تن به آسایش ندهند : آزمند و حکمت خواه . . .)) . این جمله حالات حریص و حکمت طلب را به خوبی بیان می کند حریص در تلاش و رنج مدام برای افزایش خواسته و حفاظت از دارایی خود است و حکمتجو نیز زندگی خویش را صرف افزایش معلومات و دانسته های خویش می کند . ۳۰ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود : (((لانجع فی الطبايع الفاسده . . . ؛)) طبايع فاسد و پليد را درمانی نیست . . .)) . بیشتر منحرفین و افراد دارای طبع پليد و رفتار کجروانه را درمانی نیست و نصیحت و پند دادن به آنان سودی به بار نمی آورد . ۳۱ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود : (((من لم یحسن ان یمنع لم یحسن ان یعطی . . . ؛)) آنکه نتواند خوب باز دارد نمی تواند خوب ببخشد . . .)) . کسی که فاقد ارزش های فکری و اجتماعی است همانطور که نمی تواند به خوبی باز دارد نمی تواند نیک عطا کند . ۳۲ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود : (((شر من الشر جالبه ، و اهل من الهول راکبه . . . ؛)) خواهان شرّ و بدی از آن شرورتر و هراسناک تر از هراس کسی است که به دنبال آنست . . .)) . آنکه برای خود و یا جامعه اش شرّی می خواهد از شرّ و پليدتر است و آنکه به امور هراس انگیز می پردازد، خود هراسناک تر از هول و دهشت است . ۳۳ - حضرت امام هادی - علیه السلام - می فرماید : (((ایاک و الحسد فانه بین فیک ، و لا یعمل فی عدوک . . . ؛)) از حسد پرهیزید که اثر آن در شما ظاهر می گردد و گزندی به دشمنانتان نمی رساند . . .)) . قدر مسلم آنست که رشک و حسد در دل شخص حسود می ماند و می پوسد و آثاری تلخ از خود بجای می گذارد در حالی که کمترین زیانی به شخص محسود (و هدف حسادت) نمی رساند . ۳۴ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود : (((اذا کان زمان العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان یظن باحد سوء حتی یعلم ذلک منه ، و اذا کان زمان الجور اغلب فیه من العدل فلیس لا حد ان یظن باحد خیرا ما لم یعلم ذلک منه . . .)) .)) (اگر زمانه را عدل فرا گرفت و عدالت بیش از ستم بود حرام است به کسی سوء ظن داشته باشیم مگر اینکه بدانیم فرد مورد نظر واقعا استحقاق این سوء ظن را دارد و اگر زمانه را ستم فرا گرفت و حق کشی بیش از عدل بود کسی حق ندارد نسبت به دیگری حسن ظن داشته باشد مگر اینکه یقین کند . . .)) . وقتی عدالت اجتماعی و حق ، جامعه را فرا می گیرد کسی حق ندارد نسبت به دیگری سوء ظن داشته باشد و اما اگر ظلم و ستم بر جامعه حاکم باشد کسی را نرسد که بیخود نسبت به دیگری گمان نیک برد مگر اینکه مطمئن گردد . ۳۵ - حضرت امام هادی به متوکل فرمود : (((لا تطلب الصفاء ممکن کدرت علیه ، و لا الوفاء ممن غدرت به ، و لا النصیح ممن صرفت سوء ظنک الیه ، فانما قلب غیرک لک کقلبک له . . .)) .)) (از آنکه زندگیش را تلخ کرده ای توقع صفا نداشته باش و نسبت به هر کس پیمان شکنی کردی خواستار وفاداری او مباش . و انتظار نصیحت از آنکه بدو بدگمان هستی نداشته باش زیرا دل و اندیشه دیگران مانند خودت است . . .)) . این سخنان زرّین از زیباترین بیانات حضرت است و در آن متوکل را از انتظار بیهوده ((وفا))، ((نصیحت)) و ((صفا)) از کسانی که زندگیشان را تلخ کرده است و با ظلم و ستم خویش او ناجوانمردیهایش آنان را در تنگنا گذاشته است بر حذر می دارد زیرا تمامی آنان دشمنان او هستند . ۳۶ - حضرت فرمود : (((ابقوا النعم بحسن مجاورتها، و التمسوا الزیاده فیها بالشکر علیها، و اعلموا ان النفس اقبل شیء لما اعطیت ، و امنع شیء لما منعت فاحملوها علی مطیة لا تبطئی . . .)) .)) (با نیکی نعمت های را پایداری کنید و با سپاس و شکر فزونی آنها را بخواهید و بدانید نفس خود را هر چه بدهید می پذیرد و از هر چه باز دارید باز می ایستد پس آن را بر مرکبی راهوار قرار دهید . . .)) . امام - علیه السلام - نیکی کردن به مردم را عاملی برای دوام و بقای نعمت می داند و سپاسگزاری منعم را موجب افزونی آن می شمارد و مصداق بارز شکر، انفاق به فقرا و دستگیری ضعیفان است . در قسمت آخر سخن ، حضرت بر لزوم خودسازی و تهذیب نفس و کنترل آن تاءکید می ورزد زیرا اگر نفس را بخود واگذارند آدمی را به درّه هلاکت و ضلالت می اندازد . ۳۷ - حضرت فرمود : (((الجهل و البخل اذم الاخلاق . . . ؛)) جهل و بخل پست ترین صفت های اخلاقی است . . .)) . شکی نیست که نادانی و تنگ چشمی از صفات رذیله بوده و انسان را از خدا

دور می کند. دارنده این صفات زندگی خود را همچون حیوان یله ای می گذرانند و به پایان می رسانند. ۳۸ - امام هادی می فرماید: ((حسن الصورة جمال ظاهر، و حسن العقل جمال باطن...؛)) خوب رویی، زیبایی ظاهر و خردمندی، زیبایی باطن است...)). چهره زیبا موجب دلفریبی و جمال ظاهری انسان است امّا زیبایی حقیقی آدمی در پختگی عقل و کمالات اوست. ۳۹ - حضرت هادی - علیه السلام - فرمود: ((ان من الغرة بالله ان يصير العبد على المعصية و يتمنى على الله المغفرة...)). ((از نشانه های مغرور شدن و ایمنی از مکر خدا آنست که بنده بر گناه اصرار ورزد و پافشاری کند و همچنان خواهان آمرزش خدا باشد...)). کسی که پی در پی به گناه رو می آورد و کجروی می کند و در عین حال از خداوند طلب آمرزش می کند در حقیقت خود را فریفته است و از مکر خدا خویش را ایمن می داند زیرا آمرزش تنها شامل کسانی می گردد که پس از گناه از صمیم قلب پشیمان می گردند و خالصانه توبه می کنند. ۴۰ - امام هادی - علیه السلام - فرمود: ((لو سلك الناس واديا وسيعا لسلك وادي رجل عبدالله وحده خالصا...)). ((اگر همه مردم به راهی هموار پا گذارند من راهی را بر می گزینم که عبادت خالصانه برای خدا در آن باشد...)). سیره و روش امام - علیه السلام - آنست که در همه حال رضای خدا را در نظر می گیرد و راهی را انتخاب می کند که شاهد مقصود را در آغوش گیرد و در این راه از تنهایی هراسی ندارد اگر چه دیگران به راهی جز آن بروند. ۴۱ - حضرت فرمود: ((والغضب على من تملك لؤم...؛)) خشم گرفتن بر زیردستان، دلیل پستی آدم است...)). ۴۲ - امام فرمود: ((الشاکر اسعد بالشکر منه بالعمه التي اوجب الشکر، لان النعم متاع و الشکر نعم...)). ((شکر گزار به خود شکر سعادتمندتر است از نعمتی که باعث شکر شده، زیرا نعمت متاع دنیاست و شکر نعمت دنیا و آخرت...)). ۴۳ - حضرت امام هادی فرمود: ((ان الله جعل الدنيا دار بلوی، و الاخرة دار عقبی، و جعل بلوی الدنيا لثواب الاخرة سببا، و ثواب الاخرة من بلوی الدنيا عوضا...)). ((خداوند دنیا را خانه آزمایش و آخرت را محل بقا و پاداش قرار داده است و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت نموده و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است...)). ۴۴ - حضرت امام هادی - علیه السلام - فرمود: ((ان الظالم الحالم یکاد ان یغطى على ظلمه یحمله، و ان المحق السفیه یکاد ان یطفیء نور حقه بسفهه...)). ((ستمگر بردبار و حلیم ممکن است بتواند بر ظلم و ستم خود به وسیله حلم خویش سرپوش بگذارد و حق دار نابخرد بسا که با سفاهت خود نور حق خویش را خاموش کند...)). ۴۵ - حضرت فرمود: ((من جمع لك وده فاجمع له طاعتك...؛)) آنکه دوستی خود را خالصانه تقدیمت کند با اطاعت و پذیرش نظرش خالصانه به او پاسخ مثبت بده...)). ۴۶ - حضرت - علیه السلام - فرمود: ((من هانت علیه نفسه فلا تءمن شره...؛)) آنکه نفس و شخصیتش برایش حقیر است از شَرش آسوده مباش...)). ۴۷ - حضرت - علیه السلام - فرمود: ((الدنيا سوق ربح فیها قوم، و خسر فیها آخرون...)). ((دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می برند و گروهی دیگر ضرر. در اینجا بحث از برخی کلمات قصار و حکم امام را به پایان می بریم و همین مقدار کم به خوبی گویای لطافت روح و وسعت اندیشه حضرت است که او را در اوج قله تفکر انسانی قرار می دهد. (۲۸۴)

اصحاب امام و راویان حدیثان

اشاره

تنوع علم، گسترده گی معارف و تسلط بر تفسیر قرآن، فقه، آداب اسلامی، اخلاق و دیگر دانش ها امام هادی را شاخص ترین فرد عصرشان ساخته بود و دانش پژوهان از هر سوی قصد خانه ایشان می کردند و از آن دریای بیکران علم سیراب می شدند. اصحاب و یاران ائمه اطهار نمایندگان خط مسؤ ولیت در اسلام بودند و پیام اسلام را از تباه شدن حفظ کردند، آنان به ائمه پیوستند و از سرچشمه جوشان معارف آنان بهره ها جستند و روایات و احادیثی نقل کردند و آنها را در مجموعه هایی تحت عنوان کلی ((اصل

((گرد آوردند و بدین گونه ((اصول اربعه)) به وجود آمد که مهمترین منبع ((کتب اربعه)) شیعه گشت و تمامی فقهای شیعه از این کتب برای استنباط احکام شرعی استفاده می کنند. خدمت اصحاب در حفظ و انتقال این میراث بزرگ انکارناپذیر است و اگر آنان نبودند این چنین میراث عظیم فکری اکنون در اختیار ما نبود؛ میراثی که دربردارنده اصالت، ابداع و نوآوری در زمینه های مختلف بشری است. نکته دیگری که اهمیت جهاد فکری و عقیدتی اصحاب و راویان را بیشتر نشان می دهد آنست که آنان در عصری زندگی می کردند که حکومت های اموی و عباسی تمام امکانات خود را بکار گرفته بودند تا مردم، امامان و آثارشان و حتی نامشان را فراموش کنند و مانع هر گونه تماس مردمی با ایشان می گشتند و در همین راستا هر کسی به خلاف سیاست رسمی، قدمی بر می داشت و نامی از ائمه اطهار می برد یا حدیثی از آنان نقل می کرد و یا سخنی در مدح و منقبت آنان می گفت بشدت تحت تعقیب قرار گرفته و یا به دار آویخته می شد یا آنکه سالیانی دراز در سیاهچال های زندان بسر می برد، لذا راویان حدیث بشدت از تصریح به نام ائمه خودداری می کردند و با کنایه و اشاره یا لقب و کنیه به امامان اشاره می کردند و می بینیم در احادیثی که هم اینک در کتب اربعه موجود است این مسئله بشدت آشکار است. بهر حال ما در اینجا به زندگی و نام اصحاب امام هادی اشاره می کنیم زیرا معتقدیم بحث از اصحاب، مکمل بحث درباره امام است و جنبه های مهمی از شخصیت امام را آشکار می سازد. ما نام اصحاب را به ترتیب الفبایی در زیر آورده ایم:

(الف)

۱- ((ابراهیم بن اسحاق)) : شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - و ثقه می شمارد . (۲۸۵) ۲- ((ابراهیم بن ابی بکر رازی)) : کنیه اش ابو محمد است و برقی او را از یاران امام هادی - علیه السلام - می شمارد . (۲۸۶) ۳- ((ابراهیم بن ادریس)) : شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کنند . (۲۸۷) ۴- ((ابراهیم بن اسحاق)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی و ثقه می داند، (۲۸۸) برقی نیز او را از یاران امام دانسته می گوید : ((شیخی است که بر او طعنی وارد نیست)). (۲۸۹) ۵- ((ابراهیم بن داوود یعقوبی)) : شیخ او را از یاران امام هادی می داند، (۲۹۰) برقی او را از یاران امام جواد و امام هادی - علیهما السلام - بر می شمارد (۲۹۱) و کشی او را از کسانی می داند که از امام هادی روایت کرده اند . (۲۹۲) ۶- ((ابراهیم بن شیبه)) : شیخ طوسی او را از یاران و اصحاب امام هادی معرفی می کند . (۲۹۳) ابراهیم نامه ای به حضرت نوشت و در آن از گروهی از دین خارج شده که به آشفتن و تخریب اندیشه اسلامی مشغول بودند شکایت کرد که ما بحث از این قضیه را در بخش مربوط به دوران امام پی می گیریم . ۷- ((ابراهیم بن عبده نیشابوری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بر می شمارد (۲۹۴) و کشی نقل می کند که امام حسن عسکری - علیه السلام - نامه ای به اسحاق بن اسماعیل نگاشت و در آن پس از سلام به ابراهیم بن عبده او را وکیل خود در اخذ حقوق شرعی ساخت . (۲۹۵) همچنین او را نزد عبدالله بن حمدویه بیهقی فرستاد و نامه ای به او داد که در آن آمده بود : ((اما بعد، ابراهیم بن عبده را به سوی شما گسیل داشتم تا اهل نواحی و ناحیه تو حقوق واجبه شرعیه را که بر گردن ایشان داریم به او بپردازند . من ابراهیم را امین و ثقه خود در آنجا نزد دوستدارانم می دانم . پس از خدا بترسند و حقوق خود را ادا کنند زیرا عذری را ترک و تاءخیر آن ندارند امیدوارم خداوند آنان را به سبب عصیان اولیای خود به شقاوت دچار نکند و آنان و تو را مورد مرحمت قرار دهد بخاطر رحمتی که بدانان داریم خداوند گشایش دهنده (روزی) و بزرگوار است . . .)). (۲۹۶) ۸- ((ابراهیم بن عقبه)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام ابوالحسن هادی - علیه السلام - بر می شمارند . (۲۹۷) او از امام ابو جعفر جواد و امام هادی - علیهما السلام - روایت کرده است و سهل بن زیاد و گروهی دیگر از او نقل حدیث کرده اند . (۲۹۸) ۹- ((ابراهیم بن محمد)) : شیخ ، ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری ((- سلام الله علیهما -)) معرفی می کند . (۲۹۹) ۱۰- ((ابراهیم بن محمد همدانی)) :

شیخ او را از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی - علیهم السلام - بر می شمارد (۳۰۰) و کَشّی می گوید: ((ابراهیم وکیل امام بود و چهل مرتبه حج کرد. (۳۰۱) او وکیل امام جواد بود و حضرت به او نوشت: حساب تو رسید خداوند عملت را بپذیرد و از آنان (که حقوق شرعی خود را پرداخت کرده اند) خشنود باشد و آنان را در دنیا و آخرت با ما قرار دهد، فلان مقدار دینار و فلان مقدار لباس به سویت فرستاده شد خداوند در آنها به تو برکت دهد و نعمت او بر تو سرازیر باشد. من به ((نضر)) نامه نوشتم و از او خواستم دست از تو بردارد و با تو مخالفت نکند و نوشتم که تو نزد ما از منزلت والایی برخورداری. به ((ایوب)) نیز نامه ای نگاشتم و همین دستور را به او دادم. همچنین به موالی همدان نامه ای نوشتم و به آنان فرمان دادم از تو اطاعت کنند و دستورات تو را بکار ببندند و بدانند مرا جز تو وکیلی نیست...)). (۳۰۲) این روایت (و نامه) به خوبی مقام و شأن و موقعیت ابراهیم را نزد امام - علیه السلام - نشان می دهد. ۱۱ - ((ابراهیم بن مهزیار)): شیخ طوسی او را از اصحاب امام جواد و امام هادی - علیهما السلام - بر می شمارد (۳۰۳) و نجاشی می گوید: کتاب ((البشارات)) از اوست. (۳۰۴) و کَشّی به سند خود از محمّد بن ابراهیم بن مهزیار نقل می کند که گفت: ((پدرم هنگام مرگ اموالی به من سپرد و علامت و نشانه ای که جز خداوند آن را نمی دانست به من داد و گفت: هر کس این نشانه را گفت اموال را به او واگذار کن، محمّد می گوید: من نیز به بغداد رفتم و در کاروانسرای منزل گرفتم، روز دوم پیرمردی آمده در را کوفت به غلامم گفتم: ببین چه کسی بر در است. او بیرون رفت و برگشت و گفت: پیرمردی بر در است، من هم به او اجازه دادم داخل شود و او داخل شد و گفت: من ((عمری)) هستم اموالی را که نزد خودت داری به من بده و سپس مقدار اموال و نشانه را گفت من نیز اموال را به او پرداختم)). (۳۰۵) این روایت دلیل آنست که ابراهیم بن مهزیار وکیل امام در گرفتن حقوق شرعی بوده است و طبیعتاً کسی را امام وکیل قرار می دهد که ثقه و امین و عادل باشد. ۱۲ - ((ابراهیم دهقان)): شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد (۳۰۶) لیکن چیز دیگری درباره او نمی گوید. ۱۳ - ((احمد بن اسحاق)): احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری قمی نماینده و پیک اهل قم بود و از امام جواد و امام هادی روایت می کرد و از خصّیصین امام حسن عسکری بشمار می رفت از او کتاب هایی با این عناوین بجا مانده است: الف - ((علل الصوم.)) ب - ((مسائل الرجال)) از امام هادی - علیه السلام - که احمد آن را جمع آوری کرد. (۳۰۷) ج - ((علل الصلاة.)) (۳۰۸) او از جمله کسانی است که حضرت مهدی (عج) را دیده اند و اخبار زیادی در ستایش و مدح او وارد شده است. (۳۰۹) ۱۴ - ((احمد بن اسحاق رازی)): شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۱۰) احمد از امام روایت می کرد و سهل بن زیاد از او نقل کرده است. (۳۱۱) ۱۵ - ((احمد بن اسماعیل)): احمد بن اسماعیل بن یقظین از اصحاب امام هادی است و برقی او را نام برده است. (۳۱۲) ۱۶ - ((احمد بن ابی عبدالله برقی)): شیخ او را با این عنوان از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد (۳۱۳) و نزدیک به چهل حدیث را با همین عنوان تویق کرده و در سند آنها واقع شده است. (۳۱۴) ۱۷ - ((احمد بن حسن)): احمد بن الحسن بن اسحاق بن سعد، شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۱۵) ۱۸ - ((احمد بن حسن)): احمد بن حسن بن علی بن محمّد بن فضال. می گویند: او فصیح و گشاده زبان بود و در حدیث، ثقه بشمار می رفت. برادرش علی بن الحسن و عده ای دیگر از کوفین از او روایت کرده اند. (۳۱۶) کتاب هایی از جمله: ((کتاب الصلاة و کتاب الوضوء)) از او بجا مانده است. وی در سال ۲۶۰ درگذشت. (۳۱۷) ۱۹ - ((احمد بن حمزه)): احمد بن حمزه بن یسع قمی ثقه است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۱۸) او از امام هادی و ابان بن عثمان، حسین بن المختار، زکریا بن آدم، محسن بن احمد و محمّد بن علی روایت کرده است و حسین بن سعید، عبدالله بن جعفر، علی بن مهزیار و دیگران از او روایت کرده اند. (۳۱۹) ۲۰ - ((احمد بن الخضیب)): شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کنند. (۳۲۰) ۲۱ - ((احمد بن زکریا)): احمد بن زکریا بن بابای قمی، برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۲۱) ۲۲ - ((احمد بن فضل)): شیخ طوسی او را با این عنوان از اصحاب امام

هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۳۲۲) ۲۳ - ((احمد بن محمد)) : احمد بن محمد السیادی البصری ، شیخ او را در رجال خویش از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بر می شمارد . (۳۲۳) ۲۴ - ((احمد بن محمد)) : احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی . شیخ او را از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام علی هادی - علیهم السلام - بر می شمارد . (۳۲۴) کتبه اش ابوجعفر بود و شیخ ، بزرگ و چهره موجه قمی ها بشمار می رفت و کسی بود که به نمایندگی از دیگران با پادشاه دیدار می کرد . از او کتاب هایی از جمله کتب زیر بجا مانده است : ((کتاب التوحید ، کتاب فضل النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - ، کتاب المتعه ، کتاب النوادر ، کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب فضائل العرب .)) (۳۲۵) ۲۵ - ((احمد بن هلال)) : احمد بن هلال الصبرتانی بغدادی ، شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد و او را متهم به غلو می کند . (۳۲۶) اخبار زیادی در مذمت و سرزنش و بی دینی او و دوری از او وارد شده است . ۲۶ - ((اسحاق بن اسماعیل)) : اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت ، شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارند . (۳۲۷) ۲۷ - ((اسحاق بن محمد بصری)) : شیخ و را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد و می گوید : او متهم به غلو است . (۳۲۸) و علامه می گوید : او متهم به غلو است و از اصحاب امام جواد بشمار می رود . (۳۲۹) ۲۸ - ((ایوب بن نوح)) : ایوب بن نوح بن دراج ، ثقه و امین است . نجاشی درباره او می گوید : ((ایوب ، وکیل امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بود و از منزلت بزرگی نزد آنان برخوردار بود ، او مورد اعتماد ، با ورع بسیار ، اهل عبادت زیاد ، و در نقل روایت ثقه بود . پدرش نوح بن دراج قاضی کوفه و درست اعتقاد بود و برادرش جمیل بن دراج است .)) . (۳۳۰) شیخ طوسی درباره او می گوید : ((ایوب بن نوح بن دراج ثقه است و کتابی دارد و روایات و مسایلی از امام هادی نقل کرده است .)) . کشی می گوید : ((ایوب از نیکان و صالحان بود و پس از مرگ تنها ۱۵۰ دینار به ارث گذاشت در حالی که مردم او را ثروتمند می دانستند . او از امام هادی - علیه السلام - روایت می کرد و گروهی از روات از او حدیث نقل کرده اند .)) .

(ب)

۲۹ - ((بشر بن بشار نیشابوری)) : او عموی ابو عبدالله شاذانی و از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بشمار می رفت . این مطلب را شیخ در رجال خود نقل می کند . بشر نامه ای را از امام روایت کرده است ، سهل نیز از او روایت می کند . (۳۳۱)

(ت) (ث) (ج)

۳۰ - ((جعفر بن احمد)) : شیخ طوسی (۳۳۲) و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برند . جعفر از محمد بن علی روایت می کند و علی بن ابراهیم قمی نیز در تفسیر خود از او روایت کرده است . (۳۳۳) ۳۱ - ((جعفر بن ابراهیم)) : جعفر بن ابراهیم بن نوح ، شیخ طوسی و برقی (۳۳۴) او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارند . ۳۲ - ((جعفر بن عبدالله)) : جعفر بن عبدالله بن الحسین بن جامع ، قمی حمیدی ، شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارند . او را با حضرت قائم ((عجل الله تعالی فرجه -)) مکاتبه ای بوده است . (۳۳۵) ۳۳ - ((جعفر بن محمد)) : جعفر بن محمد بن اسماعیل بن الخطاب ، شیخ طوسی (۳۳۶) و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارند و شیخ می گوید : ((حضرت به او نامه ای نوشت .)) . (۳۳۷) ۳۴ - ((جعفر بن محمد)) : جعفر بن محمد بن یونس الاحول صیرفی ، مولای بجیله از امام جواد - علیه السلام - روایت می کرد و کتابی دارد . (۳۳۸) شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۳۳۹)

(ح)

۳۵- ((حاتم بن الفرّج)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند . (۳۴۰) ۳۶- ((حسن بن جعفر)) : حسن بن جعفر معروف به ابوطالب الفافانی بغدادی ، شیخ او را از اصحاب امام علی هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - نام می برد . (۳۴۱) ۳۷- ((حسن بن الحسن علوی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند . (۳۴۲) ۳۸- ((حسن بن الحسین علوی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۳۴۳) ۳۹- ((حسن بن خرزاد)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۳۴۴) و نجاشی می گوید : احادیث بسیاری نقل می کرد و کتابی نوشت به نام : ((اسماء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)) و کتاب دیگری به نام : ((المتعّه)) نگاشت . می گویند در اواخر عمر خود به غلوّ (گرافه گویی درباره ائمه) پرداخت . (۳۴۵) ۴۰- ((حسن بن راشد)) : کنیه اش ابو علی مولای آل المهلب ، بغدادی و ثقه است . شیخ او را از اصحاب امام هادی می شمارد (۳۴۶) و شیخ مفید او را از فقیهان بزرگ و مراجعی می داند که حرام و حلال دیانت از آنان اخذ شده است و کمترین خدشه ای بدانان وارد نمی شود و سرزنشی متوجه آنان نمی باشد . (۳۴۷) امام هادی او را وکیل خود ساخت و نامه هایی به او نوشت از جمله : ۱- کتبی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی روایت می کند که گفت : امام هادی در سال ۲۳۲ ه - نامه ای به ابو علی بن بلال نوشت که در آن آمده بود : ((خدای را به داشتن تو سپاسگزارم و شکر نعمات و بخشش او را بر خود لازم می دانم و بر محمد پیامبر و آل او درود می فرستم - درود و رحمت خداوند بر آنان باد . پس من ابو علی را به جای حسین بن عبدربه نصب نمودم و او را بر این جایگاه ، امین می دانم و معرفت کافی از او دارم و کسی سزاوارتر از او نیست . همچنین می دانم که تو رئیس و شیخ ناحیه خود هستی به افرادت مهر می ورزی و نامه هایت گواه مدعاست ، پس از ابوعلی اطاعت کن و همه حقوق شرعیه موجود نزد خودت را به او بسپار و افرادت و موالی را نیز بدین کار تشویق کن و موقعیت و مقام ابوعلی را به آنان یادآور شو تا آنان به نیکی او را یاری کنند و بدان که ابوعلی نزد ما محبوب و مورد احترام است اجر و پاداشت با خدا باد . خداوند به هر که بخواهد عطا می کند که اوست با رحمت خویش عطا بخش و پاداش دهنده ، و تو تحت حمایت خداوند هستی . این نامه را به دست و خط خود نوشته ام می کنم خدا را بسیار . . .)) . (۳۴۸) این نامه به خوبی فضل ، وثاقت و امانت ابن راشد را بیان می کند زیرا حضرت ، شیعیان را به او ارجاع داده از آنان خواست از او اطاعت کنند و حقوق شرعیه خود را به او بپردازند . ۲- کتبی به سند خود از احمد بن محمد بن عیسی روایت می کند که گفت : من و این راشد نامه حضرت امام هادی به موالی ساکن در بغداد، مدائن و سواد (کوفه و توابع آن) را استنساخ کردیم که متن آن چنین است : ((خداوند را بخاطر داشتن شما و سلامتی خود ستایش و حمد می کنم و بر پیامبر اکرم و خاندانش برترین و کاملترین درود را می فرستم و از خدا خواستار بهترین توجه ، راءفت و رحمت به این خاندان می باشم . من ابوعلی بن راشد را بجای علی بن السین عبدربه و هر کس دیگر از وکلایم نصب کردم و اختیاراتی به او تفویض نمودم که در دست دیگر وکلایم بود تا حکم را استیفا کند از او خشنودم و دیگری را بر او مقدم نمی دارم و شایستگی آن را هم دارد و منزلت او مانند علی بن حسین است پس - خداوند شما را رحمت کند - حقوق شرعیه را به او بپردازید و از او سرپیچی نکنید و شتابان به پیروی از خداوند و اوامرش روی آورید، اموال خود را حلال و خون خود را حفظ کنید . و بر نیکی و تقوا همکاری کنید و از خدا بترسید باشد که مورد رحمت حق قرار گیرید و به ایمان الهی چنگ بزنید و در حال مسلمانی بمیرید . اطاعت از ابن راشد را مانند اطاعت خود بر شما واجب کردم و سرپیچی و عصیان او مانند سرپیچی از دستورات من می باشد . پس جاده حق را همچنان ملازم باشید خداوند به شما پاداش دهد و از فضل خود شما را بی نیاز سازد که خداوند داشته های خود را با کرامت عطا می کند و به بندگان بخشش می کند و به آنان مهربان است . ما و شما در پناه خداوند هستیم . این نامه را به خط خود نگاشتم و حمد و سپاس بسیار خدای را سزااست . . .)) . (۳۴۹) این نامه جلالت و مکانت والای ابن راشد را نزد امام بیان می کند تا آنجا که اطاعت از او مانند پیروی از امام و سرکشی از اوامرش مساوی مخالفت با حضرت گشته است . ۳- امام هادی - علیه السلام - نامه زیر را درباره او به ایوب بن نوح و او فرستاد :

بسم الله الرحمن الرحيم ایوب بن نوح! به تو دستور می دهم از اختلاف و منازعه با ابوعلی دست برداری و بیش از این از او گله نکنی، تو و او هر یک مسؤل و لیت خود را انجام دهید و به امور ناحیه تحت و کالت خویش برسید، اگر شما هر یک در محدوده اختیارات خود عمل کنید و وظایف خود را خوب انجام داده اید و دیگر نیازی به مراجعه به من ندارید. به تو ای ابوعلی! نیز همان دستور را می دهم که به ایوب گفته ام تو حقوق شرعیه اهالی بغداد و مدائن را وصول مکن و بر آنان از طرف من سرپرستی کن و هر کس از ناحیه دیگری نزدت آمد او را نزد وکیل همان ناحیه بفرست تا حقوق را به او بسپارد. ای ایوب بن نوح و ای ابوعلی دستور من به شما یکسان است هر کدام در محدوده وظایف خویش عمل کنید... (۳۵۰) ابن راشد از موقعیت ممتازی نزد امام - علیه السلام - برخوردار بود و طبیعتاً این منزلت را تنها با تقوای زیاد، ورع و پایبندی به دین و مبانی آن به دست آورده بود و هنگامی که او درگذشت، حضرت امام هادی - علیه السلام - اظهار تاءلم فرمود و برای او طلب مغفرت و آمرزش نمود. ۴۱ - ((حسن بن ظریف)) : شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - می شمارد (۳۵۱) و نجاشی می گوید: ((حسن بن ظریف بن ناصح کوفی، کنیه اش ابو محمد و ثقه است. او و پدرش در بغداد می زیستند. می گویند: احادیثی نادر روایت کرده است و راویان بسیاری از او روایت کرده اند)). (۳۵۲) ۴۲ - ((حسن بن علی)) : حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، معروف به ((الناصر للحق)) از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بشمار می رود. (۳۵۳) وی پدر جد مادری سید مرتضی است، سید درباره او در آغاز کتابش به نام ((شرح المسائل الناصریات)) می گوید: ((و اما ابو محمد ناصر بزرگ، حسن بن علی، فضیلت علمی، زهد و فقاهتش از خورشید تابان آشکارتر است، هموست که اسلام را در میان دیلمان گسترش داد و آنان را به جاده حقیقت رهنمون شد و از ضلالت به هدایتشان باز آورد، سیره زیبای این بزرگوار بیش از آنست که بشمار آید و عیان تر از آن است که پنهان ماند)). (۳۵۴) ۴۳ - ((حسن بن علی الوشاء)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد (۳۵۵) و نجاشی می گوید: او نوه دختری الیاس صیرفی خزاز است. حسن از جدش الیاس روایت می کند که هنگام مرگ گفت: گواه سخنانم باشید الا ن ساعتی نیست که دروغ بگویم (زیرا در حال احتضارم) شنیدم امام صادق - علیه السلام - می فرمود: ((به خدا سوگند بنده ای که خدا و رسولش و ائمه اطهار را دوست می دارد پس از مرگ آتش دوزخ را نخواهد دید و تنش بر آن حرام خواهد بود)). احمد بن محمد بن عیسی می گوید: در جستجوی حدیث به کوفه رفتم و در آنجا حسن بن علی الوشاء را دیدم از او خواستم کتاب علاء بن رزین القلا و ابان بن عثمان احمر را برایم نقل کند و او برایم نقل کرد سپس از او خواستم اجازه روایت کردن آن دو را به من بدهد حسن گفت: خدا خیرت دهد چرا اینقدر عجله می کنی فعلاً برو تا من این دو حدیث را برایت بنویسم و بعداً به تو بدهم. لیکن من گفتم: از حوادث روزگار ایمن نیستم. پس گفت: اگر می دانستم این حدیث چنین مورد توجه و طلب قرار می گیرد بیش از آن فرا می گرفتم. من در همین مسجد - مسجد کوفه - نهصد تن از روایت و مشایخ حدیث را دیدم که همگی می گفتند: ((جعفر بن محمد)) برایم حدیث گفت... این حسین بن علی از بزرگان شیعه بشمار می رفت و کتاب هایی از جمله: ((ثواب الحج، المناسک و النوادر)) به یادگار گذاشت. (۳۵۶) ۴۴ - ((حسن بن علی)) : حسن بن علی بن ابو عثمان السجاده غلو کننده است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۵۷) از نمونه های غلو این شخص ماجرای زیر قابل ذکر است: نصر بن الصباح می گوید: ((السجاده، حسن بن علی بن ابو عثمان روزی بن من گفت: نظرت درباره محمد بن ابو زینب و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ((صلى الله عليه وآله -)) چیست؟ و کدامیک را افضل می دانی؟ گفتم: خودت بگو. گفت: من محمد بن ابوزینب را افضل می دانم! نمی بینی که خداوند متعال در مواضع متعددی از قرآن محمد بن عبدالله ((صلى الله عليه وآله -)) را سرزنش کرده است ولی چیزی درباره محمد بن ابی زینب نگفته است. خداوند به محمد بن عبدالله می گوید: ((اگر نه آن بود که تو را تثبیت کردیم و استوار نمودیم هر آینه نزدیک بود به آنان کمی تمایل پیدا کنی)). و باز می گوید: ((اگر شرک بورزی عملت حبط (تباه) خواهد شد)) و

موارد دیگر، لیکن محمّد بن ابی زینب را بدین گونه هرگز سرزنش نکرده است. ابوعمرو می گوید: لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه و همه مردم بر سجاده باد زیرا از ((علیائیه)) که بر پیامبر عیب وارد می کردند و کمترین بهره ای از اسلام نبرده اند (۳۵۸) بشمار می رفت. ماجرای فوق به خوبی بیانگر فساد عقیده و الحاد اوست. ۴۵ - ((حسن بن محمّد قمی)): حسن بن محمّد بن بابای قمی، شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد. (۳۵۹) و کشی می گوید: ابو محمّد فضل بن شاذان در برخی نوشته های خود ابن بابای قمی را از دروغپردازان مشهور معرفی می کند. سعد می گوید: عیبی برایم نقل کرد که: ((حضرت عسکری نامه ای برایم نگاشت که در آن آمده بود: من از فهری و حسن بن محمّد بن بابای قمی به خداوند پناه می برم و از آنان بیزاری می جویم و تو و جمیع موالیان خود را از آنان بر حذر می دارم و آنان را لعنت می کنم. لعنت خدا بر آنان باد (که نام ما را دکان گدائی خود ساخته اند) که به فتنه انگیزی مشغول بوده و مردم را نسبت به ما بدبین می کنند و ما را آزار می دهند. خدا آنان را بیازارد و آنان را اسیر فتنه خود کند. ابن بابا می پندار من او را به پیامبری برانگیخته ام و او باب (علم است) لعنت خدا بر او باد. شیطان او را فریفته و گمراه کرده است خداوند هر کسی را که سخنان او را می پذیرد لعنت کند. ای محمّد! اگر بتوانی سرش را به سنگ بکوبی دریغ مکن که او مرا را آزار داده است. خداوند او را در دنیا و آخرت بیازارد)). (۳۶۰) ابن بابا از راه حق منحرف گشت و از دین خارج شد و به امام جسارت کرد و با بدعت های خود حضرت را آزرده ساخت. ۴۶ - ((حسن بن محمّد)): حسن بن محمّد بن حی ظاهرا امامی مجهول الحالی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد. (۳۶۱) ۴۷ - ((حسن بن محمّد مدائنی)): از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بشمار می رود. (۳۶۲) ۴۸ - ((حسین بن اسد نهدی)): شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برند. (۳۶۳) ۴۹ - ((حسین بن اسد بصری)): شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد (۳۶۴) و برقی او را از اصحاب امام جواد بر می شمارد و می افزاید: او ثقه و صحیح الروایه است. (۳۶۵) ۵۰ - ((حسین بن اشکیب)): نجاشی می گوید: حسین بن اشکیب شیخ ما، خراسانی، ثقه و محترم است. ابوعمرو در کتاب رجال خویش او را از اصحاب حضرت ابوالحسن صاحب العسکر - علیه السلام - می داند. عیاشی از او روایات زیادی نقل می کند و او را ثقه و مورد اعتماد معرفی می کند. (۳۶۶) و کشی او را عالمی متکلم و مصنف کتاب بر می شمارد. (۳۶۷) ۵۱ - ((حسن بن عبیدالله قمی)): شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد و اضافه می کند که او متهم به غلو است (۳۶۸) و کشی می گوید: او هنگامی که متهمین به غلو را از شهر قم می راندند و اخراج می کردند از آن شهر خارج شد. (۳۶۹) ۵۲ - ((حسن بن علی مالک قمی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - و ثقه معرفی می کند. (۳۷۰) ۵۳ - ((حسین بن محمّد مدائنی)): شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برند. (۳۷۱) ۵۴ - ((حفص مروزی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۷۲) ۵۵ - ((حمدان بن سلیمان)): حمدان بن سلیمان بن عمیره نیشابوری معروف به تاجر است و شیخ او را با همین عنوان از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند (۳۷۳) و نجاشی می گوید: ((حمدان بن سلیمان، ابوسعید نیشابوری باشین ثقه است و از بزرگان اصحاب بشمار می رود)). (۳۷۴) ۵۶ - ((حمزه مولی علی)): حمزه بن سلیمان بن رشد بغدادی، شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۷۵)

(خ)

۵۷ - ((خلیل بن هاشم فارسی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۷۶) ۵۸ - ((خیران بن اسحاق زاکانی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۳۷۷) ۵۹ - ((خیران خادم)): شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کنند و شیخ می افزاید او ثقه است. (۳۷۸) خیران از موقعیت ممتازی نزد امام جواد -

علیه السلام - برخوردار بود و کشتی گروهی از اخبار او را با حضرت آورده است .

(د)

۶۰ - ((داوود بن ابی زید)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد و می افزاید او ثقه ، راستگو و متدین است . داوود کتاب هایی دارد که کشتی و ابن الندیم آنها را نام برده اند . (۳۷۹) ۶۱ - ((داوود بن القاسم)) : داوود بن القاسم جعفری کنیه اش ابوهاشم از اهالی بغداد بود و مردی جلیل القدر و صاحب موقعیت والا نزد ائمه بشمار می رفت . داوود امام رضا ، امام جواد ، حضرت هادی ، امام حسن عسکری و امام عصر صاحب الزمان - علیهم السلام - را ملاقات کرده و شرف حضور آنان را داشت و از همه آنان احادیثی نقل کرده است و اشعار خوبی در حمد آنان دارد . او نزد خلیفه مورد احترام بود . (۳۸۰) و برقی او را از اصحاب امام جواد ، امام هادی و امام حسن عسکری - علیهم السلام - نام می برد . (۳۸۱) کشتی می گوید : ابوعمرو می گوید : داوود از موقعیت خوبی نزد امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری برخوردار بود . (۳۸۲) ۶۲ - ((داوود بن ساخنه صرمی)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برند (۳۸۳) و نجاشی می گوید : داوود از امام رضا - علیه السلام - روایت می کرد و تا زمان امامت امام هادی عسکری - علیه السلام - بزیست و مسائلی از ایشان نقل نمود . (۳۸۴)

(ذ) (ر)

۶۳ - ((رجاء بن یحیی)) : رجاء بن یحیی بن سامان ، ابوالحسین عبرقائی کاتب از امام هادی - علیه السلام - روایت کرده است . رجاء رساله ای به نام ((المقنعه فی ابواب الشریعه)) روایت کرده که که ابوالفضل شیبانی از او نقل کرده است . (۳۸۵) ۶۴ - ((ریان بن الصلت)) : شیخ او را از اصحاب امام رضا و امام هادی - علیهما السلام - یاد می کند و او را ثقه می شمارد . (۳۸۶) کشتی به سند خود از معمر بن خلاد نقل می کند که گفت : پس از آنکه فضل بن سهل ، ریان بن صلت را به امارت یکی از توابع خراسان تعیین کرد نزد من آمد و گفت : دوست دارم برایم از حضرت امام هادی - علیه السلام - اذن دخول بگیری تا بر او وارد شوم و به حضرت سلامی کنم و با ایشان وداع نمایم . همچنین دلم می خواهد امام یکی از پیراهن های خود را به من بپوشاند و از مسکوکاتی که به نام ایشان ضرب شده است مقداری به عنوان تبرک به من بدهد . معمر می گوید : نزد حضرت رفتم و ایشان بی مقدمه فرمود : ((ای معمر ! ریان کجاست ؟ آیا دوست دارد بر ما داخل شود تا از پیراهن هایم او را بپوشانم و از دراهم خود به او مبلغی ببخشم ؟)) . گفتم : ((سبحان الله !)) به خدا سوگند ریان درست همین درخواست را از شما دارد . حضرت فرمود : ای معمر ! مؤ من موقف است (و به خواسته خود می رسد) به او بگو بیاید . معمر می گوید : به او گفتم داخل شود و ریان داخل شد و به حضرت سلام کرد امام دستور داد تا پیراهنی از پیراهن هایش را برای او آوردند ، همینکه خارج شد گفتم : امام به تو چه داد که دیدم مبلغ سی درهم در دست اوست . (۳۸۷) این قضیه نشانه حسن اعتقاد و ایمان درست ریان است و بر جلالت او گواهی می دهد .

(ز) (س)

۶۵ - ((سری بن سلامه اصفهانی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند و می گوید : او را کتابی است که گروهی به نقل از ابی المفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبدالله خیر آن را به ما داده اند . (۳۸۸) ۶۶ - ((سلیمان بن حفصویه)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام برده اند . (۳۸۹) ۶۷ - ((سلیمان بن داوود مروزی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۳۹۰) ۶۸ - ((سندی بن محمد)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام -

- بر می شمارد و می گوید او برادر علی است . (۳۹۱) ۶۹ - ((سهل بن زیاد)): سهل بن زیاد رازی کنیه اش ابوسعید است . شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - و ثقه می داند (۳۹۲) ولی نجاشی می گوید : او ضعیف و غیر قابل اعتماد در حدیث است و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغگویی او شهادت داد و او را از قم به ری اخراج کرد که در آنجا ماندگار شد . سهل به وسیله محمد بن عبدالحمید عطار در نیمه ماه ربیع الاخر سال ۲۵۵ ه - با امام حسن عسکری مکاتبه نمود که آن را احمد بن علی بن نوح و احمد بن الحسین نقل کرده اند . او کتاب نوادر و ((التوحید)) را نوشت که دومی را ابوالحسن عباس بن احمد بن فضل بن محمد هاشمی صالحی از پدرش از ابوسعید آدمی روایت کرده است . (۳۹۳) ابن غضائری درباره سهل می گوید : وی بشدت ضعیف بود و روایات فاسدی نقل می کرد و فاسد المذهب بشمار می رفت . احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرد و از او ابراز انزجار نمود و مردم را از شنیدن و نقل روایات او باز داشت . سهل روایات مرسله و مجهوله را نقل می کرد و به آنان اعتماد می ورزید . (۳۹۴) ۷۰ - ((سهل بن یعقوب)): سهل بن یعقوب بن اسحاق ملقب به ابونواس کنیه اش ابونسری از اصحاب امام هادی بشمار می رود . شیخ پس از معرفی او در حاشیه رجال خود می گوید که : سهل در سامرا به خدمتگزاری امام هادی و انجام دستورات و حوایج ایشان مشغول بود و حضرت به او می گفتند : تو به حق ، ابونواس هستی . (۳۹۵) ۷۱ - ((شاهویه بن عبدالله)): شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۳۹۶) او از امام روایت می کرد و اسحاق بن محمد نص بر امامت امام حسن عسکری - علیه السلام - را از او نقل کرده است . (۳۹۷)

(ص)

۷۲ - ((صالح بن سلمه رازی)): کنیه اش ابوالخیر است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۳۹۸) ۷۳ - ((صالح بن عیسی)): صالح بن عیسی بن عمر بن بزیع است و شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد . (۳۹۹) ۷۴ - ((صالح بن محمد همدانی)): ثقه است و شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی)) نام می برد . (۴۰۰) ابن شهر آشوب او را یکی از افراد ثقه و مورد اعتماد امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند . (۴۰۱)

(ط) (ظ) (ع)

قسمت اول

۷۵ - ((عبدوس عطار کوفی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد . (۴۰۲) ۷۶ - ((عبدالرحمن بن محمد)): عبدالرحمن بن محمد بن طیفور مططب ، شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند . (۴۰۳) ۷۷ - ((عبدالرحمن بن محمد قمی)): عبدالرحمن بن محمد بن معروف قمی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۴۰۴) ۷۸ - ((عبدالصمد قمی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۴۰۵) ۷۹ - عبدالعظیم حسنی او سید بزرگوار و حسب و نسب دار از مفاخر عظمی خاندان نبوت و از نمونه های والای تقوا و پرهیزگاری و تقید به اصول و مبانی دیانت بشمار می رود و ما در اینجا به گوشه هایی از شخصیت این بزرگ مرد اشاره می کنیم : الف - دودمان درخشان : نسب شریف ایشان به ریحانه رسول خدا و سرور جوانان بهشت امام مجتبی حسن بن علی بی ابی طالب می رسد . عبدالعظیم حسنی فرزند عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین - علیه السلام - (۴۰۶) می باشد و در دنیای حسب و نسب ، دودمان و نژادی از این والاتر و جلیل تر که خداوندان بدانان عرب و مسلمین را سرافراز ساخت وجود ندارد . ب - دانش و اعتبار ایشان : عبدالعظیم حسنی مردی ثقه ، عادل ، متعهد ، عالم ، فقیه و فاضل بود . ابوتراب رویانی می گوید : شنیدم که ابوحماد رازی می گفت : خدمت

امام هادی - علیه السلام - در سامرا رسیدم و سؤالاتی از احکام شرعی کردم و پاسخ گرفتم هنگامی که خواستم با حضرت وداع کنم ایشان گفتند: ای حماد! اگر در شهر و ناحیه خودت دچار مشکلی درباره احکام دین شدی درباره آن از عبدالعظیم حسنی پرس و سلام مرا به او برسان. (۴۰۷) این روایت فقهات و دانش ایشان را بیان می کند. ج - عرضه عقیده خود بر امام هادی: سید بزرگوار و جلیل القدر عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی - علیه السلام - مشرف شد و اعتقادات خود را بر ایشان عرضه کرد. در اینجا این گفتگو را نقل می کنیم: ((- یابن رسول الله - صلی الله علیه و آله -)) می خواهم عقیده ام را بر تو عرضه کنم تا آنچه را درست می دانی تاءید و تقویت کنی تا آن را همچنان حفظ کنم. امام با تبسم فرمود: ((ای ابوالقاسم بگو...)) (عرضه کن). و عبدالعظیم به بیان یکایک معتقدات خود پرداخته چنین گفت: ((من می گویم: خداوند متعال هیچ مانندی و شبیهی ندارد و فراتر از حد تعطیل (سکوت و توقف درباره صفات خدا بطور کامل) و تشبیه (تشبیه خداوند به مادیات و دادن صفات موجودات محدود به خداوند) است، نه جسم است و نه صورت می باشد، نه عرض است و نه جوهر بلکه او آفریننده و جسم دهنده اجسام و صورتگر صورتهاست و خالق عرض ها و جواهر می باشد. او پروردگار، ایجاد کننده و پدید آورنده همه چیز است. و می گویم: محمد بنده و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و تا روز قیامت پس از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او را خاتم شرایع و ادیان سابقه می داند و پس از اسلام تا روز قیامت شریعت جدیدی نخواهد آمد. و معتقدم: امام، جانشین و ولی امر پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و پس از او به ترتیب: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی امام هستند و پس از آنها امام ما تو هستی ای مولای من. حضرت متوجه او شده و فرمود: ((و پس از من فرزندانم حسن امام است پس چه جانشینی مردم پس از او خواهند داشت!)). و عبدالعظیم از امام پس از امام حسن عسکری پرسش کرد و گفت: مولای من مگر این امام چگونه خواهد بود؟ امام پاسخ داد: ((امام دوازدهم در خفا بسر می برد و دیده نمی شود نامش را نیز نمی توان به تصریح به زبان آورد تا آنکه خروج کند و زمین را پس از آنکه از ستم و حق کشی و ظلم پر شده باشد، از داد و عدالت پر کند...)). فوراً عبدالعظیم حسنی ایمان و اعتقاد خود را به گفته های حضرت چنین بیان کرد: ((اقرار می کنم و می گویم: دوستدار آنان دوستدار خداست و دشمن آنان دشمن خداست، اطاعت از آنان اطاعت از خدا و معصیت کردن آنان معصیت خدا بشمار می رود... و معتقدم: معراج حق است، سؤال در قبر حق است و ساعت (جزا) بدون تردید فرا خواهد رسید و خداوند همه مردگان را از گورها بر خواهد انگیخت. و معتقدم: پس از ولایت - اهل بیت علیهم السلام - واجبات عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و...)). امام هادی - علیه السلام - اعتقادات او را تاءید کرده بر او آفرین گفت و فرمود: ((ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این همان دین خداست که آن را برای بندگانش پسندیده و خواسته است پس همین عقیده را حفظ کن خداوند در دنیا و آخرت تو را با قول و عقیده ثابت استوار بدارد.)). (۴۰۸) گریز عبدالعظیم به ری هنگامی که حکومت جنایتکار عباسی عرصه را بر علویان تنگ کرد و به تعقیب آنان پرداخت سید شریف عبدالعظیم حسنی برای رهایی از چنگال خونین بنی عباس به ری رفت و در خانه مردی شریف از شیعیان اهل بیت اقامت گزید. مورخان درباره ایشان می گویند: وی مانند پدران شب زنده دار خود، تن را با عبادات شبانه و با روزه گرفتن روزانه رنجه می ساخت و تیرگی شب را با نیایش های عارفانه روشن می نمود. در اثنای اقامت در ری به قصد زیارت یکی از فرزندان امام موسی بن جعفر - علیه السلام - (۴۰۹) تا آنجا که می دانم او سید بزرگوار سید احمد بن موسی کاظم معروف به شاهچراغ است - مخفیانه به راه افتاد شیعیان، ایشان را شناختند و پس از آن با احتیاط و ترس از حکومت در خفا به زیارت و ملاقات عبدالعظیم حسنی می رفتند. (۴۱۰) وفات ایشان مدتی را ترسان و هراسان در ری زیست و شاهد دردمند مصائب و شکنجه هایی بود که پسران عموهایش سادات علوی، از دست حکومت ستمگر عباسی می کشیدند آنانکه تمام کینه های فرو کوفته خود را با قتل و حبس ابناء صدیقه زهرا آرام می کردند و انواع فشارها را درباره سلاله پیامبر اعمال می نمودند. حضرت عبدالعظیم در

غربت و دور از خانواده بیمار گشت و درد و رنج جسمی بر اندوه غربت افزوده شد و ایشان بسختی بستری گشتند لیکن در همه حال به یاد خدا بودند و ذکر حق بر لب داشتند تا آنکه دست اجل در غربت ایشان را فرا گرفت و حضرت به و حضرت به رفیق اعلی پیوست. با مرگ ایشان یکی از صفحات درخشان پیکار و جهاد اسلامی ورق خورد و چراغ تابناکی که در تیرگی ها راه عزت و سربلندی را به مردم نشان می داد خاموش گشت. خبر مرگ حضرت، شهر را در ماتم فرو برد و همه مردم از طبقات مختلف برای تشییع این علوی غریب گرد آمدند و او را در آرامگاهش به خاک سپردند و در حقیقت پاره جگر پیامبر و میوه ای از درخت رسالت را در آنجا به امانت گذاشتند و مقبره ای مجلل در آنجا ساختند که روزانه هزاران تن بدانجا رفته و از آن مرقد مقدس تبرک می جویند. ۸۰ - ((عثمان بن سعید)): عثمان بن سعید عمری سمان، کنیه اش ابو عمرو و ثقه و بزرگوار است. از سن یازده سالگی به خدمت امام هادی - علیه السلام - قیام کرد (۴۱۱) و نزد حضرت موقعیت ممتازی کسب نمود. احمد بن اسحاق قمی می گوید: یکی از روزها خدمت امام هادی - علیه السلام - مشرف شدم و گفتم: آقای من! گاهی هستم و گاهی شرف حضور ندارم و امکان دسترسی به شما همیشه برایم میسر نیست سخن شما را از زبان که بشنوم و دستور چه کسی را اطاعت کنم؟ حضرت فرمود: این ابو عمرو مردی است ثقه و امین هر چه به شما بگوید سخن من است و از طرف من ابلاغ می کند. پس از آنکه امام هادی - علیه السلام - وفات نمود سؤالی را که از ایشان کرده بودم از امام حسن عسکری نیز پرسیدم. حضرت پاسخ داد: این ابو عمرو است ثقه و امین می باشد مورد اعتماد گذشتگان بوده و مورد اعتمادم در زمان حیات و پس از مرگ نیز خواهد بود هر چه به شما بگوید سخن من است و پیام مرا ابلاغ کرده است. (۴۱۲) این روایت منزلت والای ابو عمرو و موقعیت برجسته او را نزد ائمه اطهار - علیهم السلام - نشان می دهد و دلیل علم، فضل و امانت در فتوای او می باشد و اینکه او مرجع فتوا و بیان احکام بوده است. ۸۱ - ((عروود بن یحیی الدهقان)): برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد (۴۱۳) و شیخ نیز او را از اصحاب حضرت نام می برد و می افزاید: او ملعون و فریبکار است. (۴۱۴) کثی به سند خود از محمد بن موسی همدانی روایت می کند که گفت: عروه بن یحیی بغدادی معروف به دهقان - لعنة الله - بر امام علی هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - دروغ می بست و اموال ایشان را - که در اختیار داشت - برای خود بر می داشت تا آنکه امام حسن عسکری او را لعنت کرد و به شیعیان دستور داد او را لعن و نفرین کنند. (۴۱۵) علی بن سلیمان رشید بغدادی می گوید: امام حسن عسکری - علیه السلام - عروه را لعن می کرد. حضرت خزانه ای داشت که در دست ابو علی بن راشد بود پس از آنکه این خزانه را به عروه سپردند مقداری از آن را برداشت و باقی را آتش زد تا آنکه امام را خشمگین سازد حضرت نیز او را لعنت کرد و از او بیزاری جست و بر او نفرین نمود. عروه شب را بسر نیاورده بود که دعای امام به هدف اجابت رسید و او به درک واصل شد. پس از آن حضرت فرمود: شب را با خدایم خلوت کردم و از او مرگ عروه - لعنة الله - را خواستم هنوز سپیده ندیده بود و آتش خاموش نشده بود که خداوند عروه را هلاک نمود. (۴۱۶) ۸۲ - ((علی بن ابراهیم همدانی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد (۴۱۷) او از عبدالله بن حماد انصاری روایت می کرد و فرزندش محمد نیز از پدرش - علی - نقل کرده است. (۴۱۸) ۸۳ - ((علی بن ابراهیم قمی)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد. (۴۱۹) و استاد ما آیه الله خوئی استظهار نموده است که او همان علی بن ابراهیم بن هاشم قمی صاحب تالیفات بسیار و یکی از شخصیت های علمی و بارز زمان خود می باشد. (۴۲۰) ۸۴ - ((علی بن ابی قره)): کنیه اش ابوالحسن است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد. (۴۲۱) ۸۵ - ((علی بن بلال بغدادی)): او از بغداد به واسط منتقل شد و در آنجا بزیست. علی از امام هادی - علیه السلام - روایت می کرد و کتابی دارد. (۴۲۲) کثی می گوید: دیدم به خط جبرئیل بن احمد نوشته شده است: محمد بن عیسی یقطینی برایم گفت که: امام هادی - علیه السلام - در سال ۲۳۲ ه - به علی بن بلال چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم ستایش خدا را بخاطر داشتن تو و شکر می کنم خدا را بخاطر تفضل و نعمت هایش و بر پیامبر و خاندانش درود می فرستم،

درود و رحمت خداوند بر آنان باد. امّا بعد: آگاه باش که ابو علی را به جای حسین بن عبدربه منصوب نمودم و با معرفت و شناختی که از او دارم بدو اعتماد ورزیده و کسی را بر او مقدم نمی دارم و می دانم که تو بزرگ و رئیس ناحیه خود هستی، افرادت را دوست داری و آنان را با مکاتبات خود گرامی داشته ای لذا بر تو باد اطاعت از ابوعلی و پرداخت هر چه از حقوق شرعیه نزد تو موجود است به او. همچنین افراد خود و اطرافیانت را به پرداخت و تسلیم حقوق خود به او تشویق کن و او را به آنان چنان معرفی کن که به کمک او بشتابند و او را کفایت کنند که این کار محبوب ماست و خداوند به تو جزای خیر عطا می کند. خداوند به هر که بخواهد عطا می کند زیرا اوست صاحب عطا و جزا، تو در پناه خدا هستی این نامه را به دست و خط خود نوشتم و حمد بسیار خدا را)). (۴۲۳) امام او را از آن جهت مخاطب خود ساخت و به نامه نگاشتن مخصوص داشت که او را فردی ثقه و عادل و از متمسکین به اهل بیت می دانست. علی بن بلال از محمّد بن اسماعیل بن بزیر روایت می کرد و محمّد بن احمد بن یحیی فضیلت و کیفیت زیارت مؤمنین را از علی بن بلال روایت کرده است. (۴۲۴)

قسمت دوم

۸۶ - ((علی بن جعفر همانی)) : (۴۲۵) شیخ او را از اصحاب ثقه و مورد اعتماد امام و وکیل آن حضرت بر می شمارد و او را از سفیران ستوده شده دانسته و می گوید: او وکیل دانشمند و مورد رضایت از وکلای امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام - بشمار می رفت. (۴۲۶) نجاشی می گوید: او مسائلی از امام هادی - علیه السلام - روایت کرده است. (۴۲۷) احمد بن علی رازی از علی بن مخلد ایادی نقل می کند که گفت: ابو جعفر عمری برایم نقل کرد که ابو طاهر بن بلال به سفر حج رفت و در آنجا علی بن جعفر را دید که انفاق های کلان می کند در بازگشت ماجرا را طی نامه ای به امام گزارش داد و حضرت در پاسخ به ابو طاهر فرمود که: مبلغ دویست هزار دینار به علی بپردازد لیکن وی برای حفظ اموال و حقوق مردم نزد خود و اینکه این دستور تقریباً بی سابقه به نظر می رسید از انجام آن طفره رفت پس از آنکه علی خدمت امام شرفیاب شد حضرت دستور دادند مبلغ سی هزار دینار به او پرداخت کنند علی بن جعفر از موقعیت ممتازی نزد امام برخوردار بود زمانی میان او و ((فارس)) کشاکشی رخ داده بود ابراهیم بن محمّد نامه ای به امام نوشت و در آن خواستار حکمت و داوری گشته و پرسید: وظیفه ما اطاعت از کدامیک است؟ حضرت در پاسخ فرمود: ((علی بن جعفر - که خداوند ما را همچنان از او بهره مند سازد - نه درباره اش شکی رواست و نه پرسشی سزا و بالاتر از آنست که با ((فارس)) سنجیده شود. علی را نزد ما منزلتی است والا پس خواسته های خود را از او طلب کنید و از ((فارس)) بترسید و مانع از دخالت وی در کارهایتان شوید. این دستور را تو و همه پیروان و مطیعان اهل ناحیه و شهرت بکار بندید. اخبار فریبکاری و شبهه انگیزی فارس به دستم رسیده است به او کمترین اهمیتی ندهد ((ان شاء الله)) .)) (۴۲۸) گفتگو و نزاعی نیز میان علی، و ابن القزوینی روی داد؛ ابراهیم بن محمّد همدانی در نامه ای امام را از واقعه مطلع ساخت و پرسید در این میان از چه کسی باید اطاعت کرد. امام - علیه السلام - پاسخ داد: ((مساءله واضح و بدیهی است و جای شک نیست خداوند متعال احترام علیل - علتی بن جعفر - را بالاتر از آن قرار داده است که با ابن القزوینی برابر گردد و با او مقایسه شود لذا تو و تمامی همشهریانت به علی رجوع کنید و حاجات خود را از او بخواهید و از ابن القزوینی پرهیز کرده و اجازه دخالت در کارها را به او مدهید. گزارش های مربوط به عوامفریبی و شبهه انگیزی ابن القزوینی به دستم رسیده است پس به او توجه و التفاتی نکنید. ((ان شاء الله)).)) (۴۲۹) ۸۷ - ((علی بن الحسن)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند. (۴۳۰) ۸۸ - ((علی بن الحسن بن فضال)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد (۴۳۱) و نجاشی درباره اش می گوید: او فقیه اصحاب ما در کوفه بود و ثقه، محترم، موجه و حدیث شناس بشمار می رفت و سخنانش درباره حدیث، مقبول همگان واقع می شد. علی احادیث بسیاری شنید و لغزشی یا خطایی که بتوان به او نسبت داد وجود ندارد. خیلی کم از افراد

ضعیف حدیث نقل کرده است. او در آغاز فطحی مذهب بود و از پدرش که فطحی است روایت نکرده است و خود می گوید: ((در سن هیجده سالگی به مقابله کتب پدرم مشغول بدم و در آن زمان معنای روایات را درک نمی کردم و اینک روا نمی دارم از پدرم روایت کنم)). علی مستقیماً از پدرش نقل نمی کند بلکه از دو برادرش روایت می کند که آنان از پدرشان نقل کرده اند. علی کتب زیادی تصنیف کرد که از آنها کتب زیر به دست ما رسیده است: ((کتاب الوضوء، کتاب الحيض و النفاس، کتاب الصلاة، کتاب الزکاء، و الخمس، کتاب الصیام، کتاب مناسک الحج، کتاب الطلاق، کتاب النکاح)) و چند کتاب دیگر. (۴۳۲) کَشَی می گوید: ((ابو عمرو نقل می کند که از ابو نصر محمد بن مسعود درباره تمام روایات سؤال کردم او پاسخ داد: اما درباره علی بن الحسن بن علی بن فضال باید بگویم در عراق و ناحیه خراسان فقیه تر و فاضل تر از او - که در کوفه می زیست - کسی را ندیدم و کتابی از ائمه اطهار در زمینه ای نوشته نشده بود مگر آنکه علی آن را نزد خود نگهداری می کرد و از همه مردم حدیث بیشتری در حافظه داشت جز آنکه وی فطحی بود و به امامت عبدالله بن جعفر صادق و پس از آن به امامت موسی بن جعفر قائل بود. علی از ثقات بشمار می رود)). (۴۳۳) ۸۹ - ((علی بن الحسین)) : علی بن الحسین بن عبدربه، شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارند. (۴۳۴) ۹۰ - ((علی بن الحسین همدانی)) : ثقة است و شیخ و برقی او را با همین عنوان (ثقه) از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کنند. (۴۳۵) ۹۱ - ((علی بن رمیس بغدادی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد و می افزاید که او ضعیف است. (۴۳۶) ۹۲ - ((علی بن ریّان)) : علی بن ریّان بن الصلت اشعری قمی ثقة است و نسخه ای از امام های - علیه السلام - در اختیار داشت. او کتاب ((منثور الاحادیث)) را نوشت. (۴۳۷) شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کنند. (۴۳۸) ۹۳ - ((علی بن زیاد صیمری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد (۴۳۹) و محمد بن یعقوب از علی بن محمد از ابو عقیل عیسی بن منصور نقل می کند که گفت: علی بن زیاد صیمری نامه ای به حضرت نوشت و کفنی درخواست نمود. (۴۴۰) حضرت هادی - علیه السلام - در پاسخ به او نوشت: ((تو در سال هشتاد (از زندگی خود) به کفن نیاز داری)) و چند روز قبل از مرگش امام کفن را برای او فرستاد. (۴۴۱) ۹۴ - ((علی بن شیره)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی و ثقة و مورد اعتماد می داند. (۴۴۲) ۹۵ - ((علی بن عبدالغفار)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی نام می برند. (۴۴۳) ۹۶ - ((علی بن عبدالله)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد. (۴۴۴) ۹۷ - ((علی بن عبدالله)) : علی بن عبدالله بن جعفر حمیری است و شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد. (۴۴۵) ۹۸ - ((علی بن عبدالله زبیری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد. (۴۴۶) ۹۹ - ((علی بن عبیدالله)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی نام می برند. (۴۴۷) ۱۰۰ - ((علی بن عمرو)) : علی بن عمرو قزوینی العطار، شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کنند و او کسی است که نصّ بر امامت حسن عسکری را روایت کرده است. (۴۴۸) ۱۰۱ - ((علی بن محمد)) : علی بن محمد بن زیاد صیمری، شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند (۴۴۹) و استاد ما آیه الله خوئی بر آنست که علی بن زیاد صیمری که نامش گذشت و علی بن محمد صیمری هر دو یک تن هستند نه دو تن. (۴۵۰) ۱۰۲ - ((علی بن محمد)) : علی بن محمد بن شجاع نیشابوری است و از امام هادی روایت می کرد. (۴۵۱) ۱۰۳ - ((علی بن محمد قاشانی)) : علی بن محمد بن شیره قاشانی است و شیخ می گوید: او ضعیف است و اصفهانی، علی از فرزندان زیاد مولای عبدالله بن عباس از خاندان خالد بن الازهر بشمار می رود. (۴۵۲) برقی نیز او را از اصحاب امام بر می شمارد (۴۵۳) و نجاشی درباره اش می گوید: علتی فقیهی فاضل و پر حدیث بشمار می رفت و احمد بن محمد بن عیسی از او بدگوئی کرد و گفت از او آراء و نظرات منحرف و مطرود شنیده است ولی در کتب او چنین مطالبی یافت نمی شود. از او کتاب ((التأدیبه که همان کتاب ((صلاة)) است بجا مانده است و این کتاب موافق کتاب ابن خابنه می باشد به اضافه مسائلی در باب حج. همچنین او کتاب بزرگ دیگری به نام ((الجامع فی الفقه)) ((تالیف کرده است. (۴۵۴) ۱۰۴ - ((علی بن محمد المنقری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد.

(۴۵۵) و نجاشی درباره او می گوید: ثقه است و اهل کوفه می باشد و کتاب نوادر از اوست. (۴۵۶) ۱۰۵ - ((علی بن محمد نوفلی)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارند. (۴۵۷) علتی از امام هادی - علیه السلام - روایت می کرد و احمد بن محمد از او نقل روایت کرده است. (۴۵۸) ۱۰۶ - علی بن مهزیار علی بن مهزیار اهوازی دورقی از مفاخر علما و مشهورترین شاگردان امام هادی بشمار می رفت و ما در اینجا به اختصار به جنبه های مختلف شخصیت این بزرگوار اشاره ای می کنیم: الف - عبادت علی از بزرگان پرهیزگار و پاکدامن بود و راویان درباره او گفته اند: ((هنگام طلوع خورشید در پیشگاه عظمت الهی سر به زمین می سایید و سجده می کرد و تنها پس از دعا برای هزار تن از برادران دینی به همانگونه که برای خود دعا کرده بود سر از خاک بر می داشت و بر پیشانی او همچون زانوی شتران پینه بسته بود و این نبود مگر بخاطر عبادت بسیار و سجده در پیشگاه حق)). (۴۵۹) ب - ستایش امام جواد (ع) امام جواد - علیه السلام - علی را با پیام ها و نامه های عطرآگینی ستود از جمله حضرت در نامه ذیل او را چنین تحسین می کند: ((ای علی! در پیروی کردن، انجام دستورات، خیرخواهی و پندگویی تو را آزمودم (و تو سرفراز از بوته آزمایش بیرون آمدی) پس اگر بگویم کسی را مانند تو ندیده ام چه بسا راست گفته باشم، خداوند به تو بهشت برین و آن مقامات والایی که نمی دانی پاداش دهد، من مقام تو و خدمات شبانه روزی تو را در سرما و گرما از نظر دور نداشته ام از خداوند می خواهم در روز قیامت که همه را گرد می آورد آنچنان مخلوقات خود را شیفته و دوستدار تو کند که مایه رشک باشد، بدرستی که خداوند شونده دعاهاست...)). (۴۶۰) این نامه تجلیل، تقدیر و بزرگداشت امام را نسبت به علی به خوبی نشان می دهد و می بینیم که حضرت می فرماید در میان اصحاب خود کسی را مانند ابن مهزیار در دانش، پرهیزگاری و ورع ندیده است. ج - تالیفات علی بن مهزیار مجموعه ای مشتمل بر بیش از سی عنوان کتاب که عمدتاً در فقه می باشند تالیف کرد از جمله کتب زیر را می توان از او یاد کرد: ((کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتاب الطلاق، کتاب الحدود، کتاب الديات، کتاب التفسیر، کتاب الفضائل، کتاب العتق و التدبیر، کتاب التجارات و الاجارات، کتاب المکاسب، کتاب المثالب، کتاب الدعاء، کتاب التجمل و المروءة و کتاب المزار)). (۴۶۱) د - طبقه او در حدیث علی بن مهزیار در اسناد حدود ۴۳۷ روایت واقع شده است و از امام رضا، امام جواد و امام هادی - علیهم السلام - و دیگران حدیث نقل کرده است. (۴۶۲) علی یکی از ارکان تفکر شیعی و اندیشمندان بزرگ زمان خود و شخصیت های بارز علمی بشمار می رفت. ادامه (ع) ۱۰۷ - ((علی بن یحیی دهقان)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد و می افزاید که او متهم به غلو بوده است. (۴۶۳) ۱۰۸ - ((عیسی بن احمد)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد. (۴۶۴) او مجموعه ای از اخبار از جمله این حدیث شریف را روایت کرده است: ((حضرت امام علی هادی از پدرش از پدرانش از امیرالمؤمنین - علیهم السلام - برایم گفت که پیامبر اکرم ((صلی الله علیه و آله -)) فرمود: ((ای علی!) هر کس می خواهد خداوند را پاک و باایمنی دیدار کند و بیمی از هراس روز بزرگ و دهشت عظیم نداشته باشد، باید تو و فرزندان: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد، علی، حسن و مهدی را که خاتم آنانست دوست بدارد و به ولایت شما معتصم گردد)). (۴۶۵)

(غ) (ف)

۱۰۹ - ((فارس بن حاتم قزوینی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد و می افزاید او غلو کننده و ملعون است. (۴۶۶) کشتی می گوید: نصر بن الصباح می گفت: امام هادی - علیه السلام - حسن بن محمد معروف به ابن بابا، محمد بن نصیر التمری و فارس بن حاتم قزوینی را لعن کرد. (۴۶۷) از امام هادی - علیه السلام - اخبار زیادی در لعن فارس و اجتناب و دوری شیعیان از او وارد شده است. زیرا او عامل گمراهی و انحراف بشمار می رفت. در اینجا به پاره ای از اخبار محکوم کننده ابن حاتم اشاره می

کنیم : ۱ - عروه طی نامه ای از امام هادی - علیه السلام - درباره فارس استفسار نمود و حضرت چنین پاسخ داد : ((او را تکذیب کنید و رسوا نمایید . خداوند او را از رحمت خویش دور کند و خوار نماید و او در تمام ادعاها و گفته ها و توصیفاتش دروغ می گوید لیکن شما از هم سخنی و برخورد کلامی با وی خودداری نمایید و با او مشورت و گفتگو نکنید و راهی برای فتنه انگیزی او باز نگذارید خداوند شر او و امثال او را از سر ما و شما دور کند و خود ایشان را دفع نماید)). (۴۶۸) ۲ - ابراهیم بن داوود یعقوبی با ارسال نامه ای از حضرت امام هادی - علیه السلام - درباره فارس پرسش کرد و حضرت پاسخ داد : ((به او توجهی مکن و اگر نزدت آمد او را سبک و خوار کن)). (۴۶۹) ۳ - امام هادی - علیه السلام - نامه ای درباره فارس بدین مضمون به علی بن عمر قزوینی نگاشت : ((درباره فارس پرسیده بودی به یقین بدان تنها آن چیزی را خواهم گفت که مطابق واقع و راه صحیح باشد و تو را به امیری خلاف واقع و مغضوب خداوند رهنمون نخواهم شد امّا آنچه باید انجام دهی آنست که با تمام کوشش و توان خود، فارس را لعن کنی و دشمنی او را پیشه نمایی و بهر وسیله بتوانی شر او را دفع نمایی ؛ زیرا تو را به دیانت حقیقی دستور می دهم پس بکوش و با شدت او را لعن و رسوا کن ، عرصه را بر او تنگ کن و راهی برای نفوذ او در میان اصحاب ما باز نگذار و کوشش های او را تباہ ساز به یاران ما در آنجا نیز همین را بگو و آن را برایشان استوار کن زیرا من فردای قیامت در پیشگاه خداوند از این امر مؤکّد و مهم پرسش خواهم کرد . پس وای بر منکر و سرکش . (این نامه را) به خط خود در شب سه شنبه نهم ربیع الاول سال ۲۵۰ ه - نگاشتم . به خدا توکل می کنم و او را سزاوار ستایش بسیار می دانم . . .)). (۴۷۰) اینها برخی از نامه هایی بودند که امام درباره این شخص منحرف و از دین خارج شده و دشمن اسلام نگاشتند . (فارس)) بدعتگری گمراه بود که مردم را به خروج از حدود دین و تحریف آیات و مسخ اسلام فرا می خواند و ما آراء او را هنگام بحث از دوران امام خواهیم آورد . بهر حال خیانت این شخص مسخ شده و حیوان صفت تا بدانجا رسیده بود که امام خواستار هلاکت وی شده و می فرمود : ((کیست آنکه مرا از او راحت کند و او را بکشد تا من نزد خداوند ضامن بهشت برای او باشم)). (۴۷۱) ۱۱۰ - ((فتح بن یزید جرجانی)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارند (۴۷۲) و نجاشی او را صاحب مسائل - فکر می کنیم پاسخ هایی است که امام هادی - علیه السلام - در برابر پرسش هایی که از ایشان شد فرمودند - می داند . ۱۱۱ - ((فضل بن شاذان نیشابوری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۴۷۳) فضل یکی از برجسته ترین و چیره دست ترین عالمان اسلامی و متفکران شیعی بشمار می رود و در عصر خود در علوم و فنون مختلف آثار ارزشمندی بجا گذاشت و ما در اینجا فهرست وار برخی از جنبه های شخصیتی این بزرگوار را می آوریم : ستایش امام حسن عسکری (ع) : امام حسن عسکری هنگام ملاحظه یکی از آثار این بزرگوار با الفاظی عبیرآمیز و عطرآلود بر او درود و رحمت فرستاد و فرمود : ((بر اهل خراسان بخاطر بودن فضل و اقامت او در آنجا غبطه می خورم و رشک می برم)). (۴۷۴) بار دیگری که امام یکی از تالیفات فضل را مشاهده فرمود . سه مرتبه بر او درود فرستاد و طلب رحمت نمود و سپس این گونه کتابش را تاءبید کرد : ((مطالب این کتاب صحیح و شایسته عمل کردن است)). (۴۷۵) ردّ بر مخالفین : فضل به دفاع از اعتقادات خود و زدود شبهه ای که پیرامونش به وجود آمده بود پرداخت و گفت : ((من جانشین گذشتگان هستم . محمّد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و دیگران را درک کردم و از آنان از پنجاه سال پیش تاکنون حدیث نقل کرده ام . هشام بن حکم - رحمه الله علیه - که درگذشت یونس بن عبدالرحمن - رحمه الله - جانشین او گشت و با مخالفین به جدال و جهاد علمی برخاست تا آنکه او نیز درگذشت و کسی را جز سکاک بجا نگذاشت و او نیز به نبرد فکری با مخالفان برخاست تا آنکه درگذشت - خدایش رحمت کند - و من پس از آنان - رحمت خدا بر آنان با - جانشین آنها هستم)). (۴۷۶) فضل جانشین به حق این بزرگان بود و مانند آنان به دفاع از ارزش های اسلامی و حریم اعتقادی اهل بیت و اصولی که آنان بنیان نهادند پرداخت و مخالفان را محکوم ساخت . تالیفات : این دانشمند بزرگوار در زمینه های مختلفی مانند فقه ، تفسیر ، کلام ، فلسفه ، ((علم اللغة)) و منطق آثاری به وجود آورد که از ۱۵۰ نوشته و تالیف تجاوز می کند . (۴۷۷) برخی از تالیفات او را

شیخ ، (۴۷۸) نجاشی ، (۴۷۹) ابن ندیم (۴۸۰) و دیگران نقل کرده اند . ۱۱۲ - ((فضل بن کثیر بغدادی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند . (۴۸۱) ۱۱۳ - ((فضل بن مبارک)) : از امام هادی - علیه السلام - نقل کرده است و محمد بن عیسی عبیدی نیز از او روایت می کند . (۴۸۲)

(ق)

۱۱۴ - ((قاسم شعرانی یقطینی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد و اضافه می کند که او متهم به غلو است . (۴۸۳) ۱۱۵ - ((قاسم صیقل)) : برقی و شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد ، (۴۸۴) او از امام رضا و امام جواد روایت می کرد و محمد بن عبدالله واسطی از او روایت کرده است . (۴۸۵)

(ک)

۱۱۶ - ((کافور خادم)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۴۸۶) و ابن داوود او را در قسم اول کتابش آورده و از اصحاب امام می داند و می افزاید که او ثقة است . (۴۸۷)

(ل) (م)

۱۱۷ - ((محمد بن ابی طیفور متطبب)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۴۸۸) ۱۱۸ - ((محمد بن احمد بن ابراهیم)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۴۸۹) ۱۱۹ - ((محمد بن احمد محمودی)) : کتبه اش ابو علی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۴۹۰) کشی می گوید : دیدم ابو عبدالله شاذانی در کتاب خود چنین نوشته بود : ((از فضل بن هاشم هروی شنیدم که می گفت : کثرت و زیادی حج محمودی را شنیده بودم لذا در صدد برآمدن از تعداد آنها با خبر شوم لیکن حاضر نشد دفعات سفرش را به مکه نام ببرد و گفت : ((الحمد لله)) که خبر بیشماری نصیب شده است . از او پرسیدم : برای خودت حج می کنی یا به نیابت از دیگری به مکه مشرف می شوی ؟ گفت : اولین حج را که واجب بود برای خودم انجام دادم و باقی را به نیابت از رسول الله بجا می آورم پاداش و ثواب آنها را به اولیاء الله و زنان و مردان مؤمن می دهم . گفتم : در مراسم حجت چه می گویی ؟ گفت : می گویم : پروردگارا ! دعوت پیامبرت را پاسخ مثبت دادم و به ندایش لبیک گفتم و پاداش خود را از تو و او نثار اولیاءت کردم و ثوابم را به زنان و مردان مؤمن به کتابت و سنت پیامبر ((- صلی الله علیه و آله -)) و بندگان بخشیدم - تا آخر دعا)). (۴۹۱) این روایت روح پاک و نیکدلی او را به خوبی نشان می دهد و گویای تلاش و فعالیت این انسان آرمانی و نمونه که دست پرورده اهل بیت نبوت و رسالت است می باشد . ۱۲۰ - ((محمد بن احمد بن عبیدالله)) : محمد بن احمد بن عبیدالله بن منصور کتبه اش ابوالحسن است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۴۹۲) ۱۲۱ - ((محمد بن احمد بن مطهر)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی معرفی می کند . (۴۹۳) وی از امام هادی روایت می کرد و عبدالله بن جعفر از او روایت کرده است . (۴۹۴) ۱۲۲ - ((محمد بن احمد مهران)) : برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۴۹۵) ۱۲۳ - ((محمد بن اسماعیل صیمری قمی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی معرفی می کند . (۴۹۶) ۱۲۴ - ((محمد بن جزک جمال)) : ثقة است و شیخ او را با عنوان ثقة از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۴۹۷) ابن شهر آشوب او را از افراد ثقة و مورد اعتماد امام هادی نام می برد . ۱۲۵ - ((محمد بن الحسن)) : نامش محمد بن الحسن بن شمعون بصری است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۴۹۸) نجاشی می گوید : او واقفی بود سپس غلو کرد و بشدت ضعیف بود، مذهبش فاسد و روایاتش سست است و احادیثی در زمینه واقفیه بدو نسبت داده

اند. از او کتاب هایی بجا مانده است، از جمله: ((السنن و الادب و مکارم الاخلاق)) و کتاب ((المعرفه)) . ((۴۹۹)) کتبی به سند خود از او روایت می کند که گفت: به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نوشتم و در آن از تهیدستی شکایت کردم سپس به خودم گفتم: مگر امام صادق - علیه السلام - نفرموده است: ((فقر با ما بهتر از دارایی با دشمنان ما و کشته شدن با ما برتر از زندگی با دشمنان ماست)). پس از مدتی نامه حضرت رسید که در آن نوشته بود: ((خداوند متعال به وسیله فقر گناهان متراکم شده اولیای ما را پاک می کند و می زدايد و از بسیاری لغزش ها در می گذرد، و همانگونه که با خودت حدیث نفس کرده ای فقر و تهیدستی با ما و در کنار ما بهتر از ثروت در کنار دشمنان ماست. ما پناهگاه پناه جویان، چراغ روشنی خواهان و باز دارنده لغزندگان هستیم، هر که به ما اعتصام جوید از گمراهی نجات خواهد یافت و از تاریکی انحراف ایمن خواهد شد هر که ما را دوست بدارد به قله ایمان و سربلندی دست خواهد یافت و در بهشت برین خواهد بود و هر که از ما منحرف گردد و راهی در پیش گیرد در دوزخ سرنگون خواهد شد)). همو نقل می کند که: امام صادق - علیه السلام - فرمود: ((بر دشمنانتان گواهی می دهید که دوزخی هستند لیکن شهادت نمی دهید که دوستانتان اهل بهشت می باشند جز ضعف چیزی شما را از این اعتراف باز نمی دارد)). (۵۰۰) محمد در ۱۲۰ سالگی درگذشت و می گویند: از هشتاد تن از اصحاب امام صادق - علیه السلام - روایت می کرد (۵۰۱) (۱۲۶) - ((محمد بن الحسن)) : ابن ابی خطاب زیات کوفی، ثقة می باشد. شیخ او را از اصحاب امام علی هادی - علیه السلام - شمرده است. نجاشی گفته است او از افراد جلیل القدر اصحاب ماست که عظیم القدر، کثیر الروایه، ثقه، عین و صاحب تصانیف نیکوست و به روایتش اعتماد می باشد. دارای کتاب های ذیل می باشد: ((کتاب توحید، کتاب معرفت و بداء، کتاب الرد علی اهل القدر، کتاب الامامه، کتاب لؤلؤ، کتاب وصایا الائمه و کتاب النوادر)). (۵۰۲) (۱۲۷) - ((محمد بن حمزه قمی)) : شیخ او را با همین عنوان (قمی) از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد. (۵۰۳) (۱۲۸) - ((محمد بن الحصین الفهری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمرد و می افزاید که او ملعون است. (۵۰۴) (۱۲۹) - ((محمد بن الحصین)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمرد و او را اهوازی می داند. (۵۰۵) (۱۳۰) - ((محمد بن خالد رازی)) : کنیه اش ابو العباس است و شیخ او را از اصحاب امام هادی یاد می کند. (۵۰۶) (۱۳۱) - ((محمد بن رجاء خیاط)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارند. (۵۰۷) (۱۳۲) - ((محمد بن ریان بن الصلت)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی و ثقة می داند (۵۰۸) و نجاشی می گوید: او مسائل - پاسخ های حضرت - امام را گرد آورده است. (۵۰۹) (۱۳۳) - ((محمد بن سعید)) : محمد بن سعید بن کلثوم مروزی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد و می افزاید که او متکلم بود. (۵۱۰) کتبی به سند خود از نصر بن الصباح نقل می کند که: محمد بن سعید مروزی از اجله و بزرگان متکلمین در نیشابور بود. (۵۱۱) (۱۳۴) - ((محمد بن سلیمان جلاب)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد. (۵۱۲) (۱۳۵) - ((محمد بن صیفی کوفی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند. (۵۱۳) (۱۳۶) - ((محمد بن عبدالجبار)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمرد و می افزاید که او قمی است و ثقة و مورد اعتماد می باشد. (۵۱۴) (۱۳۷) - ((محمد بن عبدالرحمان)) : محمد بن عبدالرحمان همدانی نوفلی است و برقی او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند و می افزاید که او را مکاتبه ای با حضرت بوده است. (۵۱۵) (۱۳۸) - ((محمد بن عبدالله)) : نامش محمد بن عبدالله بن مهران کرخی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد و می افزاید که او متهم به غلو و ضعف است. (۵۱۶) نجاشی درباره او می گوید: ((او دروغگو، غلو کننده، فاسد المذهب و روایاتش نادرست می باشد و بدین صفات مشهور است. او را کتاب هایی است از جمله: ((کتاب الممدوحین و المذمومین، کتاب مقتل ابی الخطاب، کتاب مناقب ابی الخطاب، کتاب الملاحم، کتاب التبصره، کتاب القباب و کتاب النوادی)) به جز این کتاب آخر که به واقع نزدیک است باقی کتب او مخلوطی از درست و نادرست می باشد و سخنان باطل بر حق چیره شده است)). (۵۱۷) (۱۳۹) - ((محمد بن عبدالله)) : نامش محمد بن عبدالله نوفلی همدانی است و شیخ او

را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۱۸) ۱۴۰ - ((محمد بن عبیدالله)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۱۹) وی از اهالی طاهمی می باشد . ۱۴۱ - ((محمد بن علی بن عیسی)) : او محمد بن علی بن عیسی اشعری قمی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - معرفی می کند . (۵۲۰) نجاشی درباره اش می گوید : ((او در شهر قم از بزرگان بشمار می رفت و از طرف سلطان بر آنجا حکم می راند . پدرش نیز که معروف به ((طلحی)) بود از موقعیت ممتازی برخوردار بود و پرسش و پاسخ هایی با امام علی هادی - علیه السلام - داشت . (۵۲۱) ۱۴۲ - ((محمد بن علتی بن مهزیار)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد و می افزاید : او ثقة است . (۵۲۲) از ابن طاووس نقل شده است که محمد از سفیران و واسطه های امام - که امامیه قائل به امام حسن عسکری درباره آنان اختلافی ندارند - بشمار می رفت . (۵۲۳) ۱۴۳ - ((محمد بن عیسی)) : نامش محمد بن عیسی بن عبید یقظینی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد و می افزاید که او ضعیف است . (۵۲۴) کتبی مجموعه ای از تالیفات او را نام می برد از جمله : ((کتاب الامامه ، کتاب الواضح المكشوف فی الرد علی اهل الوقوف ، کتاب المعرفة ، کتاب بعد الاسناد ، کتاب قرب الاسناد ، کتاب الوصایا ، کتاب اللؤلؤ ، کتاب المسائل المحرمه ، کتاب الضیاء ، کتاب الظرائف ، کتاب التوقعات ، کتاب التجمل و المروءة ، کتاب الفیء و الخمس ، کتاب الرجال ، کتاب الزکاء ، کتاب ثواب الاعمال و کتاب النوادر .)) (۵۲۵) ۱۴۴ - ((محمد بن الفرج رنجی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۲۶) وی پیوندی استوار با امام - علیه السلام - داشت و نامه هایی میان آنان رد و بدل شد که پاره ای از آنها بشرح زیر است : ۱ - کتبی به سند خود از محمد بن فرج نقل می کند که گفت : ((به امام هادی - علیه السلام - نامه ای نوشتم و در آن از ابو علی بن راشد ، عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند (و اعتقادشان) پرسیدم حضرت برایم نوشت : ابن راشد را یاد کردی ، خدایش بیامرزد که سعادت مند بزیست و شهید از دنیا رفت . سپس برای ابن بند و عاصمی دعا نمود)) . (۵۲۷) ۲ - کلینی به اسناد خود از علی بن محمد نوفلی نقل می کند که گفت : ((محمد بن الفرج به من گفت : امام هادی - علیه السلام - به من نوشت : ای محمد ! حواست جمع باشد و هوشیار باش . محمد می گوید : من همچنان در اندیشه معنی جملات فوق بودم و مقصود از آنها را نمی دانستم لیکن خود را جمع و جور کرده بودم که پیکی از طرف حکومت به سراغم آمد و مرا دست بسته از شهر خارج کرد و تمام اموالم را توقیف نمود و مرا به زندان انداخت که هشت سال در آنجا بسر بردم . پس از این مدت مجددا نامه حضرت به دستم رسید که در آن نوشته شده بود : ای محمد ! در جانب ناحیه باختری ، منزل مکن . نامه را خواندم و گفتم : این دستور را به من می دهد ، در صورتی که من با این حالت در زندان بسر می برم جدا که مساءله شگفت آوری است ! اندک مدتی نگذشته بود که مرا رها کردند ((- الحمد لله -)) محمد نامه ای به حضرت نوشت و در آن از املاک خود و سرنوشت آنها جویا شد و حضرت پاسخ داد : بزودی املاکت به تو داده خواهد شد . همینکه محمد به سوی عسکر رفت دستور داد که املاک او را باز گردانند لیکن محمد قبل از آن مرده بود)) . (۵۲۸) این نامه اعتماد حضرت را به محمد و پیوند استوار آنها را به خوبی نشان می دهد هنگامی که محمد بیمار گشت امام هادی - علیه السلام - یکی از پیراهن های خود را برایش فرستاد و او آن را زیر سر خود گذاشت و پس از فوت از پیراهن حضرت به عنوان کفن محمد استفاده کردند . ۱۴۵ - ((محمد بن الفضل)) : شیخ و برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارند . (۵۲۹) ۱۴۶ - ((محمد بن الفضل بغدادی)) : از امام هادی روایت می کرد و عبدالله بن جعفر حمیری از او روایت کرده است . (۵۳۰) ۱۴۷ - ((محمد بن القاسم)) : نامش محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی ، ابو عبدالله علوی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۳۱) ۱۴۸ - ((محمد بن مروان جلاب)) : برقی او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - دانسته و می افزاید که او ثقة است . (۵۳۲) ۱۴۹ - ((محمد بن مروان الخطاب)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۳۳) ۱۵۰ - ((محمد بن موسی بن فرات)) : شیخ او را جزء اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۳۴) ۱۵۱ - ((محمد بن موسی الربعی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی

- علیه السلام - یاد می کند . (۵۳۵) ۱۵۲ - ((محمد بن یحیی بن دریاب)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۳۶) ۱۵۳ - ((مصقله بن اسحاق)) : مصقله بن اسحاق قمی اشعری است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۳۷) ۱۵۴ - ((معاویه بن حکیم)) : او معاویه بن حکیم بن معاویه بن عمار کوفی است و شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۵۳۸) نجاشی درباره اش می گوید : او ثقه و بزرگواری است از اصحاب امام رضا - علیه السلام - ابو عبدالله الحسین می گوید : مشایخ بزرگانمان را شنیدم می گفتند : معاویه بن حکیم ۲۴ اصل روایت کرده است . او را کتاب هایی است از جمله : ((کتاب الطلاق ، کتاب الحيض ، کتاب الفرائض ، کتاب النکاح ، کتاب الحدود و کتاب الديات ، حدیث نوادری)) نیز دارد . (۵۳۹) ۱۵۵ - ((منصور بن عباس رازی)) : خانه اش کنار دروازه کوفه به بغداد بود . شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد . (۵۴۰) و نجاشی درباره او می گوید : متزلزل و سست عقیده بود و او را کتاب نوادر بزرگی است . (۵۴۱) ۱۵۷ - ((موسی بن عمر)) : موسی بن عمر بن بزيع ، مولای منصور، مردی است ثقه و شیخ او را از اصحاب امام هادی یاد می کند (۵۴۲) و می گوید : او را ((کتاب النوادر)) است . (۵۴۳) ۱۵۸ - ((موسی بن عمر الحضین)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی نام می برد . (۵۴۴) ۱۵۹ - ((موسی بن مرشد وراق نیشابوری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی یاد می کند (۵۴۵) او امامی مجهول الحالی است .

(ن)

۱۶۰ - ((نصر بن حازم قمی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۴۶) ۱۶۱ - ((نضر بن محمد همدانی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی یاد می کند و می افزاید که او ثقه است . (۵۴۷) علامه نیز او را توثیق نموده و او را در کتاب ((الحاوی)) در فصل ثقات آورده است .

(هـ) (-)

۱۶۲ - ((یحیی بن ابی بکر رازی)) : معروف به ضریر و شیخ او را با همین عنوان از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۴۸) ۱۶۳ - ((یحیی بن محمد)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۴۹) لیکن حال او مجهول و ناشناخته است . ۱۶۴ - ((یعقوب بن اسحاق)) : نامش ، یعقوب بن اسحاق ابو یوسف دورقی اهوازی مشهور به ابن سکیت است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۵۰) او نزد امام جواد و امام هادی - علیهما السلام - از احترام زیادی برخوردار بود و از خصصین ایشان بشمار می رفت . همچنین او از امام جواد روایات و مسائلی نقل کرده است . (۵۵۱) ابن سکیت پرچمدار عربیت ، ادبیات ، شعر، لغت و نحو بشمار می رفت و تالیفات متعددی از جمله : ((تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق)) از خود بجا گذاشت . ابن خلکان از یکی از علما چنین نقل می کند : کتابی در لغت بهتر از ((اصلاح المنطق)) از جسر (پل) بغداد نگذشته است . شک نیست که این کتاب سودمند و جامع بوده و بسیاری از لغات را گرد آورده است و در نوع خودش با این حجم بی نظیر است . گروهی به این کتاب پرداخته اند . وزیر مغربی آن را مختصر نموده و خطیب تبریزی به تنقیح و تهذیب این کتاب دست یازیده است . ابن خلکان به نقل از ابوالعباس المبرّد می گوید : ((کتابی بهتر از ((اصلاح المنطق)) ابن سکیت در میان مؤلفین بغداد ندیدم)) . و ثعلب می گوید : اصحاب ما اتفاق نظر دارند که پس از ابن اعرابی کسی آگاه تر از ابن سکیت در علم لغت یافت نشده است . (۵۵۲) متوکل او را بخاطر ولای اهل بیت و به جرم تشیع به شهادت رساند - که ما تفصیل آن را در فصول آینده بیان خواهیم کرد . - ۱۶۵ - ((یعقوب بجلی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد . (۵۵۳) او امامی مجهول الحالی است . ۱۶۶ - ((یعقوب بن منقوش)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری - علیهما السلام

- نام می برد . (۵۵۴) ۱۶۷ - ((یعقوب بن یزید)): یعقوب بن یزید بن حماد انباری سلمی کاتب ، کنیه اش ابو یوسف است و شیخ او را از اصحاب ثقه امام هادی نام می برد . (۵۵۵) و می گوید : او دارای کتاب هایی از جمله : ((کتاب النوادر)) است . (۵۵۶) نجاشی می گوید : یعقوب کاتب منتصر بود و از امام جواد - علیه السلام - روایت می کرد و به بغداد رفته در آنجا ساکن شد . او ثقه و راستگوست و کتابهایی به شرح زیر دارد : ((البداء ، المسائل ، نوادر الحج ، و الطعن علی یونس)) . (۵۵۷) صاحبان کنیه یاران امام هادی که با کنیه معروف شده اند عبارتند از : ۱۶۸ - ((ابوبکر فهکی)) : او ابن ابی طیفور متطبب است و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۵۸) او از جمله کسانی است که نص بر امامت حضرت عسکری را روایت کرده است می گوید : امام هادی - علیه السلام - برایم نوشت : ((ابومحمّد (حسن عسکری) فرزندم ، ناصح ترین فرد از خاندان آل محمّد و موثق ترین آنان است . او بزرگترین پسر و جانشین پس از من است . امامت به او می رسد و احکام آن به عهده اوست . هر چه از من می پرسی پس از من از او پرس و هر چه را خواهانی او داراست)) . (۵۵۹) ۱۶۹ - ((ابوالحسین بن هلال)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد . (۵۶۰) و علامه (۵۶۱) و مجلسی (۵۶۲) او را توثیق نموده اند . ۱۷۰ - ((ابوالحسین الحضینی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی بر می شمارد و می افزاید او ثقه است و در اهواز ساکن شده بود . (۵۶۳) ۱۷۱ - ((ابو طاهر)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بر می شمارد و می افزاید که او برادر محمّد بن محمّد می باشد . (۵۶۴) ۱۷۲ - ((ابو طاهر بن حمزه)) : او ابو طاهر بن حمزه بن الیسع اشعری و شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - ثقه و اهل قم معرفی می کند . (۵۶۵) ۱۷۳ - ((ابو طاهر محمّد)): شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد . (۵۶۶) ۱۷۴ - ((ابو عبدالله المغازی)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد و می افزاید که او غلّ کننده است . (۵۶۷) ۱۷۵ - ((ابو عبدالله مکاری)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند . (۵۶۸) ۱۷۶ - ((ابو محمّد بن ابراهیم)) : شیخ بدون کمترین اظهار نظری او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - یاد می کند و دیگر چیزی اضافه نمی کند . (۵۶۹) ۱۷۷ - ((ابو یحیی جرجانی)) : ابو یحیی همان احمد بن داوود بن سعید فزاری است و از اصحاب امام هادی - علیه السلام - بشمار می رود . (۵۷۰)

زنان

امام هادی - علیه السلام - روایت کرده اند تنها یک بانو را نام می برد : ۱۷۸ - ((کلثوم الکرخیه)) : شیخ او را از اصحاب امام هادی - علیه السلام - نام می برد و می افزاید که عبدالرحمن الشعیری - ابو عبدالله ، رحمن بن داوود بغدادی - از او روایت کرده است . (۵۷۱) در اینجا فصل مربوط به اصحاب امام را که بیانگر دیدگاه های علمی و فکری ایشان بودند به پایان می بریم .

امام (ع) در سامرا

اشاره

امام هادی - علیه السلام - بیشترین دوره زندگی خود را تحت مراقبت های امنیتی و زیر فشارهای روانی در منزلی در سامرا سپری کرد و جاسوسان و خیرچینان حکومت خانه ایشان را تحت نظر گرفته تمامی رفت و آمدها را کنترل می کردند و به شناسایی یاران امام و کسانی که در صدد تماس با ایشان و ارسال هدایا و حقوق شرعیه برای ایشان بودند می پرداختند . زندگی امام مصادف با حکومت یکی از تبهکاران و جنایت پیشه ترین خلیفه عباسی یعنی متوکل بود و حضرت طاقت فرساترین رنج ها را در این دوران تحمل نمودند و مانند یک زندانی مجبور به اقامت در خانه ای در دارالخلافه طاغوت عباسی گشتند و دشوارترین دوران را پشت

سر گذاشتند. علویان به خصوص امام هادی در دوران خلافت سیاه متوکل با هولناکترین و سخت ترین تنگناها و حوادث مواجه شدند که ما به پاره ای از آنها در این کتاب خواهیم پرداخت. شایسته می دانیم به اختصار جنبه های مختلف زندگی امام در مدینه و عواملی که ایشان را مجبور به ترک آن شهر و اقامت در سامرا و برخورد با متوکل کردند بیان کنیم:

امام در مدینه

امام در زادگاه خود و پدرانش ((مدینه)) بسر می برد و مانند اجداد گرامی خویش به گستردگی دانش، بهسازی اخلاق مردم و تربیت آنان طبق موازین ادب اسلامی و تعلیم علوم مختلف اسلامی مشغول بود و مسجد نبی اکرم را به صورت مدرسه ای برای امور آموزشی درآورده بود. علما، فقها و راویان حدیث صدف وار او را احاطه کرده از معرفت زلال و دانش ایشان سیراب و بهره ور می شدند و امام دانشی را که پدرانش بدان، تیرگی های جاهلیت را زدوده بودند و روشنی را به ارمغان آورده بودند به مشتاقان منتقل می کرد. حضرت نه تنها سرچشمه و منبع اصیل حیات علمی و فکری مدینه بود بلکه تنها پناهگاه و پشتوانه اقتصادی اهل علم نیز بشمار می رفت و فقرا و محتاجان نیز از این خوان گسترده بهره مند می شدند. کمک های امام به مردم مدینه به امور مالی منحصر نمی شد بلکه ایشان در تمام جنبه های زندگی و فراز و نشیب های آن یاور مردمان بودند؛ در خوشی و ناخوشی همگام و همدل آنان بودند، بیماران را عیادت و مردگان را تشییع می کردند و بیوگان و یتیمان را سرپرستی می نمودند و مهر عطوفت ایشان کوچک و بزرگ را شامل می گشت. مختصر آنکه نیکی و محبتی نبود مگر آنکه از طرف امام، آنان را فرا می گرفت لذا حضرت در اعماق آنان نفوذ کرده و قلوب آنان را مسخر خود ساخته بود و اهل مدینه با تمام وجود خود امام را دوست داشتند و شیفته ایشان بودند.

سعایت از امام (ع)

عبدالله بن محمد امام جماعت و سرپرست امور جنگی مدینه از طرف متوکل بود. او یکی از پلیدترین، تنگ نظرترین و پست ترین افرادی بشمار می رفت که مدینه به خود دیده بود و کمترین تعهد دینی برای خود قائل نمی شد. عبدالله از موقعیت ممتاز امام و علاقه مردم به ایشان تنگدل بود و تحمل مشاهده فضائل امام را نداشت و نمی توانست ناظر درخشش نور امامت در خطه حجاز و در میان محافل اسلامی باشد، لذا نیرنگی پلید اندیشید و نامه ای به متوکل نگاشت که در آن بر چند محور زیر تاءکید کرده بود: ۱ - گرد آمدن توده مردم در اطراف امام و همسبستگی با ایشان برای حکومت خطری جدی است. ۲ - اموال و هدایای سنگینی از نقاط مختلف جهان اسلام به امام می رسد و می تواند زمینه خوبی برای خرید سلاح و قیام علیه حکومت بنی عباس بشمار رود. ۳ - بعید نیست که امام دست به شورش بنیانکن برای واژگون ساختن حکومت بزند. متوکل پس از خواندن نامه بشدت هراسناک شد و اطرافیان خود را از آنچه که در آستانه وقوع بود با خبر ساخت و در صدد بر آمدن قبل از آنکه قدرت و توان امام افزایش یابد و او نتواند شورش را کنترل کند، ایشان را دستگیر نماید.

امام توطئه را خنثی می کند

همینکه امام از توطئه آن پست فطرت آگاه شد برای پیشگیری از خطرات متوکل و تسلط بر حوادث کنترل نشده با توجه به شناختی که از متوکل و کینه اش نسبت به اهل بیت داشت نامه ای به او نوشت و در آن از کینه ها، دشمنی ها، بدگویی ها و بدرفتاری عبدالله و توطئه اخیرش پرده برداشت و قاطعانه گفت قصد سوء و ناخوشایندی نسبت به متوکل و خروج علیه حکومتش را ندارد. متوکل با دریافت نامه آرام شد و دانست ساحت امام از این اتهام مبراست و گفته های عبدالله پایه و اساس درستی ندارد.

نامه متوکل به امام (ع)

متوکل در پاسخ به نامه امام ای فرستاد و در آن از برکنار ساختن کارگزار بد کردارش ((عبدالله)) خبر داد و از حضرت خواست تا به سامرا آمده در آنجا مقیم شود و بدین گونه تحت نظر او باشد. در زیر نامه متوکل را می آوریم: ((اما بعد: امیرالمؤمنین (متوکل!) قدر شما را می داند و حق خویشی را بجا می آورد و حق شما را رعایت می کند و آنچه را خداوند بپسندد درباره شما و اهل بیت شما انجام می دهد، عزت شما و اهل بیت را خواهان است و ایمنی شما را مد نظر قرار می دهد و وظیفه خود را درباره شما انجام می دهد تا رضایت پروردگار حاصل گردد. از آنجا که امیرالمؤمنین! صداقت و برائت شما را می داند و نسبت به سوء رفتار عبدالله بن محمد آگاه می باشد و سوء نیت او درباره شما آشکار شده است و نسبت به شما بی احترامی کرده است و از مناصب امامت جماعت و امور جنگ برکنار ساخته و محمد بن فضل را بجای او گمارده است و به او دستور داده است تا حقوق شما را کاملاً رعایت کند و دستورات شما را انجام دهد و حاجات شما را برآورده سازد و با صوابدید شما و نظر شما به خداوند و امیرالمؤمنین تقرب جوید. امیرالمؤمنین مشتاق تازه کردن دیدار و گفتگوی با شماست پس اگر خواهان دیدار او و اقامت در کنارش هستی هر وقت خواستی تو و هر یک از افراد و خانواده ات که دوست داری براه افتاده با آرامش و به هر گونه که تمایل داشته باشی و هر وقت بخواهی در میان راه توقف کنی و باربندی به سوی ما حرکت کن و اگر دوست داشته باشی یحیی بن هرثمه مولای امیرالمؤمنین و همراهان و سپاهیان را دستور داده ام که با شما و در معیت شما حرکت کنند و اطاعت شما را بر آنان واجب داشته ام. بهر حال تصمیم با شماست از خدا خیرخواهی کن و به قصد دیدار امیرالمؤمنین! حرکت نما. و بدان که هیچیک از برادران، خاصان، فرزندان و اهل بیت امیرالمؤمنین محبوب تر، والا مقام تر، خوش محضرتر و مورد اعتمادتر از تو نزد او نیست و تو را بر همه آنان مقدم می دارد و بر تو مهربان تر و نیک اندیش تر است ((و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.))

این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الاخر سال ۲۴۳ هـ - نگاشت)). (۵۷۲)

هراس اهل مدینه

متوکل، نامه را به دست یحیی بن هرثمه داد و به او گفت به مدینه برو و امام را همراه خود به سامرا بیاورد و درباره صحت و سقم ادعاهای عبدالله بن محمد مبنی بر قصد خروج امام علیه حکومت تحقیق کند. یحیی نیز با سرعت و بی درنگ به مدینه رفت همینکه اهل مدینه از مأموریت یحیی آگاه شدند هراسان گردیدند که مبادا متوکل قصد سوئی به پناهگاه و امامشان داشته باشد زیرا او را بشدت دوست داشتند و عالمان از علم و فقیران از صله اش بهره مند می شدند و او را اسلام مجسم می دیدند که کمترین گرایشی به دنیا ندارد. (۵۷۳) یحیی برایشان سوگند خورد که قصد کمترین بدی نسبت به حضرت را ندارد و با کوشش بسیار آنان را آرام ساخت تا آنکه به گفته اش اعتماد ورزیدند.

بازرسی خانه امام (ع)

یحیی به دقت خانه امام را بازرسی کرد و در آن جز قرآن و کتب ادعیه چیزی نیافت و نادرستی ادعاهای عبدالله را مبنی بر اینکه خانه ایشان مملو از اسلحه و دارایی است دانست (۵۷۴) و دروغ او آشکار شد.

گسیل داشتن امام به سامرا

امام را مجبور به ترک مدینه و حرکت به سوی سامرا کردند و ایشان همراه افراد خانواده براه افتادند. یحیی خود خدمتگزاری امام

را به عهده گرفت و از تقوا و ورع حضرت شگفت زده شد. کاروان، صحرا را درنوردید تا آنکه به بغداد رسید. یعقوبی نقل می کند همینکه امام به ((یاسرّیه)) رسید اسحاق بن ابراهیم حاکم بغداد به دیدار امام نائل شد و چون علاقه و شیفتگی مردم را به ایشان دید از حضرت خواست شب را در بغداد بسر برد. (۵۷۵) یحیی به دیدار اسحاق بن ابراهیم ظاهری شتافت و او را در جریان امر گذاشت، حاکم بغداد در پاسخ گفت: ((این مرد - امام هادی - زاده رسول خدا ((صلی الله علیه و آله -)) است و تو انحراف متوکل را از اهل بیت می دانی پس اگر به او کلمه ای علیه امام بگویی او را خواهد کشت و روز قیامت پیامبر اکرم خصم تو خواهد بود...)). یحیی پاسخ داد: ((به خدا سوگند جز نیکی از او ندیدم و چیزی را که نپسندم از او نیافتم...)). سپس بغداد را ترک کرده راه سامرا را در پیش گرفتند. همینکه به مقصد رسیدند یحیی خود را شتابان به ((وصیف ترکی)) که از سران حکومت بشمار می رفت رساند و او را از رسیدن حضرت آگاه ساخت. وصفی نیز او را از نقل سخنانی که موجب رسیدن گزندی به امام گردد بر حذر داشت و گفت: ((ای یحیی! به خدا سوگند اگر سر مویی از امام کم شود تنها تو مسؤول آن خواهی بود...)). و یحیی (پس از ابراز موافقت) از یکدستی سخنان اسحاق و وصفی درباره محافظت از امام و سلامتی ایشان متحیر شد. (۵۷۶)

در خان الصعالمیک

برای کاستن از شأن و مقام امام در نظر عامه مردم، متوکل دستور داد حضرت را در ((خان الصعالمیک)) اسکان دهند. در آنجا صالح بن سعید به دیدار امام رفت و از دیدن آن منظره متألم و متأثر شد و گفت: ((فدایت کردم! دشمن می خواهد در تمام کارها و بهر وسیله نور امامت شما را خاموش کند و از قدر شما بکاهد لذا شما را در این کاروانسرای پست در خان الصعالمیک جای می دهد)). امام با مهر و محبت به او نگرست و از اظهار علاقه اش قدردانی و تشکر نمود و از اندوه و نگرانی او کاست و به او معجزه ای نشان داد که خداوند به وسیله آن انبیا و اولیای خود را یاری می کند و بدین ترتیب صالح آرام گرفت و اندوهش بر طرف گشت. (۵۷۷)

دیدار امام با متوکل

یحیی خود را به متوکل رساند و از سیره نیک، زهد و تقوای امام با خبرش ساخت و گفت از بازرسی خانه حضرت جز قرآن و کتاب های دعا چیزی به دست نیامد و ایشان از اتهامات منتسبه بری هستند و کمترین قصدی برای قیام و شورش ندارند و بدینسان نگرانی و خشم متوکل را بر طرف ساخت. خلیفه دستور داد حضرت را نزدش بیاورند و هنگامی که ایشان آمدند با نهایت احترام و بزرگداشت با امام برخورد کردند و دستور دادند صله گران قیمتی به امام بدهد (۵۷۸) و ایشان را مجبور به اقامت در سامرا کردند تا در آنجا تحت نظر باشد.

امام خانه ای می خرد

پس از آنکه متوکل امام را مجبور به اقامت در سامرا نمود ایشان خانه ای از ((دلیل بن یعقوب نصرانی)) خرید و همراه خانواده خود در آن اقامت گزیدند و در همانجا وفات کرد و در همان خانه به خاک سپرده شدند)). (۵۷۹)

متوکل به فتاوی امام تن می دهد

متوکل ناگزیر از آن بود که به امام در موارد مشکل مراجعه کند و فتوای ایشان را بر دیگران مقدم بدارد و در این مسائل نظر صائب ایشان را بر آرای دیگر فقهای عصر ترجیح دهد. در اینجا چند نمونه از مسائل مبتلا به متوکل و فتوای امام را در آن نقل می کنیم:

۱ - متوکل کاتب و نویسنده ای نصرانی داشت که به او بسیار احترام می گذاشت و بخاطر علاقه ای که به او داشت او را با کنیه ((ابو نوح)) صدا می زد. عده ای از کاتبان درباره این عمل را نادرست خوانده و گفتند: ((جایز نیست کافر را با کنیه صدا بزنیم)). متوکل از فقها استفتا کرد و نتیجه آن دو قول بود: گروهی آن را جایز دانستند و گروهی منع کردند. متوکل ناچار از امام استفتا نمود و ماجرا را گفت. امام هادی در پاسخ نوشتند: ((بسم الله الرحمن الرحيم تب تبت یدا ابی لهب و تب)). ((۵۸۰)) این پاسخ بدیع از بی نظیرترین پاسخ های عالم فتوا بشمار می رود و حضرت با استفاده از این آیه نه تنها جواز کنیه گذاری کافر را ثابت می کند بلکه وقوع آن را نیز در قرآن یعنی معتبرترین مدرک فتوا نشان می دهد. متوکل نیز از پاسخ حضرت قانع شد و به آن عمل کرد. (۵۸۱) ۲ - متوکل بیمار گشت و نذر کرد اگر از این بیماری برهد دینارهای ((بسیاری)) صدقه بدهد. پس از آنکه او بهبود یافت و خواست نذر خود را ادا کند فقها را جمع نمود تا مقدار دقیق بسیار (کثیره) را تعیین کنند و آنان درباره تعیین واحد خاصی برای ((بسیار)) به جایی نرسیدند. ناچار متوکل از امام پرسش نمود و حضرت پاسخ داد: ((باید ۸۳ دینار صدقه بدهی)). فقها از این پاسخ تعجب کردند و به متوکل گفتند: ((پرس این فتوا را بر چه مبنایی می دهد و مدرک آن چیست؟)). متوکل خواسته آنان را برآورد و از حضرت دلیل فتوا را خواست. حضرت پاسخ داد: خداوند متعال در قرآن می فرماید: ((خداوند شما را در موطن و مواقف بسیاری یاری کرد)). (۵۸۲) و همه خاندان ما روایت کرده اند که موطن و مواقفی که در جنگ ها و غزوات خداوند پیامبرش را در آنها یاری کرد ۸۳ موطن بوده است. (۵۸۳) سپس حضرت در دنباله پاسخ افزود هر چه خلیفه بر این مقدار بیفزاید برایش سودمندتر خواهد بود و فایده دنیوی و اخروی خواهد داشت. (۵۸۴) ۳ - مردی نصرانی را که با زنی مسلمان زنا کرده بود نزد متوکل آوردند همینکه خلیفه خواست بر او حد شرعی جاری کند آن مرد مسلمان گشت. یحیی بن اکثم گفت: ((اسلام این مرد، شرک و عمل گذشته او را به یکسان از بین برد (و دیگر حدی بر او جاری نباید کرد)). یکی دیگر از فقها گفت: باید او را سه حد بزنند. و هر یک فتوایی داد تا آنکه متوکل تصمیم گرفت از امام استفتا کند. لذا طی نامه ای ماجرا را بیان کرد و از حضرت نظر خواست. امام در پاسخ نوشت: ((باید آنقدر او را بزنند تا بمیرد)). این فتوا به مذاق یحیی و دیگر فقها خوش نیامد، زیر بار نرفتند و گفتند: ((نه کتاب خدا گواه این مدعاست و نه سنت پیامبر آن را تائید می کند)). متوکل به امام نامه ای نوشت و در آن متذکر شد که فقهای مسلمین فتوای ایشان را نپذیرفته اند و آن را خلاف کتاب و سنت می دانند و افزود: ((پس برای ما بیان کن این فتوا از چه منبعی به دست آمده است و چرا باید او را آنقدر بزنند تا بمیرد؟)). امام پاسخ داد: ((بسم الله الرحمن الرحيم)) خداوند متعال درباره کافران می فرماید: ((فلما راؤا باءسنا قالو آما بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین، فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راؤا باءسنا)). (۵۸۵) ((پس آنگاه که شدت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند در آن حال گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه بتهایی که شریک خدا می گرفتیم کفر ورزیدیم، اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب آنها هیچ سودی نبخشید)). متوکل، این فتوا (و استنباط از آیه) را پذیرفت و دستور داد آن مرد را آنقدر زدند تا مرد. (۵۸۶)

شاعرترین مردم کیست؟

روزی متوکل از علی بن الجهم درباره شاعرترین شاعران و بهترین آنان پرسش کرد، او نیز در پاسخ چند تن از شعرای دوره جاهلیت و اسلام را نام برد لیکن متوکل هیچیک را نپذیرفت و امام هادی - علیه السلام - را مخاطب ساخته مجدداً سؤال خود را تکرار کرد. حضرت فرمود: حماني (۵۸۷) از همه شاعرتر است آنجا که می گوید: ((لقد فاخرتنا فی قریش عصابةً بخط خود و امتداد اصابع...)) ((گروهی از قریش به داشتن نسب شریف و ریشه داری خود بر ما به تفاخر برخاستند و خویش را برتر شمردند)). ((در همین کشاکش بودیم که ((نداء صوامع)) علیه آنان و به نفع ما داوری کرد)). ((ما را ساکت و خاموش می بینی

با وصف حال بانگ شاهد فضل و برتری ما در همه مساجد به گوش می رسد و آنان را خیر می کند)). ((احمد رسول خدا، جدّ ماست و ما همچون ستارگان درخشان فرزندان او هستیم)). متوکل متوجه امام گشته پرسید: ای ابا الحسن! ((نداء صوامع)) چیست؟ حضرت پاسخ داد: ((اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله - صلی الله علیه و آله -)). ((ای متوکل!) محمّد جد من است یا جد تو؟!)). متوکل که از خشم بر افروخته شده و رگ های گردنش متورم شده بود با لحنی خشمگین و فریاد مانند گفت: او جد توست او را از تو نمی گیریم! (۵۸۸) امام نیز با آرامش از نزد او خارج شد و او را در حالی رها کرد که آتش خشم، درونش را می سوزاند زیرا متوکل نتوانسته بود راهی برای پاسخ گفتند به امام بیابد و اندوه در دلش همچنان سایه افکنده بود.

متوکل ابن سگیت را برای آزمون امام می خواند

متوکل از عالم بزرگ یعقوب بن اسحاق مشهور به ((ابن سگیت)) درخواست کرد از امام سؤال مشکلی کند تا حضرت از پاسخ فرو ماند و بدین وسیله او بتواند از مقام و شوکت ایشان بکاهد. ابن سگیت در اجابت خواسته متوکل پرسشی دشوار آماده کرد و در مجمعی که از بزرگان علما، متکلمین، فقها و در راس آنان متوکل در دربار تشکیل شده بود امام را مخاطب ساخت و سؤال زیر را مطرح نمود: ((چرا خداوند معجزات پیامبران را گوناگون قرار داد؟ چرا خدا موسی را با معجزه عصا و ید بیضاء فرستاد، عیسی را با معجزه بهبود بخشیدن به افراد مبتلا به مرض پیسی و نابینا و زنده کردن مردگان مبعوث ساخت و محمّد ((- صلی الله علیه و آله -)) را با معجزه قرآن و شمشیر برانگیخت؟)). امام بلافاصله حکمت اختلاف معجزات را چنین بیان کرد: ((خداوند موسی را با معجزه عصا و ید بیضا در زمانی مبعوث ساخت که ((سحر)) عنصر غالب جامعه بود لذا خداوند با همین معجزه او را برانگیخت تا سحر آنان را مقهور اعجاز خود کند و آنان را مبهوت و درمانده کند و حجت را بر آنان ثابت نماید. بر همین اساس عیسی را با اعجاز درمان برص و کوری و زنده کردن مردگان به اذن خدا در زمانی مبعوث کرد که طب و پزشکی بر جامعه غالب بود. همچنین خداوند متعال محمّد را با قرآن و شمشیر در زمانی فرستاد که شعر و شمشیر بر جامعه مسلط بودند پیامبر نیز با قرآن تابان و شمشیر بزرگ، شاعران را مبهوت و شمشیرکشان را منکوب کرد و حجت حق را برایشان ثابت نمود)). خداوند متعال پیامبران خود را با معجزاتی هم سنخ و همخوان با جامعه تقویت و تائید می کرد تا بدان وسیله عجز مخالفان و منکران نبوت را آشکار سازد و لسان صدیقی بر ادعای برگزیدگان حق باشد. در همین راستا بود که موسی با معجزه عصا و ید بیضا در جامعه ای برانگیخته می شود که در زمینه سحر به بالاترین مرحله رسیده اند و دقایق این فن را به خوبی بکار می بندند. موسی با تبدیل عصای خود به ازدهای هولناکی که چشم بندی های آنان را خنثی می کند و ریسمان های به مار بدل شده را می خورد و دستی چون خورشید پرتو افکن، ناتوانی و عجز سحره را نمایان می سازد و ثابت می کند که معجزه او از جنس سحر نیست و الا مغلوب می شد و همین دلیلی است بر صدق موسی. در زمان بعثت عیسی نیز مسأله از همین قرار است؛ جامعه در زمینه طب و پزشکی به قله کمال رسیده است و رازهای جسم یکایک آشکار می شود و سیطره بیماری ها به پایان می رسد و پزشکان، ((فعال ما یشاء)) جامعه می گردند. عیسی ((- علی نبینا و علیه السلام -)) نیز با حربه ای شبیه حربه آنان به میدان می آید امّا دست به درمان بیماری هایی می زند که درمان ناپذیر است و - به اذن پروردگار - بر مرگ چیره می شود و اینها کارهایی است نه از سنخ کار و حرفه پزشکان - تا آن زمان هرگز پزشکی موفق به درمان برص و کوری نشده است و هرگز کسی به کالبد مرده جان نداده است امّا عیسی همه آنها را انجام می دهد هر چند خرد و اندیشه حیران می گردد. و این دلیل آشکاری است بر نبوت عیسی و صدق مدعای او. جامعه جاهلی نیز بر دور کردن استوار است و زندگی اعراب پیوندی گسست ناپذیر با این دو پدیده دارد: الف - ((شعر)) که عرب بر ره شعر دارد سواری. ب - ((شمشیر)) که جنگجو به دست پور خود شمشیر چوبی می دهد تا فردای کودک با

شمشیری پولادین همراه باشد. عرب مراتع و غنائم را با شمشیر به دست می آورد و افتخارات خود را با شعر در یادها جاودانی می سازد چرا که ((الشعر دیوان العرب)). آری این جامعه نیاز به معجزه ای از نوع خود دارد لذا خداوند پیامبر امی را با قرآن بر می انگیزد و به رسالت میان آنان می فرستد و سخن شناسان و ناقدان عرب در برابر این نوع سخن درمی مانند آنان را توان مقابله، معارضه، نقد، نقص و تحریف نیست. هرگز مانند آن را نشنیده اند و پاک طینتان تسلیم حق شده با طیب خاطر نبوت محمد امین را تصدیق می کنند و معاندان، سرکشی پیشه ساخته راهی جز تکذیب و دروغپردازی نمی یابند و ناچار پس از شور و مشورت بجای مقابله که دعوی قرآن است بانگ بر می آورند که: ((ان هذا الا سحر یؤثر؛)) این سخنان جز سحری که اثر می کند چیزی نیست)) و به جمع آوری احزاب، تحریک قبایل، محاصره اقتصادی و بالاخره به جنگی تمام عیار دست می زنند تا نور توحید را خاموش کنند. و اینجاست که دومین معجزه پیامبر پای به میدان می گذارد ((شمشیر بزان)) امیرالمؤمنین است که باید پاسخگوی شمشیرها مشرکان باشد که: ((الحدید لا یفلح الا بالحدید)) گردنکشان مشرک که داعیه دلاوری دارند و فرار از جنگ را ننگی ابدی می دانند یک استثنا قائل می شوند و به قانون خود تبصره جدیدی می زنند و آن این است که: ((فرار ننگ است مگر از مقابل علی و شمشیر او)) لیکن این شمشیر طعمه های خود را از جگر گوشه های قریش می رباید و سران شرک را در خون خود غوطه ور می کنند. آنکه را منطق قرآن سود ندهد دارویش شمشیر علی - علیه السلام - است و بدین گونه خداوند احزاب را متفرق می کند و مسلمانان را رفعت و شوکت می بخشد. در برابر پاسخ دندان شکن امام - علیه السلام - ابن سکیت پرسید: ((پس الان حجت چیست؟)). حضرت پاسخ داد: ((عقل است که دروغپرداز بر خداوند را می شناسد و او را تکذیب می کند)). حجت باطنی و رسول درونی آدمی عقل است و به وسیله این هدیه الهی است که راست از دروغ مشخص می گردد و حکم عقل است که فصل الخطاب منازعات بشمار می رود. ابن سکیت اظهار درماندگی و ناتوانی کرد و از ادامه بحث خودداری نمود. یحیی بن اکثم شروع به توبیخ کردن او نمود و گفت: ((ابن سکیت را چه به مناظره! او خداوندگار نحو، شعر و لغت است)).

پرسش های یحیی بن اکثم

یحیی که سؤالاتی از قبل آماده کرده و نوشته بود و آنها را برای آزمودن امام در نظر گرفته بود به امام داد و خواستار پاسخ شد. حضرت پرسش ها را گرفته به ابن سکیت فرمود تا پاسخ ها را که امام می گوید بنویسد. ما در اینجا پرسش ها و پاسخ ها را با اندکی تصرف می آوریم: س ۱ - خداوند در قرآن می فرماید: ((قال الذی عنده علم من الکتاب اءنا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک)). ((۵۸۹)) (آنکه نزدش بهره ای از کتاب بود (به سلیمان) گفت: من عرش (ملکه سبا) را قبل از آنکه پلک بزنی نزدت حاضر خواهم کرد)). پرسنده سلیمان و پاسخگو آصف (بن برخیا) است آیا سلیمان پیامبر به علم آصف نیازمند است؟ ج - سلیمان به آنچه ((آصف)) می دانست و فراتر از آن نیز عارف بود لیکن می خواست به امت خود اعم از جن و انس بفهماند که حجت پس از خود ((آصف)) است و آنچه آصف انجام داد از سلیمان فرا گرفته بود و او به امر خدا به آصف آموخته بود تا در امامت و ولایت وی اختلافی پیش نیاید و حجت بر همگان تمام شود. س ۲ - خداوند در قرآن کریم می فرماید: ((و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا؛)) ((۵۹۰)) و یوسف والدین خود را بر عرش (و جایگاه) برآورد و همگی برایش به سجده درآمدند)). چگونه یعقوب و فرزندانش که همگی پیامبر بودند برای یوسف سجده کردند؟ ج - یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده نکردند بلکه سجده آنان برای اطاعت خدا و تحیت و درود به یوسف بود، همانگونه که سجده ملائکه برای آدم نبود. در حقیقت یعقوب، و فرزندان یازده گانه اش و یوسف خدا را برای شکرگزاری از اینکه همه دور هم جمع شده اند و دوران هجرا بسر رسیده است سجده کردند و سپاس خدا بجای آوردند. آیا توجه نکرده ای که یوسف در همان حالت شکر می گوید: ((رب قد آتیتنی

من الملك...؛)) (۵۹۱) پروردگارا! سلطنت و حکومت نصیب ساختی...)). س ۳ - خداوند متعال می فرماید: ((فان كنت في شك مما انزلنا اليك قبل الذين يقرؤون الكتاب)) (۵۹۲) ((اگر در آنچه بر تو فرود فرستاده ایم شک داری پس از قاریان کتب آسمانی پرس)). اگر مخاطب آیه خود پیامبر باشد پس او نیز شک کرده است (و دچار تردید شده است) و اگر مخاطب دیگری است پس قرآن بر چه کسی نازل شده است؟ ج - مخاطب آیه شخص رسول خداست و کمترین شک و تردیدی درباره آنچه بر او نازل شده بود نداشت لیکن جاهلان می گفتند: ((چرا خداوند از ملائکه پیامبری مبعوث نکرد؟ و چرا خداوند پیامبر خودش را از خوردن، آشامیدن و رفت و آمد در معابر و بازارها بی نیاز ساخت؟)) لذا خداوند به رسول اکرم وحی نمود تا در حضور معترضان جاهل از قاریان کتاب (تورات) پرسد: ((آیا خداوند تاکنون پیامبری را که نه بخورد و نه بیاشامد و نه در بازارها رفت و آمد کند فرستاده است؟ (و چون چنین نیست ای محمد تو نیز مانند آنان هستی و در این موارد با دیگران فرقی نداری)). و اینکه خداوند تعبیر: ((فان كنت في شك؛)) (اگر شک داری)) را بکار می برد - با آنکه پیامبر هرگز شک نداشته است - برای رعایت انصاف در گفتگو و مجادله است همانطور که خداوند در آیه مباهله می فرماید: ((فقل تعالوا ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و اءنفسنا و اءنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين)). (۵۹۳) ((بگو (ای کافران) بیایید همگی فرزندان، همسران و خود را بخوانیم سپس به مباهله پردازیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. ولی اگر خداوند می فرمود: بیایید لعنت خدا را بر شما قرار دهیم)) آنان هرگز دعوت حق را نمی پذیرفتند. لذا با آنکه خداوند می دانست فرستاده و پیامبرش راستگوست و ادای وظیفه کرده است و همچنین خود پیامبر نیک می دانست که در گفته هایش صادق است لیکن ترجیح داد انصاف و برابر در گفتار را رعایت کند و دروغگویان را مردد قرار دهد. س ۴ - خداوند می فرماید: ((و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام و البحر يمدد من بعد و سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله)). (۵۹۴) ((اگر تمامی درختان عالم قلم شود و دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکب گردد نخواهند توانست که کلمات الهی را بنگارند و به پایان رسانند. اما این دریاها عبارتند از: عین الکبریت، عین الیمن، عین برهوت، عین الطبریه، چشمه گرم ماسیدان (ماسبندان در ((تحف العقول)) معروف به ((لسان))، چشمه آب گرم افریقیه معروف به ((سیلان)) و عین باحوران. و ((کلمات الهی)) که پایان نپذیرد ماییم که تمامی فضائل و صفاتمان به قلم نخواهد آمد. س ۵ - خداوند می فرماید: ((و فيها ما تشتهي الا نفس و تلذ الا عين؛)) در بهشت آنچه دل خواهد و چشم را خوش آید یافت شود)). (۵۹۵) دل حضرت آدم نیز هوای خوردن گندم کرد پس چرا مجازات گشت و از بهشت رانده شد؟ ج - در بهشت آنچه دل آدمی بخواد و چشم پسندد از خوردنی و نوشیدنی و سرگرمی یافت می شود و خداوند تمام آنها را بر حضرت آدم مباح ساخت، اما درختی که خداوند آدم و حوا را از نزدیک شدن و خوردن میوه آنها منع کرد، درخت ((حسد)) بود. خداوند از آدم و همسرش عهد گرفت که با چشم حسادت به هیچیک از مخلوقات ننگرند و بر آنکه از فضل الهی برخوردار است حسد نورزند لیکن آدم فراموش کرد و خداوند عزم او را سست یافت. س ۶ - خداوند متعال می فرماید: ((او یزوجهم ذکرانا و اناثا؛)) (۵۹۶) یا جفت کند به ایشان نرانی یا مادگانی)). اگر خداوند بندگان مرد را با مردان تزویج کند چرا قومی را بدین سبب هلاک ساخت؟ (توجه کنید که یحیی آیه را به معنی دیگری گرفت تا بتواند چنین اشکالی کند!) ج - خداوند متعال مردمان مطیع (۵۹۷) را همسرانی مناسب عطا می کند و فرزندان پسر یا دختر هر گونه که خواهد می بخشد، منزله است خداوند از اینکه آنچنان که تو پنداشته ای و به دنبال توجیه آن هستی سخن بگوید و قصد کند. بدان هر که بدان عمل زشت روی آورد ((گناهی بزرگ مرتکب شده و عذابی دو چندان در قیامت فرار روی او خواهد بود و در دوزخ جاودانه خواهد ماند مگر آنکه توبه کند)). (۵۹۸) س ۷ - چگونه شهادت یک زن به تنهایی رواست در حالی که خداوند می فرماید: ((و اشهدوا ذوی عدل منکم؛)) (۵۹۹) و دو مرد مسلمان عادل را به شهادت گیرید)). ج - قبول کردن شهادت یک زن، این تنها شهادت زن قابل و ماماست که هنگام رضایت جایز و نافذ است و اگر رضایت نباشد حداقل دو زن باید باشد تا آنکه جای یک مرد به حساب

آید زیرا این مسأله از اموری است که مردان را امکان گواهی دادن و شهادت نیست و ضرورتاً باید از زن استفاده شود و اگر تنها یک زن گواه باشد در صورت سوگند خوردن شهادت او مقبول و مسموع می افتد. س ۸ - علی - علیه السلام - درباره تعیین جنسیت خنثی فرموده است به مخرج بول او بنگرند اگر به گونه مردان باشد حکم مرد بر او مترتب می گردد و اگر مانند زنان باشد حکم زن را دارد. سؤال اینست که چه کسی به مخرج بول خنثی بنگرد؟ اگر مردی بنگرد احتمال دارد خنثی زن باشد و اگر زنی بنگرد امکان مرد بودن خنثی وجود دارد و در هر دو صورت مرتکب حرام شده ایم. دیگر آنکه حکم میراث خنثی چیست؟ ج - حکم همان است که حضرت علی - علیه السلام - فرموده است لیکن کیفیت اجرای آن بدین گونه است: چند مرد عادل هر یک آئینه ای به دست می گیرند و خنثی پشت سر آنها برهنه می گردد و آنان در آئینه ای می نگرند و از طریق تصویری که در آن افتاده است به زن یا مرد بودن او حکم می کنند و نتیجتاً حکم میراث او نیز معین می گردد. س ۹ - مردی نزد گله گوسفندی رفت و چوپان را دید که با یکی از گوسفندان وطنی می کند! همینکه چوپان، تازه وارد را دید گوسفند را رها کرد و او هم داخل گله گشت. حال حکم گله چیست؟ آیا گوشت آنها را می توان خورد؟ و اگر قرار شود گوسفند را بکشیم چگونه این کار را انجام دهیم؟ ج - اگر آن مرد ناظر، گوسفند موطوئه را بشناسد باید او را بکشد و سپس بسوزاند و اگر نمی شناسد گله را دو بخش کند و قرعه بیندازد به نام هر نیمه و بخشی درآمد، آن نیمه دیگر رها می شود و نیمه باقی مانده مجدداً دو قسمت می گردد و باز قرعه می اندازد و این کار را همچنان ادامه می دهد تا آنکه فقط دو گوسفند باقی بماند و باز قرعه می زند به نام هر که در آمد او را گرفته می کشد و سپس می سوزاند و باقی گوسفندان رها می شوند، و خوردن گوشت آنها جایز است. (۶۰۰) س ۱۰ - چرا در نماز صبح که از نمازهای روزانه است حمد و سوره را بلند باید خواند در حالی که جهر و بلند خواندن مختص نمازهای شبانه است؟ ج - زیرا پیامبر ((صلی الله علیه و آله -)) نماز صبح را در تیرگی آخر شب و قبل از روشنایی روز می خواند لذا قرائت آن ملحق به نماز شب گشت. س ۱۱ - علی - علیه السلام - به ابن جرموز (قاتل زبیر) فرمود: کشنده پسر ((صفیه)) را به دوزخ بشارت ده (۶۰۱) پس چرا او را نکشت در حالی که امام بود؟ ج - سخن امام به ابن جرموز: ((کشنده ابن صفیه را به دوزخ بشارت ده)) در حقیقت پیش گویی پیامبر بود که امام آن را نقل فرمود. ابن جرموز بعدها از خوارج گشت و در فتنه و جنگ نهروان به هلاکت رسید. و چون امام می دانست او را در آینده در نهروان هلاک خواهد ساخت لذا آن موقع او را نکشت. ۱۲ - چرا علی - علیه السلام - در جنگ صفین دستور داد نیروهای دشمن را بکشند حتی اگر زخمی باشند یا آنکه فرار کنند و به جبهه پشت کنند و خود نیز این دستور را بکار بست اما در جنگ جمل دستور داد فراریان را تعقیب نکنند و زخمیان خودداری نمود و هر که را سلاح به زمین گذاشت امان داد بدین علت بود که اهل جمل رهبرشان کشته شده بود و مرکزی برای گردآوری آنان نبود و مردم بدون قصد توطئه، اختلاف، جنگ و فریبکاری به سوی خانه های خود روان گشتند و به این قانع شدند که از آنان گذشت شود لذا امام حکم نمود شمشیر را از آنان باز دارند و آنان را نیازارند زیرا دیگر به فکر جنگ طلبی علیه امام نبودند. اما در مورد جنگ صفین مسأله فرق می کرد آنان به مرکز فرماندهی آماده نبرد می پیوستند و رهبری چیره دست برای آنان سلاح های گوناگون مانند: نیزه، زره و شمشیر فراهم می ساخت و به آنان عطای بیکران می بخشید، برایشان دارایی آماده می کرد، بیمارشان را بازدید و زخمیان را درمان می کرد و دست و پا شکستگان را معالجه می نمود. به پیادگان اسب و برهنگان لباس می داد و آنان را تازه نفس، مجهز، سالم و سرپا به جنگ امام می فرستاد تا بار دیگر با حضرت بجنگند لذا امام برای کندن ماده فساد دستور داد تا زخمی، فراری و جنگی را به یکسان از پای در آورند و آنان را زنده نگذارند. لیکن درباره اهل بصره این چنین نبود و با انداختن اسلحه خود و نبودن مرکز تدارکات و فرماندهی امکان بازگشت به میدان و ایجاد خطر از میان می رفت پس حضرت دستور داد از زخمی و فراری آنان در گذرند. هرگز این دو گروه یک حکم ندارند و با آنان یکسان برخورد نمی شود و اگر حکم و فرمان امیرالمؤمنین در جنگ جمل و صفین نبود هرگز حکم عاصیان از اهل توحید و مسلمانان یاغی مشخص نمی شد و با سیره

امام بود که روشن شد هر که در برابر امام بایستد کشته می شود مگر آنکه توبه کند . س ۱۳ - مرا از مردی که اقرار به لواط کرده است خبر بده ، آیا حدّ درباره اش جاری می گردد یا نه ؟ ج - مردی که خود بخود به لواط اقرار می کند و بینه ای بر او اقامه نشده است بلکه بی مقدمه اعتراف نموده امام به حق و منصوب از طرف خدا که صلاحیت اجرای حد را دارد می تواند او را از طرف خدا ببخشد آیا نشنیده ای سخن خدا را که می فرماید : ((هَذَا عَطَاؤُنا فَمَنْنِ اَوْامَسْكَ بِغَیْرِ حِسَابٍ ؛)) (۶۰۲) این عطای ماست به تو پس هر چه می خواهی ببخش یا آنکه نگهدار)). در اینجا خداوند بخش را بر امساک مقدم می دارد پس بدان که هر چه از ما پرسیدی پاسخ آن را به تو دادیم . پاسخ های علمی و مستدل امام به این پرسش های پیچیده و دشوار یحیی را مبهوت کرده و او متوجه متوکل شده گفت : ((دوست نمی داریم پس از پرسش های دیگر سؤالی از این مرد کنی زیرا او هر پاسخی را می نویسد و بدینسان دانش بود خود را آشکار و ثبت می کند و همین موجب تقویت رافضی ها می گردد)). (۶۰۳) امام هادی - علیه السلام - به مجرد دیدن سؤالی های دقیق یحیی پاسخ ها را به ابن سگیت املا فرمود و بدین گونه گوشه ای از دریای دانش خود را - که یکی از عناصر آشکار شخصیتشان است - عیان ساخت و دوست و دشمن را مجذوب و مبهوت توان حیرت انگیز علمی خود نمود . البته این مطلب برای ما بسیار طبیعی است زیرا حضرت ، علمشان اکتسابی نبود بلکه آن را از پدران خود اخذ نموده بود و ریشه آن در ((وحی)) قرار داشت . بدین گونه است که امام یکی از نادره های اندیشه بشری می باشد که بر تارک تاریخ می درخشد و به زندگی ما نور می دهد .

زیارت مرقد امیرالمؤمنین (ع)

امام هادی - علیه السلام - در سال اول ورودشان به سامرا به عزم زیارت جدشان مولای متقیان راه نجف را در پیش گرفتند و در روز غدیر بر سر مرقد ایشان رسیدند و زیارت غدیریه (جامعه) خود را - که قبلاً از آن سخن گفتیم و فرازهایی از آن را نقل کردیم - خواندند . از امام دو زیارت دیگر روایت شده که با آنها جدشان را مخاطب ساختند آنها عبارتند از : ۱ - ((السلام علیک یا ولی الله ، اشهد انک اول مظلوم ، و اول من غضب حقه فصبرت و احتسبت حتی اتاک الیقین ، و اشهد انک لقیق الله و انت شهید ، عذب الله قاتلیک بانواع العذاب ، و جدد علیهم العقاب ، جئتک عارفاً بحقک . . .)) . ((سلام بر تو ای ولی خدا ، شهادت می دهم که تو اولین ستمدیده و مظلومی هستی که حقش را غضب کردند و تو خویشنداری نمودی و صبر کردی تا آنکه وفات کردی و خدایت را دیدار نمودی در حالی که شهید بودی . خداوند کشندگان را به بدترین عذاب دچار کند و کیفر آنان را تازه نماید . (یا امیرالمؤمنین !)) به زیارت آمدم در حالی که حق شناس تو هستم و به عظمت و شکوهت آگاهم و با ستمگران و دشمنان سر ستیز دارم . و با این ایمان و اعتقاد خدایم را ((- ان شاء الله -)) دیدار خواهم کرد . . . ای ولی خدا ! مرا گناهی بیشمارست پس نزد پروردگارت شفیع من باش ، سرورم ! تو را نزد خداوند جایگاه و مقامی شایسته ، موقعیت و شکوهی بزرگ و حق شفاعتی است و خداوند می فرماید : ((لا یشفعون الا لمن ارتضی ؛)) (۶۰۴) کسی را یارای شفاعت نباشد مگر آنکه خدایش از او خشنود گردد)). (۶۰۵) امیرالمؤمنین نخستین مظلوم تاریخ اسلام بشمار می رود که حق او را غضب ، به حقوقش تجاوز و در کامش زهر ریختند لیکن حضرت همه سختی ها و مصائب را در راه خدا تحمل نمود و پاداش آنها را از خداوند خواست . ۲ - در دومین زیارت که مضامین و موضوعاتش آن را یکی از زیباترین و ارزنده ترین زیارت ها قرار می دهد امام پاره ای از حوادث صدر اسلام را یادآور می شود . در اینجا برخی از فرازهای آن را نقل می کنیم : ((اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ، کما شهد الله لنفسه ، و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم ، و اشهد ان محمداً عبده و رسوله المترضی ، ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون . . .)) . ((شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه ، یکتا و بی شریک نیست ، همانگونه که خود ملائکه و صاحبان علم چنین شهادت دادند خدایی جز خدای توانای فرزانه و حکیم

نیست. پروردگارا! برترین و کامل ترین صلوات و پربرترین و فراگیرترین برکات و پاکیزه ترین و رساترین درودهایت را بر آقایمان محمد، بنده ات، فرستاده ات، همراست، دوست، پسندیده و برگزیده ات، نیک ترین آفریده ات، بنده مخصوص، امانتدار و گواهد، راهنمای به سویت و آشکار کننده پیامت، پندگو و جنگجوی در راهت، مدافع دین و بیان کننده دلایل و براهینت، دعوتگر و نشانگر به اطاعت و خشنودیت، آگاه و نگهدار وحیت، پایبند به عهدت، پویای انجام اوامرت، مؤید با نور تابناک و استوار با دستور ستوده شده و خوشایند، معصوم از هر خطا و لغزش، به دور از هر کجی، برانگیخته با بهترین دین و آیین، بیانگر بنیادها و حجت ها، نویدگر صبح، عیان کننده راه، آشکار کننده آنچه از توحیدت پنهان شده و آنچه از عبادتت پرده پوشی شده بود، خاتم پیامبران سابق، و گشاینده سپیدی ها، برگزیده از خلایقت، نماینده ای برای کشف حقایقت، آنکه بدو راه هدایت آشکار شود و کوری گمراهی برطرف گردد، دور کننده سپاهیان باطل و یورش های گمراهی و تباهی، برگرفته و سررشته از خمیره کرامت و بزرگواری، چکیده بزرگی و شکوه پیشین، درخت ریشه دار افتخار و سرافرازی، شاخه سربلندی، برگ سبز درخت پاک برگزیدگان و نمودار مجد و عظمت، فرّ و شکوه بطحا، فرستاده به حق، برهان و دلیل بر همه خلق، خاتم پیامبران و حجت بالغه و رسالت در زمین و آسمان - بارالها بردارنده همه این اوصاف درود فرست، بهترین و زیننده ترین درودها. پروردگارا! بر پیامبرت درود فرست، درودی که برترین سود و برکت را داشته باشد و بدان به عالی ترین مرتبه برسد و پس از آن از کرامت و جلال خود بر او بیفزاید آنچنانکه از تصور خارج باشد و پیامبرت با آن به پهناورترین عرصه و بالاترین مرتبه برسد و والاترین موهبت هایت را به خود اختصاص دهد. پروردگارا! حق پیامبرت و خویشان و نزدیکانش را از ظالمین به آنها بگیر...))

امام در این تابلوی زیبا، با شیواترین، رساترین، روان ترین و شیرین ترین واژه ها جدشان پیامبر اکرم را آنچنان که بودند توصیف می کند و ویژگی های ایشان را یکایک بر می شمارد و امتیازات حضرت را بیان می کند سپس مولای متقیان را مطمح نظر قرار داده و می گوید: ((اللهم وصل علی ولیک، و دیان دینک، القائم بالقسط من بعد نبیک علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و امام المتقین، و سید الوصیین، و یعسوب الدین، و فائد الغر المحجلین، و قبله العارفین، و علم المهتدین، و عروتک الوثقی، و حبلك المتین، و خلیفه رسولک علی الناس اجمعین، و وصیه فی الدنیا و الدین، الصدیق الاکبر فی الانام، و الفاروق الا زهر بین الحلال و الحرام، ناصر الاسلام...)) ((پروردگارا! بر ولی، دیندار حقیقت، بر پا دارنده قسط و عدالت پس از پیامبرت، علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین، پیشوای متقین، سرور وصیین، رادمرد دین، فرمانده سپید چهرگان، قبله عارفان، رهنمای هدایت یافتگان، پیوند استوارت، ریسمان نیرومندی، جانشین پیامبرت بر همه مسلمین و وصی او در دنیا و دین، راستگوی بزرگ در میان همگان، معیار روشن و جدا کننده حلال و حرام، یاور اسلام، در هم شکننده بت ها، پشتیبان و عزت بخش دین، محافظ و پناه پیامبر، برگزیده روز ((برادری)) (۶۰۶) آنکه چون هارون برای موسی نزدش قرب و منزلت داشت، پنجمین شخص اصحاب ((کساء))، همسر بانوی زنان، گشاینده هر مشکل، آنکه در سوره ((هل اءتی)) از او قدردانی شده، چراغ هدایت، پناهگاه تقوا، جایگاه خرد و قله اندیشه، دعوتگر راه بزرگ روشن، دریابنده غایت برین، دست یازیده به اوج مجد و شکوه، آگاه به تاءویل و تزییل، آنکه ملائکه ات هنگام وضویش او را با دستار و ظرف یاری کردند و خورشید را پس از غروب برایش باز گرداندی، تا او واجبش را در اول وقت بجا آورد، آنکه پس از وام دادن به ((مقداد)) خوراک بهشتیان نصیبش کردی و هنگامی که جان خود را در راه خشنودیت به فروش گذاشت، بر خواص ملائکه ات مباحات نمودی و دوستی او را یکی از واجبات خود قرار دادی، - پس بدبخت آنکه بعضی را اقرار کند و از پذیرش بعضی سر باز زند... - ریشه نیکان، کان سربلندی، تقسیم کننده بهشت و دوزخ، مالک اعراف ((و علی الاعراف رجال...))، پدر مظلوم امامان بزرگوار، آنکه حقش را غصب کردند و در راه خدا صبر کرد، آنکه خوانخواهش خود و خانواده اش است و مقصود عترت و خاندانش می باشد. پروردگارا! بر او درود فرست، درودی پایان ناپذیر و پربرار. پروردگارا! به او حله ای بهشتی بپوشان و تاج کرامت بر سرش بگذار و در بالاترین رتبه و

مقامش قرار ده تا به پیامبرت - بر او و خاندانش درود باد - ملحق شود. پروردگارا! به نفع او علیه ستمگرانش داوری کن که تو در داوریت بحق هستی...)). این فرازهای دلاویز تقدیم به بزرگ پرچمدار فرزاندگی و عدالت اجتماعی، امیرالمؤمنین می شود. سپس امام متوجه بانوی زنان دو عالم، پاره تن و دخت گرامی پیامبر اکرم فاطمه زهرا - علیهاالسلام - شده می گوید: ((اللهم صل على الطاهرة البتول الزهراء ابنة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم الائمه الهادين، سيدة نساء العالمين، وارثة خير الانبياء، و قرينة خير الاوصياء القادمة عليك، متاءلمة من مصابها بابيها، متظلمة مما حل بها من غاصبيها)). ((پروردگارا! بر زهراى بتول، گرامی دخت پیامبرت، رسول اکرم و مادر امامان راهنما، بانوی زنان دو عالم، وارث بهترین پیامبران، همسر برترین اوصیا که اندوهگین از معصیت مرگ پدر و دادخواه از ستم هایی که از غاصبین حقش به او رسید. نزدت آمده است - بارها! بر او درود و صلوات و تحیت بفرست)). امام سپس رنج ها و مصیبت هایی را که ریحانه پیامبر و جگر گوشه او را آزرده بر می شمارد و آنگاه متوجه امامان اهل بیت شده می فرماید: ((اللهم صل على الائمة الراشدين، و القادة الهادين، و السادة المعصومين الاتقياء الابرار، ماءوى السكينة و الوقار، و خزان العلم، و منتهى الحلم و الفخار ساسة العباد، و ارکان البلاد، و ادلة الرشاد، الامجاد العلماء بشرعك، الزهاد، و مصايح الظلم، و ينايغ الحكم، و اولياء النعم، و عصم الامم، قرناء التنزيل و آياته، و امناء التاءويل، و ولاته، و تراجمه الوحي و دلالاته، ائمه الهدى، و منار الدجى، و اعلام التقى، و كهف الورى، و حفظة الاسلام...)). ((پروردگارا! بر امامان راه دان، پیشوایان راهنما، سروران معصوم و پرهیزگاران نیک، سرچشمه آرامش و وقار، گنجوران دانش، سردان حلم و افتخار، مریبان و سیاستگران بندگان خدا، پایه های جامعه، راهنمایان راه دوست، زاهدان بزرگوار و عالمان به دینت، چراغ های تیرگی، چشمه های فرزاندگی، خداوندگاران نعمت ها، حافظان امت ها از لغزش ها، همراهان قرآن و آیاتش، امانتداران تاءویل و سرپرستانش، ترجمان و نشانه های وحی، امامان هدایت، روشنی بخشان ظلمات، بزرگان تقوا، پناهگاه مردم، نگهبانان اسلام، و حجت هایت بر همگان: حسن و حسین - دو سرور جوانان بهشتی و فرزندانگان پیامبر رحمت -، علی بن الحسین؛ سجاد زین العابدین، محمد بن علی باقر (شکافنده) علوم دین، جعفر بن محمد الصادق امین، موسی بن جعفر کاظم حلیم و خویشتندار، علی بن موسی الرضای وفادار، محمد بن علی نیکرفتار و پرهیزگار، علی بن محمد برگزیده و پاک، حسن بن علی الهادی راضی (از قضای الهی) و حجت تو بر زمین، حجة بن الحسن صاحب العصر و الزمان، وصی و صیان، باقی مانده پیامبران که از خلقت نهان است و آنکه امید است تا حقت را آشکار کند، مهدی منتظر و قائم تو که به وسیله آن از دشمنان انتقام گرفته می شود - بارها! بر آنان درودی پربار و پایان ناپذیر بفرست. پروردگارا! بر آنان صلواتی پایدار در میان عالمیان بفرست و بدان وسیله ایشان را به بالاترین مرتبه و مقام گرامی شدگان برسان. پروردگارا! آنان را در کرامت به پدر و جدشان ملحق کن و حق آنان را از ستمگران درباره ایشان باز گیر. مولای من شهادت می دهم که: شما مطیع خداوند، پایبند به فرمانش، عامل به اراده اش و رستگار به کرامتش هستید. شما را به دانش خود برگزید و برای غیب خویش اختیار کرد و برای رازش مخصوص گردانید و به هدایت خود عزت داد و به برهان خود اختصاص داد و با روح خویش استوار و مؤید ساخت. خداوند شما را با خشنودی به جانشینی در زمین، دعوت به سوی حق، گواهی بر خلق، یاری دین، حجت هایی بر مردمان، ترجمان وحی، گنجوران دانش و جایگاه حکمت خویش انتخاب کرد. خداوند شما را از گناه دور، از عیب پاک و بر غیب ها امین نمود. مولای من! شما را زیارت می کنم در حالی که پاسدار و عارف به حقتان، آگاه به مقامتان، راه یافته به هدایتتان، پیگیر راهتان، پوینده سنت و روشتان، پایبند به دوستیتان، چنگ زنده به ریسمان نجاتتان، مطیع فرمانتان، دوستدار دوستانتان، دشمن دشمنانتان، دانای آ... حق در میان و با شماست هستم. مولایم! به همه اینها اعتراف دارم و معتقدم: شما و مقامتان را شفیع خود در برابر خداوند قرار می دهم و بر اوست که سائل را نومید نسازد و خواسته زائران شما را برآورده کند. پروردگارا! همانگونه که توفیق ایمان به پیامبرت و تصدیق دعوتش را نصیب کردی و با اطاعت او و پیروی از دینش بر من منت نهادی و مرا به معرفت او و امامان از نسلش هدایت نمودی و با معرفت

آنان ایمانم را کامل ساختی و با ولایت و اطاعت از آنان اعمال را پذیرفتی و درود و صلوات بر آنان را بر بندگان واجب کردی و آنان را کلید و آغاز و سبب قبول دعا قرار دادی؛ پس بر همه آنان صلوات و درود بفرست و مرا بخاطر آنان در دنیا و آخرت وجیه و آبرومند نگهدار. پروردگارا! گناهان ما را به وسیله ایشان آمرزیده، عیبهایمان پوشیده، واجباتمان پذیرفته، مستحباتمان نیک، دلهایمان به یادت آباد، جانهایمان به اطاعتت شادمان، اعضایمان بر خدمتت آماده، نامهایمان در میان خاصانت شناخته، روزیهایمان از سویت پیوسته و حوائجمان نزدت برآورده ساز. به رحمت ای مهربان ترین مهربانان. پروردگارا! وعده ات را درباره آنان محقق ساز و زمینت را با شمشیر قائمشان پاک کن و به وسیله او حدود و احکام تعطیل شده، تحریف شده و سست شده را بر پا دار و به کمک او دل های مرده را زنده و آمال پراکنده را جمع کن. خدایا! به وسیله او زنگارهای ستم را از راهت پاک کن تا حق به بهترین صورت در دستش آشکار شود و باطل و اهل آن به نور دولتش هلاک گردند و چیزی از ترس بندگان پنهان نماند. پروردگارا! در فرج آنان تعجیل کن و پیرویشان را آشکار نما و ما را در راه آنان در آور و بر دوستی آنان بمیران و با آنان و زیر پرچمشان محشور ساز، ما را در کنار حوض قرار ده و از جامشان بنوشان و میان ما و آنان جدایی میفکن و ما را از شفاعتشان محروم مکن تا به بخشش و گذشتت نائل شویم و به رحمت و خشنودیت بشتابیم. ای خداوند حق و ای پروردگار عالمیان و ای آنکه رحمتش به مؤمنان نزدیک است. پروردگارا! ما به حق، اولیای تو هستیم و کمترین دغدغه و تردیدی نداریم. پس اگر در معرض خشم خدایی قرار گرفتن ما را بهراساند، حسن ظن به او ما را انس و الفت می دهد و ما همچنان میان بیم و امید به حضرتش یقین و اعتماد داریم. به تو روی آورده ایم و خواهان بخشش و گذشتت هستیم و گردن ها را در برابر قدرت و عزتت خوار داشته ایم. پس بر محمد و آل پاکش درود بفرست و دعای ما را به وسیله آنان اجابت کن و دوستی ما را با ایشان حجاب دوزخ قرار ده. پروردگارا! راه میانه و سرچشمه هدایت را به ما نشان ده تا آن را پی گیریم و لغزش هایمان را به صواب بدل کن و دلهایمان را پس از هدایت منحرف مکن و از نزدت به ما رحمتی بخش ای آنکه بخاطر بخشش و بزرگواریش نام ((وهاب)) بخود گرفته است. و در دنیا و آخرت به ما حسنه و نیکی عطا کن و ما را از دوزخ و عذاب آن حفظ کن - اگر مستحق آن باشیم - ای مهربان ترین مهربانان...)). (۶۰۷) این فرازها پیوند روحانی حضرت را با پدرانش به خوبی نشان می دهد و از فقرات زیارت می توان روحانیت و شدت دلبستگی ایشان را به عالم ربوبی دریافت.

تربت پاکان

امام هادی - علیه السلام - دچار بیماری سختی شدند و بهترین دارو را دعای بر سر مرقد جدشان، آقای جوانان بهشتی و سبط گرامی پیامبر - که هر کس بدو پناه آورد و او را شفیع نزد خدا ساخت، درد و اندوه و مشکلاتش بر طرف شد - امام حسین - علیه السلام - دیدند. ابو هاشم جعفری ماجرا را به چند روایت نقل می کند که ما یکایک آنها را متعرض می شویم: ۱ - ابو هاشم جعفری می گوید: ((من همراه با محمد حمزه به عیادت امام هادی - علیه السلام - که بیمار بود رفتیم ایشان به ما گفتند: گروهی را به خرج من به حائر حسینی بفرستید. همینکه از نزد حضرت خارج شدیم محمد بن حمزه به من گفت: ما را به حائر می فرستد در حالی که او مانند صاحب حائر (امام حسین) می باشد؟!)). در حقیقت، امام هم منزلت جدشان سیدالشهداء بودند و همگی نشاءت گرفته از درخت رسالت بودند و ((نوری واحد)) بشمار می رفتند ایشان معصوم و مانند پدرانش مشمول رحمت خداوندی قرار گرفته و از هر رجس و پلیدی به دور بود. ابو هاشم سخن محمد بن حمزه را درست دید و نزد حضرت رفته قضیه را با ایشان در میان گذاشت. امام در پاسخ فرمود: ((آنگونه که می پندارید نیست پروردگار را موضع و جاهایی می باشد که دوست دارد در آنها او را بپرستند و ((حائر حسینی)) - علیه السلام - یکی از همان مواضع است)). (۶۰۸) ۲ - ابو هاشم می گوید: ((امام هادی - علیه السلام - را تب شدیدی فرا گرفت و ایشان بیمار و بستری بودند پس به عیادتشان رفتم که به من گفتند: ((ای ابو هاشم! یکی

از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعا کند...)). من نیز در پی انجام خواسته ایشان براه افتادم که در راه خود علی بن بلال را دیدم دستور امام را ابلاغ کرم و از او خواستم تا به کربلا برود و برای ایشان دعا کند. او از گفته من مبهوت شده گفت: ((به روی چشم، اطاعت می کنم امّیا می گویم که او از حائر - مکان مقدس دفن امام حسین و اطراف آن - برتر است و خود مانند صاحب حائر بشمار می رود و دعای حضرت برای خودشان والاتر و سودمندتر از دعای من برای ایشان است...)). علی بن بلال از مقام و موقعیت امام هادی آگاه بود و ایشان را در حدّ جدشان می دید هر دو معصوم بودند و مستجاب الدعوه پس اگر امام خودشان دعا کنند بسی ارزنده تر از دعای او خواهد بود. همه این ابهامات در گفته های علی بن بلال نهفته بود ناچار خودم را نزد امام رساندم و گفته او را برایشان نقل کردم ایشان پاسخ دادند: ((پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) از ((کعبه)) و ((حجرالاسود)) برتر بودند لیکن خانه خدا را طواف و حجرالاسود را استلام می کردند خداوند متعال را مواضعی است که دوست دارد در آنها او را بخواند و دعا کنند تا حضرتش دعاهایشان را اجابت می کند و ((حائر حسینی)) یکی از این مواضع می باشد...)).

(۶۰۹) حضرت در پاسخ خود پاسخی استوار و مستدل می دهد پیامبر اکرم برتر و گرامی تر از خانه خدا و حجرالاسود است بلکه اشرف موجودات و انسان کامل و برگزیده خاص خدا بشمار می رود با اینهمه خانه را طواف می کند و حجرالاسود را استلام می نماید و می بوسد. امام نیز بدین گونه عمل می کند. ایشان از حائر برترند و خود به منزله صاحب حائر بشمار می روند اما مانعی ندارد که در حائر دعا کنند؛ زیرا خداوند متعال را جاهایی است که دوست دارد در آنها او را دعا کنند و ((حائر حسینی)) نیز یکی از آنهاست. امام در حدیث دیگری این مطلب را تاءکید کرده می فرماید: ((خداوند عزوجل از زمین خود قسمت هایی برگزید و انتخاب کرد که ((موجودات)) (مورد رحمت قرار گرفتگان) نامیده می شوند و دوست دارد در آن اماکن او را دعا کنند تا اجابت نماید)). (۶۱۰) ۳ - ابو هاشم نقل می کند: ((امام هادی - علیه السلام - در بیماری خود به دنبال من و محمّد بن حمزه فرستاد محمّد خود را زودتر به حضرت رسانده و بعد به من گفت: ایشان پیایی می فرمودند: کسی را به ((حائر)) بفرستید. به او گفتم: چرا نگفتی: ((من به حائر خواهم رفت))؟ سپس خودم را به امام رساندم و عرض کردم: فدایت کردم! اجازه می فرمایید من به حائر بروم؟ ایشان فرمودند: ((در این کار باید دقت کرد)) (۶۱۱) سپس گفتند: ((محمّد از خلق و خوی زید بن علی بدور است لیکن خوش ندارم این را به او بگویی)). (۶۱۲) ابو هاشم می گوید: بعدها ماجرا را با علی بن بلال در میان گذاشتم و او گفت: حضرت که نیازی به حائر ندارند و خودشان حائر می باشند. من هم به سامرا رفته خدمت ایشان رسیدم حضرت فرمودند: ((بنشین، هنگامی که می خواستم برخیزم توجه ایشان را به خود دیدم به یاد گفته های علی بن بلال افتادم و آنها را به ایشان گفتم. امام فرمودند: ((آیا به او نگفتی پیامبر اکرم ((- صلی الله علیه و آله -)) را طواف می کرد و ((حجرالاسود)) را می بوسید در حالی که حرمت ایشان و مؤمنان از کعبه بیشتر است. خداوند به پیامبر دستور داد در ((عرفه)) توقف کرده دعا نماید زیرا از مواظبتی است که خداوند دوست دارد در آنجا او را بخواند و یاد کنند. من نیز دوست دارم مرا در جایی دعا کنند که خدا دوست دارد در آنجا او را بخواند و از او درخواست کنند و ((حائر حسینی)) نیز از آن مواضع است...)). (۶۱۳) امام حسین محبوب خداست زیرا هستی خود، خانواده، فرزندان و یاران را خالصانه در راه اعلای کلمه توحید فدا کرد و مصائبی متحمل شد که هیچ مصلح اجتماعی بخود ندیده است. خداوند نیز به او کراماتی در دنیا و آخرت بخشید که هیچ کس را - به جز پدر و جدش - از آن بهره مند نساخته است. در دنیا عزت و کرامت بی نظیری به او بخشید و مرقد شریفش را محل اجابت دعا قرار داد و پناهگاه هر دلشکسته و رنج دیده ای که تربت مقدسش را داروی درد خود سازد و او را در آخرت شفیع امت قرار دارد که شفاعت او پذیرفته می شود و از کرامات و مواهبی برخوردار خواهد شد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است.

یورش به خانه امام (ع)

عده ای از خدا ترسان و شیطان صفتان از امام هادی نزد متوکل سعایت و بدگویی کردند و چنین وانمود ساختند که در خانه ایشان اسلحه، اموال و نامه هایی از شیعیان وجود دارد و احتمال آن هست که حضرت دست به قیامی مسلحانه علیه حکومت عباسی بزند. متوکل هراسان از این گزارش، گروهی از ترکان مسلح را دستور داد تا شبانه به خانه امام هجوم برند و ایشان را دستگیر سازند. آنان نیز ناگهانی به منزل حضرت ریختند و ایشان را در اتاقی در بسته یافتند که پشمینه ای بر تن دشت و میان او و زمین جز شن و سنگریزه فرشی نبود و امام مشغول تلاوت این آیه بود: ((ام حسب الذین اجترحو السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون)). ((۶۱۴)) ((آیا مرتکبان زشتی و گناه پنداشتند زندگی و مرگشان را مانند مؤمنان و نیکرفتاران صالحان قرار می دهم؟! (هرگز چنین نیست) چقدر نادرست و بد داوری می کنند)). (۶۱۵) مأموران حضرت را با همین حالت نزد متوکل بردند (۶۱۶) حالتی که بیانگر روحانیت و معنویت پیامبران و فرستادگان الهی است. متوکل سرمست از خوشگذرانی و می نوشی همینکه ایشان را دید، جام شرابی به طرفشان دراز کرد لیکن امام با قدرت و صلابت بانگ زد: ((والله ما خامر لحمی و دمی قط...؟!)) به خدا سوگند هرگز شراب با خون و گوشتم آشنا نشده است...)). متوکل که از پاسخ امام منفعل شده بود گفت: پس شعری برایم بخوان... امام فرمود: ((اشعار اندکی به ذهن می سپارم...)). متوکل مصرانه خواسته خود را تکرار کرد: چاره ای نیست، باید شعری بخوانی... امام نیز ناگزیر اشعار زیر را خواند که یکسره شادی و خوشی طاغوت عباسی را به اندوهی عمیق بدل ساخت: ((باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغتتهم الحیل...)) (۶۱۷) ((بر قله های بلند خانه کردند و مردانی به نگهبانی آنان مشغول شدند لیکن قله ها آنان را سودی نبخشید)). ((پس از سرفرازی ها با خفت از آن جایگاه های استوار به زیر کشیده شدند و در گورهایی - چه بد منزل و مسکنی است! - جای داده شدند)). ((بعد از خاکسپاری منادی بانگ زد: آن تاجها، زیورها، پوشش ها و تجمل به کجا رفت؟!)). ((آن چهره های نازپرورده که همواره در پس پرده و حجاب پنهان شده بودند چه شدند؟!)). ((عاقبت، گورها سرنوشت شوم آنان را نشان دادند و چهره های کرم زده آنان را به نمایش گذاشتند!)). ((مدت درازی خوردند و آشامیدند و اینک پس از خوردن ها، خورده شدند!)). (۶۱۸) متوکل تکان خورد، مستی از سرش پرید نتوانست خود را نگهدارد و گریستنی سخت آغاز کرد. حاضران مجلس از خشم او بر امام بیمناک شدند و پنداشتند از او گزندی یا حرکتی ناخوشایند متوجه ایشان خواهد شد لیکن متوکل فرمان داد جام های شراب را برچینند و خود با فروتنی و احترام متوجه حضرت شد و گفت: ((یا ابا الحسن! آیا وامی به گردن داری؟!)). - (آری، چهار هزار دینار وام دارم...)). و او دستور داد آن مبلغ را به ایشان پرداخته و با احترام فراوان حضرت را بدرقه کنند و به منزل برسانند. این ماجرا پیکار بی امان امام را نشان می دهد ایشان در هر زمانی با توجه به وظایف خود عمل می کردند و کمترین هراسی از خلفای عباسی و به خصوص ((متوکل)) که در قساوت و سنگدلی دست همه را از پشت بسته بود نداشتند و او را متوجه مسائلی ساختند که هرگز به گوشش نخورده بود زیرا آن را آوازه های خوانندگان زن و مرد پر کرده بود. آری، متوکل نیز روزی باید بمیرد و لشکر نیرومندش را یارای جلوگیری از مرگ نیست، بدن نرم و نازکش نیز در دل خاک، خوراک کرم ها و حشرات خواهد شد. امّا چه سود که این کوردل از نصایح امام طرفی نیست و به خدایش باز نگشت و همچنان در تباهی پیش رفت تا آنکه در میان نوازندگان و جام های باده به هلاکت رسید.

سخن چینی از امام (ع)

مورخان نقل می کنند که متوکل را دمل های چرکینی بیمار ساخت و تا مرحله هلاکت نزدیک کرد فتح بن خاقان وزیر، به توصیه کرد پیکری نزد امام هادی - علیه السلام - بفرستد و بیماریش را بگوید شاید حضرت دارویی تجویز کنند که مفید باشد. متوکل نیز پیکری فرستاد و حضرت نسخه دادند که متوکل را از آن دمل ها شفا داد و بهبود یافت. مادر خلیفه که از بهبودی فرزندش شاد شده

بود ده هزار دینار در همیانی گذاشت و سر آن را با خاتم خود مهر کرده برای حضرت فرستاد. محمد بن قاسم بطحاوی به سعایت نزد متوکل رفت و گفت که اموال و سلاح هایی به سوی امام روان است خلیفه ترسید و به سعید حاجب فرمان داد تا شبانه به خانه امام یورش برده و هر چه پول و سلاح می یابد با خود بیاورد. او نیز بسرعت خود را به در خانه حضرت رسانده به وسیله نردبانی بر بام رفت اما به دلیل تیرگی بسیار نتوانست از آنجا پایین بیاید و خود را به حیاط خانه برساند. در حیرت بود که صدای امام را شنید که می گفت: ای سعید! بر جای باش تا شمعی برایت بیاورند، شمعی آوردند و او فرود آمده داخل اتاق شد و حضرت را دید جبه ای و کلاهی پشمین بر تن و سر دارد و بر سجاده ای از حصیر نشسته است. همه جا را جستجو کرد لیکن جز همیان زر چیزی نیافت و مصلی را کنار زد و در زیر آن شمشیر دید آنها را برداشته نزد متوکل برد. همینکه خلیفه نشان خاتم مادرش را بر همیان دید او را خوانده ماجرا را پرسید. مادر پاسخ داد که نذر کرده که اگر فرزندش بهبود یابد برای امام هدیه ای بفرستد و اینک نذر خود را ادا کرده است. خلیفه شرمنده شد و بر همیان مادر کیسه ای دیگر افزود و دستور داد آنها را نزد امام ببرد. سعید هدایا را نزد حضرت برد و از او عذرخواهی کرد لیکن حضرت در پاسخ، به تلاوت این آیه اکتفا فرمود: ((و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون؛)) (۶۱۹) بزودی ستمگران درخواهند یافت که به چه فرجام شومی گرفتار می شوند)). (۶۲۰)

محاصره اقتصادی امام (ع)

متوکل عباسی امام را در شدیدترین محاصره اقتصادی قرار داده بود و مجازات های سنگینی برای شیعیانی که به دیدار امام می رفتند یا هدایا و حقوق شرعیه برای ایشان می آوردند تعیین کرده بود و امام بدین ترتیب در دوره حکومت ستمگرانه متوکل در تنگنا و سختی هولناکی بسر می برد.

بازداشت امام (ع)

طاغوت عباسی دستور داد را بازداشت کرده به زندان درآوردند چند روز پس از بازداشت حضرت ((صقر بن ابی دلف)) برای دیدار ایشان آمد. حاجب که او را می شناخت و از تشیع او آگاه بود نزدش آمده گفت: چه می خواهی؟ و برای چه آمده ای؟ - برای امر خیری آمده ام... - شاید آمده ای از مولایت خبر بگیری. - مولایم امیرالمؤمنین متوکل است. - حاجب لبخندی زد و گفت. - خاموش باش مولایت امام هادی - علیه السلام - حق است از من نهاس من نیز بر مذهب تو هستم. - ((الحمد لله)) (که چنین است). - دوست داری امام را ببینی؟ - آری. - بنشین و اندکی درنگ کن تا صاحب برید خارج شود. پس از آنکه صاحب برید خارج شد حاجب رو به غلام خود کرد و گفت: دست ((صقر)) را بگیر و او را به حجره ای که آن علوی در آن زندانی است راهنمایی کن و آن دو را تنها بگذار. غلام نیز صقر را به در حجره امام رسانده به آنجا اشاره کرد و او نیز داخل شد و امام را دید بر حصیری نشسته و در برابرش قبری که به دستور متوکل برای ترساندن امام کنده شده قرار دارد. حضرت با مهر و محبت رو به ((صقر)) کرده و گفت: ((ای صقر! چرا آمده ای؟)) - آمدم تا از حالتان با خبر گردم. و ناگهان بخاطر دلسوزی و ترس بر امام گریه شدیدی او را فرا گرفت. حضرت به او فرمود: ((ای صقر! نگران مباش آنها نمی توانند به ما گزند برسارند)). صقر از پاسخ امام آرام گرفت و خدا را حمد گفت. سپس از امام پرسش هایی درباره احکام شرعی نمود و حضرت پاسخ داد. آنگاه با امام وداع کرد و خارج شد. (۶۲۱) اندک زمانی از بازداشت امام نگذشته بود که حضرت را آزاد کردند. تلاش نافرجام برای ترور امام (ع) حضور امام بر متوکل سنگین شده بود و از موقعیت و احترام حضرت میان طبقات مختلف مردم قلبش فشرده می شد. همه جا سخن از علم، زهد، تقوا، گستردگی معارف و عظمت حضرت بود و شیعیان پروانه وار از هر طرف قصد ایشان می کردند و امامت ایشان را مسلم و خلافت را حق ایشان می دانستند. همه این مسائل متوکل را بر آن داشت تا برای قتل امام تدبیری

بیندیشد. لیکن توطئه اش نافرجام ماند و خودش سرافکنده گشت. ماجرای زیر را که فضل بن احمد کاتب از پدرش نقل می کند گویای مدعاست: من و پدرم که کاتب ((معتز)) بود همگی نزد متوکل رفتیم او را دیدیم بر اریکه ای نشسته و از خشم بخود پیچیده و بر سر ((فتح بن خاقان)) فریاد می کشید: این هماغه است که این همه از او دفاع می کنی؟! و فتح همچنان می کوشید تا از خشم او بکاهد و می گفت: یا امیرالمؤمنین! این گفته ها دروغ است و به او تهمت می زنند. لیکن متوکل بدون توجه به گفته های او می گفت: به خدا او را می کشم... او ادعاهای دروغین دارد و حکومت مرا ناحق می داند. سپس چهار تن از ((خزران)) زبان نفهم را فرا خواند و به هر یک شمشیری داد و گفت به مجرد ورود امام به داخل قصر او را به قتل برسانند و خود همچنان به تهدید و شاخ و شانه کشیدن پرداخته با صدایی که از خشم می لرزید می گفت: ((به خدا سوگند پس از کشتن جسدش را آتش خواهیم زد!)). در همان وقت امام در حالی که نگهبانان بگردش حلقه زده بودند و تکبیر می گفتند و با صدای بلند فریاد می زدند: ((این ابن الرضاست...)) وارد شد. چشم متوکل که به حضرت افتاد هیبت امام او را گرفت و خداوند ترس و هراس در دلش انداخت و با سرعت از جایگاهش برخاسته به استقبال ایشان آمد و میان دو چشمان حضرت را بوسه زد و با فروتنی و نرمی گفت: ((ای آقای من! ای فرزند رسول خدا، ای بهترین آفریده خدا ای پسر عم ای مولای من ای ابا الحسن!...)). و امام به پند و نصیحت گویی و به برحذر داشتن او از عقاب الهی مشغول گشت. متوکل گفت: آقا! چه شده است که در این هنگام نزد ما آمده ای؟ - ((پیک تو آمد و گفت: متوکل شما را می خواهد)). - ((آن حرامزاده دروغ می گوید، آقا! از همان راه که آمده اید باز گردید)). سپس به وزیر و فرزندانش رو کرده گفت: ((ای فتح، ای معتز، ای عبدالله! آقایتان را بدرقه کنید)). و امام در میان هاله ای از احترام و بزرگداشت از قصر خارج شد و خزران که هیبت امام، محافظت نگهبانان و احترام متوکل را به حضرت دیده بودند از انجام ماءموریت خود سر پیچیدند (۶۲۲) و بدینگونه سوء قصد متوکل! ناکام ماند و او به خواسته اش دست نیافت و سرافکنده شد.

اهانت به امام (ع)

متوکل همواره در صدد آن بود تا شخصیت امام را خرد کند و مانع گسترش آوازه حضرت گردد و به هر طریق که شده نور خدا را خاموش کند یکی از ترفندهای وی آن بود که دستور داد تمامی سران و صاحب منصبان کشوری و لشکری از جمله امام پیشاپیش خلیفه پیاده براه افتند و بدین گونه هم حضرت را به زعم خود در ملاعام تحقیر کرده باشد و هم امام متوجه قصد شوم او نگردد. فتح بن خاقان این حرکت را نامناسب دانسته به متوکل گوشزد کرد که از آن خودداری کند لیکن حسد چشم او را کور کرده بود و در نیمروزی گرم طرح خود را اجرا کرد بزرگان، لشکریان و امام، پیاده به راه افتادند و مردم آنان را همراهی می کردند چندی نگذشت که گرما و پیاده روی - اجباری - کار خود را کرد و امام خیس عرق شد. زرافه حاجب متوکل ایشان را بدین حالت دیده پیش دوید و حضرت را در دهلیزی نشان داد و با دستمالی عرق ایشان را پاک نمود و برای تسکین آلام امام گفت: ((پسر عمویت تنها تو را مد نظر نداشته است (لذا دلگیر نباشید)...)). حضرت او را نگریست و گفت: ((این سخنان را از خود دور کن)) سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ((تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب؛)) (۶۲۳) (صالح پیامبر به مشرکان گفت: سه روز از زندگی بهره مند شوید (که پس از این مدت عذاب الهی شما را نابود خواهد کرد) و این وعیدی است قطعی و تردیدناپذیر)). زرافه می گوید: ((نزدم معلمی شیعی بود که با او بسیار مزاح می کردم همینکه به خانه ام رفتم او را خواستم و آنچه را از امام شنیده بودم برایش نقل کردم، چهره اش دگرگون شد و به من گفت: بهوش باش و دارایی خود را در جایی امن نگهداری کن که متوکل پس از سه روز دیگر می میرد یا کشته خواهد شد - این استنتاج را از تلاوت آیه توسط امام به دست آورده بود. من از گفته اش ناراحت شده او را از خانه ام بیرون کردم بعد با خود گفتم که ضرری ندارد حواسم را جمع کنم و

هوشیار باشم اگر اتفاقی بیفتد دوران‌دیشی کرده ام و اگر خبری نشود زبانی نکرده ام، از جا برخاستم و رهسپار کاخ متوکل شدم و هر چه در آنجا داشتم خارج ساخته و نزد دوستان به امانت گذاشتم، سه روز موعود به پایان نرسیده بود که خلیفه هلاک شد و من بر اثر این کرامت امام به راه آمدم و به امامت حضرت معتقد گشتم)) . (۶۲۴)

نفرین امام (ع)

امام هادی - علیه السلام - به درگاه احدیت متوسل شده و با انقطاع کامل بدان آستان از خداوند هلاکت متوکل را خواستار شد و او را نفرین کرد . این دعای شریف به نام ((دعای مظلوم بر ظالم)) شهرت یافته و از گنجینه های ارزنده اهل بیت بشمار می رود : ((اللهم انی و فلانا - یعنی المتوکل - عبدان من عبیدک ، نواصینا بیدک ، تعلم مستقرنا و مستودعنا، و تعلم منقلبنا و مثنانا، سزنا و علانیتنا، و تطلع علی نیاتنا، و تحیط بضمائرنا، علمک بما نبیدیه کعلمک بما نخفیه ، و معرفتک بما نبطنه کمعرفتک بما نظهره و لا ینطوی عنک شیء من امورنا . . .)) . ((پروردگارا! من و او - متوکل - دو بنده از بندگانت هستیم زمام ما در دست تو می باشد از جایگاه ، رفت و آمد، ظاهر و باطن ، نهان و آشکار، راز درون و پدیدار و نیت ما خبری ، بر مشاعر و ضمایرمان احاطه داری ، آنچه را پرده پوشی می کنیم و آنچه را آشکار به یکسان می دانی ، آگاهی بر باطن ما همانند آگاهی به ظاهرمان است هیچیک از کارهایمان از تو پنهان نمی ماند و حالتی از ما بر تو پوشیده نمی شود جز تو ما را پناهگاهی و پناهی نیست کسی از ما را توان گریز از تو نمی باشد و ستمگری را نرسد که با قدرتش خود را از تو نگهدارد و یا سپاهیان را به کمک فرا خواند، هیچ زورمندی را یارای غلبه بر تو نیست ، نیرومندان و عزت منشان را توان جولان با تو نباشد، تو آنان را هر جا برون در می یابی و هر جا پناهنده شوند باز می گیری و قدرت و سلطنت همه را فرا می گیری، پس ستمدیده به درگاهت پناهنده شده و مقهور و شکست خورده بر تو توکل کرده است و به تو رجوع می کند، و هنگامی که یاوران از یاریش باز ایستند تو را می خواند و از تو یاری می طلبد، در تنگناها و بن بست ها تو را می شناسد و به تو رو می آورد و پس از بسته شدن همه درها در رحمت تو را می کوبد، آنگاه که به پادشاهان غافل دست نیابد به آسانی تو را می یابد و پیش از آنکه شکایت آغاز کند رنج و درد او را می دانی و درمان آن را نیز قبل از آنکه بگوید می شناسی و در اختیارش می گذاری ، پس حمد و سپاس بیکران تو را سزاست که دانا، شنوا، بینا، توانا و مهربان هستی . . .)) . در این فراز امام از علم خدا سخن می گوید علمی فراگیر و حجاب ناشناس ، علمی که ظاهر و باطن را یکسان فرا می گیرد و بر آسمان ها و زمین همانند جلوه می کنند خداوند غیب عالمیان را می داند و از اسرار و نهانی ها با خبر است . علم خداوند قرین قدرت اوست هم ظلم ظالم را می بیند و هم او را در چنبره قدرت خود دارد . همگان تحت سلطان و عزت الهی قرار دارند و هیچ ستمگری را راه فرار یا دفاع نیست . ستمدیده را نیز پناهی جز ذات احدیت نیست ، این خداوندست که داد او را از ستمگران می گیرد پس به او باید پناهنده شد و از او یاری خواست و از او دادخواهی کرد . امام همچنان دعای خود را پی می گیرند : ((اللهم انه قد کان فی سابق علمک و محکم قضائک ، و جاری قدرک و ماضی حکمک و نافذ مشیئتک فی خلقک اجمعین سعیدهم و شقیهم و برهم و فاجرهم ان جعلت لفلان - یعنی المتوکل - علی قدره فظلمنی بها و . . .)) . ((پروردگارا! در علم سابق ، قضای محتوم ، قدر جاری ، حکمت نافذ، مشیت و اراده ات جاری در همه خلقت - سعید و شقی ، نیک و بد - چنین مقدر و تعیین شده بود که او - متوکل - را بر من قدرتی دهی ، پس او از این قدرت و توان به ضد من سود جست و به من ستم کرد و از حد گذراند و با توانی که با او داده بودی بر من بزرگی فروخت و تکبر ورزید . فرصت دادنت او را فریفت ، بردباریت او را به طغیان وادار کرد و مرا رنج و اندوهی رساند که نتوانستم بر آن صبر کنم . شرّ و دشمنی خود را متوجه من ساخت که نتوانستم آن را تحمل کنم و نتوانستم به دلیل ضعفم از او انتقام بگیرم و حقم را باز شناسم . پس او را به تو واگذار کردم و در مورد او به تو توکل نمودم و به او وعید کیفر تو داده ام و از انتقامت او را بر حذر داشتم و از مکافاتت او را ترساندم لیکن او حلم تو را بر ناتوانی

حمل کرد و مهلت دادنت را از عجز پنداشت و از بدکاری دست برداشت و کجروی را همچنان پیشه ساخت و در گرداب ظلم و ستمگری، انکار، عداوت و کینه توزی فرو رفت، و با ستیزی و جسارت خودش را در معرض انتقامت قرار داد؛ انتقامی که از ظالمین باز نمی داری. آقایم! او خیرگی می کند و از کيفرت - که طغیانگران از آن نخواهند رست - هراسی ندارد و من در دست او مستضعف و تحت سیطره اس ستمدیده هستم. آقایم! او بر من چیره و مسلط است و من ترسان، مغلوب، بیمناک، مقهور، ستمدیده و اسیر دست او هستم. صبرم اندک شد، چاره ای ندارم، تمام درها - جز در رحمت تو - بسته شد و تمام راه ها و جهات - جز راه و جهت تو - بن بست است، نمی توانم گزند او را از خود دور کنم یا شیوه ای برای دور کردن ستم او بیابم، از بندگانت که یاری خواستم مرا رها کردند و از خلقت به هر که روی آوردم مرا به خود وا گذاشت... آقای من! با خود اندیشه نمودم تو را نشانم داد و از خردم راهنمایی خواستم تنها تو را به من نمایانند، من نیز فروتن، سرافکنده، افتاده و ناتوان به سویت روی آوردم و می دانم تنها تو گره گشای مشکل من هستی و رهایی من به دست توست، و وعده ات را درباره یاری ام محقق و دعایم را اجابت کن که تو خود گفته ای - و گفته ات حق و تردیدناپذیر و تغییرناپذیر است - : ((و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله)). (۶۲۵) ((پس هر که بدو ستمی رسد و در پی انتقام برآید و از حق نگذرد آنگاه بر او ستم کنند، هر آینه خداوند او را یاری خواهد کرد)). و تو - که مقدس باد نامت - گفته ای: ((ادعونی استجب لکم؛)) (۶۲۶) مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را)). و من آنچه را فرمان داده ای بجا می آورم و در اینکار بر تو منت نمی گذارم - چگونه بر تو منت گذارم که تو خود آن را به من نشان داده ای - پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست و همانگونه که به من وعده داده ای دعایم را اجابت کن ای آنکه هرگز خلف وعده نمی کند. آقایم! من می دانم که تو را روزی است که در آن از ظالم به سود مظلوم انتقام خواهی گرفت و یقین دارم که تو در وقت معین حق مغضوب را از غاصب خواهی گرفت؛ زیرا هیچ معاندی بر تو پیشی نمی گیرد و هیچ مخالفی از قبضه قدرت تو فراتواند کرد و ییمی از فوت شدن و گذشت چیزی نداری - همه اینها را می دانم - لیکن بی قراری و شتاب من اجازه نمی دهند تا به انتظار روز موعود بنشینم و صبر کنم و بردباریت را پاس دارم. آقایم! قدرت تو بر من بالاتر از هر قدرتی است و سلطه ات برتر و نیرومندتر از هر سلطه ای و بازگشت هر کس به سوی توست اگر چه به او فرصت داده ای و هر ستمگری ناچار به نزدت خواهد آمد اگر چه به او مهلت داده ای. پروردگارا! بردباریت نسبت به او - متوکل - و فرصت و مهلت دادنت به او به من زیان رسانده است اگر به وعده ات یقین نداشتم و به آستانه اعتماد، چه بسا ممکن بود نومیدی بر من چیره شود. پس اگر در قضا و قدرت نافذ تو چنین مقدر شده باشد که او از ستم به من توبه کند و باز گردد یا آنکه گزندش را از من باز دارد و دست از این همه بدی که در حق من کرده بردارد... پروردگارا! پس بر محمّد و آل محمّد درود فرست و در همین ساعت به دلش الهام کن که از تعدیات خود دست بردارد و قبل از آنکه نیکی هایت را ناخوش کند و مرا بیازارد او را از ادامه ستمگری باز دار. و اگر در علم تو چیز دیگر معین شده و او همچنان به ستم کردن به من ادامه خواهد داد، پس از تو می خواهم - ای یاور ستمدیده - تا دعایم را اجابت کنی - پس درود فرست بر محمّد و آل محمّد - و او را از پناهگاهش با اقتدار و عزت کامل برگیر و با قدرت سلطانی انتقام گیر و او را ناگهان از پا درآور. نعمت و سلطه اش را از او باز گیر، جمعیت و یارانش را پراکنده ساز، حکومتش را پاره پاره کن، یارانش را از هم دور نما، او را از نعمتی که بخاطرش سپاس تو را بجا نیاورده از تنش بدر آور، ای درهم شکننده جباران او را درهم شکن، ای هلاک کننده طغیانگران قرون گذشته او را نابود کن. ای تباه کننده ملت های ستمگر او را تباه کن، ای فرو گیرنده گروه های متجاوز او را فرو گرفته هلاک نما، عمرش را تباه ساز، حکومتش را بگیر، اثرش را پاک، خیرش را قطع و آتش او را خاموش و روزش را تاریک کن. خورشیدش را بی رنگ ساز و جانش را بگیر. استواری او را درهم شکن و سر بلندیش را با خاک ذلت برابر ساز و دماغش را به خاک خفت بمال. و مرگ او را زود برسان. پروردگارا! پناهگاه و پشتوانه اش را نابود کن. اجتماع کلمه او را پراکنده ساز، استواری او را سست و پیوندش را بگسل، از مقام بلندش فرو

گیر، یاران، لشکریان، دوستان و خویشانش را پس از پیوستگی از هم دور کن و جمعیت آنان را پریشان ساز و پس از حکمروایی بر امت، زیر دست قرار ده و با مرگ او دل های ترسان، اندیشه های پریشان و امت حیران و تباه شده را آرامش بخش و اندوه آنان را برطرف ساز. پروردگارا! او حدود دین را معطل، احکام شریعت را مهمل و سنت های پیامبر را پوشیده داشت و راه های ایمان را سنگلاخ کرد، آیات قرآن را تحریف نمود، مدارش را مهجور ساخت، محراب ها را مورد جفا قرار داد و مساجد را ویران کرد، پس با هلاکت او این ضایعات را جبران نما و پاهای خسته را نیرو، شکم های گرسنه را سیری، جگرهای تشنه را سیرابی و بدن های رنجور را آرامش ده. پروردگارا! او را در شبی بی سحر نابود کن و در ساعتی بهبودناپذیر هلاک نما و با نکستی پایدار تباه ساز و به بیماری همیشگی مبتلا ساز، حریم او را مباح و عیش او را ناگوار کن و انتقام بزرگ قدرت یگانه و کیفر بی ماندت را به او نشان ده. سلطه فراگیر و نیرومندت را که از سلطه او برتر است بر او آشکار کن و او را با قدرت قوی خودت مغلوب من کن و با انتقام شدیدت او را فرو کوب و با قدرتی که در برابر آن همه ذلیل هستند او را از من باز دار. پروردگارا! او را دچار فقری جبران ناپذیر و رنجشی آشکار کن و او را در آنچه می خواهد به خودش واگذار کن که تو هر چه اراده کنی بر آن توانا هستی. او را از حول و قوت خود دور و نیازمند قدرت و نیروی خودش کن، مگر او را در برابر مکر خودت خوار نما و اراده اش را با اراده خودت باطل کن، بدنش را بیمار، فرزندش را یتیم، اجل او را کوتاه و آرزویش را تباه کن، بدنش را بیمار، فرزندش را یتیم، اجل او را کوتاه و آرزویش را تباه کن، دولتش را بر باد ده و ناله و فریادش را همیشگی ساز. در تن او بیماری ایجاد کن همواره به خود مشغول باشد و از اندوه، جدایش مکن، کیدش را نابود و فرمایشش را تباه کن. نعمت را از او بگیر، تلاش هایش را خنثی ساز، حکومتش را مضمحل و او را به بدترین سرنوشت و فرجام دچار کن، اگر او را می میرانی با خشم خودت بمیران و اگر زنده می گذاری با اندوه و رنج خودش همراه ساز و مرا از کین، دشمنی، شرّ، خطورات و خطرات او حفظ بفرما و با گوشه چشمی هستی او را بباد ده که تو سخت ترین انتقام را می گیری و پایدارترین کیفر را می دهی. ((الحمد لله رب العالمین .)) (۶۲۷) این دعای شریف از گنجینه های آل محمد ((- صلی الله علیه و آله -)) بشمار می رود، به وسیله این دعا از ستمگران که زندگی آنان را تلخ کرده اند به خداوند متوسل می شوند و پروردگار نیز با همین دعا خواسته آنان را برآورده می کند و از دشمنان اهل بیت انتقام می گیرد. با تامل در این دعا شدت رنج و مصائب حضرت را در می یابیم و متوجه می شویم که چگونه عباسیان و در رأس آنان متوکل تمام امکانات خویش را بسیج کرده بودند تا بر علویان بویژه امام سخت بگیرند و آنان را در تنگنا قرار دهند که از این مطلب در مباحث مختلف کتاب سخن گفته و خواهیم گفت.

هلاکت متوکل

خداوند دعای ولی خود امام هادی - علیه السلام - را اجابت و کمر دشمنش را خرد نمود و به سختی از او انتقام گرفت. متوکل تنها سه روز پس از این دعا بزیست و آنگاه خداوند به زندگی ننگین او خاتمه داد و تنها از او نامی زشت بجای گذاشت. شایسته می دانیم به اختصار کیفیت مرگ او را بیان کنیم. توطئه قتل متوکل توطئه ای دقیق و حساب شده برای کشتن متوکل صورت گرفت و مراحل و حلقه های آن به ترتیب طرح ریزی شد و با پنهانکاری فراوان از آشکار شدن آن جلوگیری به عمل آمد و بالاخره بدون کمترین تلفات جانی برای عاملین و مجریان، به نتیجه رسید. در اینجا بعضی از مقاطع و رؤس این توطئه را بیان می کنیم. سران توطئه: سران اصلی توطئه عبارت بودند از: ۱ - منتصر ۲ - وصیف ترک ۳ - بغای ترک. منتصر فرزند متوکل بود لیکن به دو سبب - تا آنجا که می دانیم - کینه شدیدی از پدرش جعفر؛ در دل داشت: اولاً: متوکل همواره فرزند خود منتصر را تحقیر و کوچک می کرد و انواع استخفاف ها را درباره او اعمال می نمود و حتی روز قبل از هلاکتش او را خواسته به باد فحش و ناسزا گرفت و به وزیر خود فتح بن خاقان گفت: ((از خدا و خویشاوندی با پیامبر دور باشم اگر بر نخیزی و او را سیلی نزن)) .

پس فتح برخاسته او را دو بار سیلی زد . سپس متوکل به حاضران در مجلس گفت : ((همگی گواه من باشید که مستعجل - منتصر - را از ولایت عهدی خلع نمودم)). بعد به منتصر رو کرده گفت : ((قبلا تو را منتصر نامیدم و مردم بخاطر حماقت تو را منتصر)) (۶۲۸) نامیدند لیکن الا-ن دیگر ((مستعجل)) شده ای . منتصر در برابر این همه تحقیر و اهانت گفت : ((اگر دستور می دادی گردنم را بزنند برایم آسان تر از این کارها بود)). سپس با قلبی پر از کینه و آرزوی انتقام از پدر آنجا را ترک کرد و برای اجرای سریع توطئه قتل ، عزم را جزم نمود . ثانیاً : متوکل کینه شدید از امیرالمؤمنین - علیه السلام - در دل داشت در حالی که منتصر بر عکس پدر به امیرالمؤمنین و علویان میل و علاقه شدیدی داشت و آنطور که مورخان گفته اند همین مسأله سبب و انگیزه اقدام به قتل پدر بشمار می رفت . ((وصیف ترک)) هم که از سران حکومت بود در این توطئه نقش مهمی داشت . بهر حال این سه تن جلسات سزای برگزار می کردند و با تبادل نظر بهترین شیوه را برای برنامه ریزی و انتخاب و اجرای مرحله به مرحله توطئه خود در نظر می گرفتند و نتیجه مورد توافق آنان به صورت زیر در آمد : ۱- اجرای توطئه در تیرگی شب باشد . ۲- بستن درهای قصر - به استثنای دری که به سمت رود دجله باز می شود - برای جلوگیری از کمک های احتمالی نگهبانان با لشکریان به متوکل . ۳- کشتن فتح بن خاقان صدراعظم و رئیس الوزرای متوکل . ۴- پخش این شایعه میان توده های مردم که : ((فتح به کودتای نظامی نافرجامی دست زد و متوکل را کشت ، لیکن منتصر این کودتا را سرکوب کرد و فتح را به قصاص پدر بکشت)). اینها بعضی از برنامه هایی بود که به وسیله سران شورش طرح و تاءید شده بود . اجرای توطئه در شب چهارشنبه مصادف با چهارم شوال سال ۲۴۷ هـ - (۶۲۹) ترکان به سرپرستی ((باغر ترک)) با شمشیرهای برهنه به متوکل که مست و مدهوش بود حمله بردند . فتح بن خاقان وحشت زده فریاد کشید : ((وای بر شما این امیرالمؤمنین است...!)) و خود را بر خلیفه انداخت و سپر بلائی او گشت . لیکن این کار نه به او سودی رساند و نه به خلیفه و مهاجمان بی محابا آن دو را با شمشیر پاره پاره کردند بدانگونه که برخی مورخین گفتند گوشت تن آن دو از یکدیگر قابل تشخیص نبود و هر دو با هم دفن شدند و طومار زندگی سپاه متوکل درهم پیچیده شد و یکی از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت به درک واصل گشت . ترکان مهاجم پس از انجام ماءموریت خود خارج شده و با منتصر که به انتظارشان بود به عنوان خلیفه سلام کردند و تحیت گفتند، خلیفه جدید چنین شایع کرد که فتح بن خاقان پدرش را کشت و او نیز انتقام پدر از او گرفت سپس از فرزندان خاندان بنی عباس و دستجات مختلف لشکری و کشوری برای خود بیعت گرفت . خبر هلاکت متوکل که زندگی علویان و شیعیان را به تراژدی دردناکی بدل ساخته بود با استقبال فوق العاده آنان مواجه شد . بحتری در سوگ متوکل شاعر بزرگ دربار عباسیان ((بحتری)) در رثای متوکل ابیات زیر را سرود : ((هكذا فلتكن منا يا الكرام بين ماء و مزه و مدام...)) (۶۳۰) ((آری ، این چنین شایسته است مرگ کریمان میان چنگ و رباب و باده ، میان دو جام ؛ جام سرخوشی و جام مرگ . پیک مرگ تن او را با انواع دردها و بیماری ها رنجه ساخت)). همین ابیات را با اندکی تفصیل به ابراهیم بن احمد اسدی نیز نسبت داده اند : ((هكذا فلتكن منا يا الكرام بين نای و مزه و مدام...)) ((مرگ کریمان چنین بایسته است میان چنگ و نای و باده ، میان دو جام که همه چیز را به او ارزانی داشتند : جام خوشی ها و جام مرگ ؛ در بیداری سرخوش از شادی و سرمست از شراب بود، تا آنکه خداوند مرگ او را در خواب مقدر داشت . مرگ ها گوناگونند و یکی بر دیگری برتر است اما مرگ کریمان با شمشیرهای برهنه است . پیک مرگ او را در حال بیماری و درد دیدار نکرد و از برخورد آشکار هراسید، پس در تیرگی شب با لبه شمشیر به سوبش گام برداشت)). این ابیات بیش از آنکه سوگنامه ای برای متوکل باشد همچونامه ای است از زندگی سراسر آلوده به شراب او . نه بیمار شد و نه درد کشید بلکه در میان آلات موسیقی و جام های شراب در نهایت مستی به وسیله شمشیرهای آخته ترکان پاره پاره شد . شاعران خلفای قبل بخاطر فقدان آنها و در نتیجه توقف اصلاحات اجتماعی مرثیه می گفتند اما خلیفه بحتری چنین بود ! . بهر حال این کابوس سیاه از سر علویان و شیعیان اهل بیت برداشته شد و امام شادمان گشت زیرا خداوند متعال دعای حضرت را اجابت و دشمن کینه توز را هلاک کرده بود .

حکومت منتصر

منتصر پس از قیام علیه پدرش و قتل او زمام حکومت را در دست گرفت و طبقات مختلف مردم، از این پیشامد خوشنود گشتند، زیرا ستم متوکل و استبداد او از بین رفته بود. منتصر و علویان منتصر سیاستی هوشمندانه و عادلانه در برابر علویان و شیعیان اهل بیت اتخاذ کرد از جمله الطاف و اعمال خوب و (خداپسند) او می توان موارد زیر را ذکر کرد: الف - باز گرداندن ((فدک)) به علویان (و اهل بیت). ب - رفع ممنوعیت از اوقاف علویان و باز پس دادن آنها به متولیان اصلی که اهل بیت بودند. ج - بر کنار کردن صالح بن علی - که علویان را می آزد - از ولایت مدینه و تعیین والی جدیدی بر آنجا به نام علی بن الحسین و توصیه به او مبنی بر نیک رفتاری و خوبی با علویان. (۶۳۱) منتصر و شعرا محبت و نیکی منتصر در حق علویان و رفتار عادلانه او شاعران را به ستایش و مدح او بر انگیخت و هر یک به نوعی او را ستودند. یزید بن محمّد مهلبی چنین سرود: ((و لقد بررت الطالبیه بعد ما ذموا زمانا بعدها و زمانا...)) (۶۳۲) ((پس از مدت ها رنج و سختی در زمان گذشته تو در حق طالبیان نیکی نمودی)). ((و الفت و پیوند بنی هاشم را باز گرداندی و دیدی که پس از دشمنی ها همگی برادر گشته اند)). ((به آنان بخشش کردی و امنیت و آرامش شبانه عطا کردی تا آنکه کینه ها را فراموش کردند)). ((اگر گذشتگان بدانند تو چقدر در حق آنان خوبی کرده ای میزان عمل خیر تو را از همه سنگین تر خواهند دید)). بختری نیز می گوید: ((و ان علیا لاولی بکم و از کی یدا عندکم من عمر...)) (۶۳۳) ((علی به شما نزدیک تر است و از عمر برایتان برتر می باشد. هر چند هر یک فضیلت خود را دارد و بدون زیان با هم به رفق و مدارا رفتار کرده اند)). منتصر پیوندهای خویشاوندی قطع شده در زمان پدر و اجدادش را مجددا برقرار ساخت و پس از سالیان درازی که علویان محنت ها کشیده بودند و به سختی می زیستند آنان را از مهر و محبت خود برخوردار کرد و حقوق از دست رفته شان را به آنان باز گردانید. آزادی زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) متوکل رسماً زیارت مرقد امیرالمؤمنین - علیه السلام - را ممنوع کرده بود ولی پس از انتقال حکومت به منتصر او اجازه داد مردم به زیارت قبر مولای متقیان علی - علیه السلام - بروند. آزادی زیارت مرقد امام حسین (ع) منتصر پس از آنکه متوکل زیارت مرقد ریحانه رسول خدا آقای جوانان بهشت و سیدالشهدا را منع کرده بود و برای مخالفان مجازات های سختی تعیین نموده بود، اجازه داد مردم از هر جا که بخواهند به زیارت سبط گرامی پیامبر اکرم بروند. در اینجا ما نیکی ها و الطاف ((منتصر)) را پس از صدها سال یاد می کنیم و بر او آفرین می فرستیم و سپاسگزار خوبی هایش هستیم. به حق او ذات پاک و شرافت خود را ثابت کرد و نشان داد در گندابی که پدرش در آن سقوط کرده بود و بدنامی دنیا و عذاب آخرت را خریده بود نلغزیده و فرو نرفت و انسانیت خود را همچنان حفظ کرد. وفات منتصر اندوه علویان کاملاً بر طرف نشده بود که ایام حکومت این مرد شریف که مؤمنان را خوشدل ساخته بود سر آمد. و هر چند خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. اکثر مورخین مرگ منتصر را طبیعی نمی دانند و می گویند ترکان از ترس آنکه خلیفه آنان را نابود کند و به سلطه و نفوذشان بر ملت های اسلامی پایان دهد پیش قدم شده او را مسموم و با حيله و نیرنگ کشتند. ترکان به ابن طیفور، طبیب منتصر سی هزار دینار انعام دادند تا او را بکشد او نیز در حال مرض منتصر دستور فصد و خونگیری داد و با تیغی زهر آلود رگ او را زد و منتصر در دم جان داد. (۶۳۴) مرگ او در تاریخ شبه چهارم ربیع الاخر سال ۲۴۸ ه - اتفاق افتاد و او را در جوسق (کوشک) به خاک سپردند. (۶۳۵) با مرگ او مردم خیر و خوبی بسیار را از کف دادند زیرا او بود که سلطنت جابرانه و ستمگرانه پدرش را از بین برد و به مردم طعم امنیت و محبت را چشانند. با اینهمه منابع تاریخی کمترین اشاره ای به اینکه میان منتصر و امام هادی - علیه السلام - دیداری واقع شده باشد ندارند و در این زمینه کاملاً سکوت کرده اند، لیکن یک مطلب مسلم است و آن اینکه امام از سیاست های منتصر در قبال علویان خوشنود بود زیرا منتصر امنیت و آرامشی را که اهل بیت در ایام متوکل از دست داده بودند مجدداً به آنان ارزانی داشت.

حکومت مستعین

پس از درگذشت منتصر در روز یکشنبه پنجم ربیع الاخر سال ۲۴۸ هـ - ((مستعین)) به عنوان خلیفه زمام امور حکومت را ظاهراً به دست گرفت امّا در حقیقت او بازیچه ای بود در دست ترکان و عروسکی در دست خیمه شب بازان دوران بنی عباس و کمترین نفوذ سیاسی در دولت خود و اداره آن نداشت. شاعری موقعیت خلیفه جدید را چنین بیان کرده است: ((خلیفه فی قفص بین وصیف و بغا یقول: ما قال له کما یقول البغا)) (۶۳۶) ((خلیفه ای در قفسی میان وصیف و بغا قرار دارد مانند بیغاء (طوطی) هر چه آن دو به او بگویند می گوید)). خلیفه طوطی صفت در زندان طلایی دارالخلافة اسیر بود و هر چه به او دیکته می کردند بدون کمترین آگاهی و ادراکی تکرار می کرد و در حقیقت زمامداران اصلی، وصیف، بغا و دیگر ترکان بودند. دیگر جایی برای قدرت نمایی مستعین با افراد خانواده اش نبود و آنان کمترین سلطه و قدرتی نداشتند. در اینجا بد نیست به گوشه هایی از زندگی او بپردازیم: اسراف و حاتم بخشی مستعین تمامی آنچه را خلفای پیشین طی سالیان متمادی گرد آورده بودند و خزانه ها را از آن انباشته بودند از طلا، نقره، پول رایج، فرش، جواهر آلات و ادوات جنگی به باد فنا داد و با اسراف و تبذیر خود اثری از آنها باقی نگذاشت. بغای بزرگ روش خلیفه را نپسندید و به او اعتراض کرد و گفت: ((یا امیرالمؤمنین! این اندوخته ها مایه نیرومندی مسلمین است و خلفا آنها را فراهم ساخته اند تا حوادث غیر منتظره و ناخوشایند را به کمک آنها دفع کنند و اسلام را نجات دهند)). لیکن مستعین را گوش شنوایی نبود و بلهوسانه به ولخرجی و اسراف خود ادامه می داد و اموال دولتی را تلف می کرد. نمایشگاه شگفت انگیز یکی از کارهای مستعین ایجاد نمایشگاهی بود متشکل از ماکت انواع حیوانات و انسان که از طلا ساخته شده و با جواهر گرانبه آرایش یافته بود. همچنین او دستور داده بود مشربه ها و قمقمه ها و آبپاش های طلایی بسازند و درون آنها را با عنبر و غالبه پر کنند و با صرف پانصد هزار دینار برای هر روستا، چندین روستای نمونه به وجود آورده بود که در آنها مدل های طلایی حیوانات اهلی، کارگران و میوه ها را که با جواهر آلات تزیین شده بود به نمایش گذاشته بود. احمد بن حمدون تدیم می گوید: روزی نزد مستعین بودم و علوی ندیم او بود - که به او ((اترجه)) می گفتند - به خلیفه گفتم: یا امیرالمؤمنین! دلمان می خواهد نمایشگاه ((قلابه)) را ببینیم. گفت بروید بالا و بنگرید، ما نیز بالا رفتیم و منظره حیرت آوری مشاهده کردیم که گمان نمی کنیم خداوند مانند آن را جز در بهشت آفریده باشد. دستم را دراز کردم و غزالی عنبرین که از جواهر ساخته شده بود و زین و لگامی بسیار زیبا داشت برداشتم و آن را در آستینم گذاشتم و از آنجا خارج شدیم، همینکه نزد خلیفه باز گشتیم فوراً گفت: ((قلابه را چگونه دیدید؟)). گفتم: از دیدن آن هوش از سرم پرید و ((اترجه)) گفت: آقای من احمد، غزالی را از نمایشگاه دزدیده و در آستین خود نهاده است. مستعین گفت: نکند فکر کرده اید شما را برای دیدن قلابه و دست خالی برگشتن و حسرت خوردن فرستاده ام؟! من شما را گسیل داشتم تا هر چه پسندید برگیرید و تو ای اترجه چیزی برنداشتی؟ اترجه گفت: نه، خلیفه گفت: نه؟! اشتباه کردی برو هر چه می خواهی بردار. سپس به من گفتم: تو نیز برخیز و هر چه می خواهی بگیر. احمد ادامه می دهد که: ما هم برخاستیم و وارد قلابه شدیم و آستین هایمان را پر کردیم و کیسه هایمان را گشودیم و هر چه جا داشت در آنها جواهرات گرانبه داشتیم. بعد به اترجه گفتم: کی مانند همچنین روزی برایت پیش می آید که بتوانی دستاورد سالیان طولانی خلفا را آزادانه به یغما ببری؟! پاسخ داد: چه کنم، دیگر ظرفی برای حمل جواهرات ندارم. گفتم: پیراهن هایت را در آور، من هم همین کار را کردم و اطراف آنها را گره زدیم سپس هر چه ممکن بود اشیای بهادار و قیمتی در آنها ریختیم و بعد (گشاد گشاد) مانند زنان آبستن به راه افتاده خارج شدیم. همین که خلیفه ما را دید زد زیر خنده و جماعتی که در نبود ما نزد او آمده بودند فهمیدند که ما در ((قلابه)) بوده ایم لذا به مستعین گفتند: یا امیرالمؤمنین! ما چه گناهی کرده ایم که نباید به قلابه برویم؟! خلیفه در پاسخ گفت: شما نیز بروید. مطرب ها و دلچک ها گفتند: آقای ما، پس ما چه؟ گفت: شما نیز بروید. و همگی مانند دیوانگان به قلابه ریختند و آنجا را غارت کردند. مستعین غرق در خنده، دست ها را بر شکم گذاشته بود و ما را

نگاه می کرد! احمد بن حمدون می گوید: وقتی دیدم مسأله به این صورت در آمده است بر در قصر رفته هر چه جمع کرده بودم به غلامانم دادم و به سرعت نزد خلیفه باز گشتم و دیوانه وار از او اجازه خواستم به قلابه بروم. او بر سرم فریاد کشید: وای بر تو به کجا چنین شتابان؟ گفتم: چیزی را فراموش کرده ای و خودم را به قلابه رساندم و سطلی از طلا را که مملو از مشک بود با خود برداشتم و با زحمت و کوشش راه افتادم. مستعین که مرا در این حالت دید گفت: به کجا؟ گفتم: آقا، به سوی حمام می روم و از قصر خارج شدم و سطل را به غلامانم که بر در ایستاده بودند سپردم تا همه آنها را به خانه ببرند. (۶۳۷) بر کناری مستعین ترکان از مستعین که راه بغداد را در پیش گرفته بود بیمناک و اندیشناک گشتند و پیکی فرستاده از او خواستند به سامرا باز گردد لیکن او بی توجه به خواسته آنان راه خود را به سوی بغداد همچنان می پیمود. ترکان نیز او را خلع کرده معترّ را از زندان بدر آورده و به عنوان خلافت با او بیعت کردند. سپس لشکری انبوه فراهم ساختند و قصد تصرف بغداد نمودند. میان لشکر مستعین و معترّ جنگی رخ داد و هر یک تلفاتی جانی متحمل گشت ولی هیچ کدام به نتیجه قطعی نرسید. سرانجام ناچار شدند موافقت نامه ای امضا کنند که طبق آن مستعین به نفع معترّ از خلافت کناره گیری می کرد و در مقابل، معترّ نیز سلامتی، جان و مال او را تضمین می نمود، اما معترّ از انجام شرایط خود ابا ورزید و مستعین را در زندان واسط، زندانی ساخت. نه ماه بعد ترکان از ترس خطرات احتمالی او را از زندان در آورده و به سامرا آوردند. معترّ خلیفه جدید، حاجب خود سعید را خواست و دستور داد مستعین را که در آن هنگام سی و یکساله بود (۶۳۸) بکشند. صاحب تاریخ فخری مستعین را مردی سست راء، ناقص عقل و ندانم کار معرفی می کند و ایام حکومت او را پر تنش و اضطراب و دولت او را اسیر فتنه و تلاطم بر می شمارد. (۶۳۹) درباره دوره حکومت معترّ که امام - علیه السلام - در آن ایام به شهادت رسید در بحث های آینده سخن خواهیم راند. در اینجا فصل مربوط به اقامت امام در سامرا به پایان می رسد.

دوران امام (ع)

اشاره

طبق یافته های نوین روانشناسی ((تعامل)) (۶۴۰) یکی از اصول حاکم بر رفتار آدمی است انسان از جامعه و زمان خود تاءثیراتی می پذیرد و متقابلاً به اثر گذاری بر جامعه خود می پردازد لذا برای دریافت موضعگیری و سلوک شخص باید عصر و دوران فرد را شناخت و از حوادث آن با خبر بود. لذا ما نیز شایسته می دانیم عصر امام را از مد نظر بگذرانیم تا عظمت حرکت ایشان و فشارهایی را که متحمل شدند بیشتر و بهتر درک کنیم.

زندگی سیاسی

توضیح

در دوران امام هادی قدرت سیاسی عباسیان در سراسری سقوط و انحطاط بود امنیت و آرامش از جامعه اسلامی رخت بر بسته بود و هرج و مرج، وحدت جامعه و نظام را از هم گسیخته بود. دیگر خبری از حکومت نیرومند و یکدست بنیانگذاران خلافت عباسی و گسترش دهندگان آن یعنی منصور، هارون الرشید و مأمون نبود بلکه همه جا آشفتگی و فساد حاکم و سائد بود. عوامل انحطاط حکومت عباسی را باید در موارد زیر جستجو نمود: ۱- تسلط ترکان بر ارکان اصلی حکومت و جهل آنان نسبت به زمامداری. ۲- فساد حکومت و شیوع رشوه خواری. ۳- خود مختاری حکام و خرید و فروش مناصب حکومتی. ۴- نفرت مردم از حکومت عباسیان. ۵- سیاست های ضد دینی حکومت و سرکوبی علویان و شیعیان و... شاید عوامل بالا از مهمترین و اصلی

ترین علل و اسباب فتور و بحران حکومت عباسی از معتصم به بعد بوده باشد. در اینجا عوامل فوق را به اختصار شرح می دهیم تا نقش هر یک به خوبی مشخص گردد.

تسلط ترکان بر حکومت

نفوذ ترکان در ارکان دولت از زمان معتصم آغاز شد و همچنان گسترش یافت تا آنکه همه کاره حکومت آنان گشتند. نه تنها امرا و وزیران را که حتی خلفا را عزل و نصب می کردند، خلیفه ای را عزل، حبس و زجر می کردند و در نهایت او را می کشتند و دیگری را از زندان آزاد کرده بر اریکه قدرت ظاهری می نشانند. وظیفه خلیفه به این منحصر می شد که منشور امارت را به نام هر که ((وصیف)) یا دیگری می خواست صادر کند و کمترین حق اظهار نظر نداشت. شاعری موقعیت مستعین خلیفه عباسی را میان سرداران ترک مانند ((وصیف)) و ((بغا)) چنین تصویر می کند: ((خلیفه فی قفص بین وصیف و بغا یقول: ما قالا له کما یقول البغا)) (۶۴۱) ((خلیفه ای در قفس میان وصیف و بغا قرار دارد و مانند طوطی هر چه بگویند تکرار می کند)). تنها نامی از خلافت مانده بود و این نام هم پوششی بود برای فریب مردم ساده تا سرداران ترک تحت عنوان آن هر چه را بخواهند رنگ اسلامی بزنند، خلیفه بدور از جریانات جامعه و بی خبر از رنج و اندوه مردم در قفس طلایی خلافت، زندانی بود و بنامش جهادها! می کردند و کشورگشایی ها صورت می گرفت لیکن کمترین بهره و نصیب به صاحب نام می رسید. معتمد یکی از همین خلیفه ها و بازیچه های دست ترکان، وصف الحال خود را چنین به زبان می آورد و به زبان شعر می گوید: ((الیس من العجائب ان مثلی یری ما قل ممتعا علیه و توخذ باسمه الدنیا جمیعا و ما من ذاک شیء فی یدیه)) (۶۴۲) ((آیا شگفت آور نیست که من از چیزهای بسیار حقیر نیز محروم باشم و به نام من دنیا را فتح کنند اما از این همه غنائم، دستم تهی و خالی باشد)). قدرت و شوکت حکومت و خلافت رو به کاستی و زوال می رفت و خلیفه را کمترین اهمیتی نبود. داستان زیر درجه اهمیت وجود یا عدم خلیفه را بیان می کند: هنگامی که ((المعتر بالله)) به خلافت رسید یکی از دوستانش گروهی از منجمین را فرا خواند تا سال های حکومت و زندگی خلیفه را پیشگویی کنند یکی از ظریفان و نکته سنجان گفت: من مدت آن را می دانم، از او خواستند تا دانسته اش را بگویند و او گفت: قدرت حقیقی در دست ترکان است و آنان تعیین می کنند معتر تا کی زنده بماند و تا کی حکومت کند. همه مستمعان از این پاسخ خندیدند. (۶۴۳) معتصم ((اشناس)) ترک را ولایت و قدرت داد تا از طرف خلیفه هر کس را بخواهد امارت دهد از آن زمان به بعد بر منابر برایش دعا می کردند. (۶۴۴) در حالی که قبلا-دعا اختصاص به خلفا داشت. در ایام خلافت واثق ((اشناس)) به حکومت بغداد منصوب شد و دامنه قدرت و نفوذش تا آخرین نقطه نفوذ خلافت در مغرب پیش رفت و گسترش یافت و امور این نواحی به دست او سپرده شد و بدون مراجع به خلیفه هر که را می خواست بکار می گماشت و هر که را نمی خواست بر کنار می کرد و در تمام امور مملکت مبسوط الید بود و به نشانه حسن نیت، خلیفه دو گردن آویز از جواهرات را به گردن او آویخته بود. (۶۴۵) نادانی ترکان کمترین آشنایی با زمامداری و حکومت نداشتند و از مسائل سیاسی و اقتصادی سر در نمی آوردند و زندگی و اخلاق آنان یکسره بر اساس بادیه نشینی شکل گرفته بود و دست از عادات و خوی جاهلی و بدوی خود بر نداشته بودند. جاحظ آنان را چنین ترسیم می کند: ((ترکان، چادر نشین، صحرایی، چاروادر و بادیه نشینان عجم بشمار می روند... آنان را اندیشه صنعتگری، سودا پیشگی، پزشکی، کشاورزی، هندسه، غرس درختان، ساختمان سازی، آبیاری و سد سازی، جمع آوری غلات و محصولات نیست بلکه همه اندیشه آنان مصروف جنگ، تاراج، شکار، اسب سواری، نبرد تن به تن، یغماگری و گرفتن شهرها می گردد و آنان را در این کارها همتی بلند و پشتکاری شایسته است و سرآمد همگان بشمار می روند و گوی سبقت از همگان ربوده اند و در حقیقت صنعت، تجارت، لذت، خوشی، افتخار، داستان و قصه های شبانه آنان همین جنگ و تاراج است...)). (۶۴۶) خلافت عباسی در قرن سوم به دست این بیابانگردان دور از تمدن و

فرهنگ افتاد و مقدرات مسلمانان را کوچ نشینان خانه به دوش به دست گرفتند و پیامد آن هم بحران های سخت ، مشکلات دهشت بار، رنج های بیشمار و حوادث هولناک برای جامعه اسلامی بود .

فساد حکومت

یکی از نتایج مستقیم تسلط ترکان بر خلافت و قدرت ، فساد حکومت و بی مسؤ ولیتی در قبال مردم بود که از نمونه های آشکار آن رشوه خواری و فراگیر شدن بیماری ارتشا بود . کارمندان ، کاتبان دولتی ، والیان و حتی وزیران ، از اموال حکومتی و مالیات های مردم و هر چه به پایتخت سرازیر می شد اختلاس می کردند و از آن دزدی می نمودند و برای انجام خدمات دولتی از افراد رشوه های کلان می گرفتند . در یکی از پاکسازی ها، واثق عباسی در سال ۲۲۹ هـ - اموال کاتبان دیوان های دولتی را مصادره کرد و نزدیک به دو میلیون دینار از آنان باز پس گرفت . (۶۴۷) متوکل نیز اموالی را که ((ابن الزیات)) اختلاس کرده بود مصادره کرد و در مصادره اموال کاتب خود عمر بن الفرج رخجی معادل ۱۲۰ هزار دینار از او و ۱۵۰ هزار دینار از برادرش گرفت . (۶۴۸) و از قاضی القضاة حکومت یعنی ((یحیی بن اکثم)) مبلغ ۷۵ هزار دینار غرامت گرفت . (۶۴۹) دکتر شوقی ضیف بر این سخن تفسیری این گونه دارد : معنای سخن فوق آنست که وزیران ، کاتبان و والیان دست به ارتشا و اختلاس می زدند و چنین به نظر می رسد که کمتر کارمند رده بالایی یافت می شد که دست به این خیانت بزرگ نزنند و از این بیماری فراگیر در امان ماند و حتی والیان و حاکمان شهرها به وزرا باج و رشوه می دادند تا سمت خود را حفظ کنند و گاهی مبلغ این رشوه ها غیر از هدایا و ارمغان های همراه آنها به دویست هزار دینار می رسیده است . (۶۵۰) محتسبان که وظیفه اجرای مقررات شرعی و نظارت بر خرید و فروش و کنترل بازار داشتند و بازرسی امور به عهده آنان بود نیز از این بیماری مصون نماندند مثلاً منقول است که احمد بن الطیب بن مروان سرخسی فیلسوف در زمانی که سرپرستی اداره حسبه بغداد را بر عهده داشت در امانت خیانت ورزید و از جمله اختلاس های او مبلغ ۱۵۰ هزار دینار بود (۶۵۱) و اگر بگوییم اکثر کارمندان و کارکنان دولتی اختلاس می کردند و رشوه می گرفتند مبالغه و گزافه گویی نکرده ایم . (۶۵۲) گسترش رشوه و اختلاس تا این حد هولناک ، دلیل آشکاری بر فساد دستگاه حکومت عباسی و لگدمال شدن حقوق مسلمانان آن عصر به وسیله کارگزاران آن می باشد . حکام سرزمین های اسلامی حکام و والیان ، منصب ولایت ناحیه حکومتی خود را از وزرا می خریدند و هر که پول بیشتری می داد منطقه زرخیزی به دست می آورد . خاقانی وزیر، در یک روز ولایت کوفه را به نوزده تن فروخت و از هر یک رشوه ای کلام گرفت . یکی از شعرای معاصر او به هجوش پرداخت و چنین گفت : ((وزیر لا- یمل من الرقاعه یولی ثم یعزل بعد ساعه اذا اهل الرشا هادوا الیه فاحظی القوم اوفرهم بضاعه)) (۶۵۳) (((خاقانی) وزیر است که از نوشتن منشور حکومتی خسته نمی شود یکی را به ولایت می گمارد و ساعتی بعد برکنارش می سازد . هنگامی که رشوه دهندگان نزدش می روند آن کس به مقصود می رسد که پول و هدایای بیشتری به خدمت برده باشد)). . غالب والیان و کارگزاران ، ستم و ظلم به مردم را پیشه خود ساخته و به لطائف الحیل اموال آنان را می ربودند . در ایام خلافت ((واثق)) وزیر او محمد بن عبدالملک زیات قصیده ای در مظلّم عاملان حکومتی سرود و آن را به دیگری نسبت داده برای خلیفه فرستاد . در اینجا ترجمه ابیاتی چند از این قصیده را می آوریم : ((یا ابن الخلائف و الاملاک ان نسبوا حزت الخلافة عن آبائک الا ول . . .)) (۶۵۴) ((ای خلیفه زاده و خلیفه که حکومت را از پدران خود به ارث برده ای آیا خواب هستی و نمی بینی که مردم دچار چه مصائب هولناکی هستند؟! تمام مملکت را در اختیار چهار تن قرار داده ای و آنان گرگ صفتانه به میان خلائق افتاده اند)). ((این سلیمان است که امارت شرق و غرب عالم را از کوه و دشت به او داده ای ((سند))، ((شحر تین)) از یمن تا جزیره و ملل را در اختیارش گذاشته ای (۶۵۵) و او به تنهایی در میان خون و دارایی مردم حکم می کند)). ((ابن الخطیب را نیز خلافت ((شام))، ((غازین)) و ((فقل)) داده ای و رود نیل و دریای شام با تمام اموال آن خطه در اختیار او قرار دارد . گویی آنان فرزندان

هارون الرشید هستند که به خلافت رسیده و آن را میان خود قسمت کرده اند)). ((سلیمان مانند ((امین)) (فرزند هارون الرشید) حکروایی می کند و امارت را خلافت خود پنداشته است. احمد بن الخصب نیز مانند قاسم بن الرشید (فرزند هارون الرشید) همه کاره شده است)). ((اوضاع به گونه ای است که کسی جرات ندارد نهان یا آشکار از ترس حيله و کلک به نصیحت تو پردازد و حقایق را بیان کند. از بیت المال و خراج ها - که از بین رفته اند - بپرس و جوای اموال تلف شده باش)). ((چه بسیار بی گناهان که با حقّه و نیرنگ در زندان های تو اسیر کند و زنجیر هستند. خودت را به نام ((هارون الرشید)) ملقب ساخته و لقب ((مرتضی)) بر خود نهاده ای پس اندیشمندان کارهایت را روبراه کن. و تو نیز مانند هارون الرشید که برمکان را نابود ساخت ریشه این والیان و ظلم و ستم آنان را بر کن)). کارگزاران حکومت را تیول خود دانسته با جان و مال مردم بازی می کردند و هر یک برای خود خلیفه ای بود. این شکوائیه به خوبی رنج ها و دردهای مردم را بیان می کند. شاعر از واثق می خواهد مانند جدّ خود هارون الرشید استوار و نیرومند باشد و همانطور که جدش برمکیان را نابود ساخت او نیز این عاملان خودکامه را از بین ببرد و مردم را از این رنج ها راحت کند.

نفرت از حکومت عباسی

نفرت از حکومت

مسلمانان با تمام وجود و در یکایک حرکات خود نفرتشان را از حکومت بنی عباس نشان می دادند و هر لحظه خواستار سرنگونی و زوال آن بودند زیرا در آن چیزی جز سیاست های ضد دینی و ضد اسلامی که پایمالی آزادگان و سرافرازی فرومایگان را در پی داشت نمی دیدند. ابن بسام - شاعر دلیر - احساسات مردم و آرزوهای عمیق آنان را برای رهایی از سلطه عباسیان در دو بیت بدین گونه خلاصه کرده است: ((الا یا دوله السفل اطلت المکث فانتقلی و یا ریب الزمان افق نقضت الشرط فی الدول)) ((ای دولت پست پایداریت بطول انجامید و ای حوادث ناگوار از خواب بیدار شوید که شرط خود را درباره دولت ها نقض کرده اید و این دولت را بیش از آنچه پایدار کرده اید)). محمّد بن داوود الجراح شاعر، نفرت و کین خود را از حکومت عباسی چنین ابراز می کند: ((قد ذهب الناس فلا ناس و جاء بعد الطمع الیاءس و صارت السفلة ساداتنا و صار تحت الذنب الراءس)) ((همه مردم رفتند و دیگر کسی نمانده است و پس از امید اینک نوبت نومییدی فرا رسیده است. سفلگان و فرومایگان سرور ما گشته اند و سر در زیر دم نهان شده است)). حکومت فاسد عباسی جریان های تلخ و حوادث دردناکی برای مسلمانان به ارمغان آورد و آنان را در تنگنای نفس گیری گرفتار ساخت. علی بن محمّد تنوخی قاضی بصره طی ابیاتی جور و ستم بنی عباس را چنین تصویر و محکوم می کند: ((هو السلب المغصوب لا تملکونه و هل سالب للغصب الا کغاصب...)) ((خلافت را بنی امیه غصب کردند و شما نیز آن را از آنان باز پس گرفتید و غصب نمودید لذا شما نیز غاصب هستید زیرا خلافت حق شما نیست، هر چه به دست آوردید به کمک ما بود پس ظلم مکنید که عاقبت بدی دارد. شما خوار و پست بودید و پس از به دست گرفتن قدرت تبدیل به درندگان خونین چنگال شدید. شمشیرهایتان چه بسیار کسانی مانند ((زید)) را بدون کمترین جرمی و تنها بخاطر گمان های ناروا به شهادت رساند)). در این ابیات تنوخی موقعیت عباسیان قبل از دست یافتن به قدرت و پس از آن را بیان می کند و با یکدیگر می سنجد ذلیلان دیروز حاکمان خون و مال مسلمانان گشته آنان را بازچه خود کرده اند سادات علوی را گروه گروه به دست دژخیمان می سپارند و زید بن علی گونه ها را به شهادت می رسانند. اگر امویان زید را کشتند اختلاف آنها نیز فرزندان زید را می کشند و یحیی بن عمرو بن الحسین و دیگر کسانی را که در برابر ظلم و استبداد مقاومت می کنند به قتل می رسانند. بهر حال مسلمانان مشروعیت بنی عباس را نپذیرفتند و ظلم و ستم آنان را محکوم کردند و آثاری از قبیل اشعار بالا را برای ثبت در تاریخ به

یادگار گذاشتند .

سرکوب علویان

یکی از پست ترین و احمقانه ترین سیاستی که عباسیان در پیش گرفتند سرکوب داعیان عدالت و اصلاحات اجتماعی در اسلام یعنی علویان بود . فرزندان پیامبر اکرم سخت ترین فشارهای جسمی و روانی را در این دوران کشیدند و انواع شکنجه ها را متحمل شدند گروهی در زندان ها از پا در آمدند و گروهی آواره شدند و در غربت شهید گشتند و گروهی دیگر در خفا ناظر این جنایات بودند و منتظر آنکه نوبت به ایشان برسد . این دوره برآستی دوران امتحان و آزمایش الهی برای بندگان برگزیده اش و سلاله نبوت بود . حادترین مرحله این دوران ، ایام حکومت طاغوت عباسی ((متوکل)) بشمار می رفت که تاءکید خاصی بر نابودی اهل بیت و حتی آثار قبور آنان داشت و این را به صراحت به وزیر خود عبدالله بن یحیی بن خاقان گفته بود . (۶۵۷) نظر به اهمیت مسأله گوشه هایی از مصائب و مشکلات پرچمداران اسلام و فرزندان حضرت زهرا - علیهم السلام - را در اینجا می آوریم :

محاصره اقتصادی

متوکل ، علویان را در تنگنای اقتصادی قرار داده بود و رسماً هر گونه کمک و نیکی در حق آنان را ممنوع کرده و متخلفان را مجازاتی سخت و کیفری سنگین می کرد . (۶۵۸) مردم نیز از ترس طاغوت زمان و کیفرهایش از رساندن حقوق شرعی به علویان و هر نوع کمک دیگری خودداری می کردند . این محاصره اقتصادی عواقب دهشتناکی برای علویان داشت و تا جایی فقر و تهیدستی آنان را فرا گرفت که تنها یک پیراهن در اختیار گروهی از زنان علویه باقی ماند و آن را هنگام نماز یکی یکی می پوشیدند و پس از نماز به دیگری داده می شد و این پیراهن بارها و بارها وصله می شد . در غیر اوقات نماز این بانوان برهنه پشت دستگاه های نخ ریسی می نشستند . (۶۵۹) در همان زمان متوکل شب های آلوده به شراب خود را با صرف میلیون ها دینار پر رونق می ساخت و به دلکک ها، خوانندگان و مخنثان بی حساب می بخشید و وصله می داد لیکن مانع از آن می شد که حقوق شرعی علویان به دستشان برسد و آنان را خاکستر نشین می کرد . روزی متوکل حجامت کرده بود فتح بن خاقان وزیر او کنیزکی که مانند او را کسی در زیبایی و ظرافت ندیده بود به متوکل هدیه کرد . کنیزک همراه با جامی زرین و بسیار زیبا و شیشه بلوری مملو از شراب و کاغذی بر خلیفه وارد شد که در آن کاغذ ابیات زیر نگاشته شده بود : ((اذا خرج الامام من الدواء و اعقب بالسلامة و الشفاء . . .)) ((هنگامی که خلیفه از حالت نقاهت بدر آید و سلامتی و بهبودی خود را باز یابد تنها داروی او نوشیدن شراب از این جام زرین و بر گرفتن مهر بکارت از کنیزکی است که به او هدیه داده شده است . تنها این دارو پس از دیگر داروها نافع و سودمند است !)) . دختران رسول خدا در ایام این ستمگر پوششی و لباسی نداشتند تا بپوشند لیکن در همان حال زنان عباسی و خنیگران و رقاصان و ندیمه ها در حریر و دیبا می خرامیدند . بهر صورت آن روزهای سیاه بسر آمد و متوکل در تاریخ خود صفحات تاریکی به یادگار گذاشت و ظلم و ستم او به علویان و عترت پیامبر ((- صلی الله علیه و آله -)) زبانزد نسل های بعد گردید .

تبلغات علیه علویان

متوکل با بخشش های کلان ، شاعران مزدور را بگرد خویش جمع کرده آنان را به بدگویی علیه علویان و ستایش عباسیان و برتر دانستن آنان وادار می کرد . یکی از این شاعران ((مروان بن ابی جنوب)) بود که غرق نعمت ، طلا و جواهرات شد و امارت یمامه و بحرین را از متوکل گرفت . زیرا طی ابیاتی خلافت را حق مسلم عباسیان وانمود کرد و ادعای اهل بیت را نادرست خواند . اشعار

او را با هم می خوانیم : ((ملك الخليفة جعفر للدين و الدنيا سلامة...)) (۶۶۰) ((حکومت خلیفه جعفر (متوکل) برای دین و دنیا سلامتی به ارمغان آورد. (ای بنی عباس) میراث محمد شما را سزاوار نیست و با عدالت شما ظلم و ستم نابود می گردد. (دختر زادگان آرزوی میراث را دارند در حالی که پیشیزی به آنان نمی رسد. داماد، وارث نمی شود و دختر، امامت را به ارث نمی برد!)) . ((آنان که به ناحق خواهان میراث شما هستند و آن را حق خود می دانند جز پشیمانی نصیبی نخواهند داشت حق به حق دار رسید و خلافت به اهلش، پس که را سرزنش می کنید و نکوهش می نمایید؟!)) . ((اگر خلافت حق شما بود بر مردم قیامت پیا می گشت! میراث خلافت جز شما را نزیبید، سرپرستی و کرامت نیز جز شما را نزد. ای خلیفه! اینک تو نشانه ای هستی میان دوستداران و دشمنان شما)). شاعر قدسی و متعهد! شیخ یعقوبی یاوه های او را چنین پاسخ داد: ((لا سح فی وادیک یا بن ابی الجنوب حیا الغمامة...)) (۶۶۱) ((ای ابن ابی الجنوب! ابر شرم و حیا هرگز بر وجودت نبارد. دین خود را به کسی فروختی که قصد داشتی از او امارت (پمامه) را بگیری)). (پس خلیفه ای را ستودی که نه برای (دین) سلامتی به ارمغان آورد و نه برای (دنیا)). اگر انصاف به خرج می دادی در می یافتی که جز ((خاندان)) (۶۶۲) کسی را سر سوزنی در خلافت حقی نیست)). (تو را آز و طمع پست فریب داد که سرانجام آن پشیمانی است. گرامی ترین خاندان را هجو کردی و برای آنان کمترین کرامت و ارزشی قائل نشدی)). (قرآن به ستایش این خاندان گویاست پس چرا بر آنها انکار می کنی، چرا؟! میراث خلافت به (فاجر) نمی رسد و ((ستم)) چگونه ستم را از بین می برد؟!)). (خلافت زینده شیفتگان و دلبرستان جامه های باده نیست. پدر (۶۶۳) آنان در جنگ (بدر) در برابر اسلام ایستاد و شمشیر کشید)). (داماد به میراث نبوت و امامت سزاوارتر است، عمویش (عباس) تلاش کرد تا خلافت را به دست آورد لیکن به مقصود نرسید)). (و برای خلافت به گفتگو و جدال برخاست لیکن ابوبکر ادعاهایش را رد کرد کسی سزاوار خلافت است که در اجرای احکام الهی سرزنش و نکوهش در او اثر نداشت)). (کسی سزاوار خلافت است که در عین گرسنگی شدید، خوراک خود را به مسکین داد آیا روز ((غدیر خم)) را فراموش کرده ای یا نسبت به مقام او تهازل می کنی؟!)). (خدای رحمان در آن روز او را به سروری و پیشوایی اختصاص داد. در دشمنان و کینه توزان او نشانه ای است که بر تو پنهان نیست)). (خلافت را از اهل آن دور کردید پس به که ستم کرده اید. به که؟! گروهی جامه خلافت را به تن کرده اند که روز قیامت لباس خواری و خفت بر تن خواهند کرد)). (آیا حق محمد میان گلخن و سرگین (۶۶۴) تباه خواهد شد؟!)). شایسته گفتن است که ابن المعتز عباسی نیز در همان وادی مروان بن ابی الجنوب سرگردان شده و با همان منطق! به جنگ خاندان نبوت آمده و مدعی می شود که عباسیان به پیامبر نزدیک ترند و لذا خلافت نیز آنان را سزاوار است و در این باب قصیده ای سروده است که بخشی از آن را نقل می کنیم: ((الامن لعین و تسکابها تشکی القذاة و تنکابها نصحت بنی رجمی لو وعوا نصیحة برانسابها...)) (۶۶۵) ((چشم ها گریان و استخوان در گلو و رنج ها بیشمارست خویشانم را اگر بیدار شوند نصیحت می کنم نصیحت نیک مردی به نزدیکانش)). (آنان به کجروی و بیراهه افتادند و در لغزشگاهی هولناک قرار گرفتند و شیران خشمناک قریش را متهم کردند و حال آنکه در دامن آنان و تحت سیطره ایشان پا گرفتند)). (ما بنی امیه را در خانه اش نابود کردیم پس سزاوار میراث و غنائمشان می باشیم! چه بسیار گروه هایی از شما برای خلافت مشکل ایجاد کردید و زهر در کام حکمرانان نمودید)). (همینکه خواستید زمام خلافت را در دست بگیرید و بدان نزدیک شوید (مانند اسبی سرکش) توسنی کرد امام برابر بهره وران آن آرام ایستاد)). (هنگامی که خداوند از اینکه خلافت در اختیار شما قرار بگیرد ابا ورزید ما بدان خوانده شدیم و لباس خلافت را به تن راست کردیم! حاجیان ما را از ورود به سرای قدرت و حکمرانی مانع نشدند و درها را بر ما گشودند!)). (چونان سنگ آسیا که بر یکدیگر منطبق می شود با خلافت یکی شدیم و آن را به کار بستیم. ماییم که پیراهن زعامت پیامبر را به میراث برده ایم و به شما از آن گوشه ای نیز نرسید!)). (ای دختر زادگان پیامبر! شما نیز خوشایند او هستید لیکن عموزادگان نزدیک ترند خداوند به وسیله (عباس) اهل حجاز را یاری کرد و رنج ها و آلام آنها را بهبود بخشید)). (در

جنگ ((حنین)) که تنور نبرد تافته شده بود و شما پراکنده شدید (این عباس بود که پیامبر را یاری کرد) پس آرام باشید ای عموزادگان، خلافت عطیه ای الهی است که ما را بدان مخصوص داشته اند. و سوگند می خورم که شما نیک می دانید ما بهترین سروران خلافت هستیم!) . لیکن این گزاف گویی ها بی پاسخ نماند و شاعر آسمان ها عرب عبدالعزیز صفی الدین حلی (وفات ۷۵۰ هـ -) با سرودن قصیده ای دل انگیز و حماسی یکایک یاره های ابن معتر را پاسخ داد. در اینجا اشعار او را نقل می کنیم: ((الا قل لشّر عباد الاله و طاغی قریش و کذابها و باغی العباد و باغی العناد و حاجی الکرام و معتابها . . .)) (۶۶۶) ((هان! به بدترین بنده خدا و دروغپرداز و سرکش قریش بگوئید: از بندگان ستمگر، کینه جو، غیبت کننده و نکوهشگر کریمان بپرسید: آیا تو بر خاندان نبوت بزرگی می فروشی و منکر دودمان شریف آنان می گردی؟!)). ((خداوند به وسیله خاندان مصطفی دشمنان را دفع و گزندشان را دور کرد یا به کمک شما؟! آیا پلیدی و رجس را از آنان دور ساخت و نفوسشان را پاک کرد یا از شما؟!)). ((مگر نه اینست که دلبستگی به عبادت و نیایش، روش آنان و شیفتگی به جنگ و باده هستی شماسست؟! می گویی: پیراهن سروری پیامبر را ما به ارث بردیم و چیزی از آن شما را نشاید. مگر مدعی نیستی که پیامبران ارث نمی گذارند؟! (۶۶۷) پس چگونه پیراهن خلافت را از او به ارث برده ای؟!)). ((می بینی که در هر دو حالت دروغ گفته ای و صدف را از خرف (و نیش را از نوش) تشخیص نداده ای! آیا جدت با گفته هایت موافق است در صورتی که هرگز در آن شک نداشت؟!)). ((مگر همو نبود که در جنگ ((صفین)) و ((جمل)) زیر پرچم امیرالمؤمنین با احزاب کفر می جنگید؟! (۶۶۸) و در اوج جنگ و گرما گرم نبرد به نفع امیرالمؤمنین سخن گفت و دعوت کرد و از همگان خواست امام را یاری کنند و خلافت را به اهلش واگذارند لیکن آنان نپذیرفتند که عبدالله نماینده سپاهیان باشد و حق را به حقدار برساند)). (۶۶۹) ((جدتان همواره در زندگی خود همراه دیگران پشت سر امام علی - علیه السلام - نماز می خواند. اگر او سزاوار خلافت بود چرا همان وقت جامه آن را به تن نکرد؟! و هنگامی که خلافت به شورا واگذار شد چرا او جزء افراد شورا قرار نگرفت)). ((خلافت که در میان کاندیدهای خود قرار داشت و مدعیان جمع بودند پس چرا او پنجمین یا ششمین نفر نبود؟! (۶۷۰) امّا گفته ات: (شما دخترزادگان پیامبر هستید لیکن عموزادگان به خلافت سزاوارترند) دخترزادگان نیز عموزادگان پیامبر هستند لذا از دو سو به حضرت متصلند و نزدیک ترند)). ((بزرگ بینی و مخالفت واگذار. این مطلب آسان برایت نخواهد بود. تو را چه به بحث از خلافت، در حالی که از آن دور هستی و بر اریکه سروری قرار نگرفته ای)). ((تو را بیش از یک ساعت به رایزنی نگرفتند و اساسا اهلیت خلافت در تو نبود. (۶۷۱) چگونه تو را که از آداب و رسوم خلافت بی خبر هستی به خلافت انتخاب کنند؟!)). ((باز می گویی: ماییم که شیران بنی امیه را در بیشه هایشان کشتیم. دروغ گفتی، زیاده روی کردی و از اینکه ادعای نادرستی کردی باک نداشتی و خود را سرزنش نکردی)). ((چقدر شما لشکرکشی کردید و به طرف امویان راه افتادید لیکن شکست خوردید و پا به گریز نهادید و اگر شمشیرهای ((ابومسلم)) نبود دست یافتن به خلافت برایتان دشوار بود)). ((او نیز خود را پیرو آنان می دانست نه شما و خویشاوندی شما را رعایت کرد. در دل زندان ها اسیر بودید و در حال پوسیدن که او شما را آزاد کرد و زیباترین جامه ها را - جامه خلافت را - به تن شما کرد)). ((شما نیز بخاطر دناوت ذاتی و خودخواهی و سرکشی او را به بدتری وجهه کیفر دادید. (۶۷۲) دیگر از قومی که به کمترین قانع شدند و خلافت را از راه دینی و شرعی - نه با تزویر و فریب - می خواستند به دست آورند سخن مگو)). ((آنانند زاهدان، عابدان، عالمان به آداب شریعت، آنانند روزه گیران شب زنده دار و ساجدان در محراب دیانت و آنانند قطب مکه و دین خدا و آسیاب دین به گرد آنان می چرخد)). ((تو به خنیاگران بپرداز و بزرگی ها را به صاحبان آنها واگذار، تو به وصف گلعداران و پری رویان و باده پرداز و اشعار خود را در مدح ((ترک نماز)) و ترسیم صحنه های شاخواری و جام ها بسرای که اینها زینده توست و آنان از این پلیدی ها دورند که هر اسبی مانند اجدادش می تازد)). (۶۷۳) خویشاوندی علویان با پیامبر تنها دلیلی نبود که آنان را شایسته خلافت می ساخت تا مروان بن ابی الجنوب و عبدالله بن معتر عباسی به مناقشه برخیزند و مثلا ثابت کنند ارث پیامبر به عموزاده می

رسد نه دخترزاده! بلکه در آنان اهلیت و صلاحیتی برای کسب مقام زعامت و خلافت وجود داشت که عباسیان از آن بویی نبرده بودند. تقوا، پابندی به اصول اعتقادی، زهد، ورع، امانتداری، دانش و تسلط بر احکام الهی پاره ای از امتیازات آنان بود که در هیچیک از سران بنی عباس نمودی نداشت.

بازداشت علویان

یکی دیگر از مصائب و سختی های علویان در حکومت متوکل بازداشت های دسته جمعی آنان بود. در این ایام اکثر آنان تنها به جرم حق گوئی و حق خواهی و پابندی به اصول و آرمان های اسلامی بازداشت و در زندان های مخوف به بند کشیده شدند. از میان این زندانیان علوی، افراد زیر را نام می بریم: ۱- ((محمد بن صالح)): نسب شریف این سید بزرگوار به ریحانه رسول خدا و آقای جوانان بهشت امام حسن بن علی - علیهما السلام - می رسد. در فضل و ادب و شجاعت یکی از مفاخر اهل بیت بشمار می رفت. طاغوت عباسی ((متوکل)) او را در سامرا زندانی کرد (۶۷۴) و او در زندان ابیات زیر را که لطافت روح، ایمان به خدا و شدت فشارها و مصائب، در آن موج می زند سرود: ((طرب الفؤاد و عاودت احزانه و تشعب شعبا به اشجانه...)) (۶۷۵) ((قلبم به تب و تا افتاد و رنج هایش بازگشت و غم ها در آن خانه کردند، در تیرگی شب برقی درخشید و روزهای خوش گذشته را عیان ساخت. نوری دور و دسترس ناپذیر نزدیک آمد تا بنگرد لیکن زندانبان او را باز داشت، آتشی در سینه اش زبانه کشید و سیل اشک بر گونه اش روان شد سپس از خاطرات گذشته پشیمان شد و دست به دامن صبر زد و از تغزل سرباز زد، دانست آنچه را می کشد خداوند برایش مقدر داشته است و شمشیر ایمانش پیوندهای ناپایدار را پاره کرده قلبش آرام گرفت و اطمینان یافت)). (ای دل! منت گذار کم بخشش بخیل بردباریت را از بین نبرد، او وعده هایی می دهد لیکن از برآوردن آنها خودداری می کند و قبل از فرا رسیدن وقت از قصدش باز می گردد. آن خوش اندام، نیکو منظر، میان باریک، سیمین تن، شیرین لب و نیک پوشش (به وعده اش وفا نمی کند) و به قسمت الهی خشنود و قانع باش که فرمان او همه را فرا می گیرد و دستورش رواست. حرمان و رنج روزی به پایان خواهد رسید همانگونه که لذت و نعیم باقی نماند و دوران آن سر آمد)). (۶۷۶) نگاهی به ابیات فوق رنج ها و مصائب این بزرگوار را به خوبی نشان می دهد همانطور که ایمان عمیق او را به خداوند و تسلیم به اراده ربوبی را در تمام مراحل، جلوه گر می سازد. تذکره نویسان آثار پایداری از او نقل کرده اند. (۶۷۷) ۲- ((محمد بن محمد بن جعفر الحسینی)): محمد از دعوت کنندگان به حسن بن زید بود و عبدالله بن طاهر از کارگزاران متوکل او را گرفته در نیشابور زندانی کرد و همچنان در آنجا بود تا وفات نمود. (۶۷۸) این دو تن از جمله کسانی بودند که به وسیله متوکل زندانی شدند.

پنهان شدگان

گروهی از علویان از ترس حکومت عباسی به صورت ناشناس در شهرها و روستاهای مختلف پراکنده شدند و در خفا می زیستند که نام دو تن از آنها را ذکر می کنیم: ۱- احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین، سیدی فاضل، عالم و مورد احترام در خاندان خود بود و همچنان در حال استتار بود که وفات نمود. (۶۷۹) ۲- عبدالله بن موسی الحسن از بزرگان علوی و مفاخر قهرمانان بود. او نیز از ترس حکومت پنهان شد. (۶۸۰) و گروهی دیگر نیز از علویان پنهان شدند و در خفا زیستند که ابوالفرج اصفهانی و دیگران نام آنها را ذکر کرده اند.

قیام یحیی

یکی از قیام های علویان در این دوره ، قیام یحیی بن عمر بن الحسین بن زید علیه ظلم و ستم عباسیان بود که به شهادت این رادمرد انجامید . یحیی بر اثر فشارهای دوره متوکل و ترکان (۶۸۱) در ایام مستعین شورش کرد و دستجات مختلف اهل کوفه به او پیوستند . او دیگر از تندروری های جوانی گذشته بود و عمل او را نمی شد احساساتی ارزیابی کرد . تمام ارزش های انسانی و رهبری را در خود متجلی ساخته بود و در آغاز قدرت گرفتن در صدد گسترش عدالت و انصاف و حفظ اموال مردم بر آمد و تعالیم اسلامی را بکار بست ، محمّد بن طاهر در راءس لشکری انبوه برای کشتن او روانه شد و پس از جنگی هولناک یحیی به شهادت رسید و صفحه درخشانی از جهاد اهل بیت ورق خورد . محمّد پس از این جنایت در کوفه بارعام داد و مجلسی گرفت که در آن فرومایگان و فرصت طلبان کشتن ذریه پیامبر را به او تبریک و تهنیت گفتند ! ابوهاشم جعفری - از نوادگان جعفر طیار - که از این حادثه جانگذار آتش گرفته بود و شهادت یحیی طاقش را طاق کرده بود بر او وارد شد و گفت : ((ای امیر ! تو را بخاطر کشتن مردی تهنیت می گویند که اگر پیامبر ((- صل الله علیه و آله -)) زنده بود به او تسلیت می گفتند)) . این سخنان آب سردی بود بر آتش هیجان و خوشی های مجلسیان - محمّد ساکت شد و مجلسیان را خاموشی فرا گرفت و ابوهاشم که حرف خود را زده بود با خواندن ابیات زیر خارج شد : ((یا بنی طاهر کلوه ویا ان لحم النبی غیر مری ان وترا یکون طالبه الله لوتر بالفوت غیر حری)) (۶۸۲) ((ای فرزندان طاهر ! خوردن گوشت پیامبر ناگوارتان است و انتقام خون یحیی را خداوند می گیرد و گرفتن آن را فراموش نمی کند)) . لشکریان پیروز اسیران این جنگ را با سخنی و پای برهنه به سوی بغداد می بردند و اگر اسیری درنگ می کرد گردنش را می زدند تا آنکه نامه مستعین مبنی بر آزادی اسرا رسید و آنان را رها کردند . (۶۸۳) مردم از شنیدن قتل یحیی به تلخی گریستند و سوگوار شدند و به رثای او پرداختند آنچنانکه کسی دیگر را چنین مرثیه نگفته بودند . احمد بن طاهر در رثای یحیی ابیات زیر را سرود : ((سلام علی الاسلام فهو مودع اذا ما مضی آل النبی فودعوا فقدنا العلاء والمجد عند افتقادهم واضحت عروش المکروهات تضعع)) ((سلام بر اسلام باد که با رفتن آل پیامبر محافظ و نگهبانی نخواهد داشت . با از دست دادن آنان مجد و عظمت از بین رفت و پایه های کرامت و بزرگواری سست شد و لرزید)) . همو در ادامه قصیده ، بنی طاهر را چنین هجو و رسوا می کند : ((بنی طاهر و اللؤم منکم سچیة و للغدیر منکم حاسر و مقنع . . .)) (۶۸۴) ((ای بنی طاهر ! پستی و ننگ ، خصلت شماس و پیر و جوان شما دغلکارند . شمشیرهای شما در ترکان بران نیست لیکن فرزندان پیامبر را پاره پاره می کند . هر روز از خون پاک آنان می نوشید اما هرگز سیراب نمی شوید)) . شاعر بزرگ علی بن محمّد العلوی الحمانی طی سوگنامه ای برای یحیی چنین سرود : ((یا بقایا السلف الصالح و التجر الریح . . .)) (۶۸۵) ((ای بازماندگان سلف نیک ، ای سودای سودآور در این ایام ، یا کشته می شویم و یا زخمی می گردیم . چهره زمین با از دست دادن چهره های پاک و نورانی ، تیره گشت و زیان دید . آه (ای یحیی) ! از روز شهادتت که سینه ام شرحه شرحه شد)) . یکی دیگر از شاعران آن زمان در رثای یحیی می گوید : ((بکت الخیل شجوها بعد یحیی و بکاهها لمهند المصقول . . .)) (۶۸۶) ((بر یحیی ، اسب ، شمشیر آبداده ، شرق و غرب عراق ، کتاب و عترت به تلخی و از ژرفای سینه گریستند و ((مصلی)) ، ((خانه کعبه)) ، ((رکن)) و ((حجر اسماعیل)) بر او سخت مویه کردند . چرا روزی که گفتند ((یحیی)) شهید شد آسمان به زمین فرو نیفتاد)) . شاعر بزرگ علی بن العباس معروف به ابن رومی در قصیده بلندی که از زیباترین قصائد ادبیات عرب بشمار می رود و در آن از غلّ و خطا خبری نیست چنین شعر را آغاز می کند : ((امامک فانظر ای تهجیک تنهج طریقات شتی مستقیم و اعوج . . .)) (۶۸۷) ((به برابرت بنگر دو راه از هم جدا وجود دارد : راهی مستقیم و استوار و دیگری راهی کج و بیراهه . هان ای مردم ! رنج و آزار و گزندتان به خاندان پیامبر فزون گشت پس از خدا بترسید و بهراسید . آیا باید هر زمان یکی از نیکان خاندان رسول به خون خود آغشته شود به شهادت رسد ؟! دین خود را به پست ترین پیشوایان می فروشید . خدا را ! خدا را ! هوشیار باشید که دین خدا از بین رفت)) . ابن رومی سپس بر اینکه مسلمانان ، رهبر و انقلابی بزرگی چون یحیی را از دست داده اند سوگمندانه گریه می کند و یکایک زشتی های بنی عباس را - که چهره تاریخ اسلامی را سیاه

کردند - بر می شمارد و قصیده غرای خود را - که از گنجینه های ادب عربی بشمار می رود - به پایان می رساند . بهر حال شهادت یحیی از حوادث دردناک آن دوره بود و با کشتن او به حریم پیامبر اکرم و خاندان گرامیش تجاوز شد و مزد رسالت او را با قتل فرزندش پرداخت کردند و ((إِلا المودة فی القربی)) را پاسخی چنین رسا دادند .

ویرانی بارگاه امام حسین (ع)

یکی دیگر از مصائب هولناک آن زمان که مسلمانان را در اندوه و ماتم فرو برد دستور متوکل به ویران کردن سمبل کرامت و آزادگی و مظهر افتخار بشریت و نمونه مجسم تمامی فضائل انسانی یعنی قبر امام حسین - علیه السلام - بود . متوکل از اینکه مردم از هر سو قصد مرقد ریحانه رسول الله و آقای جوانان بهشت و سیدالشهداء حسین بن علی - علیه السلام - را می کنند و آنجا را کعبه آمال خود می دانند، آتش می گرفت و خونس به جوش می آمد و به خود می پیچید زیرا در همان زمان می دید که قبرهای پدرانش به زباله دان و مسکن حیوانات وحشی بدل شده و مردم از آنجا می رمند در نتیجه استخوان های اجدادش در بیابان های هول انگیز و بی آب و علف دستخوش بادهای شمال است و گویای خاموشی جنایات آنان می باشد . این مقایسه به اضافه ماجرای زیر که سبب مستقیم و متمم علت بود او را برانگیخت تا مرقد حضرت را ویران سازد . یکی از زنان خواننده کنیزان خود را قبل از خلافت متوکل نزد او می فرستاد تا هنگام می خواری برای او بخواند و خنیاگری کنند . پس از اینکه متوکل به خلافت رسید پیکی نزد آن زن فرستاد تا خواننده ای را برای سرگرمی به دربار بفرستد لیکن خبر آوردند که آن زن به سفر رفته است . او که به زیارت کربلا رفته بود از قضیه با خبر شد و فوراً خود را به بغداد رسانده و یکی از کنیزکان را که مورد توجه متوکل بود نزدش فرستاد . خلیفه از او پرسید : کجا بودید ؟ و او پاسخ داد : بانویم به حج رفته و ما را با خود برده بود . متوکل از اینکه در ماه شعبان کسی قصد حج کند شگفت زده پرسید : ((در ماه شعبان قصد کجا کرده بودید ؟)) . کنیزک پاسخ داد : ((قصد زیارت قبر امام حسین کرده بودیم)) . این پاسخ پر کاهی بود که کمر او را شکست و قطره آبی بود که کاسه صبرش را لبریز کرد و با خشم و کینه دستور داد ارباب کنیزک را زندانی و همه اموالش را مصادره کنند . (۶۸۸) و به کارگران گفت که قبر امام را ویران سازند . کارگران مسلمان از انجام خواسته او و بی حرمتی به بارگاه حضرت بشدت خودداری کردند و زیر بار این جنایت نرفتند . ناچار متوکل از یهودیان و در راءسشان ((دیزج)) خواست تا مقصود او را برآورند و آنان اطاعت کردند . ابن رومی در قصیده سابق الذکر به همین نکته اشاره کرده می گوید : ((و لم تقنعوا حتی استثارت قبورهم کلا بکم منها بهیم و دیزج)) (۶۸۹) ((به این همه جنایت اکتفا نکردید تا آنکه از سگانی مانند ((بهیم)) و ((دیزج)) خواستید که قبور آنان را ویران کنند)) . یهودیان و پلیدان در انجام خواسته متوکل به سال ۲۳۷ ه - (۶۹۰) قبر امام و هر چه اطراف آن بود ویران کرده و حدود دویت جریب پیرامون آنجا را شخم زده و آب را بر آن رها کردند (۶۹۱) لیکن آب گرداگرد محل قبر امام متوقف شد و آنجا همچنان خشک ماند و از آن پس آن موضع ((حائر)) (۶۹۲) نامیده شد . از مرقد امام بوی خوشی متصاعد گشت که مردم مانند آن را هرگز نبویده بودند (۶۹۳) این عطر شرف و کرامت انسانی بود که فضا را معطر می ساخت . جواهری شاعر متعهد در این مورد می گوید : ((شممت ثراک فهب النسیم نسیم الکرامه من بلقع)) (۶۹۴) ((خاک قبرت را می بویم نسیمی می وزد و عطر کرامت را در صحرا می پراکند)) . پس از ماجرا، اعرابی به زیارت حضرت مشرف شد و برای یافتن قبر امام از خاک مثنی بر می گرفت و می بوید و آن را به زمین ریخته مثنی دیگر بر می گرفت و همچنان پیش می رفت تا آنکه در آخرین قبضه خاک بر گرفته از زمین بوی دلاویزی به مشامش خورد و امام را مخاطب ساخته گفت : ((پدر و مادرم به فدایت چه خوشبویی تو ! و چه عطرآمیز است قبر و تربت تو !)) . سپس این بیت را سرود : ((ارادوا لیخفوا قبره عن ولیه و طیب تراب القبر دل علی القبر)) (۶۹۵) ((دشمن می خواست قبرش را از دوستان پنهان کند لیکن بوی خوش خاک قبر راهنمای قبر بود)) . متوکل می خواست قبر امام ما را محو کند و آثارش را بزداید لیکن تلاشش

نافرجام و کوشش تباه ماند و بارگاه سیدالشهدا همواره برفراز اعصار و قرون استوار ماند و مورد احترام تمامی بشریت با هر دیدگاه و اعتقاداتی قرار گرفت و میلیون ها تن به زیارت مرقد پاکش رفته و می روند. جواهری در قصیده زیبایش می گوید: ((تعالیت من مفرع للحتوف و بورک قبرک من مفرع تلوذ الدهور فمن سجد علی جانبیه و من رکع)) (۶۹۶) ((تو بالاتر از مرگ و هراس آن قرار گرفتی و مرقدت نیز از هر بیم و ترسی در امان است، روزگار درازی است که هر راکع و ساجد و حق پرستی را پناه می دهی و هراسشان را برطرف می کنی)). عباس محمود عقاد نویسنده مصری در این باره می گوید: ((مرقد امام حسین امروزه جایگاهی است که همه فرق مسلمین چه موافق و چه مخالف به زیارتش می روند و شایسته آنست که هر انسانی بدان جایگاه مقدس رود؛ زیرا آنجا رمز و مظهر ارزشمندترین و والاترین چیزی است که قوام انسانیت است و بشر را از حیوانات دیگر جدا می کند و سمبل مقدس ترین ارزش های انسانی بشمار می رود. گنبد نیلگون آسمان بر مکانی مطهرتر از این مکان که معنی شهادت و یاد شهیدان را زنده نگهداشته تاکنون سایه نیفکنده است و شهید دیگری را چنین معزز نداشته است...)). (۶۹۷)

منع مسلمانان از زیارت امام حسین (ع)

متوکل رسماً زیارت امام حسین را ممنوع کرد و با ایجاد پاسگاه ها و مراکز نگهبانی و کنترل به جلوگیری از زیارت حضرت و تعقیب زائران و مجازات های هولناک مانند: کشتن، دار زدن، قطع دست و پا و دیگر انواع شکنجه ها پرداخت لیکن با این همه مسلمانان تمام مخاطرات را به جان خریده عزم زیارت سبط پیامبر خود کردند و در آنجا جمعیت انبوهی فراهم شد. این خبر به متوکل رسید و او یکی از فرماندهان خود را همراه لشکری جزّار بدان ناحیه گسیل داشت تا مانع زیارت آنان گردد. مردم ناحیه سواد (کوفه و اطراف آن) بر فرمانده شوریدند و با صراحت گفتند: اگر همه ما را بکشی دست از زیارت حضرت بر نخواهیم داشت. فرمانده ماجرا را برای متوکل نوشت و او نیز ناچار شد دستور دهد مزاحم مردم نشوند. در سال ۲۴۷ هـ - به متوکل خبر دادند که مسلمانان بی شماری به زیارت حضرت می شتابند و در مرقد امام جمع می شوند. او نیز سپاهی گران به سوی آنان فرستاد و دستور داد جارچی به بانگ بلند از طرف متوکل بگوید که: ((خودم را از هر که قبر امام حسین را زیارت کند بری الذمه کردم و خونسش به گردن خودش است)). (۶۹۸) و شیوه های جدیدی مانند: قتل، حبس و اخذ مالیات های سنگین بکار بست لیکن از کار خود طرفی نیست و مسلمانان با طیب خاطر از جان و مال خود می گذشتند تا به زیارت ریحانه رسول خدا سیدالشهداء - علیه السلام - بروند.

بدگویی از متوکل

مسلمانان بشدت سیاست های متوکل را تخطئه کرده به نکوهش و بدگویی او پرداختند و در مجالس و محافل او را ناسزا گفتند و حتی بر دیوارها و مساجد و خیابان های بغداد شعارها و شعرهایی علیه او نوشته شد. شعرهایی در نکوهش او دهان به دهان می گشت و مردم آنها را به خاطر می سپردند. شعر زیر که گوینده آن از ترس مجازات، خود را معرفی نکرد و احتمالاً ابن سکیت یا بسامی (۶۹۹) بود زبان حال مردم آن روزگار می باشد: ((تالله ان کانت امیه قادات قتل ابن بنت نبیها مظلوما...)) (۷۰۰) ((به خدا سوگند اگر بنی امیه فرزند دخت پیامبر اکرم را مظلومانه به شهادت رساندند برادران آنها (بنی عباس) نیز مانند همان جنایت را مرتکب شدند و قبر امام را ویران کردند گویا از اینکه نتوانستند با امویان در جنایتشان شریک باشند افسوس می خورند لذا به دنبال استخوان های پوسیده او هستند تا نصیبی نیز برده باشند)). حقیقت امر آنست که عباسیان روی بنی امیه را سفید کردند و با علویان رفتاری کردند که هرگز از بنی امیه سر نزده بود. امویان با همه قساوت و سنگدلی از خیلی از ملوک و خلیفه های عباسی با شرف

تر و انسان تر بودند و بعضی از آنان فضائلی داشتند که مؤسس عباسیان یعنی سفاح و منصور از آنها بویی نبرده بودند. این را امام صادق - علیه السلام - به تصریح می گوید و عباسیان را وحشی تر از امویان معرفی می کند. (شعر زیر به خوبی نظر مردم آن روزگار را در این باره نشان می دهد: ((یا لیت ظلم بنی مروان قد رجعت و یا لیت عدل بنی عباس فی النار)) ای کاش ستم امویان باز می گشت و عدالت! عباسیان به جهنم می رفت). در اینجا سخن از زندگانی سیاسی در عصر امام - علیه السلام - را به پایان می بریم.

حیات اقتصادی

حیات اقتصادی

اوضاع اقتصادی در زمان امام هادی - علیه السلام - آشفته و بهم ریخته بود و کمترین نظام علمی و سیاست مدونی برای کنترل و بهبود اقتصاد جامعه وجود نداشت. جامعه از هرج و مرج اقتصادی رنج می برد و هیچگونه نظام اقتصادی چه اسلامی و چه غیر آن بر آن حاکم نبود. خلفا، ترکان، وزرا و کارگزاران حکومت تمام منابع ثروت های ملی را به خود اختصاص داده به قیمت محرومیت و پریشانی مردم خزانه های خود را پر می کردند. دیگر عامه مردم دنبال تجمل و امکانات رفاهی نبودند زیرا از به دست آوردن ضروریات زندگی نیز ناتوان و درمانده شده بودند. در اینجا به اختصار پاره ای از اسراف و حاتم بخشی های متوکل و دیگر خلفای معاصر امام و تلف کردن اموال مسلمین و زندگی عامه مردم در نقاط مختلف جامعه اسلامی را نقل می کنیم:

بخشش های متوکل

اشاره

بیت المال مسلمین دارایی شخصی متوکل بشمار می رفت و هر گونه می خواست به مصرف می رساند و خواسته ها و شهواتش را اعمال و ارضا می کرد. به هر کس می خواست می بخشید و از هر که اراده می کرد باز می داشت. مسعودی می گوید: ((در هیچ زمانی بخشش های خلفا به پای عطاهای متوکل نرسیده بود)). (۷۰۱) مهمترین کسانی که از حاتم بخشی های او بهره مند می شدند عبارت بودند از: الف - خنیاگران و رقاصان. ب - کنیزان دربار که به چهار هزار تن می رسیدند. ج - دلکک ها و لودگان. د - شاعرانی که با دریافت صله های کلان اشعاری علیه اهل بیت می سرودند و عباسیان را بالاتر از آنان بر می شمردند. اموال و غنائمی که بایستی صرف مصالح و منافع و پیشرفت مسلمانان می گشت بدون کمترین حساب و منطقی در اختیار گروه های بالا قرار می گرفت تا رونق دربار را حفظ کنند.

میهمانی برکوار (۷۰۲)

یکی از بزرگترین و پرخرج ترین میهمانی هایی که در عالم عرب و اسلام برگزار شد، ختنه سوران یکی از فرزندان متوکل بود که مبالغ هنگفتی هزینه در بر داشت. عمرانی تصویری از این مراسم را در اختیار ما می گذارد: ((سفره بزرگی بر کناره دجله انداختند و طبقات مختلف مردم نهار خوردند و پس از آن جام های شراب به گردش در آمد و همگی نوشیدند. متوکل دستور داد تا سکه های طلا و نقره درهم آمیخته را در کیسه های بزرگ بیاورند و خود در میان آنان بر سریری بلند قرار گرفت و به منادی گفت که جار بزند: هر کس قدحی شراب بنوشد سه مش از سکه های طلا و نقره بگیرد! پس هر یک سه مش بر گرفتند و همچنین این

کار تا پایان روز ادامه یافت. علاوه بر آن، متوکل دستور داد تا دینار و درهم های درهم آمیخته را وسط مجلس بر یکدیگر بریزند تا آنکه دیواری از سکه به وجود آمد و مانع دیدار طرف دیگر گشت. آنگاه منادی بانگ زد: امیرالمؤمنین غارت این سکه ها را برای شما روا دانسته است و همه ریختند و آنها را برداشتند. هوا که تاریک شد شمع های عنبرین روشن کردند و طول بعضی از آنها به اندازه درخت خرما بود. برخی از شمع ها را کنار دجله گذاشتند و آنچنان آن قسمت روشن شد که آدم می توانست از آن سوی دجله به کمک نور این شمع ها نوشته ها را بخواند. متوکل سرمست از افتخار و کامرانی به یکی از کهنسالان و معمرین رو کرد و پرسید: ((مهمانی بر کوار (با این عظمت) کجا و میهمانی ((فم الصلح)) کجا؟!)) - دعوت ((فم الصلح)) جشن ازدواج با پوران دختر حسن بن سهل بود که از بی نظیرترین مراسم پر هزینه تاریخ بشمار می رود - پیرمرد در پاسخ خود به گوشه ای از این مراسم اشاره کرده گفت: نمی توانم به تفصیل بگویم امّا برای شاهد مثال و استدلال بر نظر خود باید عرض کنم که: در میهمانی ((فم الصلح)) بر کنار دهکده کوهی از جگر و سر مرغ، اردک، مرغابی، گوسفند و انواع شکار و پرندگان تلمبار شده بود تا جایی که لشکر را بوی تعفن گرفت و حسن بن سهل ناچار شد به وسیله شتران بعضی از آنها را منتقل کرده در دجله بریزد لیکن تا چند روز نمی شد از آب دجله نوشید زیرا بوی گندیدگی پیدا کرده بود. امّا ای امیرالمؤمنین! در میهمانی ((بر کوار)) دیدم که خدمتکاران و غلامان بر جگر و سر حیوانات با یکدیگر نزاع می کنند؟!)) متوکل از پاسخ او درمانده شد و گفت: پناه بر خدا کاری برای ما نگذاشتند تا به نام خودمان نیت کنیم و ما را به آن یاد کنند...)) (۷۰۳)

جشن بیعت

متوکل در جشنی که به مناسبت بیعت گرفتن برای سه فرزندش: محمد ملقب به منتصر، زبیر ملقب به معتز و ابراهیم ملقب به مؤید بر پا داشت اموال و دارایی بسیاری تباه کرد و هزینه سنگینی بر بیت المال تحمیل نمود. این جشن در تاریخ دوشنبه اول ماه محرم سال ۲۳۶ هـ - پا شد و همه مردم بدان دعوت شدند، مبالغ صرف شده آدمی را مبهوت می کند. متوکل در کاخ جعفری واقع در سامرا که خود آن را بنیان نهاده بود و هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض داشت خوانی گسترده به طول چهار فرسنگ با این همه جای سوزن انداختن نبود و قصر، انباشته از مدعوین بود. در آن روز با سبدهای بزرگ ظرف های مشک، کافور و مجسمه های عنبرین را از خزانه ها بدانجا منتقل کردند و فضا را عطر آگین نمودند و در برابر مردم گل ها و عطرها دیگر قرار دادند. هر کس جامی می نوشید عنبر و مشک را بخود می زد یا در آستین نگاه می داشت و یا آنکه به غلام خود می سپرد. هر چه تمام می شد مجدداً می آوردند و از صبح تا شبانگاه جشن ادامه یافت. متوکل بر تختی زرین و جواهر اندود به وزن یکهزار من در میان سه ولیعهدش که تاج های جواهر نشان و مرصع بر سر نهاده و ایستاده بودند نشسته بود و طبقات اجتماعی مختلف به تناسب حال گروهی نشسته و گروهی سر پا بودند. خورشید که طلوع کرد و پرتو آن بر جام های طلا که در مجلس پراکنده بود و کمر بندهای زرین و نیام شمشیرها و سپرهای مذهب شده افتاد آنچنان تابلوی رنگین و منشوری به وجود آمد که چشم ها را خیره می کرد. ابراهیم بن عباس صولی امیر اهواز از این صحنه به هیجان آمده میان سفره ها پیا خاست و اشعاری به این مضمون سرود: ((بنیادهای اسلام با پیروزی و افتخار قرین گشت... زیرا خلیفه ای از بنی هاشم و سه ولیعهد، خلافت را پاسداری می کنند و تحت حمایت پدران خود با تمام توان خود می کوشند و جدیت به خرج می دهند...)). (۷۰۴) اموال و دارایی هایی که در این جشن ها خرج شد بایستی طبق نظر اسلام صرف مصالح مسلمانان و رشد و شکوفایی آنان گردد لیکن هیئات که در حکومت بیگانه از اسلام عباسیان تنها مطلبی که مورد توجه نبود اسلام و مسلمانان بودند.

کنیزان

کاخ های خلفای عباسی انباشته از کنیزانی بود که از نقاط مختلف گردآوری شده بودند. متوکل چهار هزار کنیزک داشت که با همه آنان آمیزش کرده بود. (۷۰۵) و در میان آنها به یکی دل داده بود و طاقت فراق او را نداشت. روزی کنیزک در حالی که بر گونه خود با مشک و عطر نوشته بود: ((جعفر)) (نام متوکل) در برابرش ایستاد. متوکل لختی درنگ کرد سپس ایات زیر را سرود: ((و کاتبه بالمسک فی الخد جعفر بنفسی خط المسک من حیث اثر...)) (۷۰۶) ((در کاخی روان همراه جوانانی سر پا و نشسته در کناره های آن به خنیاگری پرداختیم و گرداگرد ما بازهای سپید سینه های پرندگان را در هوا می شکافتند با خون آنها چنگال های خود را رنگی پایدار می زدند. هرگز نهی مانند ((قاطول)) (۷۰۷) که به بیکرانگی دریاست و کوهی مانند ((زوّ)) (۷۰۸) که گاه می ایستد و گاه براه می افتد و در اختیار صاحبش می باشد ندیده ام)). متوکل میلیون ها دینار صرف کاخ های خود کرد. شباشتی در این باره می گوید: ((او مبلغ ۲۷۴ میلیارد درهم و یکصد هزار دینار طلا به قیمت آن زمان خرج کرد کاخ هایش نمود. بعلاوه دارایی و اجناس موجود در کاخ ها بالغ بر سیزده میلیون دینار طلا و پانصد میلیون و ۲۵ هزار دینار (؟) (۷۰۹) برآورد شده بود)). (۷۱۰) نویری می گوید: ((متوکل برای ساختن قصرهایش یکصد هزار دینار و معادل پنجاه میلیون درهم جنس و ۲۵۸ میلیون و پانصد هزار درهم صرف کرد)). (۷۱۱) در اینجا بعضی از کاخ ها (۷۱۲) و صفات آنها را از زبان شاعران آن روزگار نقل می کنیم:

کاخ ها

جعفری از مهمترین کاخ های متوکل بشمار می رفت و دو میلیون دینار (۷۱۳) خرج آن شده بود. در مراسم افتتاح این کاخ دلچک ها دعوت شدند تا اسباب فرج و سرور خلیفه گردند و دو میلیون درهم به عنوان پاداش دریافت کردند. (۷۱۴) بحتری، طی ایاتی آن را چنین وصف می کند: ((قد تمّ حسن الجعفری و لم یکن لیتم الا بالخلیفه جعفر...)) ((زیبایی قصر جعفری به نهایت رسید و به کمال آن دست نمی یافت مگر به وسیله خلیفه ((جعفر)) (۷۱۵) پادشاهی که در بهترین سرا که در بهترین جایگاه ساخته شده مسکن گزید. قصری در بلندای نور؛ سنگریزه هایش مروارید و خاکش آمیخته با عنبر، سرسبز هر چند بارانی بر آن فرود نیامده و پرتوافشان هر چند شب بدون ماه باشد. این قصر در معرض وزش بادهای شمالی است و همسایه ابرهای پر باران می باشد)). (۷۱۶) بحتری پس از بیان باغ ها و خاک قصر چنین ادامه می دهد: ((فرغت بنیانا کان مناره اعلام رضوی او شواهد صیبر...)) (۷۱۶) ((بنیانی برافراستی که گویا مناره اش کوه ((رضوی)) (۷۱۷) یا بلندای ((صیبر)) (۷۱۸) است، قصرت همت های پادشاهان را کوچک انگاشت و از شادن و شوکت بنیان ((کسری)) و قیصر کاست. آنچه ان بلند و سرافراز است که گویی به سپیدی سیاره ((مشری)) (۷۱۹) می نگردد)). ((سازنده اش، سازنده نیکی ها و بزرگی ها و خداوند گارش، خداوند ((اخاشب))، (۷۲۰) ((صفا)) (۷۲۱) و ((مشعر)) (۷۲۲) است. کناره هایش فضا را پر کرده و کنگره هایش هماغوش پاره های ابر باران زاست. ((دجله)) از زیر آن می گذرد و حیاط آن غرق سبزه و آب است)). این شعر عظمت و معماری ممتاز و زیبایی چشمگیر قصر ((جعفری)) را به خوبی بیان می کند ((جعفری)) در ارتفاع و بلندی با کوه های ((رضوی)) رقابت می کند و با بزرگیش گویی همه فضا را اشغال کرده و دست در گردن ابرهای باران زاست. بحتری متاثر از این قصر در جای دیگری چنین می سرايد: ((اصبحت بهجة النعیم وامست بین قصر الصبیح و الجعفری...)) (۷۲۳) ((خوشی و لذت بهشت در قصرهای ((صبیح)) (۷۲۴) و ((جعفری)) خلاصه شده است. چه بنای شگفتی و جایگاه انس و الفتی و منظره زیبای روح بخشی که آنها دارند! دل ها شیفته باغ های آنجا می شود و دل مردگان با مشاهده پرتو و زیبایی آنها جانی تازه می گیرند)). بحتری همچنان شیفته ((جعفری)) است و در هر فرصتی آن را یاد می کند و می ستاید: ((واری قصرک استبد مع الحسن بفضل ما اعطیته القصور...)) (۷۲۵) ((قصرت را می

بینم که همه خوبی ها را به خود اختصاص داده است. هوای آن لطیف، آب در آن فراوان و بر کناره هایش جوی ها روان است. سعادت و خوشبختی در آن به نهایت، و خوشی ما به اوج می رسد پس برقرار باد این شادمانی!)). متوکل همراه با عموم ساکنین سامرا به قصر جعفری منتقل شد تا آنجا که نزدیک بود شهر از سکنه خالی شود (۷۲۶) و ابو علی بصیر در اشعاری به همین مطلب اشاره می کند: ((اصبحت قفارا سر من راءى ما بها الا لمنقطع به مملوم...)). (۷۲۷) ((سامرا تهی شد و جز افراد در مانده کسی در آن نماند، این شهر از وحشت و تنهایی بر خود می گرید - اگر نگوییم خون می گرید)). (روزگاری سامرا به همه جا فخر می فروخت و ستم می کرد لیکن خود اینک ستم دیده و مطرود شده است. خلیفه از این شهر بار بست (و در جایی دیگر رحل اقامت افکند) و اینجا به عرصات مکه پس از پایان موسم بدل شده است. گویا راه ها و کوی های آن از زمان های کهن بجا مانده و دیگر پرنده ای در آن پر نمی زند و مسجد استوار آن به خرابه ای تبدیل شده است)). (زمانی اینجا میعادگاه همگان و رشک برین بود امّا اکنون عبرتی است برای تیزبینان. در بازارها خبری از ازدحام نیست و به راحتی در وسط راه گام بر می داری، زنان و کودکان مانند گروهی بی سرپرست، جابجا و پراکنده هستند)). امّا جعفری نیز از گزند حوادث مصون نماند و خود به یکی از ویرانه هایی بدل شد که حتی حیوانات از آن می رمیدند و در خاموشی از ستم متوکل سخن ها داشت. جواهری طی ایاتی چنین می گوید: ((والجعفرى و لم يقصر رسمه الباقى برغم الدهر عن تمثيله...)). (۷۲۸) ((با وجود گذر زمان، باقیمانده های جعفری گویای عظمت آنست لیکن چهره غمبار و رنگ پریده آن از خوشی های از دست رفته خبر می دهد. گویا از جعفر (۷۲۹) و نسل او عوضی را که بدان خوشدل شود به دست نیاورده است. آن مجالس شادمانی و شعرخوانی به پایان رسیده است و نه از شعر (ولید)) در آن اثری است و نه از بازخوانی آن)). البرج یکی دیگر از کاخ های متوکل ((برج)) نام داشت که یک میلیون و هفتصد هزار دینار خرج آن شده بود. (۷۳۰) شابشتی آن را چنین وصف می کند: ((برج، از زیباترین بناهای متوکل بود و در آن تصویرهای بزرگی از طلا- و نقره و برکه آبی که کف و کناره های آن از صفحه های زرین و سیمین پوشیده شده قرار داشت. در کنار برکه درخت زرینی که در آن پرندگان از طلا با تاج هایی جواهر نشان قرار داشتند ساخته شده بود و به آن نام طوبی - برای همانندی با درخت بهشت - داده بودند. این پرندگان به گونه ای طراحی شده بودند که با وزش نسیم آوازهایی از آنها بر می خاست. در سمت دیگر برکه، تختی بزرگ از طلا- آراسته به دو شیر بزرگ طلائی و تصاویری از درندگان و عقاب و اوصاف دیگر که آن را به تخت سلیمان بن داوود - علیه السلام - آنچنانکه نقل شده - مانند می کرد قرار داشت. دیوارهای قصر را نیز از داخل و خارج با مرمر کاشی کاری و مذهبن کاری تزیین کرده بودند)). (۷۳۱) شاعری برج را چنین توصیف می کند: ((طائر فى الهواء فالبر يسرى دون اعلاه و الحمام يطير...)). (۷۳۲) ((پرندگان در اوجگیری به بلندای این قصر نمی رسند و باران های سیل آسا از دیوارهای آن فرو می ریزند، بامدادان که ستاره ها پنهان می شوند تنها ستاره پایدار و غروب ناپذیر ((برج)) است)). معنای شعر آنست که برج آسمانی خراشی است با پرتوی خیره کننده و افزون تر از ستارگان و در سپیده دم که همه ستارگان از سوسو زدن و نورافشانی دست می شویند تنها این کاخ است که در دل تیرگی همچنان تابناک است. الملیح ملیح، نیز یکی از کاخ های متوکل است که پنج میلیون درهم صرف آن کرد و بحتری آن را چنین می ستاید: ((واستم الصبیح فى خبر وقت فهو مغنى انس و دار مقام...)). (۷۳۳) ((صبیح (۷۳۴) در بهترین وقت به پایان رسید و اینک جایگاه انس و خوشی و شادمانی است. به سمت ((ملیح)) نگران و خیره است و اگر می توانست با گرمی بر او درود می فرستاد. چهره هر دو را خوشی پوشانده است و هر یک دیگری را با لبخند و تبسم تریک می گوید. آن دو مانند دلدادگانی هستند که اگر دستشان می رسید یکدیگر را در آغوش گرفته با هم می زیستند...)). (شبداز یکی دیگر از کاخ های متوکل که ده میلیون درهم صرف آن شد (۷۳۵) شبدیز (۷۳۶) یا شبداز بود که بحتری بدان چنین اشاره می کند: ((ان خیر القصور اصبح مزهوا بكرة العدى لخير الانام...)). (۷۳۷) ((زیباترین کاخ ها سرافراز و سربلند برای بهترین خلق پیا گشت و خاری در چشم دشمنان شد. گرداگرد ((جعفری)) را خانه های ملوک فرا گرفته و در دل تیرگی چونان

ستارگان می درخشند و ((شبداز)) چون دلداده ای به سوی آن نزدیک می شود)). مختار ((مختار)) نیز نام یکی از قصرهای متوکل است که پنج میلیون درهم صرف آن شد و در آن نقاشی های شگفت انگیز از جمله نقاشی دیری با راهبان و ترسایان (۷۳۸) بود که تاءثیر پذیری او را از مسیحیت نشان می دهد. واثق، خلیفه عباسی نیز در این کاخ شرابخواری کرد و بر دیوار آن ابیات زیر را نگاشت: ((ما رأینا کبهجۀ المختار لا ولا مثل صورۀ الشہار...)) (۷۳۹) ((قصری به دل انگیزی)) ((مختار)) و تصویری به زیبایی ((شہار)) ندیده ام. مجلسی آمیخته با خوشی، گل های نرگس و مورد خنیاگری و موسیقی کمترین عیب و اشکالی در آن نیست جز آنکه گردش روزگار آن را درهم خواهد کوفت)). الغرد: یکی دیگر از کاخ های متوکل ((غرد)) نام داشت که یک میلیون درهم صرف آن کرد (۷۴۰) و بحتری آن را چنین ستود: ((احسن بدجله منظر او مخیما و الغرد فی اکتاب دجله منزلا...)) (۷۴۱) ((بهترین منظره و جایگاه)) ((دجله)) است و زیباترین منزل ((غرد)) است که بر کناره آنست. حیاط و اطرافش همواره نمناک و خیس است گویی باران فراوانی آنجا را سیراب ساخته است)). ((امواج پیاپی چرخ های (چاه) را بر کنار گمارده و از سستی آنها جلوگیری می کند. چهره اش آنچنان سپید و نور افشان می گردد که چشم ها را خیره می کند و از کار می اندازد، مانند ستاره ای درخشان دل تیرگی را می شکافد و شب سیاه را به روز روشن بدل می کند)). ((دیوارهای آن از چپ و راست طاق ها را راست کرده و بر پا نگهداشته اند و بر دوش خود گرفته اند، گویا قصر، پادشاهی است که پادشاهان دیگر او را احاطه کرده و خود به احترام بر پای ایستاده اند)). ((بر بلندای آن نگاهی است که خسته نمی شود و بر گرداندن بادها و کیل است از هر سود باد بوزد چونان پیکارگری نستوه به استقبال او شتافته راهش را سد می کند)). بر کواری یکی از زیباترین و بدیع ترین کاخ های متوکل ((برکواری)) بود که بیست میلیون درهم صرف آن کرد (۷۴۲) و میهمانی معروف خود را نمودار اسراف و زباززد و لخرجی است - و ما قبلا- از آن سخن گفتیم - در همین قصر به مناسبت ختنه کردن فرزندش ((معتز)) برگزار نمود. الحیر یکی دیگر از کاخ های بدیع و شگفت انگیز خلیفه ((حیر)) (مخفف حائر) نام داشت که چهار میلیون درهم خرج آن شد. (۷۴۳) الراضی؛ خلیفه عباسی بر سر ویرانه این قصر آمد و ابیات زیر را فی البداهه سرود: ((والحیر والقصر والقاطول جنتها والجعفری بکف الدهر مذموم منازل آنست دهرا فاو حشها ظلم الزمان فمثلوم و مهدوم)) (۷۴۴) ((حیر))، ((قصر))، ((قاطول)) و ((جعفری)) بهشت گونه های زمینی، تاراج روزگار شدند. این کاخ ها که روزگاری ایمن و آسایش بخش بودند به دست ظلم زمانه به وحشت خانه هایی بدل شدند و جز ویرانه هایی از آنها باقی نماند)). ((حیر)) را ظلم و ستم خلفا خراب کرد و نابود ساخت نه ستم زمانه؛ زیرا زمانه را به ستمگری نمی توان متهم نمود و اساسا خوب و بد حوادث نتیجه افعال آدمی است چرا که: این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا ((ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس...)) اینها پاره ای از کاخ های متوکل بود که با بیت المال مسلمین ساخته شد و به قیمت فقر و تهیدستی آنان کاخی بر کاخ دیگر افزوده گشت.

استخرها

اینک که بحث از کاخ های متوکل پیش آمد شایسته می دانیم به یکی دیگر از تفنن های او اشاره کنیم: آبگیرها و استخرهایی که کف و دیواره های آنها با صفحات طلا و نقره پوشانده شده و با تصاویر و پیکره های حیرت انگیز تزیین یافته بودند. (۷۴۵) این استخرها دست به دست خلفا می گشت و هر یک بر آنها چیزی می افزود و یادگاری از خود بجا می گذاشت. شاید دقیق ترین وصف، از آن بحتری باشد که طی قصیده ای یکی از استخرها را چنین تصویر می کند: ((یا من راءى البرکة الحسناء رؤیتها و الا نسات اذا لا-حت مغانها...)) (۷۴۶) ((ای کسی که برکه زیبای خوش منظر و خانه های زیبا و رویان اطراف آن را دیده است کافی است بگویم که این استخر در عظمت و زیبایی از دریا بیش است و در مرتبه اول قرار دارد و دریا از او پایین تر است)). ((دجله را کجا رسد که با او رقابت کند و بر او سرافرازی کند و بر او رشک برد! آیا نمی بیند که حافظ اسلام (خلیفه) ننگهبان

برکه است و آن را از هر عیبی دور می دارد و بنیانگذار مجدد و شوکت آن را ساخته است ؟)) . ((گویا جن تحت امر سلیمان ساختن آن را به عهده گرفته و به دقت آن را برآورده اند ! اگر ((بلیس)) بر آن بگذرد می گوید : این همان ((صرح)) و آبگینه سلیمانی است)). ((امواج شتابان آب چون اسبان افسار گسیخته بدانجا فرو می ریزند نسیم ، چین و چروک ایجاد شده بر آب ، سپری خیره کننده را به خاطر می آورد . تلا- لؤ خورشید آن را به خنده وا می دارد و بارش باران به گریستن . شب هنگام که ستارگان در آن منعکس می شوند گویی آسمانی را در استخر کاشته اند !)). ((آنچنان ژرف و عمیق است که ماهیان محصور در آن راه به بستر آن ندارند . با بالهایی گشوده در آن شناورند گویا پرندگان با بال های نیمه باز در فضا پرواز می کنند . در فرو رفتن ، فضایی وسیع در اختیار می گیرند و در بالا آنان را خانه های بزرگ است)). ((تصاویر دلفین پا به پای او در حرکتند و او را همراهی می کنند . درختان سرسبز و شکوفان ، خود را از باران بی نیاز می دانند . تلاطم آب دست خلیفه را هنگام بخشش به یاد می آورد . با بستن نام خلیفه به خود به بالاترین مرتبه افتخار دست یافت)). (۷۴۷) ((پوشیده از باغ ها و بوستان هاست و پره های طاووسان از هر دو (باغ ها و آبگیر) سخن می گویند، در دو سمت آن دو نیمکت سنگی مانند ((شعریان)) (۷۴۸) قرار دارند که بر زیبایی آن می افزایند)). این قصیده شگفتی های هندسی و عالی ترین نوع معماری آن زمان را که در ساختن این استخر بکار گرفته شده بود به خوبی بیان می کند . علی بن جهم نیز استخری را در قصر ((هارونی)) متعلق به واثق عباسی چنین توصیف می کند : ((انشاءها برکه مبارکه فبارک الله فی عواقبها . . .)) (۷۴۹) ((آبگیری مبارک ایجاد کردی پس خداوند بدان برکت دهد . هر چه آدمی آرزو کند در آن یافت می شود و مردم در شگفتی های آن حیرانند، خداوند مانند آن را در هیچ جای مشرق و مغرب به وجود نیاورده است)). ((در میان باغ های بهم پیوسته مانند عروسی در برابر خواستگار خود جلوه گری می کند . از هر سمت آن پیش روی زیبایی را می بینی که انگشت به دهان ، حیران این همه زیبایی و لطافت است)). ((جزر و مد و تلاطم امواج جلوه خیره کننده ای در آن دارند، خداوند آن را مخصوص خلیفه قرار داده است و عیسی را در آن نگذاشته است تا کسی بتواند بر آن ایراد بگیرد، گیتی همه زیبایی های خود را به آن هدیه داده و خداوند خوبی صاحب آن را به کمال رسانده است)). این آبگیرها و استخرها محل سرگرمی و بالهوسی های عباسیان و خوشمزگی دلچک های دربار بود مثلاً روزی متوکل دستور داد عبادۀ ، مخنث دربار را در سرمای زمستان در یکی از آبگیرها بیندازند و او را که در آستانه هلاکت بود گفت بدر آورند و بپوشانند سپس او را به خود نزدیک ساخت و گفت : چگونه ای و حالت چطور است ؟ عبادۀ گفت : از آخرت بر می گردم ! متوکل خندید و گفت : برادرم واثق را چگونه دیدی ؟)). عبادۀ گفت : از جهنم گذر نکردم . متوکل خندید و فرمان داد به او صلۀ بدهند . (۷۵۰) یکی دیگر از سرگرمی های متوکل به این صورت بود که : ابوالعبر شاعر احمق را در منجیقی می گذاشت و دستور می داد او را به هوا پرتاب کنند همینکه به بالا می رسید می گفت : راه را باز کنید ! منجیق آمد، سپس در آبگیر می افتاد و مانند ماهیان با تور صید می شد . (۷۵۱) به جای اینکه متوکل وقت خود را در راه خدمت به ملت های مسلمان و شکوفایی آنان صرف کنند و در راه بهبود وضعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمین بکوشند و در زمینه های فرهنگی و فکری تلاش نمایند، زندگی خود را این چنین با مسخرگان و مخنثان تباه می کرد و کاخ های خود را مرکز باده نوشی ، فساد و آوازه خوانی قرار داده بود .

شاعران دربار

متوکل و دیگر خلفای بنی عباس اموال کلانی را خرج گردآوری شاعران مزدور و جیره خوار می کردند زیرا در آن زمان مهمترین دستگاه تبلیغات حکومت بشمار می رفتند و با اشعار خود حکومت عباسیان را حق و آنان را به پیامبر نزدیک تر از ائمه نشان می دادند ! و زبان گزنده خویش را متوجه علویان ساخته و بر آنان می تاختند و مسلمانان را فریب می دادند که نمونه هایی از آن را نقل کردیم . در همین راستا متوکل اموال زیادی به شاعران مدیحه گو و چاپلوس بخشید که در زیر بعضی را می آوریم : ۱ -

((ابراهیم بن مدبر)): متوکل بیمار گشت و سپس بهبود یافت و مردم به نزدش رفته او را بر سلامتی تبریک و تهنیت می گفتند، ابراهیم بن مدبر نیز وارد شده قصیده ای سرود که ابیات زیر از آن جمله است: ((الیوم عاد الدین غص العود ذورق نصیر...)) امروز درخت دین شکوفا و برگ های آن سرسبز و خرم گشت! ای رحمت خدا بر جهانیان و ای پرتو تابان، ای حجت خدا که به دست او نور و هدایت آشکار گشت)). خلیفه از این قصیده خوشدل گشته دستور داد پنجاه هزار درهم جایزه به او بدهند و به وزیر خود عبیدالله بن یحیی اشاره کرد تا او را به سمت بزرگ سودآوری بگمارد. ۲ - ((ابوالشبل البرجمی)): ابوالشبل البرجمی بر متوکل وارد شده طی قصیده ای سی بیتی با مطلع زیر او را ستود: ((اقبلی فالخیر مقبل و اترکی قول المعلل...)) ((پیش آی و روی آور که نیکی پیش می آید و گفتار بهانه جویان را واگذار، همین که رخسار متوکل را دیدی به رستگار اطمینان داشته باش...)). متوکل نیز دستور داد به او سی هزار درهم بدهند. (۷۵۲) ۳ - ((ابراهیم صولی)): در مراسم ولایت عهدی فرزندان سه گانه متوکل، ابراهیم بن عباس صولی وارد شده و برای شادباش و تبریک قصیده ای سرود با مطلع زیر: ((اضحت عری الاسلام و هی منوطه بالنصر و الاعزاز و التاءید)) ((ریسمان های اسلام با پیروزی، سرفرازی و افتخار استوار گشت)). متوکل نیز دستور داد یکصد هزار درهم به او صله دهند فرزندش نیز همان قدر جایزه داد. (۷۵۳) ۴ - ((مروان بن ابی الجنوب)): مروان بن ابی الجنوب نیز خلیفه را طی قصیده ای چنین ستود: ((بخشی الاله فما نیام عنایه بالمسلمین و کلهم بک نائم)) ((از خدا بیمناک است و به علت اهتمام به مسلمانان چشم بر هم نمی گذارد و حال آنکه همه مردم به وسیله تو آرامش یافته به خواب می روند!)). متوکل دستور داد به او خلعت و دو بیست هزار دینار طلا و اموال صله دهند. و هنگامی که خلیفه فرزندان سه گانه خود را به ولایت عهدی برگزید، مروان قصیده ای سرود که در آن چنین آمده بود: ((ثلاثه املاک: فاما محمد فنور هدی یهدی به الله من یهدی...)) ((سه پادشاه به وسیله او هر که را بخواهد هدایت می کند. و دیگری ((ابو عبدالله الاله)) (معتز) که در تقوا مانند توست و همچون تو نیکی می کند!... و دیگری مرد فضیلت ((ابراهیم)) (مؤید) است که پناهگاه مردم و نگهبان آنان از لغزش است! متقی و به نوید و هشدارهایش پایبند می باشد)). متوکل دستور داد به او اسبی، استری، الاغی، پنجاه پیراهن و ۱۲۰ هزار درهم جایزه دهند. (۷۵۴) مروان خلیفه را بار دیگری مدح گفت و ۱۲۰ هزار درهم همراه پیراهن های زیادی جایزه گرفت. پس مروان صله را زیاد دیده چنین سرود: ((فامسک ندی کفیک عنی و لا تزدد فقد خفت ان اطعی و ان اتجبرا)) ((ای خلیفه! جود و عطایای خود را باز دار و کمتر به من صله ده که می ترسم طغیان کنم و خود را بزرگ بینم)). متوکل گفت: بخششم را از تو باز نمی دارم و آنقدر به تو صله می دهم غرق دریای بخشش وجود من شوی! (۷۵۵) در مقامی دیگر مروان قصیده ای برای خلیفه سرود که ابیات زیر از آنست: ((کانت خلافة جعفر کنبوة جئت بلا طلب و لا بتنحل وهب الاله له الخلافة مثلما وهب النبوة للنبی المرسل)) ((خلافت برای جعفر مانند نبوت، بدون درخواست و کوشش و به خود نبستن بدست آمد! خداوند خلافت را به او بخشید همانگونه که نبوت را به پیامبر مرسل ارزانی داشت!)). متوکل فرمان داد تا پنجاه هزار درهم به او جایزه دهند. (۷۵۶) ۵ - ((علی بن الجهم)): متوکل ثروت های کلانی به علی بن الجهم می بخشید زیرا او تمام تلاش های ادبی و شعری خود را صرف ستایش خلیفه می کرد و دستاورد او در راه جلب متوکل بکار می رفت مثلاً: روزی وارد کاخ شد و خلیفه را دید که در دستش دو مروارید قرار دارد و در همان حال طی قصیده ای او را ستود، خلیفه یکی از مرواریدها را به سمت او پرتاب کرد و گفت: ((به خدا سوگند این مروارید از یکصد هزار درهم ارزنده تر است)). علی بن جهم او را با اشعار دیگری از جمله ابیات زیر ستود: ((بسر من راءى امام عدل تغرف من بحرہ البحار...)) ((در سامرا خلیفه ای دادگر زیست می کند که از دریای کرم و بخشش او بهره مند می شوند. در هر مشکلی و امر خطیری از او بیم دارند و به او امیدوارند گویا او بهشت و دوزخ است)). (پادشاهی همواره و در همه روزگاران در او و فرزندانش قرار دارد، اگر دست راست او بخششی کند دست چپ نیز مانند آن را بخشش می کند)). متوکل نیز دومین مروارید گرانبها را برای او پرتاب کرد. (۷۵۷) از بخشش های متوکل تنها شاعران برخوردار نمی شدند بلکه خنیاگران و دلچک ها

و مسخرگان نیز جوایز بزرگی دریافت می داشتند. مسعودی در این مورد می گوید: ((هر کسی در زمینه های جدی و شوخی و غیره ابتکاری داشت و پیشقدم بود از خوان یغمای متوکل بهره مند می شد و اموال زیادی از آن خود می ساخت)). (۷۵۸) ثروت های امت و امکانات اقتصادی جامعه این چنین خرج عیاشی ها و بالهوسی های متوکل و اذتاب او می شد بدون اینکه در بن مصالح عمومی و آینده مردم باشند. دکتر شوقی ضیف پس از نقل بخشش های متوکل این گونه تعلیق می زند: ((بدون کمترین کنترل و نظارتی میلیون ها درهم و دینار خرج بزم های شبانه و جشن های دربار می گشت بزم هایی که بعدها داستان های ((هزار و یکشب)) را پروراندند. مبالغ هنگفت و بی در و پیکری که صرف این شادخواری ها و کامرانی ها می شد در خیال نیز نمی گنجد و به جای آنکه با این سرمایه ها به سود مردم کاری کنند با بنیه جامعه را تقویت نمایند و یا با آماده کردن سپاه به جنگ ترکان و حکومت بیزانس - که مرزهای اسلامی را ناامن کرده بود - بروند شب های آلوده خود را رونق می دادند و احمقانه بیت المال را به باد می دادند. ملت های مسلمان می بایستی رنج بکشند، خرد شوند و بی شام سر بر زمین نهند و دستاورد خویش را تقدیم متوکل یا دیگری کنند تا آنان همچنان به گردآوری دلچک ها و مسخرگان پردازند و کاخ های سر به فلک کشیده بسازند و دینارها را میلیون میلیون حرام کنند و آنجاها را به میخانه و قمارخانه بدل کنند و کیسه های زر و سیم خرج نمایند. نقل می کنند که متوکل روزی در قصر ((برکوار)) - که قبلا از آن سخن گفتیم - به باده خواری مشغول شده و به ندیمان خود - در فصلی که خبری از گل و گیاه نبود - گفت: چطور است مراسم گلریزان - یا به تعبیر او ((شاذ کلاه)) - را برگزار کنیم؟ گفتند: اینک فصل گل نیست و این مراسم تنها با گل ارزش پیدا می کند. متوکل نیز عیدالله بن یحیی - یکی از وزیران خود - را خواسته و به او گفت: برایم درم هایی به وزن ((دو گندم)) ضرب کن. عیدالله پرسید: یا امیرالمؤمنین! چند درهم ضرب کنم؟ پاسخ داد: پنج میلیون درهم. او نیز درم ها را ضرب کرده و خبر آن را به متوکل داد. خلیفه گفت: برخی از درم ها را رنگ سرخ، برخی را رنگ زرد و برخی را رنگ سیاه بزن و برخی را نیز به حال خود واگذار. عیدالله چنین کرد سپس متوکل خدمه ها و اطرافیان خود را - که هفتصد تن بودند - خواسته به آنان فرمان داد هر یک قبا و کلاهی نو به رنگی خاص برای خود انتخاب کند و رنگ لباس هر یک با دیگری مغایر باشد. آنان نیز چنین کردند، و در روزی که باد می وزید دستور داد برایش قبه ای با چهل در پیا دارند، پس از آن با غلامان لباس نو پوشیده در آنجا به باده خواری نشست و فرمان داد درم ها را مانند گل بر سر افراد بریزند، سبکی آنها و شدت باد باعث شد تا درم ها به مانند گلبرگ ها در فضا به چرخش و حرکت در آیند. (۷۵۹) همه اینها نتیجه بطالت و سرمستی و اسراف مفرط است، در همان حالی که خلیفه ها این گونه اموال مردم را به باد می دادند طبقات مختلف دیگری هم بودند که در فخر و حشتمندی بسر می بردند و زندگی مرگ ماندی را پشت سر می گذاشتند. (۷۶۰)

حیات اقتصادی مردم

اوضاع اقتصادی عامه مردم بشدت نامناسب و زندگی آنان دشوار بود، فقر اغلب مردم را در بر گرفته و آنان در تنگنای عجیبی بسر می بردند. سرمایه های مردم و بیت المال در دست خوانندگان، دلچکان، درباریان، کارگزاران حکومت و مخصوصا ترکان گرد آمده بود و آنان با این ثروت های باد آورده نمی دانستند چه کنند و حیران بودند که چگونه آنها را خرج نمایند لذا هر روز سرگرمی جدیدی ابتکار می شد و زمینه ای برای تلف کردن آنها فراهم می آمد. به مجرد اینکه از یک سرگرمی خسته و ملول می شدند به دنبال کامجویی دیگری می رفتند و زندگی آنان در محافل شراب و کاخ هایی که با اموال محرومان ساخته شده بود خلاصه می گشت. آشفتگی اوضاع اقتصادی و رنج عامه، آنان را به اتخاذ موضعی علیه حکومت واداشت و مصلحان اجتماعی دست به قیام های مسلحانه ضد عباسیان زدند که در مباحث گذشته به پاره ای از آنها اشاره شد. گردآوری خراج جمع آوری خراج پیوندی استوار با زندگی اقتصادی دارد و حکومت عباسیان تحصیل آن را به گروهی فاسد و سنگدل واگذار کرده بود آنان

نیز با وضع مالیات های خلاف شرع به شدیدترین وجه و با شکنجه و عذاب ، اموال مردم را به اسم خراج و مالیات از آنان می گرفتند . ابن معتز در قصیده بلند خود تصویر دقیقی از ماءموران نشان می دهد : ((فکم و کم من رجل نیل ذی هیبه و مرکب جلیل ...)) ((چه بسیار مردمان شریف ، دولتمند و باوقاری دیدم که عوانان و ماءموران او را گرفته به زندان ها و دیوان می بردند سپس دستانش را با طناب هایی از لیف - که اعضا را پاره می کرد . بسته و او را مانند کوزه آبی به دیوار آویخته و با کینه و خشم او را فرو می کوفتند و مانند طبل او را می زدند . پس از آن زندانبان بر او روغن گداخته می ریخت و تنش را سرخ می کرد ...)) . این ابیات به خوبی شکنجه هایی را که زندانی بدبخت متحمل می شد نشان می دهد . ابن المعتز همچنان حالت او را وصف کرده می گوید : ((حتّی اذا مل الحیاء و ضجر و قال : لیت المال جمعا فی سقر اعطاهم ما طلبوا فاءطلقا یستعمل المشی و یمشی العنقا)) ((تا آنکه بجان آمده و خسته می گفت : ای کاش ! همه داراییم در دوزخ بود و آنچه را آنان می خواستند داده تا آنکه آزادش می کردند و او شتابان از آنجا دور می گردید)) . شاعر به کتک هایی که زندانی از آن بهره مند می شد پرداخته می گوید : ((و اسرفوا فی لکمه و دفعه و انطلقت اکفهم فی صفعه و لم یزل فی اضیق الجبوس حتّی رمی الیهم بالکیس)) ((۷۶۱)) ((او را بشدت زده و دستان خود را در زدنش می گشودند و آنقدر در زندان های تنگ می ماند تا آنکه کیسه های زر را به آنان دهد)) . بیچارگی همگانی در دوره های مختلف حکومت عباسیان ، اکثریت قریب به اتفاق مردم مسلمان با فقر و بینوایی دست به گریبان بودند و ادبا، اندیشمندان و عالمان از وضع نابسامان اقتصادی آن روزگار و زندگی پر مشقت خود گلایه ها داشتند . عطوی شاعر بزرگ طی ابیات حزن آور زیر وضع رقت بار خود را ترسیم کرده است : ((هجم البرد مسرعا ، و یدی صفر و جسمی عار بغیر دثار فسترت منه طیلة التشارین الی ان تهتکت استاری ...)) ((سرما، شتابان هجوم آورد و من دستم تهی و تم عریان بود . به سختی ماه های ((تشرین)) (۷۶۲) از سرما خودم را پوشاندم تا آنکه پوشش هایم پاره پاره گشت . پیراهن هایم را آنقدر با نخ و سوزن وصله کردم تا آنکه آنها را نیز از دست دادم و شپش های ریز و درشت در کناره های پیراهنم به راه افتادند و قطاری از آنها به دنبال قطار دیگری و دسته ای راه سرم را پیش گرفتند . بالاخره ماه ((کانون)) فرا رسید و سرمای سخت زمستان چهره ام را سیاه کرد و چیزی که از آن پرهیز داشتم بسرم آمد)) . شاعر همچنان درماندگی و فقر خود را تصویر کرده چنین می گوید : ((لو تاملت صورتی و رجوعی حین امسی الی ربوع قفار ...)) ((۷۶۳)) ((اگر به چهره غمبارم آن هنگام که به بیابان های بی آب و علف پناهنده می شوم نگریسته باشی من در آنجا تنها هستم و اساسا ارزشی و امتیازی ندارد که دیگری به دیدارم آید یا مسکن گزیند . من حتّی به دستشویی نیاز ندارم زیرا لقمه ای نان نخورده ام و هنگامی که آدمی غذا نخورد زحمت بنایی را ندارد و از دستشویی بی نیاز خواهد بود)) . درویشی و تهیدستی این شاعر به جایی می رسد که او چیزی نمی یابد تا بدن خود را پوشاند و از سرما حفظ کند و جز پیراهن های پوسیده که قطارهای شپش در آنها در جولان هستند پوششی ندارد . ابیات آخر، نهایت درماندگی او را نشان می دهد به ویرانه های دور دست پناه می برد و درد دل می کند و بخاطر گرسنگی و نخوردن غذا به دستشویی نیز احتیاجی ندارد ! و این زشت ترین و پلیدترین نوع بیچارگی و فقر است که آدمی با آن دست در پنجه می شود . یکی دیگر از شاعرانی که فقر عمومی آن روزگار را تصویر می کند و تهیدستی خود را بیان می کند ((ابوالعیناء)) است که می گوید : ((الحمد لله لیس لی فرس و لا علی باب منزلی حرس ...)) ((۷۶۴)) ((الحمد لله)) که مرا نه اسبی است و نه بر در خانه ام نگرهبانی ، غلامی نیز ندارم که اگر او را بخوانم مانند برق به سویم بشتابد . فرزندم غلام من است و همسرم کنیزکم که مالک و همسر او هستم لذا از همگان نومیدم و نیاز به دیدن چهره های عبوس ندارم . نه خوش رو و نه بداخم مرا بر در خانه خود نمی بینند)) . ابوالعیناء از کالاهای دنیوی بهره ای ندارد نه اسبی ، نه غلامی و نه کنیزی ، فرزندش غلام اوست و همسرش کنیزش ، و به همین اکتفا کرده کرامت نفس را بالاتر از مال و منال می داند . ((حمداوی)) نیز یکی از شاعران فقیر اما بلند طبع آن دوره است که زیر بار حکومت نمی رود و از فقر خود چنین پرده بر می دارد : ((تسامی الرجال علی خیلهم و رجلی من بینهم حافیة فان کنت حاملنا ربنا و الا فارجل بنی الزانیة)) ((۷۶۵))

((بزرگان هر یک بر اسبی سوارند و از آن میان این من هستم که پیاده راه می روم. پروردگارا! یا مرا نیز مرکبی عطا کن یا آنکه زنازادگان را از مرکب های خویش فرود آر)). سعید بن وهب نیز از ادیبان آن دوره است و از شدت فقر دادش به آسمان بلند شده چنین می گوید: ((من کان فی الدنیا له شارۃ فنحن من نظارۃ الدنیا...)) (۷۶۶) ((هر کس در دنیا بهره ای از زیبایی و دارایی و کمال دارد ولی ما از تماشاچیان دنیا هستیم از دور با حسرت آن را نظاره می کنیم گویی الفاظی بی معنی هستیم، دیگران از نردبان ترقی بالا می روند اما روزگار ما در میان پستان و اراذل سپری می گردد)). شاعر ما زندگی خود را پوچ و واژه ای بی معنی معرفی کرده و زندگی خود را تباه شده میان اراذل و اوباش می داند و دیگر کمترین خوشی و لذتی در زندگی خود نمی بیند. ادیبان آن روزگار به آنجا می رسند که ادعا می کنند اساسا پرداختن به دانش و فرهنگ نتیجه ای جز فقر و حرمان و تهیدستی ندارد. عطوی می گوید: ((یا ایها الجامع علما جما امض الی الحرفۃ قدما قدما...)) (۷۶۷) ((ای کسی که دانش بسیاری فرا گرفته است شتابان به سوی حرفه ای روی آور، از ثروت محروم و فهمی به تو داده شده است پس سوگند به روزی دهنده و قسمت کننده آن که دانش دشمن تو خواهد بود)). دانش پژوهی در آن روزگار بازار خوابی نداشت و متاع علم بی مشتری بود و هر که به دنبال آن می رفت از پول و ثروت محروم می شد. عالمان رنج های گوناگونی متحمل می شدند و با فقر و درویشی دمساز بودند. جاحظ طی اشعاری بیچارگی و تهیدستی خود را چنین تصویر می کند: ((اقام بدار الخفض راض بحظه و ذوالحرص یسری حیث لا احد یدری...)) (۷۶۸) ((دانشمند در خانه ای پست زیست می کند و از بهره خود خشنود است لیکن آزمند همچنان در وادی حرص پیش می رود و خرسندی به قسمت را عملی توهین آمیز می شمارد در حالی که بدون رضایت زهر در کام آدم است و جامی تلخ تر از صبر زرد در دستش)). ((بی تابی کردم اما پاسخی نگرفتم و اگر خردمند بودم به مال اندک قناعت می کردم. می پندارم ابلهان قوم زندگی بهتری دارند و در خوشی و ناخوشی نیرمندترند. حوادث تلخ و شیرین بر آنان می گذرد لیکن بی خبر از آنها کار خود را می کنند)). (از نظر زمانه، آدم مجرب و کار دیده با گوسفند صفتان بی شعور یکسان است. اگر پروردگار نمی خواست مرا پایبند شرف و جویای قله های کرامت او افتخار قرار نمی داد)). ((من که مرگ را بر خفت ترجیح می دادم ناچار شدم برای دریافت عطا و بخشش در برابر بعضی از آنان گردن کج کنم. همین که دیدم آنان بر خورد خوب و چهره خندان را وسیله نگهداشتن و حفظ دارایی خود می کنند روی گرداندم و راه منزل پیش گرفتم. اینک مجددا هم پیمان درس و اندیشه هستم)). جاحظ که از مفاخر عصر خود بود اینگونه اسیر چنگال فقر حرمان می شود، در حالی که بی خردان و دولتمندان از همه گونه امکانات رفاهی بهره مند هستند و او ناچار می شود برای دریافت مقداری از خوراک گردن خم کند. اما پس از آنکه در می یابد با این کار شرافت و کرامت انسانی خود را از دست می دهد خودداری کرده و مجددا به دامان اندیشه و علم پناهنده می شود. جاحظ که از بزرگان است وقتی چنین محتاج و فقیر باشد تکلیف فرهنگیان، دانشمندان و توده های بی پشتیبان روشن است. یکی از ادیبان آن دوره به نام یعقوب بن یزید تمار در خانه ای متعلق به حکومت زندگی می کرد و هر دو ماه بایستی هفتاد درهم می پرداخت لیکن به دلیل تنگدستی امکان پرداخت اجاره را نداشت و احوال رقت انگیز خود را در ابیات زیر چنین بیان کرد: ((یا رب لا فرج مما اکابده بسر من راء علی عسری و اقتاری...)) (۷۶۹) ((پروردگارا! مرا گشایشی از مصائبی که بر اثر فقر و بی چیزی در سامرا می کشم نیست. قبل از مرگ آسایشی ندارم تا دل کم صبرم اندکی آرامش یابد)). ((هفتاد درهم - از آنها که صیرفی درست و خالص می داند - بدهی، مویم را سپید کرده است. اجاره گیرندگان قبل از رسیدن موعد آماده اند تا یکایک دراهم را وصول کنند. همین که زمان پرداخت فرا می رسد غم و اندوهم زیاد شده و اشک هایم مانند فرو می ریزند. هر روز می میرم و زنده می شوم و با پیدایش ماه نو بدنم پاره پاره می گردد)). ((مغز بیان سیاه چرده که گویی چهره های خود را با قبر و زفت پوشانده اند به سراغم می آیند و اگر لحظه ای درنگ کنم در خانه ای را با پتک و تیشه می شکنند و اگر آشکار گردم کمترین پیامد آن کندن در و زندانی شدن است - در صورتی که همسایه بر من ترحم نکند)). ((پس اگر با وامی مرا کمک کنند آنان پول

خود را گرفته می روند و گرنه فردا برهنه خواهیم بود. از حراجی بپرسید که پیراهن هایم را در بازار به چند فروخته است؟ اگر هنگام مرگم بگویند: وصیت کن، به آنان خواهیم گفت: شهادت می دهم که خدایم خالق و آفریننده است و احمد، بنده خدا و فرستاده اوست و هفتاد درهم بدهی اجاره خانه ام می باشد)). شاعر نهایت تهیدستی خود را طی ابیات فوق نشان می دهد. او را پولی نیست تا اجاره بها پردازد ناچار هر روز از هول مستوفیان حکومتی می میرد و زنده می شود. سر موعد نیز اگر پولی نداشته باشد سیاه پوستانی که گویی چهره شان با قبر پوشانده شده در خانه را شکسته و دارایی او را حراج می کنند تا اجاره را دریافت کنند. اگر از شاعر بخواهند وصیت کند، پس از ادای شهادتین خواهد گفت که هفتاد درهم وامدار حکومت است. در زمانی که اندیشمندان و عالمان جامعه این چنین در چنگال هیولای فقر، له می شوند ثروت های جهان اسلام به سوی دربار سرازیر است تا خرج خنیاگران، رقاصگان، دلکک ها و شوخ چشمان شود و شب های گناه آلوده عباسیان پر رونق گردد. نکته جالب آنکه در نتیجه این فقر و حرمان بسیاری از شاعران تهیدست و درویش در اشعار خود به زهد و تصوف دعوت می کردند. عطوی می گوید: ((یا مل المرء ابعدا مال و هو رهن بقاء الا جال...)) (۷۷۰) ((آدمی آرزوهای دو در سر می پرواند لیکن در بند نزدیکترین سرآمده است. اگر چشمان او می دید که چگونه ((اجل)) بر ((امل)) یورش می برد و چگونه مرگ، آرزوها را بر باد می دهد، دست نگه می داشت و کمتر به دنبال تباہکاری می رفت و فریفته خانه گذران نمی شد)). ((ما به سرگرمی دل می بندیم لیکن تمامی حرکات ما را برایمان حساب می کنند و از آنها بازخواست می شویم و هنگامی که ساعت مرگ معین می شود از اینکه یاوه هایی به هم بافته ایم پشیمان می شویم)). ((ای کسی که به سوی خدا می روی برای نابخردان و جاهلان چه بجا گذاشته ای؟ کارهایی انجام می دهی که تنها گمراهان مرتکب می گردند. تو میهمان هستی و هر چند درنگ بطول انجامد باید روزی خانه را ترک کنی)). ((ای دولتمندی که نمی دانی وارثانت با میراث چه خواهند کرد، در مرگ، برانگیخته شدن و واقف روز قیامت، دولتمند و تهیدست یکسان می باشند و پس از آن بهشت و دوزخ را تنها بر اساس اعمال پیشین قسمت می کنند)). در اینجا سخن از زندگی اقتصادی هولناک دوران امام علی هادی - علیه السلام - را به پایان می بریم.

حیات دینی

حیات دینی

دشمنان و مخالفان اسلام در زمان خلفای عباسی و به کمک آنها بدعت های زیادی در دین مبین اسلام ایجاد کردند و اندیشه ها و عقاید مردم را مضطرب ساختند. تزلزل اعتقادات مذهبی در زمان امام هادی بسیار شدید بود و معاندان فرصت را برای اغوای ساده لوحان فراهم می دیدند لیکن علمای دین و در راءشان امام دهم با کوششی خستگی ناپذیر غبار اوهام دشمنان را فرو می نشاندند و آنان را رسوا می کردند و ما در مباحث کلامی به گوشه هایی از استدلالات امام نگاهی داشتیم.

بدعت ها و گمراهی ها

عده ای دیگر از معاندان سرسخت بر چهره خود نقاب تدین زده در میان صفوف مسلمانان نفوذ کردند و به گمراه ساختن ساده لوحان و عوام که قدرت تمیز حق از باطل را نداشتند پرداختند و آتش فتنه های ویرانگری را برافروختند که از مهمترین آنها بدعتگران پلید زیر قابل اشاره و بررسی هستند: ۱- علی بن جسکه قمی. ۲- قاسم یقطینی. ۳- حسن بن محمد بن بابا (قمی). ۴- محمد بن نصیر فهری. اینان نابود کردن اسلام را مد نظر قرار دادند و یا جعل و تزویر به اسلام و اهل بیت دروغ بستند اما در نهایت کبد و مکرشان به خودشان برگشت. (چراغی را که ایزد بفرورد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد) یاوه های ابن حسکه

ابن حسکه مزخرفات و اباطیل زیر را بهم پیوسته به خورد افراد نادان و کم خرد می داد: الف - امام هادی - علیه السلام - پروردگار، آفریننده و گرداننده هستی است! ب - ابن حسکه هم از طرف امام هادی (که خدا باشد!) به پیامبری و رسالت فرستاده شده تا مردم را هدایت کند! ج - تمامی واجبات و فرائض اسلامی مانند: نماز، روزه، زکات و... از پیروان ابن حسکه ساقط است! ادعاها و اعتقادات فوق از نامه ای که یکی از اصحاب امام به ایشان نوشته است بر می آید این شخص در نامه خود چنین شکایت می کند: ((آقایم! فدایت گردم، علی بن حسکه ادعا می کند که: ۱ - شما همان قدیم، اول و وجود یگانه هستی. ۲ - او از اولیای شما و پیامبر و باب شماس است و شما او را به پیامبری مبعوث کرده اید. ۳ - نماز، روزه، زکات، حج و تمامی فرائض دینی جز اعتقاد به موارد بالا یعنی پذیرش خدایی شما و نبوت ابن حسکه نیست و هر که به شما و ابن حسکه ایمان کامل داشته باشد، همه واجبات از او ساقط می گردد. او مدعی است همه واجبات دینی در دو چیز خلاصه می شود: ایمان به الوهیت شما و نبوت او مردم زیادی به او تمایل نشان داده اند! اگر صلاح می دانید بر موالیان خود منت گذاشته پاسخی دهید که آنان را از هلاکت و تباهی نجات دهد...)). (۷۷۱) ابن حسکه با این چرند گویی ها برخی ناآگاه بی شعور را دور خود جمع کرده و اعتقاد آنان را جلب نموده بود. بیزاری امام از او: امام در پاسخ به نامه فوق بیزاری خود از ابن حسکه و پیروانش را اعلام داشت و خواستار دوری از آنان و گشتنشان گشت و طی رساله ای به اصحاب خود چنین فرمود: ((ابن حسکه دروغ می گوید و لعنت خدا بر او باد، کافی است این را بدانید که او را از دوستان و پیروان خود نمی شناسم، او را چه می شود - لعن حق بر او باد - به خدا سوگند پروردگار، محمد و همه پیامبران را با آیین حنیف و نماز، روزه، حج و ولایت فرستاده است. و محمد تنها به سوی خدای یکتا و بی شریک و عبادت او دعوت کرده است. ما نیز اوصیای او و از نسل او هستیم و بندگان خدا بشمار می رویم و سر سوزنی شرک نمی ورزیم. اگر اطاعت خدا کنیم به ما رحمت می کند و اگر عصیان کنیم ما را عذاب خواهد نمود. ما را بر خداوند حجتی نیست بلکه خدا را بر ما و همه بندگان حجت بالغه است. از هر که سخنانی مانند ابن حسکه به زبان آورد بیزاری جسته به خداوند پناه می برم و او را نادرستکار می دانم. آنان را - که لعنت خدا بر ایشان باد - از خود دور کنید و در تنگنا قرار دهید و اگر بر آنان دست یافتید سرشان را به سنگ بکوبید...)). (۷۷۲) خواندن نامه بالا تاءثر و ناراحتی امام را از فعالیت های الحادی ابن حسکه که از خدا روی گردان شده و آیات او را به بازی گرفته بود نشان می دهد تا آنجا که حضرت خون او و پیروانش را مباح اعلام می کند. بدعت های الفهری یکی دیگر از خناسان و بدعتگزاران، محمد بن نصیر الفهری النمیری از پیشوایان کفر و الحاد بود که بدعت های زیر را برای گمراه ساختن مردم رواج داده بود: الف - امام هادی - علیه السلام - خالق و پروردگار گیتی است! ... ب - زناشویی با تمامی محارم چه مادر یا خواهر و دختر جایز و مباح است! ج - لواط یکی از شهوات و طبیعی است که خداوند آن را حرام نکرده است بلکه نشانه تواضع برای خدا نیز می باشد و لذا جایز و مباح است! د - تناسخ درست است. (۷۷۳) فهری با این خزعلات و پریشانگویی ها به جنگ اسلام و مخدوش ساختن چهره حقیقی امامان - علیهم السلام - برخاست و گروهی را گمراه کرد. تأویل واجبات این گمراهان برای دستیابی به هدف های شوم و اغراض فاسدشان واجبات اسلامی را تأویل کردند و گفتند: ((مراد از نماز که خداوند آن را واجب ساخته همین عبادت معروف و شناخته شده نیست بلکه نماز مردی خاص است! همچنین زکات مالیاتی نیست که خداوند تعیین نموده باشد بلکه آن هم مردم است)). و همینطور یکایک واجبات و محرمات را از معنا و مقصود اصلی گردانده به گونه دلخواه تفسیر می کردند. ابراهیم بن شیبه در نامه ای برای امام به تأویلات منحرفان عصر خود چنین اشاره می کند: ((فدایت گردم! نزد ما گروهی هستند که در فضل و مقام شما آنچنان گرافه گویی می کنند که دل ها می رمد و مشمئز می گردد و در این باب احادیثی روایت می کنند که نه می توان آنها را پذیرفت زیرا موجب کفر است و نه می توان آنها را رد و انکار نمود زیرا منسوب به پدران شماس است و ما در این میان متحیریم. آنان می گویند: ((خداوند که می فرماید: ((ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر:)) نماز از فحشا و منکر باز می دارد)). و می فرماید: ((و اقموا

الصلاة و آتوا الزکاة :)) نماز را بپا دارید و زکات دهید)). منظور رکوع و سجود و پرداخت مبلغ معینی پول نیست (بلکه آیات را تاءویل کرده می گویند :) مقصود از آیات مردی خاص است ((. و بدین گونه تمام احکام الهی را تأویل می کنند، پس اگر منت گذارده پاسخی دهید تا ما را از هلاکت و نابودی و رهاوند و تکلیف ما را با کسانی مانند علی بن حسکه و قاسم یقطینی که خود را از پیروان شما می دانند و ادعاهایشان روشن کنید درباره قبول سخنان آنان چه می فرمایید ...)). (۷۷۴) امام در پاسخ نوشت : ((لیس هذا دیننا فاعتزله ... ؛)) این گفته ها از دین ما نیست پس از آنها اجتناب کن ...)). (۷۷۵) حضرت مصائبی دردناک از دست این ملحدان مسلمان نما و جوهرفروشان گندم نما کشید؛ کسانی که آیات الهی را به بازی گرفتند و به خدا کفر ورزیدند . از آنان دوری کنید امام شیعیان خود و دیگر مسلمین را از این غلامت ملحد بر حذر داشت و دستور داد با آنان قطع رابطه شود . حضرت در نامه ای به علی بن محمد بن عیسی چنین فرمود : ((خداوند قاسم یقطینی را لعنت کند، خداوند علی بن حسکه قمی را لعنت کند شیطنی خود را بر قاسم آشکار ساخته و سخنان آراسته ای برای فریفتن و گمراه کردن به او القاء می کند ...)). (۷۷۶) در نامه دیگری به ((عبیدی)) حضرت او را از اباطیل و بیهوده گویی های غلات بر حذر داشته از او می خواهد از آنان بشدت دوری کند و بیزاری بجوید . در قسمتی از نامه چنین آمده است : ((من از قهری و حسن بن محمد بابای قمی به خداوند پناه برده و از آنان بیزاری می جویم و تو و تمام پیروانم را از آنان بر حذر می دارم و آن دو را لعنت می کنم لعنت خدا بر آنان باد . به نام ما مردم را می چاپند و از اسم ما سوء استفاده می کنند و به فتنه انگیزی مشغولند و ما را می آزارند . خداوند آزارشان دهد و بر آنان لعنت فرستد و آنان را در فتنه ای پایان ناپذیر دراندازد . این بابا می پندارد که من او را مبعوث کرده ام و او باب و واسطه است ، لعنت خدا بر او باد که شیطان او را دست انداخته و فریفته است . هر که این سخن را از این بابا بپذیرد لعن خدا بر او باد . ای محمد ! اگر دستت رسید سرش را به سنگ بکوبی این کار را بکن ، او مرا آزار داده است خداوند او را در دنیا و آخرت آزار دهد ...)). (۷۷۷) این نامه نگرانی شدید امام را از اینکه ملحدان در میان صفوف شیعه نفوذ کرده و اموال آنان را با فریب و ناحق غارت می کنند به روشنی نشان می دهد . فارس را بکشید امام از شیعیان خواست ((فارس بن حاتم)) سر کرده غلات را بکشند و برای کشنده او بهشت را ضمانت نموده و فرمود : ((این)) (فارس)) به نام من فتنه انگیزی می کند و به بدعتگری فرا می خواند . خون او برای کشنده هدر و مباح است . کیست آنکه مرا از او آسوده کند و او را بکشد تا من از طرف خدا برای او بهشت را ضمانت کنم ؟)). (۷۷۸) یکی از شیعیان به درخواست امام لبیک گفت و او را کشت (۷۷۹) و خداوند به وسیله او بندگان و شهرها را راحت کرد . غلات را بکشید امام کشتن غلات را مباح کرده و در نامه ای به یکی از شیعیان فرمود : ((و ان وجدت من احد منهم خلوة فاشدخ راءسه بالصخرة)). (۷۸۰) ((هر یک از غلات را در خلوت گیر آوردی سرش را به سنگ بکوب)). نامه امام درباره غلات : ((سری بن سلامه)) نامه ای به امام نگاشت و در آن از غلات و دعوتشان پرسش کرده از خطرات و مفاسد آنان اظهار نگرانی کرد و از امام خواست برای او و برادرانش دعا کند تا از شر ملحدان و غلات نجات یابند : حضرت پاسخ داد : ((خداوند گفته های غلوآمیز و باورهای آنان را از شما دور کند آنان را همین بس که دوستانشان از آنان بیزاری می جویند . خداوند اعتقادات شما را پایدار کند و آن را گذار قرار ندهد و شما را با قول و گفتاری ثابت در دنیا و آخرت نگهدارد و پس از هدایت گمراهتان نکند ...)). (۷۸۱) انگیزه های غلو : مهمترین علل و اسبابی که عده ای را بر آن داشت تا غلو کنند و امام هادی - علیه السلام - را خدا پندارند - تا آنجا که می دانیم - عبارت بودند از : ۱ - معجزات و کراماتی از امام به اذن خداوند به ظهور رسید - همچنانکه از پدرانش - و منحرفان برای بدعتگری و از میان برداشتن اسلام و نابود کردن آن از آنها سود جستند . ۲ - بی بند و باری و اباحی گری و حلال دانستن تمام محرّمات الهی دلیل دیگری بود برای اعتقاد به غلو . ۳ - آزمندی و طمع در اموال مردم و دست یابی به حقوق شرعی که شیعه برای امامان ارسال می داشتند زمینه ای بود برای تبلیغ غلو و ادعای باب بودن تا بتوان اموال آنان را تصاحب کرد . واقفیه پس از وفات امام هفتم موسی بن جعفر - علیه السلام - فرقه جدیدی در میان شیعیان به وجود آمد که ((واقفیه))

نامیده شد. آنان منکر رحلت امام موسای کاظم گشته بلکه بر آن باور بودند که ایشان مانند حضرت عیسی - علیه السلام - به آسمان صعود کرده است. سران واقفیه از آن جهت چنین اعتقادی را اشاعه دادند که بتوانند اموال شرعیه امام هفتم را که نزدشان بود تصرف کنند و آنها را به امام رضا - علیه السلام - تحویل ندهند. این فرقه به مخالفت و آزار شیعیان برخاست تا آنکه شیعیان، افراد این مذهب را ممتوره (سگ باران دیده) نامیدند که هر کس بدان نزدیک شود نجس می گردد. واقفیه نیز جامعه اسلامی را با حضور پلیدشان نجس می کردند و به شیعیان ضرر و زیان فراوانی وارد می نمودند. بهر حال یکی از شیعیان درباره آنان نامه ای به امام نگاشته و گفت: ((فدایت کردم! آیا می توانم در قنوت نماز (واقفیه) را لعنت کنم و این کار جایز است؟ حضرت در پاسخ به او اجازه دادند که آنان را لعن کند. (۷۸۲) مشکل خلق قرآن یکی از حوادث مصیبت بار جامعه اسلامی که قربانیان بیشماری گرفت کشمکش بود که بر سر یک بدعت میان مسلمانان به وجود آمد. عباسیان برای از بین بردن مخالفان خود و سرگرم ساختن مردم مسئله خلق قرآن و حدوث آن را پیش کشیدند و سالیان دراز گروهی بخاطر قدیم بودن قرآن جان باختند و زمانی دیگر بر سر حادث بودن آن کشته شدند. اما امام با بینشی خدایی شیعیان را از فرو رفتن در این فتنه عباسی بر حذر داشت و بحث از آن را سلبا و ایجابا ممنوع کرد. حضرت در سال ۲۲۷ ه - نامه ای به احمد بن اسماعیل بن یقظین در این باره نگاشت و چنین فرمود: ((بسم الله الرحمن الرحيم:)) خداوند ما و تو را از فتنه مصون دارد و عصمتی دهد که اگر چنین کند نعمت و لطف خود را عظیم کرده و اگر نکند نتیجه اش هلاکت است. ما جدال در باب قرآن را بدعتی می دانیم که پرسنده و پاسخگو هر دو به یکسان در آن شریک و انباز هستند؛ پرسنده آن را می خواهد که او را سزاوار نیست و پاسخگو مشقتی را متحمل می گردد که بر او نیست. تنها خداوند متعال خالق می باشد و هر چه جز او، آفریده و مخلوق است و قرآن کلام خداست از نزد خود نامی بر آن مگذار که از گمراهان خواهی بود. خداوند ما و تو را از کسانی که از خدا در نهان بیمناکند و از ساعت جزا ترسانند قرار دهد. . .)). (۷۸۳) خوض در مباحث خلق یا عدم خلق قرآن و جدل در این باب بدعت و گمراهی است و پرسنده و پاسخگو شریک گناه می باشند و همانطور که امام فرمود مسلمانان باید قرآن را به میان نیاورند چرا که عاقبت این بحث گمراهی و کجروی خواهد بود. همین مختصر، آشفتگی و اضطراب عقیدتی و دینی آن عصر را به خوبی نشان می دهد. آگاهی دینی بسیار ضعیف بود و اکثر مسلمانان درک درستی از مبانی دینی خویش نداشتند بلکه تنها به تقلید پدران ظواهر دین را فرا می گرفتند، از اینجا بود که غلات و دیگر دشمنان اسلام فرصت یافته آنان را از دین قویم و استوار اسلام منحرف می کردند و عقاید سخیف خود را به آنان تحمیل می کردند. در اینجا بحث از حیات دینی را به پایان می بریم.

بزم شبانه

تمام خلیفه های معاصر امام فریفته و دلبسته سرگرمی، خنیاگری و لهو و لعب بودند و شب های سیاهشان با شراب، آواز و مسخرگی همراه بود و کمترین اثری از جدیت و یاد خدا در آنها وجود نداشت. علی بن محمد تنوخی قاضی بصره خلیفه عباسی زمان خود را در شعری چنین تصویر می کند: ((نشابین طنبور وزق و مزهر وفی حجر شاد او علی صدر ضارب)) (میان طنبور، عود، شراب و در دامن خواننده ای یا بر سینه نوازنده ای بزرگ شد و پا گرفت). وقتی خلیفه این چنین میان ساز و آواز رشد کند تکلیف درباریان، وزرا و مردم طبق اصل ((الناس علی دین ملوکهم)) روشن می گردد. همگان برای دست یافتن به لذاتی از این دست به رقابت با یکدیگر برخاسته خود را هلاک می کردند و از همه آرمان های اسلامی و اصول آن برای پاک زیستی و کارآمدی و سلامت دین و عقل و تن روی گردان شدند. در اینجا به برخی از مظاهر این زندگی سراسر مسخره، فساد و تباهی اشاره ای می کنیم: گسترش شراب: می خواری در آن زمان شیوع و قبولی تام یافت و متوکل، وزیران و درباریان به می خواری پرداخته و در زندگی خویش جای مهمی بدان اختصاص داده بودند و کمترین توجهی به تحریم آن در اسلام و کیفیهای سختش

نداشتند. ارزشمندترین ارمغان سبوهای شراب بود که تقدیم خلفا می گشت. عبدالله بن احمد بن حمدون ندیم از پدرش چنین نقل می کند: ((همراه با مأمون و معتصم در روم شرقی می جنگیدیم که محمد بن عبدالملک الزیّات شرابی کهنه و عراقی همراه چند بیت زیر برای ما هدیه فرستاد: ((ما ان تری مثلی فتی اندی یدا واعم جودا...)) (۷۸۴)) (جوانمردی بخشنده تر و دست و دل بازتر از من هرگز نخواهی یافت زیرا دوستم را در سرزمینی سیراب می کنم که ریشه گیاهان رطوبتی برای خود نمی یابند و همه جا خشک است)). ((شرابی زرد و شفاف و بی درد گویا در کناره هایش قلاده های زرین است که می درخشد. اگر از کمی آن گله مندی بیشتر خواهم فرستاد تا نگرانیت بر طرف شود)). ((این شراب را برگیر گویا تقدیر چنین بوده که همه لرزش و تموج و چین و چروک آن نصیب تو گردد و به یاد داشته باش که همواره سپاسگزار این نیکی من باشی)). متوکل بیش از دیگر خلفا دلبسته و شیفته شراب بود، و بحتری طی اشعاری یکی از مجالس می خواری او را چنین تصویر می کند: ((قلوب شجتهن الخدود الملائح و ساق بدا کالصبح و اللیل جانح...)) (۷۸۵)) (گونه ها و رخسارهای تمکین و ساقی سیمین چون سپیده صبح در دل شب دل ها را می لرزاند و بی قرار ساخت، ساقی از خمی جام ها را لبریز می کند که در روشنی مانند چراغ در دست میسدان و نوشانندگان می درخشد)). ((خون آنها تنها به امید باده در حرکت است و قلب هایشان در آرزوی آن می تپد. در کنار خلیفه ندیمانی صادق و هم پیالگانی وفادار هستند و دستان او در حال جود و بخشش و گذشت است)). متوکل بخش عمده زندگی خود را در میان رقاصه ها و جام باده سر کرد و در اوج مستی و بی خبر از همه جا به قتل رسید. اگر خلیفه پروای می و می خواری نداشته باشد و از شرب خمر - که خداوند آن را حرام کرده - احساس گناه نکند تکلیف دیگر ارکان مملکت و عامه مردم مشخص است.

هرزه درایی

یاوه سرایی و شوخ چشمی در بیشتر دوران حکومت بنی عباس رایج بود و نه تنها در دربار بلکه در میان طبقات مختلف مردم هرزه گویی و هرزه سرایی پدیده ای آشکار بود و شاعران موضوعات سخیف و نادرست را موضوع شعر خویش قرار می دادند. شاعری ابوبصیر نام به خانه خدا رفته پس از حج و زیارت مرقد پیامبر به صفت رایج زمان باز گشت و مطالب آشفته ای را بهم پیوسته و چنین سرود: ((اتینا بعدکم مکة حجاجا و زوارا...)) (۷۸۶)) (به مکه سفر کردیم و به حج و زیارت رفتیم، ارکان و پرده های حرم خدا را لمس کردیم و سپس به زیارت قبر پیامبر رفتیم. مردم که مرا چنین دیدند گفتند: آیا برکت اینجا تو را شامل شد و آیا توبه ای که در نظر داشتی حاصل گشت و حقیقتا به حق باز گشتی؟!)). (راه باز گشت را پیش گرفتیم تا آنکه به ((حیره)) نزدیک شدیم در آنجا شتربانم راه را گم کرد و حیران شد. ستاره ها پنهان شده بودند و سپیده در آستانه دمیدن بود، پس گفتم: بارهیم را فرود آور و اهمیتی به کسانی که می روند مده. فرود آمدیم و با گذشته ها تجدید عهد و میثاق کردیم و آرزوها و خواسته های پنهان خود را بر آوردیم)). ((به دیری در آمدیم و با کشیش، خمار و ترسایی آهو مانند که زناری به میان بسته بود مصاحبت کردیم که اگر بدو مهر می ورزیدی و خوشرفتاری می کردی همسایه خوبی بود و اگر به جنگ او می رفتی جور و ستمش تو را به باد می داد. پس با سوگندهای خود چه می کنی که آتش را به آنها نزدیک کردی (و توبه ات تباه شد)). بی بند و باری این شاعر و به بازی گرفتن ارزش های اسلامی و زیر پا نهادن آداب اجتماعی منحصر به فرد نیست بلکه این تنها یک نمونه است. به یاوه سرایی شاعر دیگری از همان دوره گوش فرا می دهیم: ((سقیاء لشهر الصوم من شهر عندی له ما شاء من شکر...)) (۷۸۷)) (پر بار و مبارک باد ماه رمضان که بسیار سپاسگزارش هستم. چه فراوان دوستانی که در شب های این ماه بر آنان دست یافتم و شب، آنان را از خانه هایشان بدر آورد. و امامی که تا نیمه شب بیدار و منتظر او بودم و اگر می دانست چه کسی در پس او به انتظارش می باشد از خواندن نماز (وتر) دست می کشید و سراغم می آمد)). (و چه همراهانی که در شب های قدر با اشتیاق

به دیدارت شتافتند و بر قدر، قدری دیگر افزودند. مردم با آرزوها و کارهای نیک این ماه را پشت سر گذاشتند و من با سنگینی گناه و تباہیم بر جا ماندم)). در آن زمان گرایش عمومی شهروندان به طرف بی بند و باری، هرزه درایی و یاوه سرایی بود. خلفای بنی عباس نیز با در افکندن خود در دامن فسق و فجور و سرگرمی آنان را بدین کارها تشویق می کردند. در زندگانی و کاخ های عباسیان اثری از معنویت و حیات روحی یافت نمی شد. در اینجا بحث از دوران امام را خاتمه می دهیم.

به سوی دوست

به سوی دوست

امام هادی - علیه السلام - از سرکشان بنی عباس رنج و محنت های زیادی کشید و در این میان متوکل در ظلم و ستم به حضرت و سنگدلی گوی سبقت را از دیگران ربود و روی سلف خود را سفید کرد. دستور داد حضرت را از مدینه الرسول به سامرا منتقل کنند و ایشان را کاملاً تحت نظر بگیرند و خانه شان را محاصره کرده مانع دیدار شیعیان با ایشان و استفاده دانش پژوهان از آن سرچشمه علم و معرفت گردند حتی ایشان را در تنگنا و محاصره اقتصادی قرار داد و رساندن حقوق شرعی و هدایا از داخل و خارج را به حضرت ممنوع کرد و متخلفان را عقوبتی سخت نمود. گاه بگاه نیز شرطه و مأموران خود را دستور می داد تا ناگهانی به خانه امام ریخته آنجا را بازرسی کنند به امید آنکه سلاح و یا مدرکی دال بر فعالیت ایشان علیه حکومت به دست آورد لیکن در این حمله های شبانه جز کتاب های علمی و ادعیه چیزی یافت نمی شد. بعضی مواقع نیز فرمان می داد تا حضرت را در هر حالتی هست به دربار آورند و در یکی از این احضارها امام در حالی بر متوکل وارد گشت که او مست و لایعقل در کنار جام ها و سیبویهای شراب و میان گروه های خنیاگر و رقاصه افتاده بود. امام بی توجه به موقعیت خطیر و خطرات احتمالی بشدت او را سرزنش و ملامت نمود و به نصیحت گویی و یادآوری قیامت پرداخت و فسق و فجور و می خوارگی و بدکارگی او را محکوم ساخت. متوکل که دریافت حضرت هرگز شریک جرم او نمی گردد و همواره در صدد حفظ و استوارتر کردن رشته اتصال به هستی بخش و خدای یگانه است بر آشفت و دستور داد ایشان را در زندان محبوس سازند. راویان نقل می کنند که شخصی از دهان حضرت شنید که می فرمودند: ((انا اکرم علی الله من ناقة صالح ؛)) من نزد خداوند از ((ناقه صالح)) گرامی تر هستم)). سپس ایشان این آیه را خواندند: ((تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب)). ((۷۸۸)) ((صالح بن کفار قوم خود گفت: سه روز در خانه هایشان از زندگی بهره مند شوید (که پس از آن عذاب الهی فرود خواهد آمد) و این وعده ای درست و راست است)). بیش از سه روز از این ماجرا نگذشته که متوکل به دست فرزندش منتصر به هلاکت رسید. (۷۸۹) رنج و مصیبت امام با نابودی دشمن کینه توز او متوکل به پایان نرسید بلکه همچنان حکومت عباسی شبانه روز ایشان را تحت مراقبت شدید داشت و انواع مشکلات را برای ایشان به وجود می آورد و ترفندهای جدید بکار می بست زیرا ایشان مورد توجه و احترام مسلمانان بودند و بخش بزرگی از آنان حقانیت و اولویت ایشان را برای خلافت مسلم و قطعی می دانستند و حضرت را با سران شهوتران، شکم باره، زراندوز، حق ستیز و ستمگر عباسی طرف قیاس نمی شناختند. شایسته می دانیم فصل آخر زندگی پر بار امام را با درنگ و آرامش پیگیری کنیم و بعضی نکات آن را باز گوئیم. زهر در کام تحمل امام بر معتمد عباسی روز به روز سخت تر می شد زیرا همه جا سخن از فضل، بزرگواری، تقوا و زهد ایشان بود و همگان حضرت را بر دیگر علمای مسلمین مقدم می داشتند. همه اینها قلبش را فشرده و چهره اش را سیاه می کرد و: چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شوند معتمد که همه راه ها را بسته می دید آخرین تیر در ترکش خود را - مثل پدران و اجدادش - بیرون کشید و ناجوانمردانه و با نیرنگ حضرت را مسموم ساخت و بزرگترین جنایت را در اسلام به نام خود ثبت کرد. سم در امام کارگر شد و ایشان را بستری کرد و آلام جسمانی بر رنج های

روحي افزوده شد، شیعیان، دوستان و سران دولت به عیادت ایشان می آمدند، از جمله این عیادت کنندگان ابو هاشم جعفری شاعر آسمانی و زبان رسای اهل بیت و از نوادگان جعفر طیار بود که با مشاهده حال حضرت متاثر شد و گریست و قصیده ای سرود که ایات زیر از آن می باشد: ((مادت الارض بی وادت فؤادی و اعترتی موارد العرواء...)) (۷۹۰) زمین به دور سرم چرخید، چشمانم سیاهی رفت، قلبم فشرده و سنگین گشت، تبار شدم، لرزش و اضطراب مرا فرا گرفت از اینکه شنیدم امام بیمار و نزار است و گفتم: همه جان و هستی ام فدای او باد. اما! با بیماریت اسلام بیمار شد و ستارگان آسمان کم نور شدند و فرو نشستند. خیلی عجیب است شما که درمان هر دردی هستید بیمار شوید. شما شفابخش دردهای دین و دنیا و زنده کننده مردگان و زندگان هستید)). این اشعار نهایت حزن و اندوه و نگرانی ابو هاشم جعفری را نشان می دهد او در تب و تاب امام می سوزد و مشتاق فداکاری است و می خواهد خود جان ببازد لیکن محبوب همچنان زنده بماند بیماری و ناتوانی امام بزرگوار که حقیقت دین است یعنی ناتوانی و بیماری اسلام. از هول این فاجعه ستارگان از گنبد آسمان کنده شده و سرگردانند، ابو هاشم شگفت زده می پرسد: امام که داروی هر دردی است و شفابخش هر بیمار، چگونه اسیر ناتوانی و بیماری می شود؟!!

تعیین ولیعهد

امام قبلای امام حسن عسکری را به عنوان وصی و امام پس از خود به خواص شیعه معرفی کرده بود لیکن در زمان بیماری خود رسماً، علناً و با صراحت ایشان را امام، وصی، جانشین و مرجع همه شیعیان پس از وفاتش تعیین کردند و خواستند تا عهده دار تکفین و نماز بر پدرشان و دیگر امور مربوط به ایشان گردند. به سوی دوست مسمومیت پیشرفت می کرد و امام را دردی جانکاه فرا گرفته بود و مرگ بسرعت نزدیک می شد اما حضرت در این هنگام به طرف قبله دراز کشیده و مشغول تلاوت آیاتی از قرآن شدند و در همان دم روح مبارکشان به آسمان صعود کرد در حالی که آمیخته با آیات الهی بود. خداوند و خالق هستی و آفریدگار روح پاک، والا و تابناک ایشان را با خشنودی پذیرفتند و ملائکه به استقبال آمدند، سفر بزرگ ایشان دنیا را تیره کرد و آخرت را روشن ساخت. مردم خیر بسیاری را از کشف دادند زیرا رهبر، مدافع حقوقشان و چهره بزرگ تاریخ را از دست داده بودند. غسل و کفن امام حسن عسکری - علیه السلام - با قلبی مالامال از اندوه و سینه ای شرحه شرحه جسد مطهر پدر را غسل داد و کفن نمود و بر او نماز خواند سپس آماده تشییع گشت.

شهری در سوگ

سامرا از عظمت این فاجعه تکان خورد و همه مردم برای دستیابی با افتخار و ثواب و رستگاری تشییع پیکر مقدس امام و امانت پیامبر و عصاره نبوت شتافتند و گرد خانه ایشان حلقه زدند. مراکز دولتی و تجاری تعطیل شده بود و افراد خاندان بنی عباس، سران دولت، قاضیان، لشکریان و دیگر صاحب منصبان، پیشاپیش جسم طاهر امام براه افتاده بودند. اندوه، دوست و دشمن نمی شناخت و همگان خود را شریک این مصیبت بزرگ می دانستند و زبانشان به مدح و منقبت امام گویا بود. شهر سامرا نه قبل و نه بعد از این تشییع هرگز چنین مراسم پر شکوه و سوگ سراسری به خود ندیده بود.

آخرین منزل

پس از تشییع، پیکر امام را به خانه شان بازگرداندند تا همانجا به خاک بسپارند. امام حسن عسکری با گونه هایی که از اشک خیس شده بود و در میان هاله ای از تکبیر و تهلیل مردم، پدر را در مقبره خانوادگی جا دادند و جسدشان را با ارزش های والای انسانی، علم، تقوا و صلاح در خاک نهان ساختند. همین که پیکر امام به خاک سپرده شد مردم سوگوار و تشییع کننده به طرف

امام حسن عسکری هجوم آورده و با معصیت و گرمی مراتب همدردی و تاءثر عمیق خویش را نسبت به فقدان پدرشان ابراز داشتند و امام همواره با دیگر اعضای خانواده از همدلی و محبت آنان اظهار تشکر نمودند .

سن حضرت

برخی منابع تصریح می کنند که امام هادی چهل سال عمر نمود . (۷۹۱) سال رحلت حضرت در روز دوشنبه پنج شب مانده به پایان جمادی الاخر به سال ۲۵۴ هـ - به شهادت رسید . (۷۹۲) البته اقوال دیگری نیز در این مورد روایت شده است . در اینجا سخن از زندگانی امام - علیه السلام - را به پایان می بریم با امید به اینکه ادای دینی کرده باشیم و بخشی هر چند کوچک از شخصیت بیکران و اقیانوس وجود آن حضرت را نشان داده باشیم . آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

پی نوشت ها

۱۲۴ تا

۱-سوره حجرات : آیه ۱۳ . ۲-((دلائل الامامه))، ص ۲۱۶ . ۳-((عیون المعجزات .)) ۴-((تذکره الخواص ،)) ص ۳۹ . ۵-((بحارالانوار،)) ج ۱۳، ص ۱۲۶ و ((الدر المنظم .)) ۶-((بحر الانساب ، ص ۳۵ . ۷-((مرآة الزمان ،)) ج ۹ ص ۵۵۳ (ورقه عکسی) . ۸-((تاریخ الأئمه ،)) ص ۱۶ . ۹-بصریا : روستایی است که امام موسی بن جعفر در سه میلی مدینه به وجود آورده بود . ۱۰-((الاتحاف بحبّ الاشراف ،)) ص ۶۷ . ((جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام ،)) ص ۱۵۱ . ۱۱-اصول کافی ، ج ۱، ص ۴۹۷ . ((الارشاد،)) ص ۳۶۸ . و ((اعیان الشیعه ،)) ج ۴، ق ۲، ص ۲۵۲ . ۱۲-((الاتحاف بحب الاشراف ،)) ص ۶۷ . ((جوهره الکلام ،)) ص ۱۵۱ . ((مرآة الجنان ،)) ج ۲، ص ۱۵۹ . ((تاریخ الخمیس ،)) ج ۲، ص ۳۲۱ . ۱۳-((تاریخ الخمیس ،)) ج ۲، ص ۳۲۱ . ((مرآة الجنان ،)) ج ۲، ص ۱۵۹ . ۱۴-((اعیان الشیعه ،)) ج ۴، ق ۲، ص ۲۵۲ . ۱۵-((الاتحاف بحبّ الاشراف ،)) ص ۶۷ . ۱۶-((عمده الطالب ،)) ص ۱۸۸ . همچنین در ((علل الشرائع ،)) ص ۲۴۱، آمده است که : ایشان در محله ای زندگی می کرد که ((عسکر)) نام داشت لذا به حضرت ((عسکری)) گفته شد . ۱۷-مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۳، ص ۴۰۱ . ۱۸-((منتهی الامال ،)) ج ۲، ص ۸ چاپ جدید . ۱۹-((مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا،)) ج ۳، ص ۹۵ و ۹۶ . ۲۰-بحار، ج ۱۳، ص ۱۳۱ . ((اعیان الشیعه ،)) ج ۴، ق ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ . ۲۱-بحار، ج ۱۳، ص ۱۲۹ . ۲۲-((مآثر الکبراء،)) ج ۳، ص ۹۴ . ۲۳-((بحارالانوار،)) ج ۱۳، ص ۱۳۳ . ۲۴-((مرآة الجنان ،)) ج ۲، ص ۱۶۰ . ۲۵-((شذرات الذهب ،)) ج ۲، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ . ۲۶-تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۴۷ . ۲۷-((الفصول المهمه ،)) ص ۲۶۸ . ۲۸-((المناقب ،)) ج ۴، ص ۴۰۱ . ۲۹-((الخراج ،)) ج ۲، ص ۶۷۸ . ۳۰-تاریخ اسلام ، جزء پانزدهم (نسخه عکسی) . ۳۱-((الصواعق المحرقة)) ص ۲۰۶، ۲۰۷ . ۳۲-((عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ،)) ص ۱۸۸ . ۳۳-((مطالب السؤل .)) ۳۴-((شجرة السبطين)) (نسخه خطی) . ۳۵-((الاعلام ،)) ج ۵، ص ۱۴۰ . ۳۶-((الارشاد،)) ص ۳۰۷ و ۳۰۸ . و اصول کافی . ۳۷-((حیاة الحیوان ،)) مآده جفر . ۳۸-((حیاة الامام محمّد الجواد،)) ص ۶۹ . ۳۹-((الجامع الاحکام القرآن ،)) ج ۱، ص ۳۵ . ۴۰-((الارشاد،)) ص ۳۶۹ . اصول کافی ، ج ۱، ص ۳۲۳ . ۴۱-((بحارالانوار،)) ج ۱۳، ص ۱۲۷ . ((و الاکمال)) صدوق . ۴۲-((اعیان الشیعه :)) ج ۴، ق ۲، ص ۲۵۶ . ۴۳-اصول کافی . ۴۴-صحیح مسلم ، ((کتاب الاماره .)) مسند احمد بن حنبل ، ج ۵، ص ۸۹ ، و صحیح بخاری ، ص ۱۶۴ . ۴۵-((صفوة الصفوة ،)) ج ۲، ص ۹۸ . ۴۶-((المناقب ،)) ابن شهر آشوب ، ج ۴، ص ۴۰۹ . ۴۷-((بحارالانوار،)) ج ۵۰، ص ۱۳۲ - مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴، ص ۴۱۱ . ۴۸-((الاتحاف بحب الاشراف ،)) ص ۶۷ - ۶۸ . شرح شافیه ابی فراس ، ج ۲، ص ۱۶۷ ، ((جوهره الکلام ،)) ص ۱۵۱ . ۴۹-امالی صدوق ص

۴۱۲ و ((بحار الانوار)) ج ۵۰، ص ۱۲۹. ۵۰- ((من لا يحضره الفقيه)) ۵۱- ((العمل و حقوق العامل في الاسلام)) ۵۲- ((من لا يحضره الفقيه)) ۵۳- ((روضات الجنات)) ج ۳، ص ۱۳۴. ۵۴- سورة آل عمران، آیه ۲۲. ۵۵- سورة مجادله، آیه ۱۰. ۵۶- سورة زمر، آیه ۸. ۵۷- سورة نحل، آیه ۱۲۵. ۵۸- ((الاحتجاج)) طبرسی، ج ۱ و ۲، ص ۴۵۴. ۵۹- ((وسائل الشیعه)) ج ۴، ص ۷۵۰. ۶۰- ((وسائل الشیعه)) ج ۵، ص ۲۹۸. ۶۱- ((مهج الدعوات و المصباح)) ۶۲- ((مهج الدعوات و المصباح)) ۶۳- ((مهج الدعوات و مصباح)) کفعمی. ۶۴- ((المصباح، البحار)) ۶۵- مصباح کفعمی. ۶۶- ((اسعاف الراغبین)) ج ۱، ص ۲۲۷. ۶۷- ((بحار الانوار)) ج ۱۳، ص ۱۲۹، و امالی صدوق. ۶۸- ((بحار الانوار)) ج ۱۳، ص ۱۳۲. ۶۹- ((بحار الانوار)) ج ۱۳، ص ۱۴۲. ۷۰- ((بحار الانوار)) ج ۱۳، ص ۱۳۲. ۷۱- ((مروج الذهب)) ج ۴، ص ۱۱۴. ۷۲- ((بحار الانوار)) جزء سوم. مقام محمود اشاره ای به آیه ۷۹ سورة اسراء است که می فرماید: ((و من الليل فتتهجد به نافله لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا)) ۷۳- امالی شیخ صدوق. ۷۴- همان مدرک. ۷۵- همان مدرک. ۷۶- سورة فاطر، آیه ۱۰. ۷۷- ((بحار الانوار)) جزء دهم. ۷۸- ((بحار الانوار)) جزء هشتم. ۷۹- ((بحار الانوار)) جزء نهم. ۸۰- همان مدرک. ۸۱- همان مدرک. ۸۲- امالی طوسی. ۸۳- همان مدرک. ۸۴- همان مدرک. ۸۵- ((مآثر الکبراء)) ج ۳، ص ۲۱۹. ۸۶- ((وسائل الشیعه)) ج ۱، ص ۷۸. ۸۷- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۱، ص ۵۲۳. ۸۸- ((مآثر الکبراء)) ۸۹- توحید، ص ۳۸۰ و ۳۸۱. ۹۰- ((عیون اخبار الرضا)) ۹۱- ((مآثر الکبراء)) ج ۳، ص ۲۲۰. ۹۲- ((مآثر الکبراء و وسائل)) ج ۴، ص ۱۶۳ (به صورت مختصر). ۹۳- امالی شیخ طوسی. ۹۴- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۱، ص ۴۶۶. ۹۵- امالی شیخ طوسی. ۹۶- ((عیون اخبار الرضا)) ۹۷- ((مآثر الکبراء)) ج ۳، ص ۲۲۸. ۹۸- سورة سجده، آیه ۱۶. ۹۹- امالی شیخ طوسی. ۱۰۰- سورة نحل، آیه ۹۷. ۱۰۱- توحید، ص ۹۶. ۱۰۲- سورة دهر، آیه ۳. ۱۰۳- ((بصائر الدرجات)) ۱۰۴- ((الدر المنظم)) (نسخه خطی). ۱۰۵- ((وسائل الشیعه)) ج ۲، ص ۱۳۷. ۱۰۶- ((وسائل الشیعه)) ج ۲، ص ۷۳۸. ((و الحدائق الناضرة)) ج ۴، ص ۴۱. ۱۰۷- فنک: جانوری است غیر ماء کول اللحم که از پوست او پوستین می سازند و می گویند پوست وی بهترین نوع پوست برای تهیه پوستین است و آن را غالباً از سیسیل می آورند. پوست او از سمور خنک تر و از سنجاب گرم تر و ملایم تر است و با تمام مزاج های معتدل سازگار است ((الحدائق الناضرة)) ج ۷، ص ۱۷۴. فنک: یک نوع روباه کوچک اندام، قدش کوتاه، پوستش قرمز و پشتش دارای موهایی است که انتهای آنها سفید است از پوست این حیوان در نواحی ترکستان پوستین های ذی قیمتی تهیه می کنند (فرهنگ معین). ((فنک)) جانوری است که از پوست او پوستین سازند و آن پوستین را نیز ((رشیدی)) گویند. در عربی فنک به نوعی بسیار کوچک از روباه به بزرگی گربه اطلاق می شود و آن در نواحی قاره افریقا (از حبشه تا شمال افریقا) وجود دارد و عربها پوست آن را بکار برند (تعلیقات محمد معین بر برهان قاطع). ۱۰۸- سمور: جانوری است که از پوست او پوستین های گران قیمت تهیه می کنند و در بلاد ترک وجود دارد. ((الحدائق الناضرة)) ج ۷، ص ۷۳۱. ((سمور)) جانوری است معروف که از پوست آن پوستین سازند (برهان قاطع). ۱۰۹- ((وسائل الشیعه)) ج ۳، ص ۲۵۴. ۱۱۰- ((وسائل الشیعه)) ج ۳، ص ۲۷۷. ۱۱۱- ((وسائل الشیعه)) ج ۳، ص ۲۵۱. ۱۱۲- بیداء: سرزمین مخصوصی است میان مکه و مدینه در یک میلی ذی الحلیفه که در برخی از احادیث نماز خواندن در آن نهی شده است زیرا از مکان هایی است که مورد غضب واقع شده است. برای تفصیل مطلب به ((وسائل الشیعه)) ج ۳، و ((الکافی)) ج ۳ و ((مجمع البحرین)) و اثر بیداء رجوع شود. ۱۱۳- ((وسائل الشیعه)) ج ۳، ص ۲۵۱. ۱۱۴- ((اللعنه الدمشقیه)) ج ۱، ص ۲۲۳. ۱۱۵- ((وسائل الشیعه)) ج ۴، ص ۶۰۴. ۱۱۶- ((وسائل الشیعه)) ج ۵، ص ۶۰۴. ۱۱۷- ((وسائل الشیعه)) ج ۵، ص ۳۵۲. ۱۱۸- ((منهاج الصالحین)) ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷. ۱۱۹- ((وسائل الشیعه)) ج ۵، ص ۳۵۲. ۱۲۰- ((الحدائق الناضرة)) ج ۱۲، ص ۳۴۸. ۱۲۱- هر ((کتر)) معادل یک هزار و دویست رطل عراقی است ((مجمع البحرین)) ۱۲۲- ((وسائل الشیعه)) ج ۶، ص ۱۲۳. ۱۲۳- ((وسائل الشیعه)) ج ۶، ص ۱۵۷. ۱۲۴- ((الحدائق الناضرة)) ج ۱۲، ص ۲۱۱.

۱۲۵- ((وسائل الشیعه)) ج ۶، ص ۱۷۷ . ۱۲۶- ((وسائل الشیعه)) ج ۶، ص ۲۳۷ . ۱۲۷- ((وسائل الشیعه)) ج ۶، ص ۲۳۸ .
 ۱۲۸- ((وسائل الشیعه)) ج ۷، ص ۱۸۷ . ۱۲۹- ((وسائل الشیعه)) ج ۷، ص ۱۵۴ . ۱۳۰- ((وسائل الشیعه)) ج ۷، ص ۱۸۷ .
 ۱۳۱- ((وسائل الشیعه)) ج ۸، ص ۲۱۳ . ۱۳۲- اسراء، آیه ۳۸ . ۱۳۳- مکاسب شیخ انصاری . ۱۳۴- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۲، ص ۱۳۷ . ۱۳۵- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۳، ص ۲۶۸ . ۱۳۶- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۳، ص ۲۶۸ . ۱۳۷- ((مستمسک العروة الوثقی)) ج ۱۱، ص ۳۰ . ۱۳۸- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۳، ص ۲۹۹ . ۱۳۹- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۳، ص ۲۹۹ . ۱۴۰- سوره انعام، آیه ۱۴۴ . ۱۴۱- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۸، ص ۲۱۳ . ۱۴۲- لازم به توجه است که ایشان اخیراً از نظر خویش درباره توثیق بی واسطه و مع الواسطه رجال ((کامل الزیارات)) عدول کرده اند . (مترجم) . ۱۴۳- مبانی ((تکملة المنهاج)) ج ۱، ص ۷۲ . ۱۴۴- سوره ص ، آیه ۳۹ . ۱۴۵- سوره غافر، آیه ۸۴ و ۸۵ . ۱۴۶- وسائل ، ج ۱۸، ص ۳۳۱ . ۱۴۷- ((وسائل الشیعه)) ج ۱۸، ص ۵۵۴ . ۱۴۸- اصول کافی ، ج ۱، ص ۹۷ و ((التوحید)) ص ۱۰۹ . ۱۴۹- سوره اعراف ، آیه ۱۴۲ . ۱۵۰- سوره اعراف ، آیه ۱۴۳ . ۱۵۱- سوره اعراف ، آیه ۱۴۳ . ۱۵۲- سوره اعراف ، آیه ۱۴۳ . ۱۵۳- ((فی ظلال القرآن)) ج ۹، ص ۳۹ . ۱۵۴- ((التوحید)) ص ۶۶ . ۱۵۵- شرح ((نهج البلاغه)) ابن ابی الحدید . ۱۵۶- ((التوحید)) ص ۱۰۴ . ۱۵۷- ((التوحید)) ص ۹۱ . ۱۵۸- ((الدر النظیم)) و التوحید)) ص ۱۰۰ . ۱۵۹- سوره توبه ، آیه ۷۴ . ۱۶۰- سوره احزاب ، آیه ۶۶ . ۱۶۱- سوره نساء، آیه ۵۹ . ۱۶۲- سوره نساء، آیه ۸۳ . ۱۶۳- سوره نساء، آیه ۵۸ . ۱۶۴- سوره انبیاء آیه ۷ . ۱۶۵- ((کشف الغمه)) ج ۳، ص ۱۷۶ . ۱۶۶- احتجاج طبرسی . ۱۶۷- سوره مائده ، آیه ۵۵ و ۵۶ . ۱۶۸- مسند احمد بن حنبل ، ج ۴، ص ۳۶۶ ، صحیح ترمذی ، ج ۲، ص ۳۰۸ . سنن بیهقی ، ج ۲، ص ۱۴۸ ، ((کنز العمال)) ج ۷، ص ۱۰۲ . ((مستدرک الصحیحین)) ج ۳، ص ۱۰۹ . و طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۲ . ۱۶۹- ((الکشاف)) در تفسیر آیه ۵۵ سوره مائده ، تفسیر رازی ، تفسیر طبری ، ج ۶، ص ۱۸۶ . ((الدر المنثور)) کنز العمال)) ج ۶، ص ۳۱۹ . ((مجمع الزوائد)) ج ۷، ص ۱۷ . ((ذخائر العقبی)) ص ۱۰۲ . ((الریاض النضره)) ج ۲، ص ۲۲۷ . ۱۷۰- سوره مائده ، آیه ۳ . ۱۷۱- حدیث غدیر از احادیث متواتر است و محقق بزرگ علامه امینی اولین جلد از کتاب عظیم ((الغدیر)) را به سند و منابع این حدیث اختصاص داده است . ۱۷۲- صحیح ابن ماجه ، ص ۱۲ . ((حلیه الاولیاء)) ج ۷، ص ۱۹۴ . خصائص نسائی ، ص ۱۵ . تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۳۲ . صحیح ترمذی ، ج ۲، ص ۳۰۱ . ((مشکل الاثار)) ج ۲، ص ۳۰۹ و مسند ابی داوود، ج ۱، ص ۲۹ . ۱۷۳- قریب به همین مضمون در ((کنز العمال)) ج ۶، ص ۱۵۵ و ((مجمع الزوائد)) ج ۹، ص ۱۱۳ آمده است . ۱۷۴- سوره احزاب آیه ۵۷ . ۱۷۵- درست این سخن گفته پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است . ۱۷۶- ((مستدرک الصحیحین)) ج ۳، ص ۱۲۲ . ((الاصابه)) ج ۴، ص ۳۰۴ . ((کنز العمال)) ج ۶، ص ۱۵۲ ، ((مجمع الزوائد)) ج ۹، ص ۱۲۹ . ((الریاض النضره)) ج ۲، ص ۱۶۵ . ۱۷۷- ((مستدرک الصحیحین)) ج ۳، ص ۱۳۰ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲ . ((اسد الغابه)) ج ۴، ص ۳۸۳ و ((مجمع الزوائد)) ج ۹، ص ۱۳۱ . ۱۷۸- صحیح ابن ماجه ، ص ۱۲ . ((حلیه الاولیاء)) ج ۱، ص ۶۲ ، خصائص نسائی ، ص ۳۲ . و ((کنز العمال)) ج ۶، ص ۳۹۵ . ۱۷۹- سوره کهف ، آیه ۴۹ . ۱۸۰- سوره حج ، آیه ۱۰ . ۱۸۱- سوره یونس ، آیه ۴۴ . ۱۸۲- سوره بقره ، آیه ۸۱ . ۱۸۳- سوره نساء، آیه ۱۰ . ۱۸۴- سوره نساء، آیه ۵۶ . ۱۸۵- سوره بقره ، آیه ۸۵ . ۱۸۶- سوره انعام ، آیه ۱۶۰ . ۱۸۷- سوره مؤ من ، آیه ۱۷ . ۱۸۸- سوره زمر، آیه ۷ . ۱۸۹- سوره آل عمران ، آیه ۱۰۲ . ۱۹۰- سوره ذاریات ، آیه ۵۶ و ۵۷ . ۱۹۱- سوره نساء، آیه ۳۶ . ۱۹۲- نقل به معنی آیه ۲۰ سوره انفال ((اطیعوا الله ورسوله و...)) . ۱۹۳- سوره بقره ، آیه ۸۵ . ۱۹۴- سوره زخرف ، آیه ۳۰ و ۳۱ . ۱۹۵- سوره زخرف ، آیه ۳۰ و ۳۱ . ۱۹۶- سوره احزاب ، آیه ۳۶ . ۱۹۷- ((محاضرات فی اصول الفقه)) ج ۲، ص ۸۷ و ۸۹ ما نیز تقریرات ایشان را در بحث خارج اصول مدون ساخته ایم . ۱۹۸- سوره اسراء، آیه ۷۰ . ۱۹۹- سوره تین ، آیه ۴

۲۰۰-سوره انفطار، آیه ۶، ۷ و ۸-۲۰۱-سوره حج، آیه ۳۸-۲۰۲-سوره نحل، آیه ۱۴-۲۰۳-سوره نحل، آیه ۸-۲۰۴-سوره تغابن، آیه ۱۶-۲۰۵-سوره بقره، آیه ۲۸۶-۲۰۶-سوره نور، آیه ۶۰-۲۰۷-سوره آل عمران، آیه ۹۷-۲۰۸-سوره مجادله، آیه ۴ و ۵-۲۰۹-سوره نساء، آیه ۱۰۰-۲۱۰-سوره نساء، آیه ۱۰۰-۲۱۱-سوره نور، آیه ۳۱-۲۱۲-سوره توبه، آیه ۹۱-۲۱۳-سوره بقره، آیه ۲۷۳-۲۱۴-سوره آل عمران، آیه ۱۶۶-۲۱۵-سوره صف، آیه ۲-۲۱۶-سوره نحل، آیه ۱۰۶-۲۱۷-سوره بقره، آیه ۲۲۵-۲۱۸-سوره محمد، آیه ۳۳-۲۱۹-سوره اعراف، آیه ۱۸۱-۲۲۰-سوره عنکبوت، آیه ۱-۲۲۱-سوره ص، آیه ۳۳-۲۲۲-سوره طه، آیه ۸۷-۲۲۳-سوره اعراف، آیه ۱۵۴-۲۲۴-در آیات فوق کلمه ((فتنه)) یا مشتقات آن بکار رفته است-۲۲۵-سوره مائده، آیه ۴۸-۲۲۶-سوره آل عمران، آیه ۱۵۲-۲۲۷-سوره قلم، آیه ۱۷-۲۲۸-سوره ملک، آیه ۲-۲۲۹-سوره بقره، آیه ۱۲۳-۲۳۰-سوره محمد، آیه ۵-۲۳۱-سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵-۲۳۲-سوره انعام، آیه ۲۸-۲۳۳-سوره طه، آیه ۱۳۴-۲۳۴-سوره اسراء، آیه ۱۶-۲۳۵-سوره نساء، آیه ۱۶۳-۲۳۶-سوره نحل، آیه ۹۳-۲۳۷-سوره فصلت، آیه ۱۷-۲۳۸-سوره آل عمران، آیه ۷-۲۳۹-سوره زمر، آیه ۱۷ و ۱۸-۲۴۰-((تحف العقول))، ص ۴۵۸-۴۷۵. طبرسی نیز این نامه را به اختصار در احتجاج خود نقل می کند-۲۴۱-((وسائل الشیعه))، ج ۵، ص ۶۲-۲۴۲-سوره بقره، آیه ۱۸۶-۲۴۳-سوره زمر، آیه ۵۲-۲۴۴-سوره صفات، آیه ۷۵-۲۴۵-سوره اسراء، آیه ۱۰۹-۲۴۶-((اعیان الشیعه))، ج ۴، ق ۲، ص ۲۸۵-۲۴۷-((الدر النظیم))، ((بحار الانوار))، ((التوحید))، ۲۵۰-((مزار البحار))، ۲۵۱-((مزار البحار))، ۲۵۲-((الذریعه الی تصانیف الشیعه))، ج ۱۳، ص ۳۰۵ و ۳۰۶-۲۵۳-((مفاتیح الجنان))، ص ۳۶۳ از شیخ عباس قمی-۲۵۴-تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۵-۲۵۵-((فیض القدير))، ج ۴، ص ۳۵۸. و ((کنز العمال))، ج ۶، ص ۱۵۶-۲۵۶-((الاستیعاب))، ج ۲، ص ۷۵۹-۲۵۷-سوره احزاب، آیه ۱۰-۱۳-۲۵۸-سوره احزاب، آیه ۲۲-۲۵۹-سوره توبه، آیه ۲۵-۲۶-۲۶۰-سوره توبه، آیه ۲۷-۲۶۱-سوره احزاب، آیه ۱۵-۲۶۲-سوره صفات، آیه ۱۰۱-۲۶۳-سوره بقره، آیه ۲۰۷-۲۶۴-سوره مائده، آیه ۶۷.

۴۱۵۶۲۶۵

۲۶۵-سوره مائده، آیه ۳-۲۶۶-سوره طه، آیه ۹۰ و ۹۱-۲۶۷-((قصص الانبیاء))، راوندی-۲۶۸-امالی صدوق-۲۶۹-((مآثر الکبراء))، ج ۳، ص ۲۴۳-۲۷۰-سوره انعام، آیه ۴۴ و ۴۵-۲۷۱-رجال کشی-۲۷۲-((مآثر الکبراء))، ج ۳، ص ۲۲۷-۲۷۳-((الاحتجاج))، ۲۷۴-((بحار الانوار))، ۲۷۵-نام این شخص به عنوان یکی از اصحاب امام هادی در کتب رجال به دست نیامد، شاید راوی حسین بن سعید اهوازی باشد که ما در بخش مربوط به اصحاب و راویان حدیث حضرت از او یاد خواهیم کرد-۲۷۶-((تحف العقول))، ص ۴۸۲ و ۴۸۳-۲۷۷-امالی مفید-۲۷۸-((مآثر الکبراء))، ج ۳، ص ۲۲۷-۲۷۹-((معانی الاخبار صدوق))، ۲۸۰-((معانی الاخبار صدوق))، ۲۸۱-((معانی الاخبار))، ۲۸۲-((معانی الاخبار))، ۲۸۳-سوره اعراف، آیه ۱۷۹-۲۸۴-منابع مورد استفاده این احادیث عبارتند از: ((الدر النظیم، الاتحاف بحب الاشراف، بحار الانوار، امالی طوسی، اعیان الشیعه، نزهة الناظر، تحف العقول، امالی شیخ مفید، معانی الاخبار صدوق و مآثر الکبراء))، ۲۸۵-رجال طوسی، ص ۴۰۹-۲۸۶-رجال برقی-۲۸۷-رجال طوسی، ص ۴۰۹ و رجال برقی-۲۸۸-رجال طوسی-۲۸۹-رجال برقی-۲۹۰-رجال طوسی-۲۹۱-رجال برقی-۲۹۲-رجال کشی-۲۹۳-رجال طوسی-۲۹۴-رجال طوسی-۲۹۵-رجال کشی-۲۹۶-((معجم رجال الحدیث))، ۲۹۷-رجال طوسی و رجال برقی-۲۹۸-((معجم رجال الحدیث))، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲-۲۹۹-رجال طوسی-۳۰۰-رجال طوسی-۳۰۱-رجال کشی-۳۰۲-رجال کشی-۳۰۳-رجال کشی-۳۰۴-رجال نجاشی-۳۰۵-رجال کشی-۳۰۶-رجال طوسی-۳۰۷-رجال نجاشی-۳۰۸-((الفهرست)) طوسی-۳۰۹-((الغیبه و اصول کافی))، ۳۱۰-رجال طوسی-۳۱۱-((معجم رجال الحدیث))، ج ۲، ص ۴۸-۳۱۲-رجال برقی-۳۱۳-رجال طوسی-۳۱۴-((معجم رجال الحدیث))، ج ۲، ص ۳۲-۳۱۵-رجال طوسی-۳۱۶-رجال نجاشی-۳۱۷-

((معجم رجال الحديث)) ج ۲، ص ۳۲. ۳۱۸-رجال طوسی. ۳۱۹-((معجم رجال الحديث)) ج ۲، ص ۳۳. ۳۲۰-رجال طوسی. ۳۲۱-رجال برقی. ۳۲۲-رجال طوسی. ۳۲۳-رجال طوسی. ۳۲۴-رجال طوسی. ۳۲۵-((معجم الرجال الحديث)) ۳۲۶-رجال طوسی. ۳۲۷-رجال طوسی. ۳۲۸-رجال طوسی. ۳۲۹-خلاصه علامه. ۳۳۰-رجال نجاشی. ۳۳۱-((معجم رجال الحديث)) ج ۳، ص ۳۰۷. ۳۳۲-رجال طوسی، ص ۴۱۱. ۳۳۳-((معجم رجال الحديث)) ج ۴، ص ۴۹. ۳۳۴-رجال برقی. ۳۳۵-رجال طوسی. ۳۳۶-((معجم رجال الحديث)) ج ۴، ص ۳۰۷. ۳۳۷-تهذیب شیخ طوسی. ۳۳۸-رجال نجاشی. ۳۳۹-رجال شیخ طوسی. ۳۴۰-رجال شیخ طوسی. ۳۴۱-رجال طوسی. ۳۴۲-رجال طوسی. ۳۴۳-رجال طوسی. ۳۴۴-رجال طوسی. ۳۴۵-رجال نجاشی. ۳۴۶-رجال طوسی. ۳۴۷-((الرسالة العددية)) ۳۴۸-رجال کشی. ۳۴۹-رجال کشی. ۳۵۰-رجال کشی. ۳۵۱-رجال طوسی. ۳۵۲-رجال نجاشی. ۳۵۳-رجال طوسی. ۳۵۴-((معجم رجال الحديث)) ج ۵، ص ۳۰ - ۳۱. ۳۵۵-رجال طوسی. ۳۵۶-رجال نجاشی. ۳۵۷-رجال طوسی. ۳۵۸-رجال کشی. ۳۵۹-رجال طوسی. ۳۶۰-رجال کشی. ۳۶۱-رجال طوسی. ۳۶۲-رجال طوسی. ۳۶۳-رجال طوسی. ۳۶۴-رجال طوسی. ۳۶۵-رجال برقی. ۳۶۶-رجال نجاشی. ۳۶۷-رجال کشی. ۳۶۸-رجال طوسی. ۳۶۹-رجال کشی. ۳۷۰-رجال طوسی. ۳۷۱-رجال طوسی. ۳۷۲-رجال طوسی. ۳۷۳-رجال طوسی. ۳۷۴-رجال نجاشی. ۳۷۵-رجال طوسی. ۳۷۶-رجال طوسی. ۳۷۷-رجال طوسی. ۳۷۸-رجال طوسی. ۳۷۹-((معجم رجال الحديث)) ج ۷، ص ۹۲. ۳۸۰-((معجم رجال الحديث)) ج ۷، ص ۱۲۱. ۳۸۱-رجال برقی. ۳۸۲-رجال کشی. ۳۸۳-رجال طوسی. ۳۸۴-رجال نجاشی. ۳۸۵-رجال نجاشی. ۳۸۶-رجال طوسی. ۳۸۷-رجال کشی. ۳۸۸-رجال طوسی. ۳۸۹-رجال طوسی و برقی. ۳۹۰-رجال طوسی. ۳۹۱-رجال طوسی. ۳۹۲-رجال طوسی. ۳۹۳-رجال نجاشی. ۳۹۴-((معجم رجال الحديث)) ج ۸، ص ۳۴۰. ۳۹۵-رجال طوسی، ص ۴۱۵. ۳۹۶-رجال طوسی. ۳۹۷-اصول کافی. ۳۹۸-رجال طوسی. ۳۹۹-رجال طوسی. ۴۰۰-رجال طوسی. ۴۰۱-((المناقب)) ۴۰۲-رجال طوسی. ۴۰۳-رجال طوسی. ۴۰۴-رجال طوسی. ۴۰۵-رجال طوسی. ۴۰۶-رجال نجاشی. ۴۰۷-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۰، ص ۵۲. ۴۰۸-امالی صدوق و خلاصه آن در ((وسائل الشیعه)) ج ۱، ص ۱۳. ۴۰۹-رجال نجاشی. ۴۱۰-رجال نجاشی. ۴۱۱-رجال طوسی. ۴۱۲-((الغیبه)) ۴۱۳-رجال برقی. ۴۱۴-رجال طوسی. ۴۱۵-رجال کشی.

۵۷۰۶۴۱۶

۴۱۶-رجال کشی. ۴۱۷-رجال طوسی. ۴۱۸-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۱، ص ۲۲۲. ۴۱۹-رجال طوسی. ۴۲۰-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۱، ص ۲۰۳. ۴۲۱-رجال طوسی. ۴۲۲-رجال نجاشی. ۴۲۳-رجال کشی. ۴۲۴-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۱، ص ۳۰۱. ۴۲۵-منسوب به همانیه یا همینیا روستایی از توابع بغداد است ((تنقیح المقال)) ۴۲۶-((رجال و الغیبه شیخ طوسی)) ۴۲۷-رجال نجاشی. ۴۲۸-رجال کشی. ۴۲۹-رجال کشی. ۴۳۰-رجال طوسی. ۴۳۱-رجال طوسی. ۴۳۲-رجال نجاشی. ۴۳۳-رجال کشی. ۴۳۴-رجال طوسی و برقی. ۴۳۵-رجال طوسی. ۴۳۶-رجال طوسی. ۴۳۷-رجال طوسی. ۴۳۸-رجال طوسی و برقی. ۴۳۹-رجال طوسی و برقی. ۴۴۰-اصول کافی. ۴۴۱-رجال طوسی. ۴۴۲-رجال طوسی. ۴۴۳-رجال طوسی و برقی. ۴۴۴-رجال طوسی. ۴۴۵-رجال طوسی. ۴۴۶-رجال طوسی. ۴۴۷-رجال طوسی و برقی. ۴۴۸-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۱، ص ۱۱۴. ۴۴۹-رجال طوسی. ۴۵۰-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۲، ص ۱۵۴. ۴۵۱-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۲، ص ۶۰. ۴۵۲-رجال طوسی. ۴۵۳-رجال طوسی. ۴۵۴-رجال برقی. ۴۵۵-رجال نجاشی. ۴۵۶-رجال طوسی و برقی. ۴۵۷-رجال طوسی و برقی. ۴۵۸-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۲، ص ۱۶۳. ۴۵۹-((الکنی و القاب)) ج ۱، ص ۴۳۲ به نقل از کشی. ۴۶۰-رجال کشی. ۴۶۱-رجال نجاشی. ۴۶۲-((معجم رجال الحديث)) ج ۱۲، ص ۱۹۴. ۴۶۳-رجال طوسی. ۴۶۴-رجال طوسی. ۴۶۵-((الغیبه)) ۴۶۶-رجال طوسی. ۴۶۷-رجال کشی. ۴۶۸-رجال کشی. ۴۶۹-رجال کشی. ۴۷۰-رجال کشی.

۴۷۱-رجال کشی . ۴۷۲-رجال طوسی و برقی . ۴۷۳-رجال طوسی . ۴۷۴-رجال کشی . ۴۷۵-رجال کشی . ۴۷۶-رجال کشی .
 ۴۷۷-رجال نجاشی . ۴۷۸-((الفهرست)) شیخ طوسی . ۴۷۹-رجال نجاشی . ۴۸۰-((الفهرست)) ابن ندیم . ۴۸۱-رجال طوسی .
 ۴۸۲-((معجم رجال الحدیث ،)) ج ۱۲ ، ص ۳۳۹ . ۴۸۳-رجال طوسی . ۴۸۴-رجال طوسی . ۴۸۵-((معجم رجال الحدیث ،)) ج ۱۳ ، ص ۷۳ . ۴۸۶-رجال طوسی . ۴۸۷-((معجم رجال الحدیث .)) ۴۸۸-رجال طوسی . ۴۸۹-رجال طوسی . ۴۹۰-رجال طوسی .
 ۴۹۱-رجال کشی . ۴۹۲-رجال طوسی . ۴۹۳-((معجم رجال الحدیث ،)) ج ۱۵ ، ص ۲۶ . ۴۹۴-رجال برقی . ۴۹۵-رجال طوسی .
 ۴۹۶-رجال طوسی . ۴۹۷-رجال طوسی . ۴۹۸-رجال طوسی . ۴۹۹-رجال نجاشی . ۵۰۰-رجال کشی . ۵۰۱-رجال نجاشی . ۵۰۲-همان مدرک .
 ۵۰۳-رجال طوسی . ۵۰۴-رجال طوسی . ۵۰۵-رجال طوسی . ۵۰۶-رجال طوسی . ۵۰۷-رجال طوسی . ۵۰۸-رجال طوسی .
 ۵۰۹-رجال نجاشی . ۵۱۰-رجال طوسی . ۵۱۱-رجال کشی . ۵۱۲-رجال طوسی . ۵۱۳-رجال طوسی . ۵۱۴-رجال کشی .
 ۵۱۵-رجال برقی . ۵۱۶-رجال طوسی . ۵۱۷-رجال نجاشی . ۵۱۸-رجال نجاشی . ۵۱۹-رجال طوسی . ۵۲۰-رجال طوسی . ۵۲۱-رجال نجاشی .
 ۵۲۲-رجال طوسی . ۵۲۳-((معجم رجال الحدیث ،)) ج ۱۷ ، ص ۳۴ . ۵۲۴-رجال طوسی . ۵۲۵-رجال طوسی .
 ۵۲۶-رجال طوسی و کشی . ۵۲۷-رجال طوسی و کشی . ۵۲۸-رجال طوسی و کشی . ۵۲۹-رجال طوسی . ۵۳۰-((معجم رجال الحدیث .))
 ۵۳۱-رجال طوسی . ۵۳۲-رجال طوسی . ۵۳۳-رجال طوسی . ۵۳۴-رجال طوسی . ۵۳۵-رجال طوسی . ۵۳۶-رجال طوسی .
 ۵۳۷-رجال طوسی . ۵۳۸-رجال طوسی . ۵۳۹-رجال نجاشی . ۵۴۰-رجال طوسی . ۵۴۱-رجال نجاشی . ۵۴۲-رجال طوسی .
 ۵۴۳-((الفهرست)) شیخ طوسی . ۵۴۴-رجال طوسی . ۵۴۵-رجال طوسی . ۵۴۶-فهرست شیخ طوسی . ۵۴۷-رجال طوسی .
 ۵۴۸-رجال طوسی . ۵۴۹-رجال طوسی . ۵۵۰-رجال طوسی . ۵۵۱-((تنقیح المقال ،)) ج ۳ ، ص ۳۲۹ . ۵۵۲-((الکنی و
 الالقاب ،)) ج ۱ ، ص ۳۱۴ . ۵۵۳-رجال طوسی . ۵۵۴-رجال طوسی . ۵۵۵-رجال طوسی . ۵۵۶-فهرست طوسی . ۵۵۷-رجال نجاشی .
 ۵۵۸-رجال طوسی . ۵۵۹-اصول کافی . ۵۶۰-رجال طوسی . ۵۶۱-((الخلاصه .)) ۵۶۲-((الوجیزه .)) ۵۶۳-رجال طوسی .
 ۵۶۴-رجال طوسی . ۵۶۵-رجال طوسی . ۵۶۶-رجال طوسی . ۵۶۷-رجال طوسی . ۵۶۸-رجال طوسی . ۵۶۹-رجال طوسی .
 ۵۷۰-((تنقیح المقال ،)) ج ۴ ، ص ۳۹ .

۶۷۲۵۷۱

۵۷۱-رجال طوسی . ۵۷۲-((الارشاد))، ص ۳۷۵ - ۳۷۶ . ۵۷۳-((مرآة الزمان ،)) ج ۹ ، ص ۵۵۳ . ۵۷۴-((مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص ۱۱۳ .
 ۵۷۵-تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ . ۵۷۶-((مرآة الزمان ،)) ج ۹ ، ص ۵۵۳ . ((تذکره الخواص ،)) ص ۳۵۹ و ((مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص ۱۱۴ .
 ۵۷۷-((الارشاد))، ص ۳۷۶ . ۵۷۸-((مرآة الزمان ،)) ج ۹ ، ص ۵۵۳ . ۵۷۹-تاریخ بغداد، ج ۱۲ ، ص ۵۷ . ۵۸۰-سوره تبت ، آیه ۱ . ۵۸۱-((بحار الانوار))، ج ۴ . ۵۸۲-سوره توبه ، آیه ۲۵ . ۵۸۳-((تاریخ الاسلام)) ذهبی .
 رجال الطبقة السادسة والعشرين ((نسخه عکسی)) و ((تذکره الخواص ،)) ص ۳۶۰ . ۵۸۴-((المنتظم ،)) ج ۱۲ ، ص ۲۶ و ۲۷ .
 ((نسخه عکسی)) . ۵۸۵-سوره مؤمن ، آیه ۸۴ و ۸۵ . ۵۸۶-شرح شافیه ابی قراس ، ج ۲ ، ص ۱۶۷ . ((نسخه عکسی)) . ۵۸۷-الحماني :
 یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن ابو زکریا حماني کوفی است که به بغداد آمد و از جماعت بزرگی از جمله سفیان بن عیینه ،
 ابوبکر بن عیاش و وکیع نقل کرد . خطیب در تاریخ بغداد او را یاد می کند و روایاتی از یحیی بن معین می آورد که او گفت :
 یحیی بن عبدالحمید حماني راستگو، صدوق و ثقة است و از او روایت شده که می گفت : ((معاویه در حالی که از ملت اسلام
 خارج بود جان سپرد)) . حماني در ماه رمضان سال ۲۲۸ هـ - در سامرا درگذشت و اولین شاعر محدث و نوآوری بود که در آن
 شهر فوت کرد . این مطلب در کتاب ((الکنی و الالقاب ،)) ج ۲ ، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ آمده است . ۵۸۸-((المنقب .)) ۵۸۹-سوره
 نمل ، آیه ۴۰ . ۵۹۰-سوره یوسف ، آیه ۱۰۰ . ۵۹۱-سوره یوسف ، آیه ۱۰۱ . ۵۹۲-سوره یونس ، آیه ۹۴ . ۵۹۳-سوره آل عمران ،

آیه ۶۱. ۵۹۴-سوره لقمان، آیه ۲۶. ۵۹۵-سوره زخرف، آیه ۷۱. ۵۹۶-سوره شوری، آیه ۵۰. ۵۹۷-این فقرات را از مناقب، ج ۴، ص ۴۰۴ نقل کرده ایم. لیکن در ((تحف العقول)) به گونه دیگری روایت شده است. ۵۹۸-سوره فرقان، آیه ۶۸. ۵۹۹-سوره طلاق، آیه ۲. ۶۰۰-این فقرات را از ((تحف العقول)) نقل کرده ایم. در ((المناقب)) عبارات دیگری آمده است. ۶۰۱-ابن صفیه همان زبیر بن العوام است که به دست ابن جرموز در جنگ جمل به قتل رسید. ۶۰۲-سوره ص، آیه ۳۹. ۶۰۳-مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳-۴۰۶. و ((تحف العقول))، ص ۴۷۷-۴۸۱. ۶۰۴-سوره انبیاء، آیه ۲۸. ۶۰۵-((کامل الزیارات))، و مزار بحار الانوار. ((یوم الاخاء)) (مواخاة) روزی است که پیامبر (ص) دستور داد هر یک از انصار با یکی از مهاجرین پیمان برادری ببندد و خود با امیرالمؤمنین (ع) پیمان بست - م. ۶۰۷-((مزار البحار)). ۶۰۸-((کامل الزیارات))، ص ۲۷۳، و ((مزار البحار))، ص ۱۴۱. ۶۰۹-((کامل الزیارات))، ص ۲۷۴ و ((مزار البحار))، ص ۴۱. ۶۱۰-((وسائل الشیعه))، ج ۳، ص ۵۷۰. ۶۱۱-ظاهراً امام تمایل نداشتند ابو هاشم که از مشاهیر اصحاب و بزرگان شیعه بود در برابر چشم ماءموران متوکل و آشکارا به زیارت کربلا برود و احیاناً در مضیقه قرار بگیرد. - م. ۶۱۲-محمد بن حمزه از نوادگان زید بن علی بن الحسین بود و در مقابل خواسته امام مبنی بر سفر به کربلا به دلیل جهل، عدم اعتقاد، یا ترس سر باز زد و امام بر همین نکته پافشاری می کند که او از پدر (زید) شجاعت و دلاوری را به ارث نبرده است ((والولد سرّ ایه)) درباره او صدق نمی کند. - م. ۶۱۳-((کامل الزیارات)) و فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۷ که در ذیل حدیث توضیحات سودمندی آمده و در ترجمه از آن بهره گرفته شده است. - م. ۶۱۴-سوره جاثیه، آیه ۲۱. ۶۱۵-سوره جاثیه، آیه ۲۱. ۶۱۶-((روضه الاعیان)) (نسخه خطی). ۶۱۷-در ((مرآة الجنان)) ج ۲، ص ۱۶۰ ((فلم ینفعمهم القلل)) آمده است. ۶۱۸-در کتاب ((جوهره الکلام))، ص ۱۵۲ آمده است که: این ابیات بر کاخ سیف بن ذی یزن حمیری نوشته شده بود و ابیات زیر دنباله آنهاست: ((انظر ماذا تری ایها الرجل و کن علی حذر من قبل تتقل)) ((ای مرد! نیک بنگر که چه می بینی و قبل از رفتن به هوش باش و نوشته ای از اعمال نیک که خشنودت سازد پیش فرست و بدان که هر ساکن خانه ای بزودی خانه را ترک کرده خواهد رفت)). ((به گروهی بنگر که مدت ها در آرامش و خوشی زیستند و اینک در زیر خاک در بند اعمال خود هستند)). ((خانه هایی بنا کردند و اموالی گرد آوردند لیکن همینکه مدت آنان بسر آمد هیچیک آنان را سودی نبخشید)). رک: ((نزهة الجلیس))، ج ۲، ص ۱۳۸-((مرآة الجنان))، ج ۲، ص ۱۶۰. ((تذکره الخواص))، ص ۳۶۱. ((والاتحاف بحب الاشراف))، ص ۶۷. ۶۱۹-سوره شعراء، آیه ۲۲۷. ۶۲۰-اصول کافی. ۶۲۱-((بحار الانوار)). ۶۲۲-((الخرايج)) راوندی. ۶۲۳-سوره هود، آیه ۶۵. ۶۲۴-((البحار))، ج ۱۲، ص ۱۳۴، ((و الخرايج)). ۶۲۵-سوره حج، آیه ۶۰. ۶۲۶-سوره غافر، آیه ۶۰. ۶۲۷-مصباح کفعمی و دیگران. ۶۲۸-ظاهراً ((منتظر)) مناسب تر به نظر می رسد زیرا او مترصد مرگ پدر و قبضه کردن قدرت بود. ۶۲۹-تاریخ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۴۹ و ((روضه الاعیان))، ص ۱۰۸ (نسخه عکسی). ۶۳۰-((روضه الاعیان))، ص ۱۰۸. ۶۳۱-تاریخ ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۱۱. ۶۳۲-((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۸۳. ۶۳۳-((سیر اعلام النبلاء))، ج ۸، ص ۱۵۵ (نسخه عکسی) و ((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۱۳۵. ۶۳۴-((تاریخ الخلفاء)) سیوطی، ص ۳۵۷ در آنجا آمده است که: ابن طیفور بیمار شد و او را با همان تیغ زهرآلود فصد کردند و در نتیجه بلافاصله مرد. ۶۳۵-((الانباء فی تاریخ الخلفاء)) (نسخه عکسی). ۶۳۶-((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۹۰. ۶۳۷-((الانباء فی تاریخ الخلفاء)) (نسخه عکسی). ۶۳۸-((تاریخ الخلفاء))، ص ۳۵۸ و ۳۵۹. ۶۳۹-((الفخری))، ص ۲۲۲. ۶۴۰-۶۴۱-Interaction-((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۶۱. ۶۴۲-((الیدیارات شابشی))، ص ۱۰۱. ۶۴۳-((الفخری))، ص ۱۸۱. ۶۴۴-((النجوم الزاهره))، ج ۲، ص ۲۲۹. ۶۴۵-تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۰۵. ۶۴۶-دیوان جاحظ. ۶۴۷-تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۲۵. ۶۴۸-((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۱۹. ۶۴۹-تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۹۷. ۶۵۰-((الفخری))، ص ۱۷۸. ۶۵۱-((مروج الذهب))، ج ۴، ص ۱۷۰. ۶۵۲-((العصر العباسی الثانی))، ص ۱۲۰ و ۱۲۱. ۶۵۳-((الفخری))، ص ۱۹۸. ۶۵۴-((الاغانی))، ج ۲۳، ص ۵۱۹ (ط دارالثقافة). ۶۵۵-شحرتین (ثنیه شحرة)

کناره دریای هند از ناحیه یمن است . ((ملل)) نیز اطراف مکه قرار دارد . برای نام ها به ((معجم البلدان ،)) رجوع کنید . ۶۵۶-))
 الوافی بالوفیات ،)) ج ۳ ، ص ۶۲ . ۶۵۷-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۵۷۹ . ۶۵۸-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۵۹۹ . ۶۵۹- همان
 مدرک . ۶۶۰- تاریخ طبری ، ج ۹ ، ص ۲۳۱ . (ط دار معارف) . ۶۶۱-)) (الذخائر،)) ص ۸۱ - ۸۳ . ۶۶۲- اهل بیت نبوت - علیهم
 السلام - . ۶۶۳- عباس بن عبدالمطلب جزء مشرکین بدر بود که به اسارت مسلمانان درآمد . - م . ۶۶۴- مراد عباسیان هستند . ۶۶۵-
 دیوان ابن المعتز، ط بیروت ، دار صادر، ص ۳۰ - ۳۳ . ۶۶۶-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۰۰ . ۶۶۷- اشاره به ادعای آنان که پیامبر
 گفته بود : ((نحن معاشر الانبياء لانورث)) و به استناد این گفته ((فدک)) را تصاحب کردند . ۶۶۸- مراد عبدالله بن عباس
 است . ۶۶۹- پس از تحمیل طرح ((حکیمت)) بر امیرالمؤمنین ایشان عبدالله بن عباس را نماینده خود معرفی کردند . زیرا او
 کفایت و زیرکی لازم را برای رویارویی با عمروعاص داشت لیکن خوارج زیر بار نرفتند و ابوموسی اشعری را به نمایندگی
 برگزیدند . . . م - ۶۷۰- اعضای شورای خلافت پس از مرگ عمر شش تن بودند : علی علیه السلام ، زبیر، طلحه ، عثمان ،
 عبدالرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص . م . ۶۷۱- لشکریان مقتدر بر او شوریدند و او را خلع کرده ابن معتز را به خلافت
 برگزیدند و او را به المرتضی بالله ملقب ساختند، اما او تنها یک شبانه روز بر اریکه قدرت قرار گرفت و هواداران مقتدر مجددا او
 را به خلافت رسانده و ابن معتز را دستگیر، محبوس و مقتول ساختند . رک : دیوان ابن المعتز مقدمه کرم البستانی ، ص ۵ . - م .
 ۶۷۲-)) (ابومسلم خراسانی)) از بنیانگذاران خلافت عباسی بود که متاثر از دعوت : ((الرضا من آل محمد)) عمل کرد و پس از
 قدرت گرفتن عباسیان از کرده اش پشیمان شد و نامه ای به امام صادق - علیه السلام - نگاشت لیکن حضرت نامه را باز پس زد .
 ابومسلم با خدعه و به دست منصور به قتل رسید . درباره او نظرات مختلفی ارائه شده است . مخصوصا رک : آثار شهید مطهری در
 این باب . - م .

۷۹۲۶۷۳

۶۷۳- مه فشانند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند (مولوی) ۶۷۴-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۰۰ . ۶۷۵- همان
 مدرک ، ص ۶۰۱ و ۶۰۲ . ۶۷۶-)) (الآغانی ،)) ج ۱۶ ، ص ۳۶۱ . ((العصر العباسی الثانی ،)) ص ۳۹۰ . ۶۷۷- رک : ((الآغانی ،))
 ج ۱۶ ، ص ۳۶۱ . ((مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۰۱ ، ((معجم الشعراء،)) ص ۳۸۰ . ((العصر العباسی الثانی ،)) ص ۳۸۹ . ۶۷۸-))
 مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۱۵ . ۶۷۹- همان مدرک ، ص ۶۱۹ - ۶۲۷ . ۶۸۰- همان مدرک ، ص ۶۲۸ . ۶۸۱-)) (مروج الذهب ،)) ج
 ۴ ، ص ۹۳ . ۶۸۲-)) (مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص ۹۳ . ۶۸۳-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۴۴ . ۶۸۴-)) (مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص
 ۹۴ . ۶۸۵-)) (مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص ۶۴ . ۶۸۶-)) (مروج الذهب ،)) ج ۲ ، ص ۹۵ . ۶۸۷-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۴۶ . ۶۸۸-
 ((الحدائق الناضرة)) (نسخه عکسی) . ۶۸۹-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۶۵۸ . ۶۹۰-)) (مقاتل الطالبيين ،)) ص ۵۹۸ . ۶۹۱-)) (اخبار
 الدول ،)) ص ۶۵۸ . ۶۹۲- وجه تسمیه آن را حمدالله مستوفی چنین می گوید : به عهد متوکل خلیفه (و به دستور او) آب در او
 بستند تا خراب شود، آب حیرت آورد و زمینی که ضریح حضرت است خشک ماند (لغتنامه دهخدا ذیل واژه : حایر) . ۶۹۳-))
 مقاتل الطالبيين ،)) ص ۵۹۸ . ۶۹۴- دیوان جواهری . ۶۹۵- شرح شافیه ابی فراس ، ج ۲ ، ص ۱۴۴ . ۶۹۶- شرح شافیه ابی فراس ، ج
 ۲ ، ص ۱۴۴ . ۶۹۷-)) (ابوالشهداء)) نوشته عقّاد . ۶۹۸- شرح شافیه ابن فراس ، ص ۱۴۴ . ۶۹۹-)) (فوات الوفيات ،)) ج ۱ ، ص ۲۰۳ .
 ۷۰۰-)) (اخبار الدول ،)) ص ۱۵۹ ، ((تاریخ الخلفاء،)) ص ۳۴۷ . ۷۰۱-)) (مروج الذهب ،)) ج ۴ ، ص ۱۵۹ . ۷۰۲- یکی از کاخ
 های متوکل به معنی : گواراسرا است ((العصر العباسی الثانی ،)) ص ۵۵ و در ((معجم البلدان)) ضبط آن به صورت : برکوار،
 برکوان و بزکوار آمده است - م . ۷۰۳-)) (الانباء فی تاریخ الخلفاء)) (نسخه عکسی) . ۷۰۴-)) (الانباء فی تاریخ الخلفاء .)) ص ۷۰۵-
 ((سیر اعلام النبلاء،)) ج ۸ ، ص ۱۵۳ . ((تاریخ الخلفاء،)) ص ۳۴۹ . و ((اخبار الدول ،)) ص ۱۱۶ . ۷۰۶-)) (سیر اعلام النبلاء،))

ج ۸، ص ۱۵۳. ۷۰۷-هارون الرشید در سامرا نهری حفر کرد و آن را قاطول نامید. رك: ((معجم البلدان))، ج ۳، ص ۱۷۴ - م. ۷۰۸-نوعی از کشتی که ساخت متوکل است. ((منتهی الارب))، ج ۱، ص ۵۲۳. و ((تاج العروس))، ج ۱۰. ۷۰۹-احتمالا درهم صحیح است. ۷۱۰-((الدیارات))، ص ۱۰۲. ۷۱۱-((نهائیه الارب))، ص ۴۰۶. ۷۱۲-((... متوکل پیاپی قصر می ساخت تا آنکه تعداد آنها به بیست کاخ رسید که عبارت بودند از: برکوار (خانه گوارایی)، شاه، عروس، برکه، جوسق (کوشک)، مختار، جعفری، غریب، بدیع، صبیح، ملیح، شبداز، قصور، جامع، برج، متوکلیه، بهو و لؤؤة که ۲۷۴ میلیون درهم خرج آنها کرد. ((العصر العباسی الثانی))، شوقی ضیف، ص ۵۵) - م. ۷۱۳-((معجم البلدان))، ج ۲، ص ۱۴۳. ۷۱۴-تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۱۲. ۷۱۵-نام متوکل جعفر بود. ۷۱۶-((دیوان البحرّی))، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱. ۷۱۷-نام دو کوه است. ۷۱۸-نام دو کوه است. ۷۱۹-سیاره برجیس، اورمزد. ۷۲۰-کوه های ((الصمان)) در سرزمین بنی تمیم. ۷۲۱-نزدیک مروه است که میان آنها سعی می کنند. ۷۲۲-مشعرالحرام مراد است. ۷۲۳-((دیوان البحرّی))، ج ۲، ص ۶۸. ۷۲۴-نام یکی از قصرهای متوکل است. ۷۲۵-اشعار ابی علی البصیر، ص ۱۶۷ - ۱۶۸ (به تحقیق یونس السامرائی). ۷۲۶-((دیوان البحرّی))، ص ۲۲۷-((معجم البلدان))، ج ۲، ص ۱۴۳. ۷۲۸-دیوان جواهری. ۷۲۹-نام متوکل. ۷۳۰-تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۲۲. ((الدیارات))، ص ۱۰۳. ۷۳۱-((الدیارات))، ص ۳. ۷۳۲-((نهائیه الارب))، ج ۱، ص ۴۰۶. ۷۳۳-((دیوان البحرّی))، ج ۲، ص ۳۹۷. ۷۳۴-یکی از کاخ های متوکل. ۷۳۵-((معجم البلدان))، ج ۳، ص ۳۱۹ (ط بیروت، دار صادر). ۷۳۶-نام اسب معروف خسرو پرویز، پادشاه ساسانی که متوکل بر قصر خود نهاده بود. ۷۳۷-((دیوان البحرّی))، ج ۲، ص ۳۹۸. ۷۳۸-((معجم البلدان))، ج ۵، ص ۷۰. ۷۳۹-((معجم البلدان))، ج ۵، ص ۷۱. ۷۴۰-((معجم البلدان))، ج ۴، ص ۱۹۲: ضبط غرد را درست نمی دانم بلکه می پندارم ((فرد)) درست باشد. خداوند عالم است. ۷۴۱-((دیوان البحرّی))، ج ۱، ص ۱۶۳. ۷۴۲-((معجم البلدان))، ج ۳، ص ۱۷۵. ۷۴۳-همان مدرک، ج ۲، ص ۳۲۸. ۷۴۴-((الاوراق صولی))، ج ۲، ص ۱۸۲. ۷۴۵-((نهائیه الارب))، ج ۱، ص ۱۰۶. ۷۴۶-((دیوان البحرّی))، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶. ۷۴۷-نام متوکل جعفر و نهر نیز در عربی جعفر نامیده می شود و در اینجا شاعر برکه را نهر فرض کرده است. - م. ۷۴۸-دو ستاره مقابل یکدیگر در آسمان. ۷۴۹-دیوان علی بن جهّم، ص ۳۲. ۷۵۰-((العقد الفرید))، ج ۶، ص ۴۳۰. ۷۵۱-((فوات الوفیات))، ج ۲، ص ۳۵۶ (تألیف) ((والعصر العباسی الثانی))، ص ۵۰۱. ۷۵۲-((الاغانی))، ج ۱۴، ص ۱۹۳ (ط دارالکتب المصریه). ۷۵۳-((الاغانی))، ج ۱۰، ص ۶۴ (ط دارالکتب). ۷۵۴-((الاغانی))، ص ۷۵۵-((تاریخ الخلفاء))، ص ۳۴۹. ۷۵۶-((الاغانی))، ص ۷۵۷-((الاغانی))، ص ۷۵۸-((تاریخ الخلفاء))، ص ۳۴۹. ۷۵۹-((الدیارات))، ص ۱۶۰. ۷۶۰-((العصر العباسی))، ص ۶۸ و ۶۹. ۷۶۱-دیوان ابن المعتز، ص ۴۹۴. ۷۶۲-تشرین اول و تشرین ثانی از ماه های رومی است. - م. ۷۶۳-((شعر العطوی))، ص ۸۱. ۷۶۴-((معجم الادباء))، ج ۷، ص ۷۱. ۷۶۵-دیوان الحمداوی، ص ۸۸. ۷۶۶-((الاغانی))، ج ۲۰، ص ۳۳۷. ۷۶۷-شعر العطوی، ص ۸۷. ۷۶۸-دیوان جاحظ. ۷۶۹-((سامراء فی ادب القرن الثالث الهجری))، ص ۱۷۲. ۷۷۰-تاریخ بغداد، ص ۱۳۸. ۷۷۱-رجال کشی. ۷۷۲-رجال کشی. ۷۷۳-رجال کشی. ۷۷۴-رجال کشی. ۷۷۵-رجال کشی. ۷۷۶-رجال کشی. ۷۷۷-رجال کشی. ۷۷۸-رجال کشی. ۷۷۹-رجال کشی. ۷۸۰-((وسائل الشیعه))، ج ۱۸، ص ۵۵۴. ۷۸۱-((الدر النظیم))، ص ۷۸۲-رجال کشی. ۷۸۳-((التوحید))، ص ۲۲۴. ۷۸۴-((التحف و الهدایا))، ص ۲۴ - ۲۵. ۷۸۵-((الاغانی))، ج ۵، ص ۱۰۵ - ۱۰۶ (ط دارالکتب). ۷۸۶-((الشعراء و الکتاب فی العراق))، ص ۲۰۳ به نقل از: ((البصائر و الذخائر))، ص ۷۸۷-((دیوان المعانی))، ص ۲۳۴. ۷۸۸-سوره هود، آیه ۶۵. ۷۸۹-((اعلام الوری))، ص ۳۶۳. ۷۹۰-((المناقب))، ج ۴، ص ۴۰۱. ۷۹۱-((نورالابصار))، ص ۱۵۰. ((و کشف الغمّه))، ج ۳، ص ۱۷۴. ۷۹۲-همان مدرک.